



چاپ پنجم

شوکران اصلاح

دفاعیات عبداللہ نوری
به پیوست رأی دادگاه ویژه روحانیت



شوکران اصلاح

دفاعیات عبدالله نوری
در دادگاه ویژه روحانیت

به پیوست رأی
دادگاه ویژه روحانیت



انتشارات طرح نو

خیابان خرمشهر (آپادانا) - خیابان نوبخت
کوچه دوازدهم - شماره ۱۴ تلفن: ۸۷۶۵۶۳۴

شوکران اصلاح (دفاعیات عبدالله نوری در دادگاه ویژه روحانیت) • مدیر هنری و طراح
جلد: بیژن صیغوری • حروفچینی و صفحه‌آرایی: حروفچینی هما (امید سیدکازمی)
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
نوبت چاپ: چاپ اول ۱۳۷۸، چاپ دوم ۱۳۷۸، چاپ سوم ۱۳۷۸، چاپ چهارم ۱۳۷۸، چاپ
پنجم ۱۳۷۸، چاپ ششم ۱۳۷۸، چاپ هفتم ۱۳۷۸ • شمارگان: ۵۰۰۰ جلد • قیمت: ۱۶۰۰
تومان • همه حقوق محفوظ است.

شابک: ۹۳-۹۳-۵۶۲۵-۹۶۴ ISBN: 964-5625-93-9

نوری، عبدالله

شوکران اصلاح: (دفاعیات عبدالله نوری در دادگاه ویژه روحانیت) - تهران: طرح نو، ۱۳۷۸.
۳۲۱ ص. - (فرهنگ عمومی)
چاپ هفتم: ۱۳۷۸
۱. نوری، عبدالله - دفاعیه‌ها و ردیه‌ها، الف. عنوان.

۹۵۵۱-۹۲۰۹۲۴

۹ ش ۹ ن / ۱۶۷۰ DSR

إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ
وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ
عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ.

تا آنجا که بتوانم جز اصلاح نمی خواهم؛
و توفیق من جز به [اراده] خداوند نیست؛
بر او توکل کرده‌ام و به او روی آورده‌ام.

(هود، ۸۸)

فهرست

۹	□ مقدمه
۱۵	مقدمه کیفرخواست
۱۹	ایراد صلاحیت به دادگاه ویژه روحانیت
۳۳	اظهارات نکونام و سلیمی در جلسه نخست محاکمه
۴۲	اظهارات عبدالله نوری در دومین جلسه محاکمه درباره صلاحیت دادگاه ویژه
۵۳	کیفرخواست
	در مورد مصاحبه‌ای تحت عنوان «محاکمه رئیس حفاظت اطلاعات
۵۶	نیروی انتظامی»
۶۲	کیفرخواست: در مورد مقاله «وقتی که اسرار افشا می‌شود»
۶۳	دفاعیه
	کیفرخواست: در مورد مقاله‌ای پیرامون «معرفی طنز و اعضاء تشکیلات
۷۱	قتلهای زنجیره‌ای»
۷۴	دفاعیه
	کیفرخواست: در مورد عبارت «انقلاب از جاده خود منحرف شده است» در
۸۷	متن سخنرانی عزت‌الله سبحانی
۸۸	دفاعیه
۹۹	کیفرخواست: در مورد بدعت خواندن دادگاه ویژه
۱۰۰	دفاعیه
۱۰۴	کیفرخواست: در مورد ستون «زنگ مردم»
۱۰۵	دفاعیه
۱۰۸	کیفرخواست: در مورد مصاحبه آقای کدیور
۱۱۰	دفاعیه
۱۱۵	دفاعیه در ارتباط با بند الف کیفرخواست
۱۱۶	کیفرخواست: درباره مقابله با نظرات امام خمینی
۱۱۷	دفاعیه
	کیفرخواست: در مورد اولین مصداق مقابله با نظرات امام
۱۲۲	۱. رابطه با امریکا
۱۲۵	دفاعیه
	کیفرخواست: در مورد دومین مصداق مقابله با نظرات امام
۱۴۱	۲. ترغیب به شناسایی اسرائیل
۱۴۴	دفاعیه

۱۵۳	کیفرخواست: در مورد سومین مصداق مقابله با نظرات امام
۱۵۶	۳. تبلیغ به نفع نهضت آزادی دفاعیه
۱۶۳	کیفرخواست: چهارمین مصداق مقابله با نظرات امام
۱۶۵	۴. دفاع از جبهه ملی دفاعیه
۱۷۰	کیفرخواست: پنجمین مصداق مقابله با نظرات حضرت امام
۱۷۶	۵. ترویج سیاسی آیت‌الله منتظری دفاعیه
۲۰۰	کیفرخواست: ج. نشر مطالب مخالف موازین اسلامی و اهانت
۲۰۱	به مقدسات مذهبی دفاعیه
۲۰۶	کیفرخواست: اولین مصداق نشر مطالب مخالف موازین اسلامی و...
۲۱۱	۱. اخلاق، شادی، سبک زندگی دفاعیه
۲۲۱	کیفرخواست: دومین مصداق نشر مطالب مخالف موازین اسلامی و...
۲۲۳	۲. تشویق به مبارزه علیه برخی احکام مسلم اسلام دفاعیه
۲۲۵	کیفرخواست: سومین مصداق نشر مطالب مخالف موازین اسلامی و...
۲۲۷	۳. تضاد عقلانیت و دین دفاعیه
۲۳۰	کیفرخواست: چهارمین مصداق نشر مطالب مخالف موازین اسلامی و...
۲۳۲	۴. مجازات اعدام و دین اسلام دفاعیه
۲۳۴	کیفرخواست: پنجمین مصداق نشر مطالب مخالف موازین اسلامی و...
۲۳۸	۵. نسبت حق و باطل دفاعیه
۲۴۴	کیفرخواست: پایان بخش کیفرخواست و تقاضای مجازات
۲۴۶	آخرین دفاع
۲۷۸	□ حکم دادگاه ویژه روحانیت
۳۱۷	□ نمایه

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

با عنایت به الطاف خداوند تبارک و تعالی، اکنون که قلم به دست گرفته‌ام تا در باب یکی از محاکمات حیرت‌انگیز تاریخ انقلاب اسلامی سخن بگویم، حسی دوگانه دارم.

نخست غمگینم از اینکه می‌خواهم روش و منش کسانی را نقد کنم که علی‌الاصول می‌بایست شرایط را به‌گونه‌ای سامان می‌دادند که عمل آنان ستودنی باشد نه نکوهیدنی.

دوم، خوشحالم از اینکه، به‌قدری از چنبره قدرت ره‌ایم که بی‌کمترین هراسی می‌توانم از فروکاهیدن بسیاری از هدفها و ارزشهای انقلاب که به‌چنگال قدرت غیر مهذب گرفتار آمده است، انتقاد کنم و از گوشه‌هایی از مظلومیت اسلام و انقلاب، پرده برگیرم.

شکی نیست که اقتدار سیاسی، بنیاد هر حاکمیت سیاسی را قوام می‌بخشد. اگر نظام سیاسی از اقتدار برخوردار نباشد نمی‌تواند از حقوق شهروندان خود دفاع نماید و کیان ارزشهای انسانی را تحکیم بخشد. حتی تحقق جامعه مدنی — که از ضرورت‌های جامعه سیاسی مدرن است و نسبت عرصه عمومی با حاکمیت را تعادل می‌بخشد — تنها در پرتو اقتدار سیاسی حاکمیت می‌تواند واجد اعتبار و ثمربخش باشد. هر چه درباره اهمیت اقتدار سیاسی سخن گفته شود کم است. روشن است که بیشترین عزم اینجانب تعمیق اقتدار نظام است. چرا که با عنایت به مسؤولیتهای متعددی که بر عهده داشتم به‌نیکوی و روشنی

دریافتیم که هیچ خدمتی به جامعه و ملت نمی‌توان ارائه کرد مگر در پرتو اقتدار حاکمیت.

اما و هزار اما که آنچه همواره رهزنی کرده و می‌کند و اقتدار یک نظام سیاسی را تا مرزهای استبداد می‌راند عدم درک سنجیده از مفهوم اقتدار است. همواره نسبتی معکوس میان اقتدار و خشونت و ارائه قدرت برهنه وجود داشته است. برخی حاکمان با ساده‌انگاری بر این گمانند که با اعمال خشونت و افزایش آن، بر گستره اقتدار خود می‌افزایند. و حال اینکه درجه ضعف و فتور یک نظام سیاسی با افزایش نیروهای قهریه و به‌کارگیری وسیع از آن به‌سهولت قابل ارزیابی و سنجش است.

حاکمیتی که بر قلوب فرمان می‌راند، از ابزار قدرت برای کنترل و ارباب جامعه بهره نمی‌جوید و نظامی که اعتماد عمومی را در اختیار نداشته باشد برای ادامه حکومت خویش چاره‌ای جز خشونت نمی‌یابد. خداوند خطاب به پیامبر گرامی اسلام می‌فرماید:

فِيمَا رَحِمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَسْتَ لَهُمْ وَلَا كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا أَلْقَلْبِ لِأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ
فَاعْفُ عَنْهُمْ وَأَسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ
فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ^۱

به‌سبب رحمت الهی و مهربانی خدایی برای مردم نرم شدی و اگر تندخو و سخت‌دل بودی مردم از اطراف تو پراکنده می‌شوند. پس گذشت کن از آنها و استفسار کن برای آنها و مشورت کن با آنها و سپس بر خدا توکل کن و کار را انجام ده که خدا آنان را که بر او اعتماد کنند دوست دارد.

بیاری از مفسرین در تفسیر آیه مزبور می‌گویند: بر اساس مشورت عمل کن و چون ممکن است در دل تردید داشته باشی بر خدا توکل کن.
قرآن کریم در وصف پیامبر خاتم می‌گوید:

۱. آل عمران، ۱۵۹.

ثُمَّ دَنَى قَدْلَى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى.^۱

و در وصف کلام او می‌گوید:

وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ.^۲

به‌او که عالم آفرینش به طفیل وجود او قائم گشته و کلامش جز بر دایره عصمت نمی‌چرخد می‌گوید:

تو نیز اگر تندخو و خشن باشی مردم از اطراف تو پراکنده می‌شوند. آنچه در آیه فوق بیان شده، نمایانگر این سنت لایتغیر الهی در تمامی جوامع است که: رحمت و شفقت بر خلق، قوه‌ای نگهدارنده و جذب‌کننده است و غضب و خشونت انسانها را طرد می‌کند. رحمت و کرامت متناوباً بر قدرت حکومت می‌افزاید و غرور، تکبر، خودخواهی، زورگویی، بنده‌خواهی و... نظام را از درون می‌فرساید و از قدرت واقعی تهی می‌سازد.

جوهره موفقیت در زمامداری و حاکمیت، جاذبه، سعه صدر و گذشت است و چه بسیارند زمامدارانی که به دلیل در اختیار داشتن ابزار قدرت، روحیه تنگ‌نظری و انتقامجویی و خشونت‌طلبی (بر اساس غرور ناشی از داشتن ابزار قدرت) آنها را به‌نابودی می‌کشاند. ضروری است که حکمرانان، دائماً با تکیه بر نظرسنجیها و رفراندوها، پایگاه اجتماعی حکومت و مشروعیت خویش را ارزیابی کنند، (روشی که در بسیاری از نقاط جهان متداول است) و پیوسته به روشهای علمی، به کاهش فاصله خود با مردم اهتمام نمایند و اعتماد ملی را افزایش دهند.

در جهان مدرن با توسعه محملهای اطلاع‌رسانی، آدمیان از حقوق بیشتری برخوردار می‌شوند و نقش افراد در اقتداربخشی به حاکمیت به‌نحو روزافزونی اهمیت می‌یابد. اقتدار با مشارکت حداکثری آحاد شهروندان از محتوای اصیل‌تری برخوردار می‌شود که در عرف سیاسی همان مشروعیت نظام سیاسی است.

۱. نجم، ۸ و ۹.

۲. نجم، ۳ و ۴.

بر پایه این تحلیل بر این باورم که برای معتقدان به نظام هیچ امری حیاتی تر از نقد مصلحانه و بی‌پاکانه اقتدار سیاسی نظام نیست. و با انجام این اصلاحات، مجال انتقاد و اعتراض بخشیدن به صاحبان اصلی حق یعنی مردم، نظام از مشروعیت و محبوبیت افزونتری برخوردار می‌شود. در چنین فضایی حاکمیت از رفتار خشونت‌آمیز و طرد اقشاری چون روشنفکران و دگراندیشان و عالمان دور می‌شود و به‌گفت‌وگو و رایزنی با آنان نزدیک می‌گردد. آری با اصلاح و نقد سیاسی می‌توان عدالت را روح بخشید و از حقوق همگان تا اعماق عرصه عمومی دفاع کرد و عرصه عمومی و اجتماعی دلگرم از حق و عدالت، حقیقی‌ترین مدافعان و حامیان نظام را تشکیل خواهند داد.

گوهر رهیافت من در این دفاعیه، اصلاح‌طلبی است. انتظار من از اصلاحات بازگرداندن اقتدار واقعی و ارتقای مشروعیت حاکمیت سیاسی در جمهوری اسلامی است. ارائه تصویری رحمانی و عقلانی از اسلام و جذب اقشار وسیع ملت تنها در چارچوب اصلاحات روشمند در حیطه اقتدار سیاسی میسر خواهد بود.

نگاه نافذانه و مصلحانه بر دوام و ثبات نظام دینی مردم‌سالار می‌افزاید و رحمت و شفقت و حفظ کرامت آدمیان، جامعه‌ای آزاد و انسانی به‌بار می‌آورد. آدمیان ممکن است ظلم را تحمل نمایند اما تحقیر و تکفیر را تحمل نمی‌کنند و اگر احساس کنند که باز یچه دست قدرت‌پرستان دنیا طلب قرار گرفته‌اند، از حاکمیت رو برمی‌تابند و آن‌را نادیده می‌گیرند.

آرزوی من آن است که نظام اسلامی با نقد و اصلاح دائمی بر مشروعیت و مقبولیت خود بیفزاید و با رفتار عقلایی و حاکمیت عقلا، سطح معرفت و معیشت جامعه را افزایش دهد. من نگران آنم که مبدا با محاکمه مصلحان بر شکاف ملت-دولت افزوده گردد و مردم به‌جای دفاع از حاکمیت به‌دفاع از محکومان متمایل شوند.

مغرب‌زمینان چهار قرن حکومت ارباب کلیسا را در خاطره خود به‌یادگار دارند. کلیسا دوام و بقای قدرت خود را متکی به‌چند عامل می‌دانست. نخست

سیطرهٔ فهم و روایتی از کلام میحی که با علوم بشری تعارض داشت. ارباب کلیسا تلقی خود از نظام خلقت را عین حقیقت می‌دانست و دستاوردهای بشری را ظنی و مشکوک می‌پنداشت.

دوم، دستگاه پاپ با قرائت خاصی از مسیحیت حکومت زمینی خود را مشروع و آن قرائت را به‌دیگران تحمیل می‌کرد.

سوم، خشونت عریان ارباب کلیسا پشتوانهٔ دوام حکومت و کشف مافی‌الضمیر مردم بود.

کل حکومت دینی ارباب کلیسا را می‌توان به‌دادگاههای تفتیش عقاید آنها فروکاست و عدالت اخلاقی، قضایی و قانونی‌شان را در محاکمات عالمان و دانشمندان و به‌آتش کشاندن آنها نگریست. کشیهای ملبس به‌لباس قضاوت به‌دنبال نیت‌خوانی و کشف مکونات قلبی مردم برای صدور حکم و عقاب کردن بودند؛ و صید قلوب را از طریق ارباب جست‌وجو می‌کردند. اما و هزار اما که تمامی روشن‌اندیشان در مقابل دادگاه تفتیش عقاید سر فرود نمی‌آوردند و به‌گناهان ناکرده و انحرافات عقیدتی (ارتداد) وجودیافته اعتراف نمی‌کردند و جان می‌باختند اما دل از حقیقت نمی‌کنند و با دفاع مدلل از عقاید خویش، سطح معرفت بشری و فهم دینی را ارتقا می‌دادند.

مغرب‌زمینیان، رفته‌رفته با مشاهدهٔ عملکرد استبداد دینی و زندگی در «زیست-جهان» ارباب کلیسایی، بند ناف خود - که متصل به‌حکومت ارباب کلیسا بود - را قطع کردند و به‌طور طبیعی به‌این نتیجه رسیدند که کار آسمان را به کلیسا و کار زمین را به‌قیصر واگذارند. جدایی دین از سیاست در مغرب‌زمین نتیجهٔ منطقی عملکرد ارباب کلیسا بود. کلیسایان هیچ‌گاه به‌عواقب و پیامدهای ناخواستهٔ افکار و رفتار خود نمی‌اندیشیدند و نمی‌دانستند که دادگاههای تفتیش عقاید و خشونت در لوای دین چه نتایج شگرفی در پی دارند.

حکومت کلیسا بی‌اعتنا به‌سرنوشت آدمیان آنان را ابزار آمریت خود می‌شمرد، اما آمریت کلیسا با شیب تند به‌ورطهٔ اقتدارزدایی رانده شد. محاکمهٔ

افکار به تنفر و بی‌اعتنائی مردم نسبت به جهان قدسی و حکومت ناشی از آن منتهی شد؛ اقتدار حاکمیت کلیسا در برابر افکار به‌بندکشیده‌شده از سختی و صلیبی نزول کرد و در برابر حیرانی خلق، آمریت و سختی‌اش دود شد و به‌هوا رفت.

متفکران و احیایگران مسلمان قرن حاضر شادمان از اینکه دادگاه‌های تفتیش عقیده در تاریخ اسلام سابقه ندارد و در اسلام هیچ‌کس به دلیل افکار متفاوت و متعارض مجازات نمی‌شود، و با تکیه بر چنین تاریخ متفاوتی، زندگی سعادت‌مندانه، آزادانه و صلح‌آمیز در ذیل حکومت دینی را به‌مسلمانان وعده می‌دادند. امروز وعده‌اندیشمندان مسلمان در جمهوری اسلامی آزمون و نقد خواهد شد و بسیاری از محاکمات سیاسی و عقیدتی دادگاه ویژه روحانیت برگهای منفی این آزمون خواهد بود که هزینه سنگین جبران آن را بر عهده ملت و نظام جمهوری اسلامی خواهد گذاشت.

دفاعیات خود را شوکران اصلاح نامیدم تا حکایتگر آرزو و آرمانی باشد. امید آن‌که در جمهوری اسلامی نقد مصلحانه و اصلاح‌طلبانه به‌مثابه شوکرانی، خیرخواهان جامعه را با هزینه‌های سنگین و یا حذف مواجه نسازد. اصلاح‌طلبی در عرصه اقتدار باید به‌عملی عرفی و عادی بدل شود و همچون نسیمی روحبخش در عرصه عمومی، ضمیر شهروندان را هر بار تازگی و صفای مکرر بخشد.

از خداوند متعال مسألت دارم که قصد قربت بنده خویش را در محک ابتلاء و آزمایشهای روزگار، هر روز بیش از پیش خالص‌تر گرداند و با چهره‌ای مسرور و خدمتی مشکور و هوایی مغلوب و طاعتی مقبول بر رحمت للعالمین وارد گرداند.

بمنه و کرمه

عبدالله نوری

۱۳۷۸/۸/۳۰

مقدمه کیفرخواست

نکونام: ریاست محترم دادگاه ویژه روحانیت
سلام علیکم،

در پرونده پیوست به کلاسۀ ۴۵۵۰/۷۸ آقای عبدالله نوری فرزند محمدعلی ۵۰ساله، اهل اصفهان، ساکن تهران، روحانی و مدیر مسؤول و صاحب امتیاز روزنامۀ خرداد، متأهل، آزاد با صدور قرار تأمین، فاقد سوء پیشینۀ کیفری متهم است به:

- الف. توهین و افترا به مسؤولین و دستگاههای وابسته به نظام و نشر اکاذیب به منظور تشویش اذهان عمومی یا اضرار به غیر و فعالیت تبلیغی بر علیه نظام.
- ب. مقابله با نظرات و دیدگاههای حضرت امام قدس سره و اهانت به معظم له.
- ج. نشر مطالب مخالف موازین دینی و اهانت به مقدسات مذهبی.

گودش کار

به دنبال تأسیس و انتشار روزنامۀ خرداد در سال ۱۳۷۷ به صاحب امتیازی و مدیریت مسؤولی آقای حاجت الاسلام عبدالله نوری انتظار می رفت که ایشان به عنوان یک روحانی دارای سابقۀ فعالیت در انقلاب و مسائل اجتماعی و سیاسی به نفع اهداف انقلاب اسلامی حرکت کرده و به عنوان فردی که به پیروی

از خط امام اشتهاار داشته و از سوی حضرت امام و مقام معظم رهبری مسؤولیتهایی به وی محول شده با قرار گرفتن در مسؤولیت یک رسانه عمومی، مبین اهداف اسلام و نظام اسلامی و مروج افکار و منویات حضرت امام رضوان الله تعالی علیه باشد، لکن پس از مدت کوتاهی که از انتشار روزنامه گذشت، مشاهده شد که روزنامه در مسیری خلاف انتظار فوق قدم برداشته و متأسفانه جایگاهی برای حضور و مطرح شدن برخی از افراد و گروههای بعضاً معاند و مخالف با اسلام و نظام اسلامی و یا مطرودین حضرت امام و تربیونی برای طرح افکار انحرافی آنان قرار گرفت و ابزاری برای تهاجم به ارکان نظام مقدس جمهوری اسلامی گردید که به این جهت گزارشات و شکایات متعددی از افراد حقیقی و حقوقی را بر علیه مدیر مسؤول روزنامه در پی داشت.

در تاریخ ۱۳۷۷/۱۱/۱۴ طلاب مدرسه علمیه آیت الله ایروانی ضمن تقدیم شکوائیه‌ای با ذکر بیش از چهل مورد از تخلفات روزنامه خرداد علیه مدیر مسؤول محترم آن به اتهام مطرح کردن نویسندگان معاند و مخالف نظام، درج اخبار کذب و تحلیلهای مفرضانه، نشر اخبار کذب رسانه‌های خارجی و اخلال در امتیث ملی به دادگستری تهران شکایت نمودند که پرونده در تاریخ ۱۳۷۷/۱۱/۲۵ با قرار عدم صلاحیت به دادسرای ویژه روحانیت ارسال شد. در تاریخ ۱۳۷۷/۱۲/۸ بسیج دانشجویی علیه این روزنامه به اتهام نقض فرمایشات امام راحل و ترویج آقای منتظری به دادسرای ویژه روحانیت تهران گزارشی شکوائیه‌مانند ارسال داشت.

در تاریخ ۱۳۷۷/۱۲/۱۸ نیز ستاد احیای امر به معروف و نهی از منکر با ذکر ۳۸ مورد از تخلفات این روزنامه علیه مدیر مسؤول آن به اتهام نشر اکاذیب به منظور تشویش اذهان عمومی، تبلیغ به نفع گروههای منحرف و مخالف نظام، افترا و توهین، گزارشی را به این دادسرا ارسال داشت.

حفاظت اطلاعات نیروی انتظامی در تاریخ ۱۳۷۷/۱۲/۲۴ به اتهام نشر اکاذیب علیه مدیر مسؤول روزنامه خرداد شکایتی را به دادگستری تقدیم داشته

که با قرار عدم صلاحیت به این دادسرا ارجاع گردید و همچنین سازمان مذکور سه فقره شکایت دیگر را به اتهام توهین و افترا علیه مشارالیه تقدیم کرد.

در تاریخ ۱۳۷۸/۱/۳۰ خانم رفعت بیات مدیر مؤول نشریه آزادی به اتهام توهین و افترا علیه ایشان شکایت نموده که در تاریخ ۱۳۷۸/۲/۲۹ با قرار عدم صلاحیت از دادگستری به دادسرای ویژه ارسال شد. و همچنین سازمان صدا و سیما در تاریخ ۱۳۷۷/۱۲/۴ به اتهام ایجاد بدبینی و تخریب و اهانت به کارمندان و مسؤولان آن سازمان اقامه شکایت کرده است.

به دنبال وصول این شکایات و بررسی مطالب متعدد مندرجه در روزنامه و تذکر شفاهی به جناب آقای نوری مدیر مؤول محترم در مورد لزوم رعایت حرمت اقدامات حضرت امام رضوان الله تعالی علیه در زمان حیاتشان و نهایتاً توجه به قوانین و حقوق جامعه و مردم و تأکید بر خودداری از ادامه تخلفات و عدم توجه ایشان به این تذکرات، پرونده کیفری ثبت و طی جلسات متعددی نامبرده احضار و در مورد مسائل مطروحه از وی تحقیق گردید و نیز به عنوان مدعی العموم موارد دیگری از تخلفات نامبرده را که دارای حیثیت عمومی بوده مورد رسیدگی قرار داده و نظر به این که دهها مورد از مطالب منتشره در روزنامه خرداد واجد جنبه های مجرمانه با داشتن عناصر مادی و معنوی بوده، گرچه در بادی امر تلاش کردم وجه صحیحی برای هر یک از مطالب منتشره پیدا کنم ولی با کمال تأسف وقتی مجموع مطالب روزنامه خرداد ملاحظه می شود توطئه و عناد از او استشمام می گردد و هیچ راهی برای حمل به صحت جز سوء نیت دیده نمی شود و تذکرات هم مؤثر واقع نگردید، لذا اقدام به صدور کیفرخواست به شرح زیر گردید:

الف. توهین و افترا به مسؤولین و دستگاههای وابسته به نظام و نشر اکاذیب به منظور تشویش اذهان عمومی یا اضرار به غیر و فعالیت تبلیغی بر علیه نظام. ریاست محترم دادگاه و اعضای محترم هیأت متصفه همان طور که مستحضر می باشید بر طبق مواد ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۹۷ و ۶۹۸ توهین یعنی به کار

بردن الفاظ رکیک و نامناسب در مورد اشخاص عادی یا مسؤولان و افترا یعنی نسبت دادن امور خلاف شرع یا قانون به اشخاص و نیز نقل مطالب خلاف واقع و دروغ به منظور آسیب رساندن به حیثیت اشخاص و مجموعه نظام یا به هم زدن آرامش اجتماعی و تشویش اذهان عمومی و همچنین نشر هر یک از امور فوق الذکر از هر طریق از جمله توسط نشریات جرم محسوب شده و برای هر یک مجازات تعیین شده است.

ایراد صلاحیت به دادگاه ویژه روحانیت

نوری:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ بِهِ نَسْتَعِينُ إِنَّهُ خَيْرُ نَاصِرٍ وَ مَعِينٍ
 وَ أَفْوَضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ.^۱
 رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقِي وَ أَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَ اجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ
 سُلْطَانًا نَصِيرًا.^۲
 اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ إِهْنَانًا تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِي وَ يَقِينًا حَتَّى أَعْلَمَ إِنَّهُ لَنْ يَصِيْبَنِي إِلَّا
 مَا كَتَبْتَ لِي وَ رَضِنِي مِنَ الْعَيْشِ بِمَا قَسَمْتَ لِي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.^۳
 إِنَّمَا اشْكُرُ إِيَّاهُ وَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَ اعْلَمَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ.^۴

من ابتدا در ارتباط با صلاحیت دادگاه سخن دارم ولی پیش از بحث صلاحیت دادگاه و با توجه به کیفرخواست و سخنان مطرح شده از طرف تنظیم کننده کیفرخواست و حالتی که بر جلسه وجود داشت، احساس کردم که چه زیبا قرآن می گوید:

وَ تِلْكَ الْآيَاتُ نُذَاتُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَتَّخِذَ مِنْكُمْ
 شُهَدَاءَ.^۵

۱. غافر، ۴۴. ۲. اسراء، ۸۰.

۳. مأخوذ از دعای ابو حمزه ثمالی.

۴. یوسف، ۸۶.

۵. آل عمران، ۱۴۰.

روزی انسان در مسند حکومت است و روزی به پای میز محاکمه. امید که در این امتحانات، اهل ایمان باقی بمانیم و با رستگاری دنیا را ترک کنیم.

فکر می‌کردم آیا برای ما روشن است که چه می‌کنیم؟ آیا استراتژی روشنی را دنبال می‌کنیم و بر اساس آن تاکتیک مناسبی را انتخاب کرده‌ایم؟
اتفاقی که افتاده این است که امروز یک روحانی مدعی است که کار یک روحانی دیگر، توهین، افترا و نشر اکاذیب و هدفش ضربه زدن به نظام و اسلام بوده و در خط معاندت با دین قرار دارد و در جهت مقابله با اسلام و مرجعیت دینی گام برمی‌دارد.

اگر این آقا راست می‌گوید وای بر روحانیتی که من در آن هستم و اگر این آقا دروغ می‌گوید وای بر روحانیتی که این آقا در آن قرار دارد. من بیست سال در این کشور مسؤول بودم. اگر این آقا راست می‌گوید وای بر نظامی که بیست سال من مسؤولش بودم و اگر این آقا دروغ می‌گوید وای بر نظامی که این آقا در مسؤولیتش قرار دارد. اگر ثمره انقلاب بعد از بیست سال، پرورش چهره‌ای مثل من است وای بر این انقلاب و اگر پرورش چهره‌ای مثل این آقا است باز هم وای بر این انقلاب. اگر نماینده ولی فقیه پس از بیست سال وضعیتش چون من بشود وای بر این ولایت و اگر مانند این آقا می‌شود، باز هم وای بر این ولایت. اگر ثمره دینی ما پس از این همه عمر و تبلیغ دین، فردی چون من می‌شود وای بر این دین و اگر فردی مثل این آقا می‌شود وای بر این دین. آیا ثمره خون شهیدان این بود که امروز خانواده‌های شهدا بنشینند و جمع‌بندی‌شان این باشد که سرانجام خون بچه‌های ما پای افرادی رفته که یا این هستند یا آن؟

سلیمی، رئیس دادگاه: اینها شعارهای خوبی است.
نوری: هیچ شعار نیست. بلکه در رابطه با اتهاماتی است که زده شده است و من باید صحبت کنم.

سلیمی: شما سعی کنید در مقام دفاع از خود بگویید. این که بگویید این برداشت درست است یا نه، نمی‌شود. آنچه ذکر شده است مورد به‌مورد به آنها بیردازید و کلی‌گویی نکنید.

نوری: الان توبت من است که صحبت بکنم یا شما؟

سلیمی: هم توبت من است و هم توبت شما. شما سعی کنید در موضوع صحبت کنید. حضرت تعالی دفاع کنید اما جزء جزء. خدا خیرتان بدهد، کلی بیان نکنید.

نوری: آنچه در ارتباط با رد صلاحیت دادگاه مطرح می‌کنم بحثی حقوقی است و کسانی که با روحیات و سخنان من حتی در زمان حیات حضرت امام (ره) آشنایی دارند، گفتار صریح و بدون مجامله من را در مقاطع مختلف شنیده‌اند، از جمله در بازنگری قانون اساسی که نظرات خود را فارغ از مصادیق خارجی مطرح می‌کردم. بنابراین بحث من، بحث مفهومی است و در بحث مفهومی هیچ‌گونه مصداقی در نظر گرفته نمی‌شود.

به دنبال احضارهای مکرر اینجانب توسط دادسرای ویژه روحانیت و انجام بازجوییها و پرسشهایی در خصوص مطالب روزنامه خرداد، کیفرخواستی مشتمل بر ۴۴ صفحه به همراه اتهامها و اهانتها متعدد علیه اینجانب صادر شده است که فارغ از ایرادات اساسی حقوقی، کلامی، فقهی، اخلاقی، و اجتماعی آن، بروشنی نفوذ سیاست در قضا از آن استشمام می‌شود، نه انگیزه اجرای عدالت قضایی و اعتلای اسلام و انقلاب و نظام.

برای من موجب تأسف و تأثر فراوان است که در نظامی که به نام جمهوریت و اسلامیت تأسیس و به نام امام خمینی مستقر گردید و با تلاشهای مجذانه و عمیق معظم له، قانون اساسی آن، به عنوان حاصل خون شهدای گرانقدر انقلاب و میثاق ملی به تصویب قاطع ملت ایران رسید، ناگزیرم برای اثبات حقانیت خود در جایی سخن بگویم که بر مبنای نقض آشکار قانون اساسی کشور شکل گرفته است. شگفت آنکه همین سازمان در مقام به اصطلاح

دفاع از نظام و ارکان آن برمی‌خیزد. گویی در روش مأخوذه جمع نقیضین دیگر محال نیست.

در آغاز بحث به کلامی از امام راحل که در مورخ ۱۳۶۷/۹/۷ در پاسخ به پرسش تعدادی از نمایندگان مجلس نوشته‌اند اشاره می‌کنم. ایشان می‌فرمایند:

با سلام، مطلبی که نوشته‌اید کاملاً درست است. انشاءالله تصمیم داریم در تمام زمینه‌ها وضع به‌صورتی درآید که همه طبق قانون اساسی حرکت کنیم...

اینجانب بنا به دلایل ذیل دادسرا و دادگاه ویژه روحانیت را صالح به رسیدگی به هیچ امر قضایی نمی‌دانم:

۱. تشکیل و موجودیت دادگاه ویژه روحانیت خلاف قانون اساسی است

الف. اصل پنجاه و ششم قانون اساسی صراحتاً اعلام می‌دارد:

حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم‌او انسان را بر سر نوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچ‌کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد و ملت، این حق خداداد را از طرقی که در اصول بعد می‌آید اعمال می‌کند.

همان‌گونه که در این اصل اعلام شده با اراده‌ی خداوند، حق حاکمیت صرفاً متعلق به مردم است. و مردم، این حق خدادادی را با رأی به قانون اساسی از طریق اصول آن اعمال می‌کنند.

استناد به هر منبع دیگری، خروج از قانون اساسی و خدشه بر حق حاکمیت ملی است. و نیز با توجه به اصل پنجاه و هفتم قانون اساسی، که می‌گوید: «قوای حاکم در جمهوری اسلامی عبارتند از قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضائیه که زیر نظر ولایت مطلقه امر بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می‌گردند»، ملت حق حاکمیت خویش را از طریق قوای سه‌گانه از جمله قوه قضائیه اعمال می‌کند.

همچنین با توجه به اصل شصت و یکم و یکصد و پنجاه و نهم که اعلام می‌دارد: «اعمال قوه قضائیه به وسیله دادگاههای دادگستری است» و «مرجع رسمی تظلمات و شکایات دادگستری است. تشکیل دادگاهها و تعیین صلاحیت آنها به حکم قانون است»، روشن می‌شود که از نظر قانون اساسی، اختیارات دادگاهها صرفاً ناشی از حاکمیت ملی بوده و دادگاهها مشروعیت خود را در سلسله مراتب اصول پنجاه و ششم و پنجاه و هفتم و شصت و یکم و یکصد و پنجاه و نهم قانون اساسی از حق خدادادی حاکمیت ملت بر سر نوشت اجتماعی خویش به دست آورده‌اند.

بنابراین جز حق حاکمیت ملی، هیچ‌گونه منشأ دیگری برای تأسیس دادگاهها، وجود ندارد و دادگاهی که فاقد چنین منشأیی است، فاقد مشروعیت بوده و غیر قانونی است.

ب. وفق اصل یکصد و پنجاه و نهم قانون اساسی تشکیل دادگاهها و تعیین صلاحیت آنها به حکم قانون است. «قانون» یعنی مصوبات مجلس شورای اسلامی. اعضای آن به انتخاب مستقیم مردم برگزیده شده و طبق قانون اساسی وکالتاً از سوی ملت عهده‌دار وضع قانون‌اند. براین اساس در تحلیل حقوقی می‌توان گفت قانون عبارت است از خواست اراده عمومی.

با این نگاه درمی‌یابیم منشأ موجودیت و صلاحیت دادگاهها، اراده عمومی است و دادگاهها از آن جهت صاحب اختیارند که اراده عمومی، از طریق قانون، اعمال شده است. هیچ‌گاه هیچ اراده فردی یا گروهی، نمی‌تواند جانشین اراده عمومی باشد. به همین سبب در اصل هشتاد و پنجم قانون اساسی مقرر شده است که: «... مجلس نمی‌تواند اختیار قانونگذاری را به شخص یا هیأتی واگذار کند.»

بنابراین هر دادگاهی خارج از طریقی که قانون اساسی تعیین نموده است و با مقرراتی غیر از قانون و توسط مرجعی غیر از قانونگذار به فعالیت مشغول باشد فاقد مشروعیت و غیر قانونی است.

ج. حدود صلاحیت و اختیارات کلیه نهادهای حکومتی، منحصر و مقید به اصول قانون اساسی و اراده عمومی است و هیچ یک از اجزای نظام از این قاعده مستثنی نبوده و همه آحاد ملت نیز از این حیث با یکدیگر برابرند. در مورد نهاد رهبری نیز این قاعده حاکم است.

برابر ذیل اصل یکصد و هفتم قانون اساسی که بیان می‌دارد: «... رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است». رهبری، در نظام جمهوری اسلامی، ذاتاً با عموم مردم یکسان بوده و مانند سایر آحاد ملت از حیث حدود اختیارات و تکالیف، تابع قوانین می‌باشد و هیچ‌گونه قدرتی بیش از آنچه قانون اساسی و قوانین عادی تعیین کرده است ندارد.

آیا هیچ کس احتمال می‌دهد که قوانین و مقررات عامه کشور برای همه کس نافذ است جز مقام رهبری؟ آیا هرگز احتمال داده شده از مقررات راهنمایی و رانندگی تا قوانین مالیاتی، از مقررات ثبت احوال شخصیه تا سایر قوانین برای همه کس معتبر است جز مقام رهبری؟ اگر قوانین و مقررات عمومی برای رهبری نیز لازم‌الاجراست به طریق اولی قانون اساسی نیز برای مقام رهبری لازم‌الاجراست و از نظر قانون اساسی هیچ دادگاهی جز در چارچوب دادگستری و قوه قضائیه و به موجب قانون اعتبار ندارد.

بر اساس عقل و منطق، مقامی که منبعث از قانون اساسی است، و جایگاه خویش را وفق مواد قانونی به دست آورده است، نمی‌تواند مافوق قانون عمل کند و دارای موقعیت فراقانونی باشد. به همین دلیل اصل یکصد و دهم قانون اساسی به تعیین وظایف و اختیارات رهبر اختصاص یافته و در آن یازده فقره وظایف و اختیارات رهبری حصر شده است و در ذیل این اصل به رهبر اجازه تفویض اختیارات، داده شده است.

و این بدان معناست که تصویب کنندگان قانون هرگز چنین برداشتی نداشتند که بدون تفویض اختیار قانونی و اعطای مجوز، رهبر رأساً اختیارات فراقانونی دارد و می‌تواند خارج از چارچوب اقدام نماید و گرنه جمله‌ای نظیر

«رهبر می‌تواند بعضی از وظایف و اختیارات خود را به شخص دیگری تفویض کند» در اصل یکصد و دهم زائد می‌باشد.

با ملاحظه اصول قانون اساسی و به‌ویژه مفاد اصول هشتم، یکصد و هفتم و یکصد و دهم قانون اساسی مشخص می‌شود که:

اولاً در جمهوری اسلامی ایران نهاد رهبری، نهاد مافوق قانون نبوده و خود ملزم به رعایت قانون است و از مرحله احراز صلاحیت توسط خبرگان رهبری و نصب وی تا انجام وظیفه و احتمالاً عزل وی توسط خبرگان، از هر حیث محکوم قوانین است و ممکن است طبق اصل یکصد و یازدهم قانون اساسی چنانچه «از انجام وظایف قانونی خود ناتوان شود، یا فاقد یکی از شرایط مذکور در اصول پنجم و یکصد و نهم گردد از مقام خود برکنار شود.»

حال چگونه می‌توان گفت مقامی که احراز صلاحیت و نصبش طبق قانون اساسی انجام می‌شود، همچنین وظایف و حدود اختیارات او به تصریح در قانون اساسی قید شده است و بالاخره شرایط عزل او نیز مشخص شده است و مطابق ذیل اصل ۱۰۷ نیز در برابر قانون با سایر افراد ملت مساوی است دارای موقعیتی فراقانونی فرض شود.

چنانچه به اصل پنجاه و هفتم قانون اساسی نیز با رعایت منطق حقوق، نظر شود، باز هم محصور و مقید بودن رهبری در حدود قوانین به دست می‌آید. زیرا در این اصل آمده است: «قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از: قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضائیه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می‌گردند...»

بنا به سیاق این عبارت اعمال قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران و نظارت رهبری، در چارچوب قانون اساسی باید انجام شود و همچنان که مقامات قوای سه‌گانه ملزم به رعایت اصول قانون اساسی و قوانین عادی هستند، رهبری نیز می‌بایست در اعمال نظارت، موضوع اصل پنجاه و هفتم، در چارچوب اصول قانون اساسی و مفاد قانون عادی عمل کند.

ثانیاً، مفاد اصل یکصد و دهم قانون اساسی جنبه حصر داشته و قابل تعمیم و گسترش نیست. زیرا غیر از سیاق اصل فوق که افاده حصر می‌کند به‌قاعده کلی مندرج در اصل پنجاه و ششم نیز می‌باید توجه داشت که بر اساس آن بنا به اراده الهی، ملت حاکم به‌سرنوشت خویش است و این حق حاکمیت را از طریق اصول قانون اساسی اعمال می‌کند.

از نتایج قطعی این اصل آن است که ملت ایران مطابق با آنچه در قانون اساسی مشخص نموده است، برای استیفای حق حاکمیت خویش، نوعی سازمان حکومتی را تأسیس کرده و حدود وظایف و اختیارات هریک از اجزای آن را نیز در اصول گوناگون تعیین کرده است.

اصل یکصد و دهم قانون اساسی، هیچ‌گونه اختیاری برای تأسیس دادگاهها و تعیین حدود صلاحیت آنها یا وضع مقررات قانونی برای مقام رهبری پیش‌بینی نکرده است.

بنابراین با توجه به‌صراحت اصول سابق‌الذکر و سکوت اصل یکصد و دهم در اعطاء اختیارات خاص، حدود اختیارات و وظایف رهبری که از سوی مردم در رأی به‌قانون اساسی اعلام شده، منحصر به‌موارد مصرح در این قانون بوده است.

با توجه به‌اینکه دادگاه ویژه، قانونی بودن خود را ناشی از حکم رهبری می‌داند، به‌طور خلاصه بر موارد ذیل تأکید می‌کنم:

اول. مشروعیت حکومت و نافذ بودن حکم رهبری ناشی و منبعت از آرای مردم است.

دوم. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران رهبر را در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی دانسته است و «تساوی عموم در برابر قانون» را به‌رسمیت می‌شناسد.

سوم. نهاد رهبری موظف به‌دفاع و حفاظت از قوانین به‌ویژه قانون اساسی است. همان‌گونه که امروز یکی از شعارهای اصلی حکومت قانونگرایی است و

مقام رهبری نیز بر آن تأکید دارند، چنانچه رعایت اصول قانون اساسی مورد توجه خاص رهبری باشد در آن صورت می‌توان از دیگران پایبندی به قانون اساسی را انتظار داشت.

چهارم. با توجه به اصل نهم قانون اساسی که می‌گوید: «هیچ فرد یا گروه یا مقامی حق ندارد... به نام حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور آزادیهای مشروع راه هرچند با وضع قوانین و مقررات، سلب کند» و همچنین اصل پنجاه و ششم قانون اساسی که حق تعیین سرنوشت را «حق الهی» می‌داند و می‌گوید: «هیچ‌کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد». نهاد رهبری نیز نمی‌تواند روحانیت و یا هر صف یا گروهی را از آزادیهای مشروع یا حقوق مندرج در اصول ۳۶، ۳۷، ۱۶۸ و دیگر اصول مربوطه محروم نماید.

د. با توجه به اصول سی و ششم و سی و هفتم و یکصد و پنجاه و نهم قانون اساسی که حکم به مجازات و اجرای آن را تنها از طریق دادگاه صالح و به موجب قانون می‌داند، هیچ‌کس از نظر قانون مجرم شناخته نمی‌شود مگر اینکه جرم او در دادگاه صالح ثابت گردد. و دادگاه صالح، دادگاهی است که به حکم قانون تأسیس و حدود صلاحیت آن مشخص شده باشد. بنابراین:

تشکیلات دادگاه ویژه روحانیت به دلیل اینکه فاقد هرگونه اعتبار و جاهت قانونی است، صلاحیت رسیدگی به هیج اتهامی را ندارد و تمامی اقداماتی که این مرجع به عنوان اقدامات قضایی انجام می‌دهد و منجر به مجرم دانستن اشخاص و صدور حکم به مجازات علیه آنان می‌گردد، محکوم به بطلان و ذاتاً غیر قانونی است.

ه. با توجه به بندهای ۹ و ۱۴ اصل سوم قانون اساسی که از جمله وظایف حاکمیت جمهوری اسلامی را «رفع تبعیضات ناروا و ایجاد امکانات عادلانه برای همه»، و «تأمین حقوق همه‌جانبه افراد از زن و مرد و ایجاد امنیت قضایی عادلانه برای همه و تساوی عموم در برابر قانون» می‌داند.

دادگاه ویژه روحانیت با تفکیک روحانیان از غیر روحانیان در امور قضایی و محروم شدن روحانیان از حمایت قانون، تبعیض ناروایی را علیه ایشان ایجاد نموده است که نه با روح عدالت و نه با اصول شناخته شده حقوق اساسی سازگار است.

لازم به یادآوری است که وقتی مبانی، ساختار و آیین نامه این مرجع خلاف قانون اساسی و حقوق ملت است، وجود مصوبه مجمع تشخیص مصلحت در خصوص یک بخش از مسائل آن، نمی تواند اشکالات بنیادین را مرتفع کند. آیین نامه دادرسی و دادگاه ویژه روحانیت در جزئیات نیز به جهت نفی اصول اساسی دادرسی و حقوق جزا، از قبیل نفی اصول قانونی بودن جرم و مجازات، نفی حق انتخاب آزاد وکیل، نفی حق تجدید نظرخواهی توسط متهم، و بسیاری موارد دیگر با قانون اساسی و اصول آیین دادرسی در تنافر و تعارض قرار داشته است.

و به این ترتیب با سلب امکانات قانونی دفاع از افراد و اتخاذ روشهای کاملاً شخصی غیر قابل نظارت و کنترل، عرصه ای می گشاید که قهراً احتمال اجرای عدالت را به حداقل کاهش داده و متقابلاً امکان نفوذ هر انگیزه و عامل غیر قضایی را در نوع اقدامات این مرجع افزایش می دهد.

۲. عدم صلاحیت دادگاه ویژه روحانیت در رسیدگی به جرائم مطبوعاتی
قطع نظر از موارد پیش گفته در باب قانونی نبودن آن دادگاه، موضوع صلاحیت برای رسیدگی به جرائم مطبوعاتی نیز مورد ایراد است.

الف. براساس اصل یکصد و شصت و هشتم قانون اساسی، «رسیدگی به جرائم سیاسی و مطبوعاتی علنی است و با حضور هیأت منصفه در محاکم دادگستری صورت می گیرد.»

هدف از اعطای صلاحیت انحصاری رسیدگی به جرائم مطبوعاتی به دادگاههای دادگستری (دادگاههای عمومی)، جلوگیری از تکرار تجربیات

تلخ دوران ستمشاهی بوده است که با گماردن یک مرجع اختصاصی به عنوان دادگاههای نظامی برای برخورد با مصلحان و مبارزان، بیشترین دستبردها را به حقوق ملت و جنایات علیه مردم روا داشتند. و دادگاه ویژه روحانیت از آنجا که منحصرأ برای رسیدگی به جرائم روحانیان تشکیل شده است، یک دادگاه اختصاصی است و در شمار دادگاههای دادگستری قرار نمی‌گیرد و در نتیجه فاقد صلاحیت رسیدگی به جرائم مطبوعاتی است.

ب. لزوم حضور هیأت منصفه: برای رسیدگی به جرائم مطبوعاتی برابر اصل ۱۶۸ قانون اساسی، حضور هیأت منصفه ضروری دانسته شده و نحوه انتخاب، شرایط و اختیارات هیأت منصفه را به قانون موکول کرده است. در واقع حضور هیأت منصفه به عنوان نمایندگان افکار عمومی به منزله حضور ملت در دادگاهی است که به جرائم مطبوعاتی رسیدگی می‌کند. لایحه قانونی مطبوعات مصوب ۱۳۵۸ شورای انقلاب شرایط خاصی را برای تشکیل و انجام وظیفه هیأت منصفه تعیین کرده است. هیأت منصفه رسیدگی به جرائم مطبوعاتی در تهران باید توسط رئیس شورای شهر، رئیس کل دادگستری تهران و وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی، انتخاب شوند. تعداد اعضای هیأت منصفه باید چهارده نفر و متشکل از اقسام مختلف مردم باشد و برای رسمیت دادگاه حضور حداقل ۷ عضو هیأت منصفه در دادگاه ضروری است.^۱

هیأت منصفه‌ای که اخیراً دادگاه ویژه روحانیت برگزیده است خلاف قانون اساسی بوده و وجاهت قانونی ندارد. زیرا به فرض صلاحیت ذاتی دادگاه ویژه روحانیت و صلاحیت رسیدگی به جرائم مطبوعاتی، دادگاه ملزم است از هیأت منصفه‌ای استفاده کند که موافق قانون اساسی و طبق قانون تعیین شده باشند. انتخاب اعضای هیأت منصفه توسط رئیس دادگاه ویژه و حتی با تنفیذ یا اجازه مقام رهبری، غیر از دستور قانون اساسی است که مقرر داشته است انتخاب هیأت منصفه باید به موجب قانون باشد و در این مورد نیز در حال

۱. ماده ۳۴ لایحه قانونی مطبوعات.

حاضر لایحه قانونی مطبوعات حاکم است. و دادگاه ویژه روحانیت فاقد چنین هیأت منصفه‌ای است.

درواقع هیأت منصفه‌ای که دادگاه ویژه روحانیت ابداع کرده است، نه نمایندگان افکار عمومی‌اند و نه آنکه می‌توانند مجری بی‌طرف قواعد انصاف باشند.

چنانچه این‌گونه تصور کنیم که هیأت منصفه دادگاه ویژه در دادگاههای سیاسی و مطبوعاتی جهت دفاع از حقوق ملت در جلسه دادگاه حضور پیدا می‌کنند و در مقابل، حکومت از طریق قاضی در رسیدگی به جرائم مطبوعاتی و سیاسی اقدام می‌کنند، انتخاب هیأت منصفه از سوی قاضی یا دادستان ویژه چه نقشی را ایفا می‌کند؟ دفاع از متهم و مردم و یا دفاع از حاکمیت و دادگاه؟ بنابراین برای متهم بهتر است که چنین هیأت منصفه‌ای نباشد.

حتی اگر بپذیریم که مقام رهبری در ارتباط با قوه قضائیه بتواند اقدام به تشکیل دادگاه خاص کند، لکن در ارتباط با هیأت منصفه، اگر قرار باشد به نمایندگی از افکار عمومی در دادگاه حضور یابند، انتخاب آن از سوی دادگاه هرچند با تأیید رهبری فاقد اعتبار است، زیرا علت وجود هیأت منصفه در دادگاه نمایندگی افکار عمومی است.

چنین هیأت منصفه‌ای هیچ ارزش توجیهی برای مردم ندارد. بنابراین متهم چه محکوم شود و چه تبرئه، هیأت منصفه هیچ نقش مردمی در ارتباط با حکم او نمی‌تواند داشته باشد. چنانچه هیأت منصفه نماینده افکار عمومی باشد، خود را در مقابل افکار عمومی پاسخگو می‌داند و هرگز در جهت مقابله با افکار عمومی گام بر نمی‌دارد. ولی چنانچه منتخب حاکمیت باشد خود را در مقابل حاکمیت پاسخگو می‌داند و به افکار عمومی توجهی نمی‌کند.

همچنین فلسفه وجودی هیأت منصفه، اعلام نظر افکار عمومی در مورد موضوعی است که قبلاً در معرض آگاهی افکار عمومی قرار گرفته است و باید به ترتیبی کاملاً مستقل از مقامات قضایی در دادگاه حضور یافته و انجام وظیفه کند. بنابراین:

چگونه ممکن است هیأت منصفه‌ای که متشکل از یک قشر از اقشار ملت است و تماماً روحانی‌اند بتوانند نظر تمامی افکار عمومی را منعکس کنند. و علی‌الظاهر در دادگاه ویژه بین متهم و اتهام خلط شده است و معلوم نیست ملاک برای این دادگاه متهم است یا اتهام؟ گاهی متهم دادگاه روحانی است و گاهی موضوع اتهام به نحوی به روحانیت بازمی‌گردد اگرچه ممکن است متهم روحانی نباشد مثل موارد عدیده‌ای که افراد غیر روحانی، تحت عنوان ترویج آیت‌الله منتظری در دادگاه ویژه محاکمه شده‌اند.

در ارتباط با حوزه مطبوعات هم به لحاظ اینکه متهم روحانی است هیأت منصفه را از روحانیون قرار داده‌اند، اگرچه ممکن است هیچ‌یک از مسائل مورد اتهام مربوط به رشته کارشناسی روحانیت نباشد و هیأت منصفه در ارتباط با اتهامات صاحب‌نظر نباشند و لکن چه باید کرد، چون متهم روحانی است، تنها روحانی می‌تواند صاحب‌نظر باشد!

اگر خوشبینانه هم به مسأله بنگریم و فرض کنیم که این هیأت فارغ از هر نوع علاقه سیاسی تصمیم خواهد گرفت، این نقیصه همچنان باقی خواهد ماند که این هیأت، نظر افکار عمومی را منعکس نمی‌کند و تصمیم‌گیری درباره روزنامه‌ای که برای همه آحاد ملت منتشر می‌شود را نمی‌توان به افراد یک قشر خاص سپرد. آیا عدم حضور اقشار دیگر اجتماعی در هیأت منصفه توهین به ملت نیست؟

نهایت آنکه چون حضور هیأت منصفه قانونی، شرط صلاحیت یک دادگاه برای رسیدگی به جرم مطبوعاتی است و در دادگاه ویژه، هیأت منصفه قانونی شرکت نمی‌کند، این ایراد بر سایر ایرادات راجع به عدم صلاحیت این مرجع قضایی افزوده می‌شود. و همان‌گونه که در مباحث پیشین مطرح شد رهبری نیز نمی‌تواند اولاً برخلاف قانون اقدام نماید، زیرا این نهاد مثل سایر افراد ملت در برابر قانون مساوی است و ثانیاً رهبری نمی‌تواند در جهت تضییع حق افراد اقدام نماید.

سازمانی که اینک به نام دادسرا و دادگاه ویژه روحانیت، اینجانب را مورد محاکمه قرار داده است، فاقد هر یک از صلاحیتهای یک مرجع قضایی است و نمی تواند مبادرت به اقدامات قضایی مانند محاکمه و صدور حکم به مجازات و دستور اعمال آن کند و چنانچه به اتکای قوای قهریه غیر قانونی چنین کند، اقدامات آن باطل و غیر قانونی بوده و از آنجا که سلب غیر قانونی هرگونه حقی از اشخاص حسب مورد جرم و مستوجب تعقیب و کیفر قانونی است، مجموعه اقدامات دادسرا و دادگاه ویژه روحانیت واجد انواع وجوه مجرمانه و در یک حکومت متکی به قانون قابل تعقیب است.

در پایان این بخش متذکر می گردم با توجه به اینکه دادگاه و دادسرای ویژه روحانیت فاقد مبنای قانونی بوده و به حکم ماده ۳۲ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب که مقرر می دارد: «تشخیص صلاحیت یا عدم صلاحیت هر دادگاه نسبت به دعوی مطروحه با همان دادگاهی است که قانوناً مکلف به رسیدگی به پرونده بوده است»، دادگاه زمانی می تواند برای صلاحیت خود اخذ تصمیم کند که طبق «قانون» مکلف به رسیدگی باشد و نظر به اینکه دادگاه ویژه فاقد مبنای قانونی است، لذا پیش از آنکه شباهت به یک محکمه صالح داشته باشد شباهت به یک محفل دارد و نمی تواند برای صلاحیت خود تصمیم گیرد و به موجب «اصل عدم صلاحیت» می باید از رسیدگی قضایی خودداری کند.

اظهارات نکونام^۱ و سلیمی^۲ در جلسه نخست محاکمه

سلیمی: در مورد عدم صلاحیت دادگاه بحثتان همین است؟
نوری: بله.

سلیمی: آقای نکونام، اگر درباره اظهارات آقای نوری و صلاحیت دادگاه صحبتی دارید، بفرمایید.

نکونام: این که جناب نوری تقسیم بندی کردند که وای به حال من و وای به حال او و من سؤالی را مطرح می‌کنم که آیا آقای نوری معتقدند معصوم هستند و احتمال وقوع جرم توسط ایشان در درازمدت وجود ندارد یا این که معتقدند سوابق مثبت در انقلاب و داشتن سمتها و مقامهای مختلف، احتمال خطا و جرم را از ایشان می‌گیرد. این چه منطقی است که آقای نوری دنبال می‌کنند؟

شما اگر در تاریخ هم نگاه کنید، می‌بینید که در رکاب حضرت ختمی مرتبت انسانهای وارسته و والامقام حضور داشتند اما وقتی امامت به علی (ع) رسید، با علی نبودند. اینها واقعیات است. حتی شمشیر بر علی (ع) کشیدند و او را کنار زدند.

این توجیه، توجیه شعاری و روزنامه‌پسند و عوام‌پسند است، اما شعار درستی نیست.

در همین انقلاب شما ببینید که چه افرادی داشتیم که با امام بودند در یک

۱. دادستان. ۲. رئیس دادگاه.

مقطعی و امام همه آنها را به کنار زد. حالا بیاییم بگوییم وای به امام، وای به آقای منتظری، وای به انقلاب که نمی‌شود حداقل در دادگاه از این شعارهای عوامفریبانه ندهید.

من واقعاً معتقدم که مطبوعات رسالت عظیم و بزرگی را برای روشنگری مردم به عهده دارند. مطبوعات نگذارند که مردم با این نوع شعارها، بالا و پایین بشوند.

جناب آقای رهاسی من به دلیل طرح مؤولیت‌های آقای عبدالله نوری و حکم ایشان از حضرت امام در مقاطع مختلف تشکر می‌کنم اما سؤال دارم که کجای قانون اساسی به امام اجازه داده بود که در جهاد سازندگی و سپاه نماینده تعیین کند؟ ایشان اگر در آن زمان که نماینده حضرت امام تعیین شدند هر کاری کردند، غلط بود، نمی‌بایست می‌کردند، اگر صحبت از اختیارات ولی فقیه است آنجا چنین مسائلی نیست اما نسبت به مسائلی دیگر، اولاً دادسرا و دادگاه ویژه روحانیت از نهادهایی است که مستقیماً یعنی باعث و بانی دادرسی ویژه روحانیت حضرت امام بودند و طبیعی هم هست که نقش مؤثری تا الآن در رابطه با موضوعات داشته است که من نمی‌خواهم اینجا از آنها نام ببرم و عجیب است که هر زمانی که ما دست به موارد حساسی که دادگاه می‌تواند به عنوان فیلتر خوبی برای پاکسازی نظام و انقلاب عمل کند، زده‌ایم این‌گونه شده است. در قضیه سید مهدی هاشمی یادتان هست که وقتی مطرح شد، داد و هوار آقایان به هوا رفت که چرا دادگاه ویژه؟ تاریخ حداقل فراموش نشود، این اولاً، اما چند ابلاغ را من اینجا می‌خوانم.

ابلاغ مال حضرت امام (ره) نسبت به آقای علی فلاحیان: «بسم الله الرحمن الرحیم، ۱۳۶۶/۳/۲۵، جناب حجت‌الاسلام علی فلاحیان دامت افاضات، نظر به اهمیت و لزوم حفظ شوون روحانیت و حوزه‌های علمیه جنابعالی را با حفظ سمت به عنوان دادستان دادرسی ویژه روحانیت منصوب می‌نمایم». بعد در دنباله‌اش می‌فرماید: «از آنجا که جنابعالی با فعالیت‌های ضد انقلاب در هر

صورت و لباس آشنایی دارید، بجاست تا بدون در نظر گرفتن فشارهای جانبی از طرف هر شخصی (اینها حرفهای امام است) و شخصیت به‌وظیفه‌ی خطیر خود با کمال دقت و قاطعیت عمل نمایید و نیز خدا را حاضر و ناظر بدانید و عدل و انصاف اسلامی را در تمام زمینه‌ها رعایت کنید».

ابلاغ دوم، ابلاغ جناب آقای رازینی است که باز مرحوم حضرت امام فرمودند در ۱۳۶۶/۳/۲۵. «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، جناب حجت‌الاسلام آقای علی رازینی دامت افاضات، نظر به اهمیت و لزوم حفظ شؤون روحانیت و حوزه‌های علمیه، جنابعالی را با حفظ سمت به‌عنوان حاکم شرع دادگاه ویژه روحانیت منصوب می‌کنم». مقام معظم رهبری نیز جناب آقای ری‌شهری را منصوب فرمودند در تاریخ ۱۳۶۸/۱۰/۳، جناب حجت‌الاسلام والمسلمین محمدی ری‌شهری دامت افاضات، پیرو استعفای جناب حجت‌الاسلام والمسلمین آقای فلاحیان از دادستانی دادگاه ویژه روحانیت و با تشکر فراوان از زحمات و خدمات ارزنده ایشان در طول اشتغال به این مسؤلیت مهم، جنابعالی را که بحمدالله برخوردار از صلاحیتهای علمی و عملی و دارای منزلت شایسته‌ای در نظام جمهوری اسلامی می‌باشید به‌دادستانی این دادگاه منصوب می‌کنم.

همان‌طور که همه آقایان و امت شهیدپرور استحضار دارند، سال گذشته مقام معظم رهبری حجت‌الاسلام والمسلمین جناب آقای محسنی را به‌عنوان دادستان این دادگاه منصوب فرمودند. بعد از سال ۱۳۶۹ مقام معظم رهبری جناب آقای سلیمی را به‌عنوان ریاست محترم دوم شعبه دادگاه ویژه روحانیت منصوب کردند که ابلاغهای آن هست.

اما یک‌سری مسائل را که آقایان در رابطه با این که تشکیلات برخلاف قانون اساسی هست مطرح کردند، در حالی که این آقایان بهتر از هرکس می‌دانند که طبق اصل ۹۸ تفسیر قوانین به‌عهده شورای نگهبان است و تاکنون شورای نگهبان چنین تفسیری را در غیر قانونی و غیر صالح بودن دادگاه ویژه

روحانیت نداده است بلکه نظریه موافق در دست است، چه آن‌که در سال ۱۳۷۵ قانون شمول قانون استخدام کشوری به کارکنان دادستانی ویژه روحانیت از تصویب نمایندگان مجلس گذشته و به تأیید شورای نگهبان نیز رسیده است و دولت محترم ولایی و در خط ولایت آن‌را پذیرفته است، لذا همه ساله در تصویب بودجه در ردیف جداگانه ذیل ردیف بودجه قوه قضائیه و دادگستری برای آن بودجه تصویب می‌کند. حالاً قانونی که مجلس شورای اسلامی آن‌را تصویب کرده و به تأیید شورای محترم نگهبان رسیده است، قانون شمول قانون استخدام کشوری به کارکنان دادستانی ویژه روحانیت، ماده واحده، از تاریخ تصویب این قانون، کارکنان دادستانی ویژه روحانیت که از این به بعد دادستانی نامیده می‌شود، مشمول قانون استخدام کشوری و قانون نظام هماهنگ پرداخت به کارکنان دولت و اصلاحات بعدی آنها هست و کارکنان دائمی تمام وقت آن به مستخدمین رسمی تبدیل وضعیت می‌نمایند.

تبصره شش، از تاریخ تصویب این قانون کلیه قوانین و مقررات قبلی لغو می‌شود و قانون فوق مشتمل بر ماده واحده و شش ماده در جلسه علنی روز سه‌شنبه مورخ ۳۰ مهر ۱۳۷۵ تصویب و در تاریخ ۱۲/۲۲/۱۳۷۵ به تأیید شورای نگهبان رسیده است.

اگر شما مرجع را شورای نگهبان می‌دانید، شورای نگهبان رسماً آن‌را تأیید کرده است و جناب آقای نوری خودشان عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام هستند. در مهرماه ۱۳۷۰ مجمع محترم تشخیص مصلحت نظام، انتخاب وکیل توسط اصحاب دعوی، این قانون را به دادگاه ویژه روحانیت هم سرایت داده است، یعنی برای اعضای محترم مجمع تشخیص مصلحت نظام در آن زمان، مفروق‌العنه بوده است که دادسرا و دادگاه ویژه روحانیت وجود دارد و قانونی است، لذا باید برایش تکلیف قائل شد و بعد به دادگاه ویژه گفت اگر شما هم خواستید تشکیل بدهید باید وکیل انتخاب بکنید. البته شرایط وکلای تعریف شده را در همان قانون مشخص کرده است.

همین الآن همه ساله بودجه دادسرا و دادگاه ویژه روحانیت در ردیف بودجه قوه قضائیه تصویب و ابلاغ می شود. یعنی الآن دولت محترم خدمتگزار بودجه ای را به دادگاه ویژه روحانیت می دهد.

شورای نگهبان، مجلس و دولت، همه این دادگاه را رسمی می دانند. اما این آقایان آن را غیر قانونی می دانند. خوب طبیعی هم هست. خدا رحمت کند امام را که فرمودند با این که در کشور ما در اجرای عدالت بین روحانی و غیر آن امتیازی نیست ولی وقتی با متخلفی از روحانیت پرسابقه و بدسابقه برخورد شرعی و قانونی جدی می شود، فوراً فریاد می زنند که چرا نشسته اید، جمهوری اسلامی می خواهد آبروی روحانیت را ببرد. بعد اضافه می کنند که «مردم عزیز ایران باید مواظب باشند که دشمنان از برخورد قاطع نظام با متخلفان از به اصطلاح روحانیون سوء استفاده نکنند و با موج آفرینی و تبلیغات، اذهان را نسبت به روحانیون متعهد بدبین نمایند و این را دلیل عدالت نظام بدانند که امتیازی برای هیچ کس قائل نیست. هر کس می خواهد باشد و خدا می داند که شخصاً برای خود ذره ای مصونیت و حق و امتیاز قائل نیستم و اگر تخلفی از من هم سر بزنند، مهبای مؤاخذام».

قسمتهای عمده ای از این پرونده هایی که خدمت ریاست محترم دادگاه و اعضای محترم هیأت منصفه هست از مراجع قضایی و دادگستری به اینجا آمده است. آن مراجع به خاطر این که متهم پرونده جناب آقای نوری، روحانی بودند، خود را صالح به رسیدگی ندانستند. آنها که حقوقدان مسلم هستند چون ایشان روحانی بوده، آنها خود را صالح به رسیدگی ندانسته و لذا پرونده را با قرار عدم صلاحیت به اینجا فرستاده اند و مسلماً تشخیص محاکم و قضات محترم دادگستری که از حقوقدانان مسلم می باشد، در این زمینه از تشخیص متهم پرونده که نتیجتاً در مقام قانون گریزی و فرار از اجرای عدالت است، قابل قبول تر می باشد.

اعضای هیأت منصفه فعلی، اخیراً تشکیل و معرفی شده اند، و آلا از حدود

هفت سال قبل، دادگاه ویژه روحانیت هیأت منصفه داشته است و افرادی از روحانیت که در رابطه با مطبوعات کار می‌کردند، در هیأت منصفه بودند. به‌اضافه این‌که، شما (خطاب به‌نوری و رهامی) فرمودید از اقشار مختلف جامعه باشند، این اعضایی که ما در خدمتشان هستیم استاد دانشگاه، نماینده ولی فقیه و نماینده رهبری و نماینده حضرت امام و افراد دست‌اندرکار روزنامه و اساتید دانشگاه، نماینده مجلس و قضات محترم هستند یعنی افراد فهیم جامعه در این هیأت حضور دارند و طبیعی است که اینان قسم خورده‌اند که با نظام و دادگاه ویژه در آنجا که صلاح می‌دانند، در خیلی مواردش هم ممکن است به‌این نتیجه برسند که من اشتباه کردم، بنده هم قبول می‌کنم. چون اعضای هیأت منصفه هستند و افراد وزین و فهیمی هستند. حالا شما هر چه می‌خواهید بفرمایید، بحثی نیست در این مسائل.

سلیمی: بحثها تقریباً تمام شده است، آقایان دارند خسته می‌شوند، خود شما هم خسته شدید، من هم ممکن است خسته بشوم، عرض کنم که به‌نظر بنده همان‌طور که آقای نکونام اشاره کردند، دادگاه ویژه روحانیت با قانون اساسی مخالفت و مغایرتی ندارد و دلیلش مطالبی بود که آقای نکونام از برداشت شورای نگهبان عنوان می‌کنند. اما اگر از طرح غیر قانونی بودن دادگاه منظور این است که به‌پرونده آقای نوری رسیدگی نشود، به‌نظر من، ایشان نباید چنین منظوری را درخواست کنند و عقلاً هم چنین چیزی عملی نیست.

اگر دادگاه مدار نظریه متهم بشود، یعنی هر چیزی را متهم درست می‌داند، دادگاه نیز درست بداند و هر چیزی را نادرست می‌داند، دادگاه نادرست بداند، امکان‌پذیر نیست. با این توصیف هیچ دادگاهی نباید در کره خاکی تشکیل بشود. فردی که به‌دادگاه می‌آید به‌عنوان متهم، یک دلایل برای خودش بازگو می‌کند تا از محاکمه و مجازات احتمالی به‌دور باشد.

جناب آقای نوری، حضرت‌تعالی می‌داند در این مملکت روزگاری سخت بر ملت گذشت و در کوچه و بازار ملت حزب‌الله توسط افرادی که داعیه دفاع از خلق داشتند، به‌خاک و خون کشیده شدند.

خیلی متأسفم که برای آقای نوری پرونده‌ای تشکیل شد و من دوست داشتم مثل گذشته به‌عنوان برادری پر تلاش در مسیر اعتلای کلمه حق و انقلاب باشم اما وقتی پرونده‌ای به‌ما ارجاع می‌شود باید به آن رسیدگی کنیم. ما اینها را می‌آوریم دادگاه، می‌گفتند ما نه نظام جمهوری اسلامی را قبول داریم و نه دادگاه را. اگر بنا بشود متهم گفت شما قانونی نیستید، پرونده‌اش طرح نشود، هیچی ما باید اینها را می‌گذاشتیم، مردم کوچه و بازار و...

همین الآن هم ما اگر منفجرکننده حزب جمهوری اسلامی و دفتر نخست‌وزیری را به دادگاه بیاوریم، اینها می‌گویند ما نظام شما را قبول نداریم چه برسد دادگاهتان را. پس بر مبنای تشخیص متهم دادگاهها نمی‌توانند عمل کنند، مبنای تشخیص دادگاههاست.

آقای نوری خوب استدلال کرده بودند و در ذیل دفاعیات خود ماده ۳۲ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب را آوردند که عین آن ماده، در ماده ۴۶ قانون آیین دادرسی مدنی که تصویبش به‌قبل از انقلاب برمی‌گردد، وجود دارد که به‌خاطر عدم مغایرت این مواد از قانون آیین دادرسی مدنی با موازین شرعی، شورای نگهبان تأکید کرده و امروز هم در محاکم ملاک عمل است. این ماده ۴۶ را از روی متن می‌خوانم: تشخیص صلاحیت یا عدم صلاحیت هر دادگاه نسبت به دعوی‌ای که به آن رجوع شده با خود دادگاه است.

پرونده‌های جناب آقای نوری نوعاً شکایتش در محاکم عمومی مطرح شده است و شکات دعوی خود را به دادگاه عمومی داده‌اند که دادگاه عمومی با فرار عدم صلاحیت، دادگاه ویژه روحانیت را صالح به رسیدگی دانسته است و پرونده‌های ایشان را به دادگاه ویژه فرستاده‌اند.

برای اطلاع کسانی که ممکن است ندانند، عرض می‌کنم که قضات ما در دادگاه ویژه همان طوری که در حکم امام (رض) آمده بود از دستگاه قضایی گرفته شده و عمدتاً آنها قضات دستگاه قضایی هستند که با مأموریت رئیس قوه قضائیه در دادرسیها و دادگاههای ویژه مشغول فعالیت هستند. قضات،

قضاتی هستند که از طرف دستگاه قضایی مأمور شده‌اند اینجا کار کنند. پرونده‌های آقای نوری، پرونده‌هایی است که به دادگستری رفته و دادگستری پرونده را عدم صلاحیت زده و فرستاده است به دادگاه ویژه، یعنی زیر دست همین قضاتی که از همان دستگاه مأمور شده‌اند تا در اینجا کار بکنند.

پس از ۱۲-۱۳ سال از تشکیل دادگاه ویژه روحانیت، آقای نوری آن را غیر قانونی می‌داند آن هم در زمان رسیدگی به این پرونده. چه خوب بود که ایشان که این همه دلیل بر غیر قانونی بودن دادگاه می‌شناختند همان سال ۱۳۶۶، این مطلب را می‌فرمودند تا در مظان اتهام قرار نمی‌گرفتند. حالا که خود متهم شده‌اید و پرونده شما در حال رسیدگی است و با جوسازها و ایجاد جو ناامن در بیرون نتوانستید برای پیشگیری از رسیدگی این دادگاه، موفق بشوید حالا با طرح این‌گونه مسائل می‌خواهید مانع رسیدگی به این پرونده و اتهامات خودتان بشوید.

بنابراین با توجه به توضیحاتی که دادم، دادگاه خودش و بنده نیز به عنوان قاضی محکمه، خودم را صالح به رسیدگی می‌دانم و اعتراض ایشان را مردود اعلام می‌کنم. قانون مطبوعات هم تصریح کرده که به جرائم مطبوعاتی در دادگاه صالحه رسیدگی شود. عنایت کنید، قانون اساسی را قانونگذار نوشته و با این‌که علم داشته کلمه صالحه را گذاشته که معلوم است عنایت داشته که صالحه کجاست. در واقع هر جرمی باید جایی رسیدگی شود. ما یک صلاحیت ذاتی داریم، هیچ محکمه‌ای در صلاحیت ذاتی محکمه دیگری وارد نمی‌شود. اگر موضوعی در صلاحیت دادگاه انقلاب هست، اقدام علیه امنیت کشور است، باید در دادگاه انقلاب رسیدگی شود. دادگاه عمومی صالح به رسیدگی است اما اگر اقدام علیه امنیت کشور در روزنامه‌ها و نشریات انجام شد، این قانون مطبوعات می‌گوید که پرونده باید در دادگاه صالحه رسیدگی شود. یعنی آن‌که صلاحیت رسیدگی دارد و اگر جرائم در محدوده‌ای بود که در صلاحیت دادگاههای عمومی است در همان دادگاههای عمومی رسیدگی شود.

بنابراین قسمت صلاحیت این دادگاه هیچ گیری ندارد. موضوع هیأت منصفه هم به ایشان تفهیم شده و در جلسه‌ای توضیح داده شده است و ایشان (نوری) آنچه را دادگاه قبول دارد، قبول ندارند. (اگر این بود که تشخیص صلاحیت و تشخیص قانون اساسی مسؤلیتس به جناب آقای نوری محول شده بود، ما باید روی چشممان می‌گذاشتیم و هر چه ایشان می‌گفت، اطاعت می‌کردیم). ولی متأسفانه این تشخیص به ایشان واگذار نشده است (و آنهایی که این تشخیص را دارند، مثل آقای نوری فکر نمی‌کنند) و یا به قول امروزها، این قرائت را از قانون اساسی ندارند. قرائت ایشان از قانون اساسی برای خودشان محترم است و در این حد ممکن است که در جلسه شرکت نکنند و یا به قول خودشان به زور حکومت و یا به فشار حکومت یا تحت سلطه حکومت در جلسه دادگاه حضور پیدا کنند.

اظهارات عبدالله نوری در دومین جلسهٔ محاکمه در بارهٔ عدم صلاحیت دادگاه ویژه

نوری:

۱. آقای نکونام در پاسخ به ایراداتی که اینجانب در جلسهٔ قبل دادگاه در باب قانونی نبودن و عدم صلاحیت دادسرا و دادگاه ویژهٔ روحانیت مطرح کردم، نکاتی را مطرح کرد که متأسفانه باز هم از حیث استدلالی محل خدشه و از لحاظ تحلیلی فاقد مبانی استوار و قابل اتکا بود. پیش از این که به ادامهٔ بحث بپردازم شایسته است این ایراد را نیز مطرح کنم که پاسخ به ایرادات و اخذ تصمیم در مورد آن علی‌الاصول طبق مادهٔ ۳۲ قانون تشکیل دادگاه عمومی و انقلاب بر عهدهٔ دادگاه و طبعاً رئیس دادگاه است و ایشان باید از ارجاع آن به آقای نکونام (که امری غیر متعارف است) خودداری می‌نمودند. اما در مورد اظهارات جناب آقای نکونام:

ایشان در بخشی از اظهارات خود عنوان کرد که «ایشان (یعنی من) معتقدند که سوابق مثبت در انقلاب و داشتن سمتها و مقامهای مختلف، احتمال خطا و جرم را از ایشان می‌گیرد. این چه منطقی است که آقای نوری دنبال می‌کنند»... و کمی بعد نتیجه گرفته‌اند که «متهم پرونده... در مقام قانون‌گریزی و عدم اجرای عدالت است». ایشان بی‌آن که خود بخواهد، عیناً آنچه را من در سراسر قسمت قبلی عرایضم در باب لزوم حاکمیت قانون بر تمام شؤون زندگی و

حکومتی، تأکید کرده‌اند و ناخواسته بر آنچه گفتم مهر تأیید کامل زدند. اینجانب نه فقط معتقد به تفاوت افراد یا یکدیگر نیستم، بلکه اعتقاد راسخ دارم که همه شهروندان جمهوری اسلامی در برابر قانون کاملاً برابر هستند و هیچ‌گونه تبعیض و تفاوتی بین آنها نیست. همه ایرانیان فارغ از رنگ و نژاد و مذهب و شغل و ثروت و سمت در برابر قانون ارزشی یکسان و برابر دارند. در مقابل قانون، کسی نه برتر و نه فروتر است و همه تأکیدات من بر این بوده است که چرا مطابق قانون رفتار نمی‌شود. تمام سخن من در اینجا این است که آنچه علیه اینجانب در این تشکیلات مطرح شده است، بیرون از چارچوب قانون و موازین حقوقی است.

به‌دیگر سخن، مدعای من این نیست که چرا من باید محاکمه شوم، شکایت من از آن‌روست که چرا در هیچ کجای این جریان نشانی از قانون نیست؟ چرا براحتی تمام صریحترین و محکمترین دستورات قانون اساسی، در جریان رقابتهای سیاسی قربانی می‌شود.

من نه فقط در پی گریز از قانون نیستم، بلکه بجد معتقدم تمامی شهروندان، بدون هیچ‌گونه استثنایی، جملگی محکوم قوانین‌اند. من از بی‌قانونی می‌گریزم و برای این هدف، هر وسیله مشروع و قانونی را که بشناسم به کار می‌بندم.

۲. آقای نکنونام، در قسمتی دیگر از گفتار خود با استناد به برخی قوانین و مصوبات مجمع تشخیص مصلحت سعی نمود اثبات کند که مبنای فعالیت این سازمان، قانون اساسی و قوانین عادی است.

این بیانات ایشان از جهات مهمی قابل تأمل و بررسی است. استنادات ایشان به تفسیر شورای نگهبان در خصوص دادسرا و دادگاه ویژه روحانیت، مصوبه مجمع تشخیص مصلحت نظام در مورد انتخاب وکیل توسط اصحاب دعوا، قانون شمول قانون استخدام کشوری به کارکنان دادستانی ویژه روحانیت و تصویب بودجه سالانه دادستانی ویژه روحانیت در قانون بودجه بود، که مورد تأیید آقای سلیمی نیز قرار گرفت، این معنا را به‌ذهن متبادر می‌کند که

منشأ قانونی بودن فعالیت دادگاه ویژه روحانیت قانون است نه تصمیمات و اوامر مقام رهبری.

در واقع تمک ایشان به قوانین یادشده بیانگر این تحلیل است که اوامر مقام رهبری در خصوص دادگاه ویژه روحانیت پس از امضا و تنفیذ قانونگذار نفوذ قانونی یافته است.

در این قسمت نیز ایشان این بخش از سخنان اینجانب در جلسه گذشته را تأیید کرده است که در قانون اساسی، رهبری، نهادی مافوق قوانین نیست و اختیارات و تکالیف این بخش از نظام حکومتی جمهوری اسلامی، محصور و مقید به مواد مصرح قانون اساسی است.

۳. اما استناد آقای نکنونام به مواردی از قبیل مصوبه مجمع تشخیص مصلحت نظام و قانون استخدام کشوری و قانون بودجه، برای اثبات قانونی بودن تشکیلات داسرا و دادگاه ویژه روحانیت صحیح نبوده و به دلایل متعدد مردود و غیر قابل پذیرش است:

الف. در این که دادگاه ویژه روحانیت، یک واقعیت خارجی است، تردیدی نیست. موجودیت عینی هر پدیده، امری مستقل از قانونیت و مشروعیت آن است. بین وجود خارجی یک چیز و مشروعیت آن رابطه ملازمه وجود ندارد. بسیاری از امور هستند که وجود خارجی دارند اما مشروع و قانونی نیستند و مصوبه مجمع تشخیص مصلحت نظام، قانون استخدام کشوری و قانون بودجه، به عنوان یک اقدام عقلایی، وجود خارجی تشکیلات اداری داسرا و دادگاه ویژه روحانیت را مورد توجه قرار داده اند.

به اقتضای قاعده کلی «مالا بدرك كله لا يترك كله»، نباید به دلیل عدم امکان اجرای کامل قانون در داسرا و دادگاه ویژه روحانیت از اجرای آن مقدار قوانین که امکان اعمال آن هست، صرف نظر کرد.

مصوبه مجمع تشخیص مصلحت نظام در باب لزوم استفاده از وکیل در دادگاه ویژه روحانیت، تلاشی در جهت کاستن از حجم امور غیر قانونی و

اعمال حداقل از قوانین در این تشکیلات بوده و از مصادیق قاعدهٔ عقلی مذکور در بالاست و اصولاً دلیلی بر قانونی بودن دادگاه و دادرسی ویژهٔ روحانیت به‌عنوان یک مرجع قضایی و تأیید حدود صلاحیت آن نیست.

همچنین امور استخدامی و بودجه جزء امور اداری است، نه قضایی. تعیین وضعیت کارکنان این تشکیلات و وضعیت بودجهٔ هزینه کرد آن (به‌عنوان یک امر خارجی) کمترین دلیلی برای تعیین صلاحیت قضایی این سازمان محسوب نمی‌شود.

در پاسخ به کسانی که به‌مصوبات مذکور تمسک می‌کنند و وجود این مصوبات را به‌منزلهٔ امضای تشکیلات دادرسی و دادگاه ویژهٔ روحانیت توسط قانونگذار می‌دانند، باید گفت:

اولاً قانونگذاری، امری انشایی است و حدود شمول هر قانون محدود و مقید به‌همان مقداری است که قانونگذار بیان کرده است و به‌بیش از آن قابل تسری و تعمیم نیست. و از مصوبات مورد بحث، فقط لزوم حضور وکیل یا شرایط استخدامی تشکیلات و بودجهٔ آن استفاده می‌شود نه بیشتر.

سخن ما نیز این نیست که این تشکیلات اصولاً وجود خارجی ندارد. بلکه اعتقاد ما این است که این تشکیلات قابلیت تحقیق و محاکمه و قضاوت و محکومیت و اعمال مجازات ندارد و هیچ‌یک از مصوبات بالا کمترین اشاره‌ای به‌وجود این صلاحیتها در این تشکیلات نکرده‌اند.

ثانیاً احکام امضایی صرفاً شامل اموری است که با اصول و مبانی سازگارند. شارع مقدس نیز هیچ‌گاه عرف و امری را که با مبانی دین در تعارض باشند، امضا نکرده است. از آنجا که نظام جمهوری اسلامی مبتنی بر قانون اساسی است و این قانون مبنای نظام است، قانونگذار نمی‌تواند یک امر خارجی را که با اصول قانون اساسی در تباین و تعارض تمام است و در جلسهٔ قبل به‌تفصیل آن‌را توضیح دادم، به‌روشی همانند احکام امضایی به‌حوزهٔ تشکیلات قضایی کشور وارد کند.

جناب آقای سلیمی با خروج از طریق اخلاق قضایی ضمن مقایسه موضوع با اعمال منافقین می‌گویند: «حالا که خود متهم شده‌اید و پرونده شما در حال رسیدگی است و با جوسازها و ایجاد جو ناامنی در بیرون توانستید برای پیشگیری از رسیدگی این دادگاه موفق بشوید، حالا با طرح این‌گونه مسائل می‌خواهید مانع رسیدگی به این پرونده و اتهامات خودتان بشوید». متأسفانه باید بگویم این جملات اند که نشانه فرهنگ قانون‌گریزی اند نه اظهارات و اقدامات اینجانب.

هر متهم حق دارد در نخستین جلسه دادگاه ایرادات قانونی را که به جریبان تحقیقات و دادرسی و صلاحیت دارد مطرح کند. حال چنانچه متهمی از این حق خود استفاده کرد و در نهایت احترام و با بیان استدلالی و علمی به طرح ایراد عدم صلاحیت دادگاه پرداخت، به جای استدلال علمی باید چنین مواجهه‌ای با وی شود؟ آیا اگر کسی سر تسلیم در برابر شما فرود آورد و آنچه را از روا و ناروا گفتید، شنید و پذیرفت و دم نزد، قانونی رفتار کرده است؟

آنچه در باب قانونیت و صلاحیت این سازمان گفتیم، یکی از شقوق بحث راجع به حدود اختیارات ولایت فقیه در قانون اساسی است که آیا این نهاد محصور به قانون اساسی است و یا موقعیتی مافوق قانون اساسی دارد. آیا طرح این بحث جرم است؟ آیا اگر کسی معتقد باشد که حدود اختیارات ولی فقیه مقید به موارد منصوص قانونی است و بیش از این اختیاری ندارد، مرتکب جرم یا گناهی شده است؟ در کدام قانون یا فتوایی چنین چیزی اعلام شده است؟

این نکته نیز شایسته توجه است که اصولاً در حقوق موضوعه، قانونگذاری از طریق «امضا» جنبه استثنایی داشته و آن نیز منحصر به مورد عرف مسلم است. در سابقه قانونگذاری ایران و جهان، موردی وجود ندارد که قانونگذاران، امری را که ذاتاً و بنیاناً برخلاف قانون اساسی موجودیت یافته است، تأیید و امضا کرده باشند.

ب. به موجب اصل یکصد و پنجاه و نهم قانون اساسی، هم تشکیل دادگاهها

و هم تعیین صلاحیت آنها منوط به حکم قانون است. بنابراین لازم است در قانون هم افتتاح یک مرجع قضایی تصریح شود و هم آن که حدود صلاحیت آن و طبعاً روش دادرسی باید به تصریح و روشنی مشخص شده باشند و حتی اگر بپذیریم که مصوبات مذکور در بالا موجودیت تشکیلات دادسرا و دادگاه ویژه روحانیت را قبول و امضا کرده‌اند (که البته چنین نیست)، اما باز هم جای این اشکال، به قوت خود باقی است که هیچ‌یک از آنها حدود صلاحیت و آیین رسیدگی آن‌را مشخص نکرده‌اند و آن قبول و امضای کذابی شامل صلاحیت و آیین رسیدگی نیست.

بنابراین حتی این تفسیر نیز مشکل قانونی این تشکیلات را مرتفع نمی‌کند. ابعاد ایرادات قانونی وارد بر این تشکیلات به اندازه‌ای وسیع است که هیچ تحلیل حقوقی قادر به پاسخگویی به آن نیست.

ایراد عدم صلاحیت که از سوی اینجانب در جلسه گذشته مطرح گردیده طبق قانون آیین دادرسی کیفری حق هر متهمی است، و آیا انتظار دارید که وقتی بدون رعایت قوانین و اصول حقوقی هر ناروایی را به من نسبت داده‌اید، از بیان قانونی نظرات خود نیز صرف‌نظر کنم؟

ج. فارغ از مباحث راجع به قانونیت دادگاه و دادرسی ویژه روحانیت، مواردی که در پاسخ به ایرادات راجع به هیأت منصفه بیان شد نیز همچنان مخدوش و مردود است. به موجب اصل ۱۶۸ قانون اساسی تعیین شرایط و نحوه کار هیأت منصفه با قانون است. لایحه قانونی مطبوعات مصوب ۱۳۵۸ شورای انقلاب نیز مقررات راجع به هیأت منصفه را تعیین کرده است. این هیأت منصفه مطابق با قانون نیست و چون اعضای آن از اقشار مختلف مردم نیستند نمی‌تواند نماینده افکار عمومی باشد. جای تعجب است که آقای نکونام مدعی است اعضای هیأت منصفه از اقشار مختلف‌اند. لطفاً مشخص فرماید کدام یک از آقایان از اقشاری مانند کارگران، کشاورزان، کارمندان، پزشکان، بازرگانان، زنان و... هستند. البته آقای نکونام با توضیحی که دادند مشخص کردند اقشار

مردم چه کسانی هستند. استاد دانشگاه، نماینده ولی فقیه، نماینده رهبری، نماینده امام، نماینده مجلس، مسؤول روزنامه و قاضی.

در جرائم مطبوعاتی، تعیین مجرمیت متهم و استحقاق تخفیف وی، بر عهده هیأت منصفه‌ای است که نماینده افکار عمومی باشد و در این مورد قاضی لزوماً از تصمیم هیأت منصفه تبعیت می‌کند. بنابراین حتی اگر قائل به قانونی بودن دادگاه ویژه باشیم، اما هیأت منصفه‌ای که قانونی نیست، صلاحیت اخذ تصمیم ندارد و لذا چون حضور هیأت منصفه قانونی شرط صلاحیت ذاتی هر دادگاه در رسیدگی به جرائم مطبوعاتی است و در این دادگاه هیأت منصفه قانونی وجود ندارد، اولاً دادگاه همچنان برای رسیدگی به پرونده اتهامی اینجانب به‌عنوان مدیر مسؤول خرداد فاقد صلاحیت ذاتی است و ثانیاً هیأت منصفه انتصابی دادگاه به‌دلیل قانونی نبودن صلاحیت اخذ تصمیم در مورد اینجانب را ندارد. اصل ۱۶۸ قانون اساسی بدین جهت هیأت منصفه را لازم دانسته است که عمدتاً این نوع جرائم اختلاف میان گروه‌های سیاسی و یا مطبوعاتی با حکومت است و قانونگذار نخواستند در این منازعه حکومت، فعال مایشاء باشد. حال اگر هیأت منصفه، منصوب حکومت و یا بدتر از آن منصوب خود دستگاه قضایی باشد، هیأت منصفه فرمایشی بسیار مضحکی خواهد بود.

د. در مورد ابلاغهای حضرت امام خمینی به دادستانهای قبلی این تشکیلات، توجه شما را به تاریخ این ابلاغها جلب می‌نمایم که در ۱۳۶۶/۳/۲۵ صادر شده‌اند. حال آنکه نامه ایشان خطاب به نمایندگان محترم مجلس در تاریخ ۱۳۶۷/۹/۷ صادر شده و در آن به بازگشت همه به‌قانون اساسی تصریح شده است. در واقع نظری را که ایشان در نامه ۱۳۶۷/۹/۷ در خصوص عمل همه (از جمله شخص خودشان) طبق قانون اساسی ابراز داشته‌اند، حاکی از این است که ایشان شیوه‌های خلاف قانون اساسی را استثنایی و موقت می‌دانستند و اراده ایشان بر استقرار دانی کردن امری مانند

دادگاه ویژه روحانیت، به عنوان نهادی خلاف قانون اساسی نبوده است. اما بعدها و به ویژه با تصویب آیین نامه دادسرا و دادگاه ویژه روحانیت، این تشکیلات به صورت دائمی درآمد. اگر فرمایشات حضرت امام ملاک عمل امروز باشد، تأکید ایشان بر انجام امور مطابق با قانون اساسی، یا وضعیتی که در دادسرا و دادگاه پدید آمده مغایر است.

مجدداً به اختصار تأکید می‌کنم با توجه به:

۱. قواعد حاکمیت ملی و منبعث بودن قانون و صلاحیت محاکمه از حق حاکمیت ملی.

۲. منحصر بودن صلاحیت کلیه نهادهای حکومتی در مقررات قانون اساسی.

۳. تساوی آحاد ملت در برابر قوانین.

۴. نفی تبعیض بین تمامی شهروندان و نفی تضییع حقوق.

۵. صلاحیت انحصاری رسیدگی به جرائم مطبوعاتی به محاکم دادگستری.

۶. عدم حضور هیأت منصفه قانونی صالح برای اعلام نظر نهایی.

۴. دادگاه و دادسرای ویژه روحانیت قانونی نبوده و صلاحیت رسیدگی

به جرائم مطبوعاتی از جمله پرونده اتهامی اینجانب را ندارد.

آقای نکونام در فرازی از سخنان خود موضوع نمایندگیهای امام را مطرح

نمودند. در اینجا لازم می‌دانم نکته‌ای را که حداقل به لحاظ نظری قابل بحث

است عنوان کنم، اگرچه معتقد هستم یکی از کسانی که در انقلاب اسلامی ما

بیشترین حساسیت را در عمل به قانون و اجرای آن داشته حضرت امام بوده‌اند.

علمای جامعه‌شناسی که در خصوص انقلابها نظریه‌پردازی کرده‌اند

بر اساس مطالعه انقلابهای جهان یک چنین جمع‌بندی دارند که هر انقلابی سه

چهره دارد:

۱. ایدئولوگ انقلاب.

۲. رهبری انقلاب.

۳. مدیران انقلاب.

ایدئولوگ انقلاب کسی است که جهان‌بینی و استراتژی جنبش را ترسیم می‌کند. رهبر انقلاب ضمن بیان هدفها و روشهای تحقق آن، استراتژی جنبش را به سمت پیروزی هدایت می‌کند.

این دو چهره ممکن است مانند انقلاب هند در دو نفر یعنی گاندی و نهرو تجلی کند و ممکن است در انقلابی این دو چهره در یک تن تجلی کند و فردی هم ایدئولوگ و هم رهبر انقلاب باشد.

نکته مهم این است که رهبر انقلاب کسی است که انقلاب بی‌نام او شناخته نمی‌شود و اساساً جنبش انقلابی و پیروزی آن بدون او متصور نیست. او جزء ذاتی انقلاب است اما آنان که پس از او بر مسند رهبری می‌نشینند، مدیران انقلاب هستند. زیرا تاریخ جنبش انقلابی تا پیروزی آن‌را می‌توان بدون آنها تصور کرد. اما انقلاب که پیروز می‌شود و نظام سیاسی تأسیس می‌گردد، رهبران بعدی به تعبیر دقیق‌تر مدیریت انقلاب را به‌عهده دارند. بر همین اساس ما امام را بنیانگذار انقلاب می‌دانیم.

این تفاوت‌گذاری دارای پیامدهای مهمی است و تفاوت‌های مهمی را نشان می‌دهد. رهبر انقلاب کسی است که مشروعیت خود را نه از نظام سیاسی و قانون بلکه از خود انقلاب گرفته است. شأن رهبر انقلاب شأنی فراتر از نظام سیاسی و واجد اختیار تأسیسی است. او کسی است که نظام و نهادهای فرعی آن‌را در دوران انقلاب تأسیس می‌کند. اما مدیران انقلاب یا رهبران نظام سیاسی مشروعیت خود را از نظام و قوانین آن می‌گیرند.

لذا اختیارات ویژه و فراقانونی رهبری انقلاب توجیه‌بردار بوده و ناشی از طبیعت جریان انقلابی است. هرچند در ایران حضرت امام خمینی از همان ابتدا با اصرار بر تدوین قانون اساسی می‌خواستند نظام سیاسی را هرچه سریع‌تر قانونمند کنند.

اکنون اگر نگاهی به انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی بیفکنیم می‌بینیم که:

۱. حضرت امام بر اساس قانون اساسی رهبر نشده بود بلکه رهبری ایشان

جزء ذاتی انقلاب بود، اما مقام رهبری بر اساس قانون اساسی رهبر شده‌اند.
۲. امام آفرینندهٔ انقلاب و بنیانگذار نظام جمهوری اسلامی است، اما مقام رهبری مدیر این نظام و انقلاب است.

۳. ولایت فقیه گرچه در کتب فقهی مطرح بوده اما نظریهٔ سیاسی-حکومتی ولایت فقیه به‌شکلی که در قانون اساسی آمد نشأت گرفته از امام بود و رهبری شخص امام در میان جامعه نشأت گرفته از ولایت فقیه نبود. و به‌عبارت دیگر جامعه از امام به‌ولایت فقیه رسید و نه از ولایت فقیه به‌امام. چرا که در آن دوران کمتر بحثی به‌نام ولایت فقیه در جامعه مطرح بود و اگر بحثی هم مطرح شده بود تنها همان بحث درسی حضرت امام در نجف اشرف بود و باز هم این امام بود که بحث ولایت فقیه را گستراند.

در چنین شرایطی می‌توان حق و یزما را جهت دوران انقلاب و شرایط بحرانی آن برای رهبری و مؤسس انقلاب قائل بود، اگرچه امام همیشه دغدغهٔ همین معنا را داشت و لذا در مورخهٔ ۱۳۶۷/۹/۷ و پس از پایان جنگ و فارغ شدن از حالت فوق‌العاده خواستند همه بر طبق قانون اساسی عمل کنیم.

حال اگر کسی این بحث را مطرح کند باید در پاسخ او گفته شود که موج‌آفرینی می‌کنی؟ آقای نکونام در جلسهٔ پیش این جمله را خواند که: «هر زمان که ما دست به‌موارد حساسی که دادگاه می‌تواند به‌عنوان فیلتر خوبی برای پاکسازی نظام و انقلاب عمل کند زده‌ایم این‌گونه شده است در قضیهٔ سید مهدی هاشمی یادتان هست که داد و هوار شد».

«مردم عزیز ایران باید مواظب باشند که دشمنان از برخورد قاطع نظام با متخلفان از به‌اصطلاح روحانیون (من) سوء استفاده نکنند و با موج‌آفرینی و تبلیغات اذهان را نسبت به‌روحانیون متعهد (شما) بدبین نمایند و این را دلیل عدالت نظام بدانند که امتیازی برای هیچ‌کس قائل نیست». که این سخنان البته از حضرت امام است ولی آیا جای استفاده از آن اینجاست؟

من متأسفم از این‌که اینها در منظر مردم است و برای روحانیت بسیار اثر

سوء دارد. من مجدداً اعلام می‌کنم هرگز از هیچ محاکمه‌ای جز محکمه عدل الهی خوف و وحشت ندارم. آنچه گفته‌ام این است که محکمه باید قانونی باشد و معتقد هستم قاضی و دادستان حداقل برای وجهه بیرونی خودشان باید از عبارات موهن خودداری کنند و اگر هم علاقه ندارند و تنها یاسخ خود را در مقابل مباحث استدلالی و حقوقی اهانت کردن می‌دانند، هرگونه مایل هستند رفتار کنند.

در پایان شایسته است اعلام کنم آنچه در این جلسات ابراز می‌کنم، صرفاً مباحثی تحلیلی و علمی است که به‌قصد روشن‌تر شدن موضوع بیان کرده و قطعاً هیچ‌گونه قصد اهانت و توهینی به‌احدی در آن نیست. امیدوارم همه، عمل به‌قانون را وجهه همت خود قرار دهیم و باور کنیم که بزرگترین مصلحت نظام، اجرای قانون است و هرگونه تردیدی در این زمینه را از میان ببریم.

اینک که در حال این جلسه به‌نام روحانیت تشکیل شده و در معرض داوری افکار عمومی قرار گرفته است، این نصیحت برادرانه اینجانب را بپذیرید که با جفا به‌قوانین مسلم کشوری شمانت ملت را، که بس گران و سنگین است، برای خود نخریم.

کیفرخواست

نکونام: در روزنامه خرداد دهها مورد وجود دارد که می‌تواند از مصادیق جرائم فوق‌الذکر تلقی شود که برخی از موارد دارای جنبه خصوصی بوده که افراد حقیقی یا حقوقی علیه ایشان شکایت نموده‌اند که در مواردی منتهی به صدور قرار قانونی (موقوفی تعقیب یا منع پیگرد) گردیده است. لکن در برخی موارد متهم دفاع قابل قبولی ارائه نموده و شکایت شاکی وارد تشخیص داده شده است که ذیلاً اشاره می‌شود:

شکایت دفتر حقوقی حفاظت اطلاعات نیروی انتظامی

الف. شکایت مورخ ۱۳۷۷/۱۲/۲۳ دفتر حقوقی حفاظت و اطلاعات نیروی انتظامی از مندرجات روزنامه خرداد مورخ ۱۳۷۷/۱۲/۱۹ مبنی بر این‌که: «ضاربان خبرنگار روزنامه جهان اسلام، نیروهای حفاظت اطلاعات نیروی انتظامی بودند». روزنامه مزبور تحت تیرری به شرح فوق به نقل مصاحبه از فردی که به ادعای خود در تجمع روز یکشنبه دانشجویان مورد ضرب و شتم قرار گرفته و دستگیر شده است، ضاربان خود را از پرسنل نیروی مذکور معرفی نموده‌اند.

شاکی در توضیحات خود اظهار داشته که بازداشت ادعا شده امری غیر واقعی و واهی بوده و بر فرض بازداشت، موضوع ارتباطی به سازمان حفاظت و

اطلاعات نیروی انتظامی نداشته است. متهم در دفاع خود اظهار می‌دارد که این مطلب را از روزنامه جهان اسلام نقل کرده است ولی صرف ذکر مستند، دلیل برای ارتکاب جرم و نشر مطالب خلاف واقع به‌منظور تشویش اذهان و اضرار به‌غیر نمی‌شود.^۱

شکایت مدیر مسؤول نشریه آزادی

ب. شکایت مورخ ۱۳۷۸/۱/۳۰ خانم رفعت بیات مدیر مسؤول نشریه آزادی از مندرجات روزنامه خرداد شماره‌های مورخ ۱۳۷۸/۱/۲۶ و ۱۳۷۷/۱۲/۸ مبنی بر این‌که:

اولاً خرداد مورخ ۱۳۷۸/۱/۲۶ شاکی را مجرم معرفی کرده است. ثانیاً نه‌تنها تکذیبیه ارسالی وی را در شماره بعد چاپ نکرده بلکه در نوشته دیگری افترا و تهمت به‌وی را مجدداً مطرح کرده است. ثالثاً مبادرت به تحریف مطالب وی نموده و نیز پاسخ وی را پس از چند روز با تأخیر چاپ نموده است.

متهم در دفاع از اتهام خود مطلب قابل توجهی ندارد لذا دادسرا شکایت شاکی را مبنی بر افترا به‌وی و نقض ماده ۲۳ قانون مطبوعات در خصوص درج پاسخ شاکی در روزنامه خرداد وارد دانسته لذا تقاضای صدور حکم مبنی بر محکومیت وی را دارد.^۲

در مورد مصاحبه‌ای تحت عنوان محاکمه

رئیس حفاظت اطلاعات نیروی انتظامی

و اما از جهت عمومی، مواردی که مطالب خلاف واقع یا توهین‌آمیز در روزنامه خرداد درج شده بالغ بر دهها مورد است که بعضاً اضافه بر این‌که توهین و افترا و نشر اکاذیب به‌منظور تشویش اذهان عمومی تلقی می‌گردد فعالیت تبلیغی بر

۲. همان.

۱. پاسخ این شکایت توسط جناب آقای رهامی وکیل متهم داده شد.

علیه نظام نیز محسوب می‌شود. روزنامه خرداد ۱۳۷۸/۲/۱۴ در گفت‌وگو با فردی از زبان وی می‌نویسد: «... همین امر که یک فرد در موقعیت قدرت به‌خاطر آن‌که متهم است از قدرت خود به‌نفع خواسته‌های خود یا خواسته‌های ویژه غیر قانونی استفاده کرده است به‌محاکمه کشیده می‌شود برای مردم ما که سالها، ستم استبداد را تجربه کرده‌اند یک دستاورد عالی است...»

در مورد مصاحبه‌ای تحت عنوان «محاكمة رئيس حفاظت اطلاعات نیروی انتظامی»

نوری: کیفرخواست صادره در این زمینه آمده است:

روزنامه خرداد ۱۳۷۸/۲/۱۴ در گفت‌وگو با فردی از زبان وی می‌نویسد:
همین امر که یک فرد در موقعیت قدرت به‌خاطر آنکه متهم است از قدرت خود
به‌نفع خواسته‌های خود یا خواسته‌های ویژه غیر قانونی استفاده کرده است
به‌محاكمة کشیده می‌شود برای مردم ما که سالها، ستم و استبداد را تجربه
کرده‌اند یک دستاورد عالی است...

مدیر مسؤول محترم روزنامه خرداد با اینکه واقف هستند که از اول انقلاب
تاکنون نظام جمهوری اسلامی مماشاتی با متخلفین در هر رده و مقامی نداشته
است ولی تعبیری را به‌کار می‌برند که انقلاب بیست ساله را با استبداد نظام
شاهنشاهی در یک ردیف قلمداد می‌کند.

روزنامه خرداد در ۱۳۷۸/۲/۱۴ طی گفت‌وگویی با آقای فریرز رئیس‌دانا
مصاحبه‌نامبرده را در خصوص محاكمة فرمانده حفاظت اطلاعات ناجا درج
نموده. در این مصاحبه ایشان موضوع محاكمة رئیس و تعدادی از عوامل
سازمان حفاظت اطلاعات نیروی انتظامی به‌اتهام آزار و اذیت و شکنجه
تعدادی از مدیران و کارکنان شهرداری تهران که در بازداشت بودند را به‌نحو
اجمال مورد بررسی قرار داده است و چنان‌که همگان اطلاع دارند متهمان این

پرونده در دادگاه نظامی تهران به جرائم مختلفی از قبیل آزار و اذیت و مانند اینها محکوم شدند. در واقع در این محاکمه مشخص شد کسانی که بازداشت‌شدگان شهرداری تهران را در بازداشت نگهداری می‌کردند، در اقدامات خود مرتکب رفتارهای غیر قانونی شده‌اند.

آقای رئیس‌دانا در ارزیابی خود، تشکیل این دادگاه را که مسؤول رسیدگی به اتهامات عدای است که در حین محاکمه هنوز در مسند خود قرار دارند و صاحب قدرت محسوب می‌شوند، «دستاورد عالی» محسوب می‌کند و در واقع می‌خواهد بگوید نظام سیاسی و اجتماعی به تحولاتی رسیده است که در برخورد با قانون‌شکنان برخلاف گذشته که به دلیل برقراری نظام استبداد سیاسی چنین محاکمی نبود می‌تواند دادگاهی را تشکیل داده و آنان را به محاکمه کشاند، و تحولات تدریجی پس از انقلاب اسلامی، و به‌ویژه استمرار و تعمیق قابل توجه آنها در پی دوم خرداد ۱۳۷۶ نظام سیاسی جمهوری اسلامی را به‌سوی برده است که ناخالصیها را به تدریج از دامان خود بیالاید.

فارغ از اینکه جناب آقای رئیس‌دانا که از اساتید دانشگاه و از صاحب‌نظران سیاسی است و در نظام جمهوری اسلامی زندگی می‌کند، مورد تأیید آقایان باشد یا نباشد و گفته‌های ایشان با سلیقه فردی تنظیم‌کننده کیفرخواست بخواند یا نخواند، آنچه باید مورد توجه قرار گیرد قرار گرفتن در فضای مصاحبه و با روح گفت‌وگوی ایشان است، که متأسفانه به دلیل بی‌توجهی و یا عدم دقت به محتوای گفت‌وگوی ایشان به بیراهه رفته است و در نتیجه صد درصد مخالف آنچه آقای رئیس‌دانا مطرح نموده، برداشت کرده است.

گفت‌وگوی آقای رئیس‌دانا به‌طور شفاف و روشن در روزنامه خرداد درج شده و چنانچه مراجعه‌ای به عین متن گفت‌وگوی مندرج شود به‌روح صحبت‌های مصاحبه‌شونده پی برده خواهد شد و بر بطلان استنتاج تنظیم‌کننده کیفرخواست مهر تأیید خواهد نهاد. بنده لازم می‌دانم که همین فراز مورد استناد کیفرخواست را با فرازهایی از قبل و بعد آن بازخوانی نمایم تا در جریان فضای عمومی مصاحبه قرار گیریم. مطلب مندرج بدین شرح است:

رئیس دانا در خصوص اهمیت برگزاری دادگاه مؤولین حفاظت اطلاعات اظهار داشت: «همین امر که یک فرد در موقعیت قدرت به خاطر آنکه متهم است که از قدرت خود به نفع خواسته‌های خود یا خواسته‌های ویژه غیر قانونی استفاده کرده است، به محاکمه کشیده می‌شود، برای مردم ما که سالها، ستم استبداد را تجربه کرده‌اند یک دستاورد عالی است». وی افزود: «هر چه آن قدرت بیشتر باشد و طرح دعوا، شجاعانه‌تر و اصیل باشد، نتیجه اثربخش‌تر خواهد بود.»

وی تأکید می‌کند: «نظم جدید جامعه، باید بر مبنای حذف کامل اعمال زور و قدرتهای فردی و گروهی علیه آزادی و مشارکت مردم قرار گیرد. وی شکنجه و آزار را در هر حال غیر انسانی و غیر قانونی دانست که باید جای خود را به هوشیاری و تلاش و پشتکار مسؤولان کشف جرم، پلیس و قاضیان صاحب‌نظر و بی‌طرف بدهد.»

رئیس دانا افزود: «من نمی‌دانم که با این همه ارزشی که این دادگاه می‌تواند داشته باشد، به چه جهت باید غیر علنی باشد. به ویژه که به نظر می‌رسد اسرار نظامی و ملی و مآله عفت عمومی در موضوع اتهام نهفته نیست». رئیس دانا افزود: «بہتر است همه مردم و مسؤولان و نیروداران بدانند که نیروها و موقعیتها از سوی مردم به امانت به آنها سپرده شده است و در معرض بازبینی و داوری قرار دارد و امکان جابجایی و مواخذہ در کار است و نیز بہتر است همه مردم بدانند کہ اگر بہ یک پلیس مؤول بہ دروغ اتهام وارد شود چه عواقب ناگواری دارد، زیرا این ہم می‌تواند تضعیف قدرت مردم باشد.» رئیس دانا تأکید کرد: «عزت نفس، امنیت سیاسی و اطمینان خاطر مردم، از ژنرال تا سرجوخه و از شهردار تا رفتگر، بہترین ضامن حاکمیت ملی و استقلال و آزادی و پیشرفت است.»

حال کجای مفاد مصاحبه مذکور در محکمه عقل و شرع مورد پسند قرار نمی‌گیرد، بندہ لازم می‌دانم استنتاجات بسیار روشنی کہ ہر انسان آزادہ و

منطقی از این مصاحبه می‌تواند به‌طور قهری به‌آن برسد را برشمرد:

۱. مصاحبه‌شونده در این گفت‌وگو به‌استحکام و اعتبار و منزلت نظام در کشور اشاره دارد و مشخصاً از این‌که دستگاه قضایی توانسته است یک فرد صاحب قدرت را به‌این دلیل که مورد اتهام واقع شده به‌صندلی اتهام بنشانند و او را محاکمه کند، مورد ستایش قرار می‌دهد. آقای رئیس‌دانا برای اعلام استحکام نظام جمهوری اسلامی به‌سابقه و عمق استبدادی رژیم شاهی که مردم تجربه تلخی را از آن به‌یاد دارند، یادآور می‌شود و حرکت دستگاه قضایی و به‌محاکمه کشیدن یک صاحب قدرت را با وجود عمق استبداد رژیم پهلوی در گذشته جزو اقتدار و منزلت بالای نظام تلقی می‌کند.
۲. مصاحبه‌شونده طرح دعوا را به‌صورت شجاعانه و اصیل ستوده است و برای آن اثربخشی بیشتر و ارزنده‌تری قائل است.
۳. مصاحبه‌شونده از ضرورت تقویت هوشیاری و تلاش و پشتکار مسؤولان کشف جرم، پلیس و قاضیان صاحب‌نظر و بی‌طرف نام می‌برد و رشد و ارتقای نظام دادرسی در این زمینه را جزو دستاوردهای ارزنده‌ای می‌داند که در برابر اعمال زور و قدرتهای فردی و گروهی علیه آزادی و مشارکت مردم برای استیفای حقوق مردم نقش مؤثری ایفا می‌کند.
۴. مصاحبه‌شونده با نقد و محکوم نمودن شکنجه و آزار، نفس‌علنی بودن دادگاه را مورد ستایش قرار می‌دهد و صریحاً اعلام داشته که با این‌همه ارزشی که این دادگاه می‌تواند داشته باشد، به‌چه جهت باید غیر علنی باشد.
۵. مصاحبه‌شونده در این مصاحبه بر این نکته تأکید دارد که نیرو و موقعیت نزد مسؤولان امانتهایی است که از سوی مردم به‌مسؤولان واگذار شده و وجود چنین دادگاهی برای این‌که مسؤولان را همواره در معرض امتحان و بازبینی قرار می‌دهد، مورد توجه و اعتبار و تأیید قرار می‌دهد.
۶. مصاحبه‌شونده در پایان نیز این احتمال که اگر به‌پلیس خدمتگزاری نسبت دروغ داده شود، نسبت‌دهنده معاقب و مورد اعتراض قرار خواهد گرفت

را مورد توجه قرار می‌دهد و اهمیت خدمت و زحمت پلیس را گوشزد می‌نماید.

۷. مصاحبه‌شونده نهایتاً ضمانت حاکمیت ملی و استقلال و آزادی و پیشرفت کشور را در گرو عزت نفس امنیت اساسی و اطمینان خاطر همگان از زوال گرفته تا سرچوخی و از شهردار گرفته تا رفتگر بر شمرده است.

آیا چنین نظرات روشن و گویا که همه و همه در مقام تأیید و توجه و تنبیه مؤولین و مردم و خادمین است و در جهت تقویت بنیانهای اساسی نظام از حاکمیت گرفته تا نظام دادرسی و قضایی بیان شده، چگونه می‌تواند مورد تعرض و ایراد تنظیم‌کننده کیفرخواست قرار گیرد؟

در کیفرخواست آورده‌اند که «مدیر مؤول خرداد با این‌که واقف است که از اول انقلاب تاکنون نظام جمهوری اسلامی مماشاقی با متخلفین در هر رده و مقامی نداشته است ولی تعبیری را به کار می‌برند که انقلاب بیست‌ساله را با استبداد نظام شاهنشاهی در یک ردیف قلمداد می‌کند».

در رابطه با عبارت فوق از کیفرخواست چند نکته را یادآور می‌شوم: اولاً صریحاً عبارت مصاحبه‌شونده، را به اینجانب نسبت داده و آورده است: «مدیر مؤول خرداد تعبیری را به کار می‌برد که...» و این جعل است زیرا تمام مطالب روزنامه الزاماً دیدگاه مدیر مؤول نیست.

ثانیاً همان‌طور که در متن مصاحبه مورد اتهام نقل شد، در هیچ فرازی انقلاب بیست‌ساله با استبداد شاهنشاهی در یک ردیف قلمداد نشده و این هم جعلی دیگر است.

در مصاحبه مورد استناد کیفرخواست کاملاً از نظام دفاع شده و محاکمه یک مؤول را یک دستاورد عالی خوانده و به مردم نیز اذکار داده است که مبادا به یک پلیس مؤول به دروغ اتهامی وارد کنند. مشابیه همین نحوه استدلال را یکی از روزنامه‌ها درباره محاکمه اینجانب، آقایان خوئینی‌ها و کرباسچی دارد و فقط تفاوت این دو مطلب در مصداق است. چند روز پیش در سرمقاله یکی

از روزنامه‌ها آمده است: نظامی که با شکایت یک یا چند شهروند بتواند شخصیتی متنفذ و باسابقه را به پاسخگویی فراخواند همواره می‌تواند خود را از آفات درونی ایمن سازد. (یکشنبه ۹ آبان ۱۳۷۸)

آقای رئیس‌دانا نیز در همان پاراگرافی که در کیفرخواست نقل شده است محاکمهٔ یک مسؤول را دستاورد عالی برای نظام دانسته است.

کیفرخواست

در مورد مقاله «وقتی که اسرار افشا می‌شود»

نکونام: روزنامه خرداد در تاریخ ۱۳۷۷/۱۲/۴ از ملت شریف ایران و دولت کریمه جمهوری اسلامی تصویر و تعریفی ارائه می‌دهند که هیچ ضد انقلابی بدتر از آن را ارائه نکرده است.

«... ما مردان توهم و توطئه هستیم در جهان سیاسی ما، همه آدمها نشان از رفتاری دارند و در حال نهان کردن رفتار دیگرند. ما دیلماتها را جاسوس می‌دانیم، روشنفکران را مزدور می‌پنداریم، چپها را کودتاچی و آنارشیست می‌شماریم و لاتها و ولگردها را انقلابی قلمداد می‌کنیم... در جهانی که ما توهم می‌کنیم هر جوانی فاسد است، هر زنی بالقوه مظهر شیطان است، هر میانسالی که کراوات استفاده می‌کند سلطنت طلب است... آنچه ما توهم می‌کنیم پیش از ما نیز کمونیستها توهم کرده بودند».

ایشان باید پاسخ دهند چه کسی یا کسانی این چنین هستند؟ چه کسی روشنفکران را مزدور می‌داند؟ آیا این نشر اکاذیب و حتی ایجاد ناامنی و اغتشاش در جامعه نیست؟ چه کسی لاتها و ولگردها را انقلابی می‌داند؟

دفاعیه

نوری: تنظیم‌کننده متن کیفرخواست می‌گوید مقاله یادشده «تصویری از ملت شریف ایران و دولت کریمه جمهوری اسلامی ارائه می‌کند که هیچ ضد انقلابی بدتر از آن را ارائه نکرده است». درباره این اتهام چند نکته را تذکر می‌دهم:

اول آن‌که تنظیم‌کننده متن احتمالاً مطالب مخالفان و دشمنان نظام جمهوری اسلامی را نشتیده‌اند و از نوشته‌های آنان بی‌خبرند که این نوشته را بدتر از آنها اعلام می‌کنند.

دوم آن‌که عبارت «ما» در نوشته مذکور به یک گروه اشاره می‌کند و این لفظ به هیچ‌وجه بر ملت شریف ایران یا دولت کریمه جمهوری اسلامی دلالت نمی‌کند.

سوم آن‌که مطالبی که پس از «ما» آمده مصداق آن را روشن می‌سازد: «این مایی است که توطئه‌انگار است، نهان‌روش است، روشنفکران را مزدور می‌داند، و رفتار آن شبیه به کمونیست‌هاست». ملت ایران و دولت برخاسته از حاکمیت آن هیچ‌گاه چنین نبوده است.

چهارم آن‌که این نوشته نوعی نقد کلام و رفتار سیاسی گروههایی از نیروهای درون و بیرون از حاکمیت سیاسی است و اطلاق ندارد.

جوهر کلام در این مطلب آن است که: «روشنفکران را مزدور ندانیم»، «زنان را مظهر شیطان ندانیم»، «هر کراواتی را سلطنت‌طلب نخوانیم» و «جوانی

را معادل فساد تفسیر نکنیم» و... آیا این اندیشه، ناصواب است؟
 آیا در جامعه ما چنین تفکری، مطلقاً وجود ندارد که تنظیم‌کننده؛
 کیفیخواست در جست و جوی مصادیق آن است؟ اصولاً کشف مصداق چه
 کمکی به رفع معضل یا تفکر نادرست می‌کند؟
 در کیفیخواست آمده است: عبدالله نوری «باید پاسخ دهد چه کسی
 روشنفکران را مزدور می‌داند؟ آیا این نثر اکاذیب و حتی ایجاد ناامنی در
 جامعه نیست؟»

پاسخ من روشن و صریح است. حتماً به یاد دارید که پروژه تهاجم فرهنگی
 با برنامه هویت به راه افتاد تا از روشنفکران چنین تصویری را به نمایش بگذارد.
 مگر از رسانه ۶۰ میلیونی طی ۶ ماه، این سیما از روشنفکران به تصویر کشیده
 نشد؟

به نمونه‌هایی از عبارات این برنامه اشاره می‌کنم:

– «غریزدگی و غرب‌باوری عمده‌ترین ویژگی عناصر مختلف طیف
 شبه‌روشنفکری داخل و خارج محسوب می‌شود».

«روشنفکری در ایران از همان ابتدا بیمار و وابسته متولد شد».

«اگرچه در طیف شبه‌روشنفکری معاصر، عناصر و جریانهای مختلفی
 به چشم می‌خورد که هر یک از دیدگاهی خاص مشغول فعالیت هستند، اما
 تعمق در زمینه‌های اصلی تفکرات این جریانها نشان می‌دهد که لیبرالیسم،
 فصل مشترک مبانی فکری آنها را تشکیل می‌دهد».

– «در روند پیچیده تحقق اهداف تهاجم فرهنگی غرب، روشنفکران وابسته
 نقش عمده و اساسی بر عهده گرفته‌اند... روح غالب این جریان، خودباختگی
 در برابر بیگانگان بوده است».

– «در استراتژی نهایی غرب برای مقابله با نظام اسلامی یعنی تهاجم
 فرهنگی، روشنفکران وابسته نقشی خاص بر عهده دارند. نقشی که بر مبنای
 تحلیل کلی سردمداران نظام سلطه از عملکرد روشنفکری وابسته طرح‌ریزی

شده است. در این روند، سازماندهی عناصر غریزده و یا غربگرا از اولین مسائلی بود که توجه استراتژیستهای سلطه را به خود جلب کرد. این هدف از طرق مختلفی دنبال شد که تماسهای پنهان، ترغیب علنی و کمکهای مالی از مهمترین آنها به‌شمار می‌رود. در زمینه تماسهای پنهان، خط مشخصی که در سالهای اخیر دنبال شده است هدایت روشنفکران وابسته داخلی به تشکیل محافلی است که ظاهر سیاسی ندارند و در قالبهای ادبی، فرهنگی، تاریخی و مسائلی از این دست برپا می‌شوند».

– «وابستگی روشنفکران وابسته به دشمنان اسلام و ایران به‌ویژه آمریکا و صهیونیستها نیازی به تحلیل ندارد و بر مبنای اطلاعات موجود براحتی قابل لمس و درک است».

– «در عمل این بخش از عناصر به‌ظاهر فرهنگی، جاده‌صاف‌کن انبر یا لیسم می‌شوند و با رسوخ باورهای لیبرالی و اومانیستی به‌ذهن جامعه، در کمرنگ شدن ارزشهای اسلامی و ملی و در نهایت استحاله فرهنگی ملت ایفای وظیفه می‌کنند. در سالهای اخیر به‌موازات توجه خاص مجامع شبه‌روشنفکری به دانشگاهها، گرفتن امتیاز چاپ نشریه و روزنامه به‌عنوان یکی از بسترهای اصلی تحقق این هدف در دستور کار محافل روشنفکران غربگرا قرار گرفته است».

– «بررسی مستند سناریوی اجرایی تهاجم فرهنگی، روشن می‌سازد که در این روند، سه طیف مختلف و در برخی از وجوه کاملاً متفاوت، در تحقق اهداف این سناریو مشغول فعالیت‌اند، دسته اول معدود کسانی هستند که عامل آگاه و عنصر هوشیار تحقق اهداف دشمنان فرهنگ این مرز و بوم به‌شمار می‌روند و عامدانه در ارتباطی سازمانی و یا کاملاً مشکوک به ایفای نقشهای محول‌شده به‌آنان مشغولند. عمده‌ترین تلاش کاملاً پنهان این‌گونه افراد، سازماندهی خط نفوذ در مراکز و محافل مختلف به‌ویژه مراکز علمی-فرهنگی است».

همه عباراتی که نقل شد عیناً از برنامه هویت بود که به صورت سریال از تلویزیون پخش شده است.

در همان برنامه از مرحوم دکتر زرین کوب به عنوان «فراماسونری مزدور» یاد می‌شود. در حالی که کیست که بتواند نقش تحقیقات استاد زرین کوب را که از مفاخر ادبیات و تاریخ این مرز و بوم است بر آثار مرحوم شهید مطهری انکار کند. بخش معظمی از استدلالهای مرحوم مطهری در کتاب خدمات متقابل ایران و اسلام مأخوذ از آثار مرحوم زرین کوب: کارنامه اسلام و بامداد اسلام است.

اما در برنامه هویت چه سیمایی از آن استاد فرزانه تصویر شد؟ آیا جز مشوه و ملکوک کردن شخصیت یکی از مهمترین پژوهشگران معاصر و دلرد کردن خیل محققانی که عاقبت تلاش و فعالیت علمی را معادل با جاسوس شمرده شدن می‌بینند، ثمری به بار آورد؟

پاورقی یکی از روزنامه‌های عصر در سالهای اخیر چه تعداد نویسنده و روشنفکر را مزدور اعلام کرده است؟ علاوه بر این مگر چندی پیش یک روزنامه عصر با چاپ تصویری، سه روزنامه صبح که روشنفکران مذهبی مدیریت و هدایت می‌کنند را در یک تصویر به عنوان «مثلث صهیونیسم» معرفی نکرد؟

در همین دوران روشنفکران مرتباً مورد تهدید قرار گرفته و با این زمینه‌سازها بعدها چند تن از آنان نیز به قتل رسیدند. شاید گمان رود که این سخنان درباره روشنفکران لائیک گفته شده است. و حال این که تصویری که از روشنفکران مذهبی نیز ارائه شد چندان زیباتر نیست. به این عبارات که از برنامه هویت نقل می‌شود توجه کنید:

— «التقاط دینی اصولاً حاصل تلاش جمعی از شبه‌روشنفکران این سرزمین برای ایجاد رفرم در مبانی و معیارهای دینی است... به استناد اظهارات آشکار و پنهان برخی عناصر اصلی تهاجم فرهنگی غرب، می‌توان این فرضیه را به عنوان یک نظریه اثبات شده مطرح کرد که رفرمیستهای مذهبی از ارکان طرح

غرب برای استحاله ملت ایران و تشکیل حکومت مورد نظر در ایران محسوب می‌شوند. حکومتی که تلاش می‌شود ماهیت ملی‌گرا و غربگرا داشته باشد.»

— «رفرمیسم یا تجدید نظر در اصول و مبانی اسلامی، نمود پیچیده‌ای از این واقعیت است. رفرمیسم مذهبی در جوهره خود به‌عدول از اصول اسلام ناب تن درمی‌دهد و به‌دلیل ناتوانی در دستیابی به جوهره و حقیقت دین و یا احساس خودکم‌بینی در برابر دیدگاه‌های لیبرالیستی و اومانیستی، عملاً برداشتهای منحرفی را در قالب تئوریهای به‌ظاهر اسلامی ترویج می‌کند. رفرمیسم در تحلیل نهایی، جدایی دین از سیاست را مورد پذیرش قرار می‌دهد و خواسته یا ناخواسته، عملاً در تحقق هدف عده سناریستهای تهاجم فرهنگی و کانونهای قدرت جهانی، مشغول فعالیت است.»

آیا بر در و دیوار برخی شهرها دکتر شریعتی تکفیر و «مرگ» او فریاد نشد؟ نقش مرحوم شریعتی در روشنگری نسل جوان و پیشبرد انقلاب اسلامی امری نیست که بتوان آن را رد نمود (کمالین که تمامی مقامهای ارشد نظام و مسؤولان کشور در مقاطع مختلف از وی تجلیل کرده‌اند). آیا کسانی که شریعتی را مزدور و جاسوس و خائن خواندند، در جامعه وجود ندارند؟ مگر همین دو-سه سال پیش یک کتاب جنجالی در اثبات مزدور، جاسوس، ساواکی و خائن بودن شریعتی چاپ نشد؟ این در حالی است که مرحوم شهید بهشتی درباره‌ی وی می‌گوید او نقش مؤثری در هدایت جوانان و دانشگاهیان به‌اسلام و نیز اسلامیت انقلاب داشت.

آیا در همین پرونده یک روحانی متهم به‌غریزدگی و عناد با اسلام نشده؟ آیا یکی از مراجع تقلید را «پلید» نخواندند و مرجع تقلید دیگری را مرتبط با «انگلیس» معرفی نمودند؟ آیا انگلیسی خواندن مراجع تقلید نشر اکاذیب نیست؟

آیا در انواع تریبونهای عمومی هرکس که با افکار یک جناح مخالف کرده، یا به‌نقد حکومت پرداخته، مزدور خارجی شناخته نشده است؟ چه

کسانی نویسندگان و مطبوعات آنها را دریافت کنندگان بودجه ۲۰ میلیون دلاری آمریکا و بلکه بودجه‌های پنهان سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا خوانده‌اند؟ مگر در همین اواخر یکی از اهل اخلاق و ادب، خرداد را روزنامه کشف خواند؟ و مگر دیگری از همین مدعیان نگفت: «روزنامه خرداد! راست بگو! بگو اسلام، خدا، امام و ولی ققیه را قبول ندارم».

همه آگاهند که طی دهه گذشته کاروان خردستیزان چه بلایی بر سر روشنفکران و نویسندگان این دیار آورد. در مطبوعات خاص بدترین اهانتها نسبت به روشنفکران ابراز شد و گروههای فشار و چماقداران در دانشگاهها و مراکز فرهنگی، اساتید و روشنفکران را مضروب و مرعوب می نمودند.

ظلم و ستمی که گاه بر اهل علم و خرد و روشنفکران و دانشگاهیان این دیار روا داشته شد، برای روحانیت آزاده و پیرو امام غیر قابل توجیه است و من به عنوان یک روحانی و کسی که سالها در نظام جمهوری اسلامی مسؤول بوده اعلام می کنم که روحانیت هیچ نسبتی با روشنفکرستیزان ندارد و روشنفکران را مغز و چراغ جامعه می داند.

روشنفکران، فارغ از موافقت یا مخالفت با آرائشان، چراغ حقیقت را روشن نگاه می دارند و با نقد خود نظام سیاسی را تقویت می کنند و طراز معرفت عقلایی را در جامعه ارتقا می بخشند. و با نقد خود به نوعی آسیب شناسی اجتماعی دست می یازند. و در همه جوامع از سرمایه های معنوی آنها محسوب می شوند.

در هر نظامی که روشنفکران را مخل امنیت می شمارند و آنان را با عباراتی مانند مزدور، جاسوس، فراماسونر؛ تحدید و تحریک می کنند و یا به سانور آثار و آرائشان مبادرت می ورزند تنها نتیجه و دستاوردش هدم سرمایه های معنوی اجتماع و تضعیف و آسیب جدی همان نظام سیاسی خواهد بود.

نمونه رسوای این سیاست در نظام سوسیالیستی شوروی در عصر استالینی در مخالفت با روشنفکران و متهم نمودن آنان به مزدوری امپریالیسم مشهود و

بارز است. همان‌گونه که در اوج جنگ سرد در امریکا نیز با سیاست سناتور مک‌کارتی روشنفکران متهم به مزدوری نظام کمونیستی شدند.

در هردو کشور با مزدور و متهم شمردن روشنفکران، طرد و یا مراقبت از آنها در دستور کار سیاستهای امنیت ملی قرار داده شد. اما تاریخ این دو واقعه را به عنوان ننگی ملی برای دو کشور ضبط و ثبت کرده است.

فرهنگ ایرانی-اسلامی مدیون فعالیتهای فکری روشنفکران و بالأخص روشنفکران دینی همراه با نسل نواندیش روحانیان است. همان‌گونه که روشنفکران دینی در دو دهه اخیر خیل عظیمی از جوانان را از طرق فرهنگی و با روشهای مسالمت‌آمیز و مهربانانه به دین رحمت دعوت کرده‌اند.

اما این‌که در کیفرخواست آمده: «چه کسی لاتها و ولگردها را انقلابی می‌داند؟» باید بگویم همانها که متأسفانه با سوء استفاده از نام مقدس حزب‌الله، چهره‌ای انقلابی به خود گرفتند و نه تنها دانشگاهیان، که حتی روحانیت را در شهرها از جمله اصفهان و قم و تهران مورد حمله قرار دادند، در نماز جمعه اخلال ایجاد کردند، به مجامع و اجتماعات حمله کردند، کتابفروشی آتش زدند؛ و بعدها مع‌الأسف در برخی محاکم برخی از آنها به جرائم اخلاقی و غیر اخلاقی محکوم گردیدند. مگر از نظر برخی، آنها که به طرف امام جمعه محترم اصفهان لنگه کفش و میله آهنی پرتاب کردند، انقلابی خوانده نمی‌شوند؟

تنظیم‌کننده کیفرخواست انتشار یادداشت مذکور را عامل «ایجاد ناامنی و اغتشاش در جامعه» قلمداد می‌کند. پرسش این است که آیا انتشار یک یادداشت طنزآلود یک چهارم صفحه‌ای روزنامه، باعث آشوب و ناامنی در جامعه می‌شود؟

مقاله یادشده، همان‌گونه که در ابتدای آن آمده است، نقدی است بر اظهارات فرمانده سابق سپاه پاسداران که طی آن وی قتل‌های زنجیره‌ای را به‌صهیونیزم و خارجی‌ان نسبت داده است. این مقاله، به‌طور کلی درصدد نفی و نقد این تصور است که تمام مشکلات داخلی، ریشه در خارج و توطئه‌های خارجی دارد و

چنین دیدگاهی جز آن‌که واقعیات را از چشمان ما پنهان کند نتیجه‌ای نخواهد داشت. «توهم توطئه» مشکلی است که سالها به غفلتمان کشانده است.

اگر با فقه و حقوق آشنایی داریم این عبارات چه جرمی‌اند؟ این عبارات کدام موضوع مجرمانه را شامل می‌شوند؟ آیا باید جرم را ثابت کنند یا من بیگناهی خود را؟ آیا در مسلک تنظیم‌کننده کیفرخواست اصل بر مجرمیت است و آنچه باید اثبات شود بیگناهی است؟

کیفرخواست
 در مورد مقاله‌ای پیرامون
 «معرفی طنز و ارا اعضا تشکلات قتلهاى زنجیره‌اى»

نکونام: در روزنامه خرداد ۱۳۷۷/۱۰/۲۳ آمده است:

... و به‌زعم آقایان، سازمان مسؤل قتل دگرانديشان داراى سه بخش است:
 کمیته برنامه‌ریزی و انتخاب مقتولان، کمیته حکم شرعی و جوخه‌های مرگ.

اینک باید سه بخش سازمان پروژه را به‌طور شفاف به‌شهر وندان اعلام کرد:

۱. کمیته برنامه‌ریزی و انتخاب مقتولان آقایان... و... و...
۲. کمیته حکم شرعی: آیات عظام و حجج اسلام آقایان... و... و...
۳. جوخه‌های مرگ.

آقای نوری پس از قتل‌های اسفبار که به‌همت همه مسؤلین، عاملین آن شناسایی و دستگیر شدند به‌جای کمک به‌مسأله و ایجاد امنیت و آرامش در جامعه از شرایط ملت‌هت سوء استفاده نموده و در راستای اهداف جناحی خود به‌اختلافات دامن می‌زند.

ریاست محترم دادگاه و هیأت محترم منصفه شما خوب می‌دانید که اثرات مخرب چنین مطالبی در جامعه چه خواهد بود. ایشان یا درصدد تخریب همین چهره‌هایی که اسم برده‌اند هستند و یا واقعاً کسانی را می‌شناسند که چنین اقداماتی را انجام داده‌اند و آن‌را کتمان می‌نمایند.

از طرفی روزنامه خرداد مورخ ۱۳۷۷/۱۲/۱۷ اقدام به چاپ و انتشار مطالبی نموده که جزء مصادیق عناوین مجرمانه تمامی اتهامات مذکور می باشد.

«... ما امروز به بلیه ای دیگر دچار هستیم. افرادی فتوای ارتداد صادر و در جراید منتشر می کنند که هیچ صلاحیت فقهی و صلاحیت دینی ندارند. هرگز درس دین، درس شرع نخوانده اند... ما یک مورد سراغ نداریم. بنده با تحقیق می گویم مواردش را هم یک به یک خدمت شما ذکر خواهیم کرد که رسول خدا یا ائمه هدی حکم ارتداد پنهانی کسی را صادر کرده باشند. مرد و مردانه اگر کسی را هم مرتد می دانستند یا مشمول مجازات می دانستند اعلام می کردند و می گفتند این فرد به این دلیل مرتد است. حق دفاع هم به او می دادند و بعد از این که دفاع وی شنیده می شد حکم صادر می شد. این که حکم غیابی صادر شود و فردی مرتد محسوب شود و بعد هم حکم اعدام برایش صادر شود، حکمی که نه از طرف تشکیلات قضایی صادر شود نه به شکل علنی باشد، این انصافاً بدعتی است که در زمان ما پیدا شده است و هیچ فقهی حاضر نیست پای آن را امضا کند...».

و یا در همین سخنرانی که روزنامه خرداد آن را چاپ کرده است، مطالب به گونه ای بیان می شود که گویی افرادی حکم صادر کرده اند و افرادی آن را اجرا نموده اند و مستند صدور حکم را عمل پیامبر (ص) می دانند.

«... گاهی استناد می شود که پیامبر خدا (ص) دستور قتل برخی را صادر کرده است و لذا این حکم سابقه داشته... کسانی که سواد ندارند فقه نخوانده اند چگونه به این نوع موارد استناد می کنند...»

لازم به ذکر است که ماهیت مطالب به گونه ای بوده است که حتی حاضرین را به سؤال واداشته است که چرا در مورد صدور حکم غیر علنی در باب قتلهای مشکوک اخیر مبهم صحبت می کنید؟ اگر حقیقت را سراغ دارید واضح بگویید و سعی کنید از ایجاد شک و اشاره جناحی بپرهیزید.

اضافه بر آن‌که نحوه و نوع بیان مطالب به‌شکلی بوده است که راهپیمایی افراد را با دادن شعارهای انحرافی در پی داشته است. لازم به‌ذکر است که بیان‌کننده مطالب فوق‌الاشعار در دادگاه ویژه روحانیت محاکمه و با احراز اتهامات به مجازات حبس محکوم گردیده و در حال تحمل کیفر می‌باشد و محکوم‌علیه و وکیلش در دفاعیاتشان اظهار می‌نمودند که چنانچه این مطالب جرم است مدیر مسئول روزنامه خرداد که این مطالب را درج کرده باید مورد محاکمه قرار گیرد.

دفاعیه

نوری: در یادداشت مذکور تلاشهای یکی از اعضای هیأت منصفه دادگاه ویژه روحانیت^۱ در خصوص قلب واقعیها و منحرف ساختن پرونده قضایی آدمکشانی که جان مردم را با سوء استفاده از قدرت خود به سخره گرفته بودند، مورد بررسی قرار گرفته است.

این یادداشت پس از پخش برنامه «چراغ» از شبکه اول سیمای جمهوری اسلام و اظهارات مهمان آن برنامه که به اعتراض عمومی منجر شد، تحریر و چاپ شده است. تلاشهای آن برنامه و آن گوینده و دوستانشان، این بوده است که موضوع قتلهای زنجیره‌ای را به هواداران جناب آقای رئیس جمهور و دوستان ایشان نسبت دهند و ضمن نادیده گرفتن تحقیقات قضایی و واقعیتهای انکارناپذیر برای گم کردن راه، نعل وارونه بزنند.

تنظیم‌کننده کیفرخواست با حذف قسمتهایی مهم از این یادداشت، تمهیدی کرده است که شنوندگان و خوانندگان کیفرخواست تصور کنند چه نامهایی در جریان قتلهای زنجیره‌ای در خرداد آمده است. متن کامل عباراتی که با حذفهایی در کیفرخواست نقل شده است را لازم می‌دانم در اینجا قرائت کنم: «تبلیغاتچی‌های جناح راست افراطی، ابتدا سألۀ را توطئه‌ای علیه وزارت اطلاعات تلقی کردند و به حال اغما رفتند. ولی پس از یک هفته، رفته‌رفته از

۱. روح‌الله حینیان.

حال اغما بیرون آمده و با همکاری هویت‌سازان صدا و سیما برنامه جدیدی را طراحی کردند: عامل جنایات اخیر چپ‌های طرفدار خاتمی در وزارت اطلاعات‌اند».

به‌زعم آقایان، سازمان مسؤل قتل دگراندیشان دارای سه بخش است: کمیته برنامه‌ریزی و انتخاب مقتولان، کمیته حکم شرعی و جوخه‌های مرگ. با روشن شدن این‌که جنایات اخیر کار چپ‌های طرفدار خاتمی بوده است، اینک باید سه بخش سازمان، پروژه را به‌طور شفاف به‌شهرودندان اعلام کرد:

۱. کمیته برنامه‌ریزی و انتخاب مقتولان: سعید حجابریان، خسرو تهرانی، محسن امین‌زاده، عباس عبدی، مصطفی تاج‌زاده.

۲. کمیته حکم شرعی: آیات عظام و حجج اسلام حسینعلی منتظری، موسوی اردبیلی، موسوی خوئینی‌ها، طاهری اصفهانی، عبدالله نوری.

۳. جوخه‌های مرگ: اعضای بازداشت‌شده وزارت اطلاعات.

در واقع این یادداشت، اهداف طرفداران سعید امامی برای خارج ساختن مسیر تحقیقات قتل‌های زنجیره‌ای را مطرح ساخته و نقد کرده است. با این حال، تنظیم‌کننده کیفرخواست در صفحه ۸ آن می‌گوید: «ایشان (یعنی عبدالله نوری) درصدد تخریب چهره‌هایی که نام برده‌اند هستند». مکاشفه غریبی است.

شتاب وی در جمع‌آوری هر نوع سند و مدرک ناروا و نامربوط علیه اینجانب، ایشان را به‌انواع تناقض‌گوییها کشانده است. در حالی که در کیفرخواست صادره، یکی از اتهامات اینجانب ترویج سیاسی حضرت آیت‌الله منتظری عنوان شده است، در این بخش از کیفرخواست، اتهام بنده سعی در تخریب چهره‌هایی نظیر آیت‌الله منتظری ذکر شده است. جالب‌تر آن‌که من در جهت تخریب چهره خود نیز هستم.

تنظیم‌کننده کیفرخواست می‌نویسد: «ریاست محترم دادگاه و هیأت محترم متصفه شما خوب می‌دانید که اثرات مخرب چنین مطالبی در جامعه چه خواهد بود. ایشان یا درصدد تخریب همین چهره‌هایی که اسم برده‌اند هستند و یا واقعاً

کسانی را می‌شناسند که چنین اقداماتی را انجام داده‌اند و آن‌را کتمان می‌کنند». در کیفرخواست بر نکته مهمی انگشت گذاشته شده است، اما متأسفانه به‌جای محاکمه قاتلان و عاملان و برنامه‌ریزان و حکم‌دهندگان، عبدالله نوری محاکمه می‌شود و آن‌که^۱ مقتولان را ناصبی و مرتد خواند و قسم جلاله خورد که «آخه ما خودمان والله یک زمان قاتل بودیم» اینک به‌جای افکار عمومی بر کرسی هیأت منصفه تکیه می‌زند.

آیا مردم حق ندارند سؤال کنند برآستی چه کسی پشت این افراد است که نه‌تنها وقتی دادسرای نظامی آنها را احضار می‌کند، تمکین نمی‌کنند، بلکه دادگاه ویژه هم به‌جای محاکمه آنها، نوری را محاکمه می‌کند؟

دادگاه ملت ایران درباره این محاکمه چگونه قضاوت خواهد کرد وقتی ببیند مدافع^۲ و یا همکار^۳ سعید امامی به‌عنوان هیأت منصفه درباره افشاکندۀ چهره واقعی قاتلان، به‌عنوان متهم قضاوت می‌کنند.

نامبرده^۴ در سخنرانی ورامین می‌گوید: «حتی می‌خواستند که عامل قتلها را به‌رهبری نسبت دهند، همین روزنامه‌ها که شب می‌نشینند و هماهنگی می‌کنند و شما می‌بینید، مطلبی که سلام دارد با مطلبی که خرداد و صبح امروز دارند یک مطلب است با چند اسم... آنها گفتند که عامل قتلها کسی است که هم دارای قدرت است و هم دارای تصمیم، خوب این فرد کیست؟ شاید می‌گفتند که این مرد یکی از علمای قم است، خوب علمای قم که قدرت ندارند. ممکن بود می‌گفتند که یک وزیر یا وکیل یا... اما چه کسی در این کشور دارای فتوی و قدرت با هم است؟»

شما هم خوب می‌دانید اثرات مخرب چنین مطالبی در جامعه چه خواهد بود. آنچه روزنامه‌های مستقل بر آن تأکید کرده‌اند بسیار شفاف و روشن است، پاسخگویی وزیر اسبق اطلاعات که هم قدرت داشته و هم می‌توانسته است با توجه به‌شرط اجتهاد وزیر اطلاعات، تصمیم‌گیر باشد.

۱. روح‌الله حینیان.

۲. روح‌الله حینیان.

۳. پورمحمدی.

۴. روح‌الله حینیان.

خرداد طی دهها یادداشت صراحتاً خواستار پاسخگویی وزیر اطلاعات وقت شده است نه کس دیگری و لذا عوض کردن صورت مسأله توسط برخی و پیگیری آن توسط تنظیم‌کننده کیفرخواست واقعیت را تغییر نخواهد داد. از نظر ما وزیر اطلاعات وقت به‌خاطر قتل‌هایی که در زمان ایشان صورت گرفته و امنیت ملی را به‌خطر انداخته است باید پاسخگو باشد.

درباره این نکته کیفرخواست که می‌گوید عبدالله نوری: «واقعاً کسانی را می‌شناسد که چنین اقداماتی را انجام داده‌اند و آن‌را کتمان می‌کنند». می‌گوییم: بلی، در این رابطه اطلاعاتی به‌من داده شده، منتها برای رعایت مصالح ملی آن‌را برملا نمی‌کنم. که اگر دادستان محترم نظامی اجازه دهد، برخی اطلاعات را در جلسات بعدی ذکر خواهم کرد.

تنظیم‌کننده کیفرخواست مدعی است «آقای نوری پس از قتل‌های اسفبار که به‌همت همه مسؤولان، عاملان آن شناسایی و دستگیر شدند، به‌جای کمک به‌مسأله و ایجاد امنیت و آرامش در جامعه از شرایط ملتهب سوء استفاده نموده و در راستای اهداف جناحی خود به‌اختلافات جناحی دامن می‌زند». در مورد این بخش از کیفرخواست نکاتی را متذکر می‌شوم:

اول. اگر همت و کوشش مطبوعات نبود و پشتیبانی قاطع آنها از حرکت ریاست محترم جمهور جهت کشف این باند تبهکار نبود، شاید هیچ‌گاه نقش محفل اطلاعاتی افشا نمی‌شد و قتلها به‌یک مسأله ملی تبدیل نمی‌شد.

آیا طرح اولیه، آن نبود که هیچ‌گاه نقش برخی از پرسنل وزارت اطلاعات در قتلها برملا نشود؟

آیا کسانی پس از فاش شدن نقش برخی پرسنل وزارت اطلاعات، سعی نداشتند تا مسأله در سطح چند تن از پرسنل عادی محدود بماند؟

آیا پیگیری مطبوعات در دستگیری چند مدیر کل و معاون امنیتی سابق وزارت اطلاعات^۱ تأثیر نداشت؟ و آیا تمام کوشش فعلی برخی افراد و جریانها

۱. سعید امامی.

صرف آن نمی‌شود که مسأله از سعید امامی بالاتر نرود و پیگیری قتلها محدود به چهار قتل پاییز ۱۳۷۷ باقی بماند؟

اما بدرغم این گرایش مغرب، در کنار تحقیقات قضایی، مطبوعات نیز با عمل به‌وظیفه خطیر خود در آشکارسازی حقایق اقدام کردند و با مطرح کردن قتل‌های زنجیره‌ای سالهای گذشته و پیش کشیدن پای فرماندهان و مسؤولان سعید امامی و محفل اطلاعاتی عمق فاجعه را نشان دادند و از مسؤولان خواستند تا با نگاه به «گذشته» در کشف حقیقت و افشای چهره آمران، استوار و مصمم گام بردارند.

باید یادآوری کنم که سازمان قضایی نیروهای مسلح در اطلاعیه‌ای که در مردادماه گذشته منتشر کرد، صریحاً از «نقش مثبتی که مطبوعات در پیگیری پرونده قتلها داشته‌اند استقبال کرده است». ولی تنظیم‌کننده کیفرخواست گویی پیگیری قتلها توسط مطبوعات را مخل امنیت و آرامش جامعه می‌داند.

پرسش آن است که مگر دادستان نظامی و دادگاه ویژه دو هدف مختلف را دنبال می‌کنند که یکی از نقش مثبت مطبوعات در کشف جنایت شکر می‌کند اما دیگری از این امر احساس نگرانی می‌کند؟

خرداد به‌عنوان اولین روزنامه‌ای که قتلها را برملا کرد، همچنان به آن خواهد پرداخت و تا کشف کامل حقیقت آن را پی خواهد گرفت، مگر آن که خرداد بسته شود که در آن صورت دیگر مطبوعات آن را پی خواهند گرفت.

شما مطمئن باشید که از این به‌بعد هیچ‌کس قادر نخواهد بود دست به جنایت بزند و خاطرش خوش باشد که مسأله پنهان خواهد بود. تا روزنامه‌های مستقل وجود داشته باشد چنین امری غیر ممکن خواهد بود، مگر این‌که تمام مطبوعات بسته شوند.

برای مطبوعات کشف حقیقت فارغ از گرایشات جناحی مطرح است. هرکس از هر گروهی با هر گرایش فکری دست به جنایت زده باشد از نظر ما محکوم است. وابستگی به‌چپ و راست و میانه، جنایت را مجاز و مشروع

نمی‌کند. جنایت، جنایت است در هر لباسی، یا هر اسمی و در هر پست و مقامی.

دوم. عضو هیأت منصفه دادگاه ویژه روحانیت مدعی است که سعید امامی و دیگر اعضای محفل اطلاعاتی از نیروهای مذهبی و متدین بودند. پرواضح است که افراد مذهبی برای اعمال عادی خود نیاز به حجت شرعی دارند چه رسد به اجرای حکم اعدام و کشتن نویسندگان.

مگر همین فرد در آخرین سخنرانی خود مدعی نشد که محفلیها حکم قتلها را از یکی از اعضای مجمع روحانیون مبارز می‌گرفتند. می‌گوید: «نام یکی از روحانیون مجمع را برده و گفته ما بعضی از کارهایمان را در این قتلها با اینها مشورت می‌کردیم. خب چرا نمی‌آیند این آقا را احضارش بکنند و با او برخورد بکنند و در بیاورند این مطلب را؟»

وقتی عضو هیأت منصفه دادگاه ویژه، هم حکم ارتداد و ناصبی بودن صادر می‌کند و هم تأیید می‌کند که قتلها با حکم صورت گرفته است، چرا جست و جوی مطبوعات برای کشف حکم‌دهنده جرم محسوب می‌شود؟

سوم. مگر نه این است که بزرگترین جرم سید مهدی هاشمی صدور دستور و یا شرکت در قتل است و پس از گذشت دوازده سال از اعدام وی بسیاری از وقایع بعدی توسط برخی، از جمله قتل نویسندگان و سیاسیون همچنان پداو و همفکرانش منتسب می‌شود. اگر ماجرای قتل‌های قبل و بعد از انقلاب باند سید مهدی هاشمی، پس از گذشت قریب ۲۰ سال همچنان مورد بحث و گفت‌وگو است و درباره پیامدهای آن سخن می‌رود، چگونه است که درباره دهها قتلی که در این دوره چندساله صورت گرفته نباید بحث و گفت‌وگو کرد و عوامل اصلی آنها را به مردم معرفی نمود؟

اینجانب به‌همان اندازه که در جریان پرونده سید مهدی هاشمی حساسیت داشته و معتقد به پیگیری آن جهت استیفای حقوق نقض‌شده شهروندان ایرانی بودم و معتقد بودم از غده‌های چرکینی است که چنانچه حل نشود می‌تواند

خطراتی جدی برای نظام و انقلاب داشته باشد و در برخورد با آن جریان و کشف و رسوایی آنها نقش داشته‌ام، امروز هم معتقدم باید غده‌های چرکینی که به‌نظام آسیب زده و می‌زنند و با انجام قتل‌های زنجیره‌ای حیثیت نظام و انقلاب را خدشه‌دار کرده‌اند، رسوا شده و در دادگاه به‌محاکمه کشیده شوند.

چهارم. پرسشی که اینک اذهان نخبگان را گرفتار خود کرده این است که چگونه در طی سالیان گذشته، گروهی از روشنفکران به‌قتل رسیدند و تمام قتل‌ها با سکوت مسؤولین به‌عنوان «مرگ مشکوک» نادیده گرفته شد و هیچ اراده‌ای برای تعقیب قاتلان و محفل‌نشینان وجود نداشت؟

مگر امیر مؤمنان علی (ع) در ارتباط با ربودن خلخال و دستبند و گردنبند و گوشواره از زن اهل ذمه‌ای که مورد حمله قرار گرفته بود فرمود: «فَلَوْ أَنْ أَمْرًا مَسْلَمًا مَاتَ مِنْ بَعْدِ هَذَا اسْفَاؤًا مَا كَانَ بِهٖ مَلُومًا بَلْ كَانَ بِهٖ عِنْدِي جَدِيراً» (چنانچه مسلمانی از شنیدن این حادثه از حزن و اندوه بمیرد بر او ملامتی نیست بلکه اگر جان سپارد سزاوار است؟) و مگر ما مدعی پیروی از او نیستیم؟ حال چگونه انسان‌های مظلومی را به‌خاطر عقایدشان مثله می‌کنند و از کسی فریادی برنمی‌خیزد؟ آیا اگر فردی از سر درد فریاد برآورد، او مجرم است؟

مگر حاکمیت، مسؤول حفظ جان انسانها نیست؟ پس چرا حسین برازنده، احمد تفضلی، احمد میرعلایی، ابراهیم زال‌زاده، علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، پیروز دوانی، مجید شریف، غفار حسینی، منوچهر صانعی و فیروزه کلانتری و... و یا عده‌ای از دانشگاهیان و روحانیون اهل تسنن و یا برخی از کیش‌های مسیحی به‌قتل رسیده و برخی با کارد تکه‌تکه و پس از بسته‌بندی در فریزر جاسازی شدند و قاتلان آنها به‌مردم معرفی نشدند تا شهروندان به‌عمق جنایاتی که بر این کشور رفت آگاه شوند؟ این‌گونه اعمال چه هزینه‌ای برای حاکمیت نظام و اسلام داشته است؟

چگونه است که در حکومت اسلامی بانویی سالمند را با بیش از ۲۵ ضربه

کارد سلاخی می‌کنند ولی وقتی روزنامه‌ای به این مسائل می‌پردازد ناامنی به وجود می‌آید؟

«گر سنگ از این حدیث بنالد عجب مدار»

چه کسانی می‌خواستند گروهی از نویسندگان دگراندیش که از نظر فکری مثل ما نمی‌اندیشند را به قعر دره بیفکنند و چرا آن‌همه جرم و جنایت در حق جان افراد و نفوس انسانها روا داشته شد؟ و در نهایت به آبرو و حیثیت کشور ضربه‌ای سهمگین وارد آمد؟

چرا در حالی که همه نگاه‌ها و نظرها معطوف به یک نقطه خاص بود، هیچ‌کس جرأت آنرا نداشت تا حتی پرسشی در جلسات خصوصی درباره قتلها مطرح کند؟ و چرا اینک که کوس رسوایی محفل‌نشینان در همه جا به گوش می‌رسد، هیچ‌کس مسؤولیتی به عهده نمی‌گیرد و با جاسوس و منحرف اعلام کردن سعید اسلامی صورت مآله در حال پاک شدن است و اگر روزنامه‌ای نکته‌ای در این راستا بنویسد مدیر مسؤلش به پای میز محاکمه کشیده می‌شود؟

من اعلام می‌کنم تا قدرت بیان و کلام دارم از حقوق اساسی مردم و مظلومان دفاع خواهم کرد.

پنجم. تنظیم‌کننده کیفرخواست می‌نویسد: «وقتی مجموع مطالب روزنامه خرداد ملاحظه می‌شود توطئه و عناد از او استشمام می‌گردد و هیچ راهی برای حمل بر صحت جز سوء نیت دیده نمی‌شود».

براستی باید پرسید وقتی از مطالب یک روزنامه براحتی بوی توطئه استشمام می‌شود، چگونه دادستان دادگاه ویژه روحانیت^۱ که سالها نماینده دادگاه انقلاب در وزارت اطلاعات بود از هیچ‌یک از فعالیت‌های سعید امامی و باند وی و همراهان فکری و عملی وی، بوی توطئه استشمام نمی‌کرد؟ عنادی در آنها نمی‌دید؟ اما از نوشته‌های یک روزنامه که در جهت افشاگری قاتلان و

۱. محنی ازهای.

دفاع از مظلومان مطلب می‌نویسد بوی توطئه استشمام می‌شود؟ یکی از غرایب روزگار که از دادگاه ویژه روحانیت در سوابق قضایی دنیا به یادگار خواهد ماند، «استشمام توطئه» می‌باشد. توطئه، عملی مخفیانه است برای مقاصد پنهان و اثبات آن نیازمند دلایل و مدارک است و با تقویت شامه نمی‌توان به کشف آن نایل شد. آن هم در مطالب علنی و شفاف یک روزنامه.

ششم. تنظیم‌کننده متن کیفرخواست، مدعی است «آقای نوری پس از قتل‌های اسفبار... به‌جای کمک به‌مسأله و ایجاد امنیت و آرامش در جامعه از شرایط ملت‌هپ سوء استفاده نموده و در راستای اهداف جناحی خود به اختلافات دامن می‌زند». در اینجا می‌پرسم خرداد چه باید انجام می‌داد؟ آیا مطلوب تنظیم‌کننده کیفرخواست این است که خرداد در مورد قتل‌ها چیزی نمی‌نوشت و مرتکبین قتل‌ها و اندیشه آنان و نقشه‌های شومشان را بیان نمی‌کرد؟ آنچه خرداد انجام داده است تبیین برخی زوایای ناپیدای این پرونده شوم است.

خرداد امنیت و آرامش کسانی را برهم زده است که با توسل به‌شریرانه‌ترین و منحط‌ترین شیوه‌ها و دست زدن به مجرمانه‌ترین اعمال و قتل افراد بیگناه بنیانهای نظام و ملت را نشانه رفته‌اند. زیرا امنیت و آرامش جامعه وقتی تأمین می‌شود که امنیت تبهکاران از بین برود.

وقتی خرداد به امنیت تبهکاران تعرض می‌کند چرا شما برمی‌آشوبید و امنیت و آرامش را از بین رفته می‌بینید؟ خرداد آرامش و امنیت محفل‌نشینان را برهم زد تا بندگان خدا در آرامش و امنیت زندگی کنند.

هفتم. وقتی در دهه گذشته نیروهای منتقد، اصلاح‌طلب و متدین به دلیل انتقادات دلسوزانه از عرصه سیاست حذف شدند، به‌طور طبیعی زمینه برای صعود امثال سعید امامی فراهم گشت. پرسش آن است که در چه شرایطی سعید امامی‌ها تکثیر و باز تولید می‌شوند؟ تمامی تلاش اینجانب و روزنامه خرداد این بوده و هست که ریشه‌های این حرکت و تفکر شوم چنان خشکانده شود که زمینه و امکانی برای رشد مجدد آن باقی نماند.

همچنین تنظیم‌کنندهٔ کیفرخواست در بخشی دیگر از کیفرخواست اظهارات آقای کدیور در باب تحلیل قتل‌ها و جنایات محفلی را از مصادیق عناوین مجرمانه دانسته است. در این بخش از مطلب مورد شکایت آمده است:

«... ما امروز به‌بلیه‌ای دیگر دچار هستیم. افرادی فتوای ارتداد صادر و در جراید منتشر می‌کنند که هیچ صلاحیت فقهی، صلاحیت دینی ندارند. هرگز درس دین، درس شرع نخوانده‌اند... ما یک مورد سراغ نداریم. بنده با تحقیق می‌گویم مواردش را هم یک به یک خدمت شما ذکر خواهم کرد که رسول خدا یا ائمهٔ هدی حکم ارتداد پنهانی کسی را صادر کرده باشند. مرد و مردانه اگر کسی را هم مرتد می‌دانستند یا مشمول مجازات می‌دانستند، اعلام می‌کردند و می‌گفتند این فرد به‌این دلیل مرتد است، حق دفاع هم به‌او می‌دادند و بعد از این‌که دفاع وی شنیده شد حکم صادر می‌شد. این‌که حکم غیابی صادر شود و فردی مرتد محسوب شود و بعد هم حکم اعدام برایش صادر شود، حکمی که نه از طرف تشکیلات قضایی صادر شود، نه به‌شکل علنی باشد، این انصافاً بدعتی است که در زمان ما پیدا شده و هیچ فقهی حاضر نیست پای آن را امضا کند... گاهی استاد می‌شود که پیامبر خدا(ص) دستور قتل برخی را صادر کرده است و لذا این حکم سابقه داشته است... کسانی که سواد ندارند، فقه نخوانده‌اند چگونه به‌این نوع موارد استاد می‌کنند...».

آقای دکتر کدیور، در این بخش از سخنان خود بر چند موضوع تأکید کرده است:

۱. افرادی که صلاحیت نداشته و مجتهد نیستند، بدون مجوز شرعی در قضیهٔ قتل‌های محفلی حکم ارتداد مقتولان را صادر کرده‌اند.
۲. در تاریخ اسلام، هیچ موردی نبوده است که معصومین(ع) به‌صورت پنهانی حکم به‌ارتداد کسی داده باشند.
۳. آنچه به‌عنوان به‌اصطلاح فتوای ارتداد، دستاویز قاتلان خطرناک برای طراحی قتل‌های محفلی و کشتن افراد بیگناه قرار گرفته، از طرف هیچ مرجع قضایی صادر نشده است.

۴. هیچ فقیهی آنچه را به عنوان فتوای ارتداد دستاویز قتل‌های موحن شده است مورد تأیید و امضا قرار نداده است.

کدام یک از این موارد نادرست است؟

فقط سه روز پس از سخنرانی آقای دکتر کدیور، یک نفر از آقایان عضو هیأت منصفه دادگاه ویژه در برنامه تلویزیونی چراغ، به صراحت، مقتولان طرح قتل‌های محفلی را مرتد و ناصبی می‌خواند. آیا یک فرد غیر مجتهد به این وضوح و صراحت مقتولین را مرتد نخواند؟ صحت گفتار آقای کدیور در همین قسمت کاملاً آشکار است. در سایر موارد نیز روشن نمایید کدامش کذب است؟ آیا هیچ مرجع قضایی برای این قتل‌ها حکم صادر کرده است؟ آیا هیچ یک از آقایان فقها این افعال را تأیید کرده است؟ اگر چنین است نام ببرید.

بیانات فوق مشتمل بر هیچ عنوان مجرمانه‌ای نیست و صرفاً از حیث تنویر افکار و تحلیل یک موضع اجتماعی ایراد شده‌اند، جا دارد قسمتی از دفاعیات حجت‌الاسلام دکتر کدیور در این رابطه بیان شود:

«در اطلاعیه شماره ۱۴/۱۰۳/۱/۴ ط مورخ ۱۳۷۷/۱۰/۱۴ که از سوی گروهی موسوم به فداییان اسلام ناب محمدی(ص) مصطفی نواب صادر شده آمده است: «باید اعلام کنیم که فداییان اسلام ناب محمدی(ص) ساختاری سازمان‌یافته دارد و کلیه مأموریت‌هایش تحت ضوابط تشکیلاتی است. این گروه با تلاشی پیگیر برای هر یک از عناصر خود فروخته و منافقی که عرصه فرهنگ و اندیشه را جولانگاه عقده‌گشایی و هتاک‌های بی‌حد و مرز خود و اصول متقن نظام ولایی کرده‌اند، پرونده‌ای تشکیل داده است و در عملیات اخیر نیز، واحد قضایی این گروه با سه نفر قاضی عادل و خبره بعد از محاکمه غیابی، معدومین را مفسد فی الارض تشخیص داده و محکوم به اعدام کردند، و نوع اجرای حکم را با عنایت به بازتاب مطلوب تعیین نمودند. ما معتقدیم اگر این محاکمات به دور از مصلحت‌اندیشی و فشارهای سیاسی در محاکم معمول قضایی انجام می‌گرفت، باز به همین نتیجه ختم می‌شد و فداییان اسلام فقط روند کار را تسریع نموده‌اند».

بعد از انتشار اطلاعیه مذکور برخی مراجع با صدور اطلاعیه که در جراید منتشر شد، انتساب این‌گونه اعمال ننگین و جنایات ضد دینی به‌ساحت مقدس مرجعیت تشیع تحت عناوین حکم یا فتوی را، بخش دیگر از این فتنه دانستند. موضوع قتل‌های محفلی در اسفندماه هفتاد و هفت اگرچه هنوز در هاله‌هایی از ابهام قرار دارد، اما امروز پس از گذشت چند ماه از آن وقایع شوم تبه‌کارانه، زوایای مهمی از آن بر ملت ایران روشن شده است.

آیا تنظیم‌کننده کیفرخواست، موضوع رسوا و مفده برانگیز این قتل‌ها را واجد آن مقدار اهمیت نمی‌بیند که ملت شریف ایران از نکات مختلف آن مطلع شود و یا اینکه ایشان معتقد است کسانی که با به‌اصطلاح فتاوی خود، حکم مرگ عده‌ای بیگناه را صادر کرده و لکه ننگی بر پیشانی شیعه و جمهوری اسلامی نشانده‌اند، کاری صواب و نیکو کرده‌اند؟

اگر آنها که سعید امامی‌ها را افراد متدین، آگاه و دلسوز می‌دانند و معتقد هستند که این افراد با حکم و فتوی اقدام نموده‌اند، راست می‌گویند چرا حکم‌دهندگان دستگیر و محاکمه نمی‌شوند؟ و اگر دروغ می‌گویند و به‌قصد اضرار به‌غیر نشر اکاذیب می‌کنند چرا آنها محاکمه نمی‌شوند؟

حال با توجه به‌وظیفه قانونی مطبوعات که باید نظرات مختلف را طرح نمایند و با توجه به‌شخصیت گوینده که از مفاخر حوزه و دانشگاه می‌باشد، چنانچه روزنامه‌ای نظرات ایشان را درج کرد و یا تحلیلهای علمی نامبرده را مطرح ساخت، باید به‌محاکمه کشیده شود؟

آیا نظر بر این است که تحلیلگران خاصی حق اعلام نظر دارند؟

و یا تحلیلهای خاصی می‌تواند مطرح شود؟

و یا صرفاً نظرها و تحلیلهایی که ما را به‌یک نتیجه خاصی برساند باید بیان گردد؟

اجمالاً مطالب ارزی جناب آقای کدیور در چارچوب موازین آزادی اندیشه و بیان بوده است و روزنامه خرداد نیز با عنایت به‌مقررات حاکم بر فعالیتهای مطبوعاتی اقدام به‌درج آنها کرده است.

این گفته، صحیح است که نشریات از طرح مطالب حاوی توهین، افترا، کذب، منافق عفت عمومی، توهین به مقدسات و مقامات کشوری و... ممنوع‌اند. اما به یاد ندارم که در جایی از قوانین کشور ممنوعیتی برای طرح مباحث تحلیلی آمده باشد.

کیفرخواست

در مورد عبارت «انقلاب از جاده خود منحرف شده است» در متن سخنرانی عزت‌الله سجایی

نکونام: روزنامه خرداد در مورخه ۱۳۷۷/۹/۱۸ از قول سجایی می‌نویسد:
... سجایی گفت: تکامل‌های جهشی یک‌شبه و یک‌نسله معمولاً سریع به نتیجه می‌رسد و سریع هم از مسیر خود منحرف می‌شود. نمونه آن انقلاب خودمان است، سریع پیروز شد و سریع هم از جاده منحرف شده است...

دفاعیه

نوری: کیفرخواست صادره جمله‌ای مقطع از این سخنرانی را بدین ترتیب نقل می‌کند که: «تکامل‌های جهشی یک‌شبه و یک‌نسله معمولاً سریع به نتیجه می‌رسد و سریع هم از مسیر خود منحرف می‌شود. نمونه آن انقلاب خودمان است، سریع پیروز شد و سریع هم از جاده منحرف شده است...»

متن کیفرخواست توضیحی نداده است که ایراد مجرمانه این جمله چیست و من اینک باید پاسخگوی چه چیزی باشم، در عین حال توضیحات خود را در چند بند ارائه می‌کنم:

۱. مطلب مورد استناد، یعنی اظهارات آقای مهندس عزت‌الله سحابی، یک گزارش از مراسم گرامیداشت شانزده آذر در دانشگاه علامه طباطبایی است. حیرت‌آور است که نقل یک گزارش، تلقی به جرم شده است در حالی که اگر نویسندگان کیفرخواست با القبای کار رسانه‌های اندک آشنایی داشتند می‌دانستند که تمام رسانه‌ها حتی روزنامه‌های موافق آنها یا صدا و سیما گزارشها و اخبار فراوانی را نقل می‌کنند که محتوای آن مخالف با اعتقادات خودشان است، اما به این دلیل انتشار می‌دهند که هر شنونده و خواننده‌ای این امر را بدیهی می‌داند که صرف انعکاس یک گزارش یا خبر به معنای دفاع از آن نیست.

علاوه بر این اصولاً یک روزنامه متکفل ارائه نظریات مدیر مسؤول نیست. اقتضای کار مطبوعات آن است که افراد مختلفی در یک روزنامه بتوانند نظرات

خود را اعلام کنند و خرداد نیز از این قاعده مستثنی نیست.

۲. در پاراگرافی که کیفرخواست به‌عنوان مورد اتهام آورده است مهندس سبحابی می‌گوید: «انقلاب ما از جاده منحرف شده است».

جمله نقل‌شده از آقای سبحابی را از داخل یک متن گزارش مفصل بیرون کشیده‌اند که درست عبارتی که پیش از آن آمده چنین است: «به‌عقیده من نظام در حال حاضر از شعارهای ارزشی خود منحرف شده است» بنابراین گوینده این کلام با شعارهای ارزشی نظام مخالف نیست بلکه می‌گوید نظام از این شعارها منحرف شده است. در عبارتی هم که بلافاصله بعد از آن آمده است گوینده با انقلاب مخالفت نکرده بلکه گفته است انقلاب از جاده منحرف شده است.

گوینده این کلام کسی است که زندگی خود را در انقلاب گذرانده ۱۲ سال زندانی شاه بوده و سالها زندان انفرادی و شکنجه دیده و عضو شورای انقلاب بوده است و در بیست سال گذشته نیز به انقلاب و کشور خدمت کرده است. تنظیم‌کننده کیفرخواست با نقل یک جمله می‌خواهد بگوید نه تنها گوینده بلکه مدیر مسؤول روزنامه هم مخالف انقلاب است. جالب است در این کشور خود افراد در بیان دیدگاه‌هایشان آزادند اما مطبوعات به‌خاطر گزارش آنها محاکمه می‌شوند.

در عین حال من به‌سوابق و شخصیت آقای سبحابی کاری ندارم و براساس «أَنْظُرُ إِلَيْ مَا قَالُ وَلَا تَنْظُرُ إِلَي مَنْ قَالُ»، «بنگرید به‌سخن و نه گوینده آن»، من هم از این پس با گوینده کاری ندارم و دفاعیاتم را بر روی سخن ایشان متمرکز می‌کنم.

۳. فرض کنید این جمله اساساً نادرست است و گوینده آن از سر مخالفت چنین گفته است.

اولاً در صورت مخالف بودن گوینده‌اش با روند جاری انقلاب، نمی‌توان حکم به‌مخالف بودن روزنامه و مدیر مؤول آن با انقلاب داد.

ثانیاً این عبارت مشتمل بر یک تحلیل نظری است که ممکن است مانند هر تحلیل دیگری آنرا نقد و بررسی کرد. اگر یک تحلیلگر به ارزیابی مسائل کشور پرداخت و نظرات او هم از دیدگاه ما درست نبود باید منتقل‌کننده دیدگاه‌هایش را محاکمه کرد؟

ثالثاً انقلاب هم یک پدیده اجتماعی است مانند سایر تحولات که می‌توان آنرا نقد کرد. مدافع انقلاب بودن به معنای غیر قابل نقد بودن انقلاب یا ممنوع بودن از نقد و بررسی نیست.

رابعاً اگر این دیدگاه نادرست باشد نشر آن جرم نیست و این مقتضای اصول مربوط به آزادی بیان در قانون اساسی است.

اصل بیست و سوم قانون اساسی می‌گوید: «تفتیش عقاید ممنوع است و هیچ‌کس را نمی‌توان به صرف داشتن عقیده‌ای مورد مؤاخذه قرار داد».

و اصل بیست و چهارم می‌گوید: «نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند مگر آن‌که مخل به مبانی اسلام یا حقوق عمومی باشد. تفصیل آنرا قانون معین می‌کند».

هنگامی که در مجلس خبرگان قانون اساسی این اصل را کمیسیون مربوط به مجلس پیشنهاد کرد، در آن آمده بود که مطبوعات و... در بیان انتقادات سازنده آزاد هستند^۱ اما نمایندگان مجلس خبرگان با استفاده از واژه‌های کشداری مانند انتقاد سازنده در قانون مخالفت می‌کنند و می‌گویند در آینده هر کس ممکن است آنرا به نحوی تفسیر کرده و آزادیها را محدود کند. قابل توجه این‌که در خصوص آزادی بیان و عقیده، آزادی ابراز عقاید غیر دینی هم مورد نظر بوده است.

شهید باهنر به عنوان نماینده این کمیسیون به سؤال شهید بهشتی در این زمینه پاسخ می‌دهد. مرحوم دکتر بهشتی نایب‌رئیس خبرگان می‌پرسد: خواهش می‌کنم به اصل سؤال جواب بدهید. بنده می‌گویم یک‌کسی آمده کتابی نوشته که

۱. صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، ج ۱، ص ۶۴۵.

اصلاً سیستم جمهوری اسلامی سیستم بدی است، کتاب نوشته است، می‌خواهیم بدانیم بر طبق این اصل قانون اساسی (اصل بیست و چهارم) باید جلوی کتاب او را بگیرند یا نه؟

شهید باهنر: خیر، اگر چنانچه عنوان قیام و اقدام دارد به‌صورتی که می‌خواهد اصل سیستم را به‌هم بزند، این البته اشکال دارد ولی اگر به‌صورت اظهار نظر و بیان عقیده باشد، خیر. وقتی که ما اول نوشتیم «نشر افکار و عقاید» حتی ممکن است کسی عقیده خودش را که عقیده‌ای غیر دینی است، بیان کند و می‌خواهد عقایدش را بگوید. او یک طرز تفکر اجتماعی، فلسفی، سیاسی دارد و بیان می‌کند.^۱

در مباحث خبرگان البته نظرات موافق و مخالف مطرح بود اما آنچه معتبر است همان است که سرانجام با رأی اکثریت نمایندگان در اصول قانون اساسی درباره آزادیها گتجانیده شده است و این آزادیها و حقوق غیر مصلمانان (مخالفان عقیدتی-سیاسی) را نیز شامل می‌شود.

و این نشان‌دهنده جو حاکم بر مجلس خبرگان قانون اساسی در زمان تصویب اصول قانون اساسی است و نشان می‌دهد که به‌شدت این نگرانی وجود داشت که به‌مرور زمان از هر کلمه و جمله‌ای که در قانون اساسی هست در جهت ایجاد محدودیت آزادیهای مشروع مردم سوء استفاده شود.

چگونه می‌شود در زمان تصویب قانون اساسی شهید باهنر به‌عنوان مخبر کمیسیون مربوط بگوید حتی کسی می‌تواند کتاب بنویسد و بگوید اصلاً سیستم جمهوری اسلامی سیستم بدی است، آن‌وقت عبارت منقول از مهندس سبحانی در روزنامه خرداد جرم تلقی شود؟

۴. حال مگر آقای مهندس سبحانی در یک جمله در یک سخنرانی در دانشگاه علامه طباطبایی چه گفته که مبدل به‌اتهام برای خرداد و مدیر مؤول آن شده است؟ مگر در طول بیست سال گذشته صدها بار در قول و فعل مؤولان کشور، بیش از آن مطرح نشده است؟

۱. پیشین، ص ۶۵۰-۶۵۹.

مگر امام در پیام ۸ ماده‌ای خود به‌قوة قضائیه در تاریخ ۱۳۶۱/۹/۲۴ به‌کنار گذاشتن و تصفیة اشخاص به‌دلایل واهی، احضار و توقیفهای غیر قانونی، دخل و تصرف و توقیف و مصادرة غیر قانونی، اهانت، استراق سمع؛ دنبال اسرار مردم بودن، ورود به‌خانه افراد بدون اذن صاحبخانه، تجسس در مورد گناهان افراد و... به‌شدت اعتراض نمودند؟ و به‌رئیس دیوانعالی وقت کشور دستور ندادند به‌سرعت و قاطعیت از امور مذکوره جلوگیری شود. آیا اعتراض به‌این انحرافات از اصول انقلاب توسط امام به‌معنای مخالفت با اصل انقلاب بود؟

آیا نظارت استصوابی که برخلاف حاکمیت ملی و برخلاف حقوق شهروندی است، برخلاف نظریات حضرت امام است که می‌گویند: «مردم حتی اگر خلاف صلاح خود هم رأی دادند رأیشان متبع است و به‌من و شما ربطی ندارد»، و توسط یک جریان خاص سیاسی و علیرغم مخالفت سایر نیروها حتی درون نظام پس از رحلت حضرت امام به‌نظام تحمیل شده، انحراف از اصول انقلاب نیست؟

آیا وقوع قتل‌های سازمان‌یافته در دل وزارت اطلاعات طی چند سال اخیر و نیز حمله گروه‌های فشار به‌شهروندان در چند سال گذشته انحراف از اصول انقلاب نیست؟

آیا آمار و ارقام سرسام‌آور منتشرشده در مطبوعات درباره فرآگیری اعتیاد به‌مواد مخدر جزو توفیقات و دستاوردهای انقلاب است یا انحراف از انقلاب؟ آیا این‌که رئیس ستاد نماز در صدا و سیما رسماً می‌گوید اکثر جوانان و مردم ما نماز نمی‌خوانند جزو دستاوردهای انقلاب اسلامی است یا انحراف از انقلاب؟

آیا این‌که رئیس فعلی قوه قضائیه می‌گوید: «من قوه قضائیه را به‌صورت ویرانه‌ای قضایی و اداری تحویل گرفتیم»^۱ و پس از ۲۰ سال دستگاه قضا که

۱. همشهری، ۱۳۷۸/۸/۸.

نماد امنیت، سلامت و آرامش و اقتدار کشور باید باشد به صورت ویرانه تحویل می‌شود جزو توفیقات انقلاب است یا انحراف از اصول انقلاب؟

آیا به همین دلایل نبود که رئیس قوه قضائیه کنونی می‌گوید: عامل بخشی از مشکلات فرهنگی کشور ناهمسازی ساختار و نظام موجود با اهداف و آرمانهای اسلامی است؟ ساختار شاکله و سازمان موجود کشور با توجه به اهداف اسلام و انقلاب تأسیس نشده است و ما در همان قالبهای پیش از انقلاب عمل می‌کنیم. و یا می‌گوید انقلاب ما در برخی از ابعاد اسمی بوده است؟ (۲۵ مهر ۱۳۷۸) آیا این عبارت که به مراتب صریح‌تر و تندتر از عبارت نقل‌شده آقای سبحانی است جرم است و رئیس قوه قضائیه به خاطر این جمله محاکمه خواهد شد؟

تنظیم‌کننده کیفرخواست این جمله را که «انقلاب ما از جاده منحرف شده» جرم خوانده است. از ایشان سؤال می‌کنم که اگر کسی این نمونه‌ها را انحراف از جاده انقلاب بداند آیا مجرم است؟

۱. مگر انقلاب اسلامی علیه استبداد، ناامنی و بی‌حرمتی و برای آزادی همگان نیامد؟ اما آیا امروز مراجع تقلید ما، استادان دانشگاه ما و مطبوعات ما به‌عنوان رکن چهارم جمهوریت و جامعه مدنی، برای انتقاد به تمام مدیران و مسؤولان کشور احساس امنیت می‌کنند؟

۲. مگر انقلاب ما با هدف و شعار حرمت انسانها نیامد و ما در این سالها بیشترین هتک حرمتها را از انسانها و حتی در حق مرجعیت دینی وارد نکردیم؟

۳. مگر امر به معروف و نهی از منکر در اسلام دارای شرایط خاصی نیست که در همه رساله‌های عملیه آمده است و مگر به‌عنوان یکی از اصول قانون اساسی برای تضمین جلوگیری از انحراف انقلاب در قانون نیامده است؟ آیا ایجاد ستادی بدنام امر به معروف و نهی از منکر که هیچ جنبه رسمی و قانونی ندارد و خود مرتکب زشت‌ترین منکرات می‌شود، انحراف از انقلاب نیست؟

فقط یک نمونه آن، شکایت این سند است (که در کیفرخواست به آن اشاره شده) که یک گروه مسلمان را گروهی ضد اسلام و ضد انقلاب می خواند. چگونه افرادی به خود اجازه می دهند که برادران ایمانی خود را به جرم این که فکر آنها را نمی پسندند و بالاتر از آن حتی چنانچه نظام آنها را هم نپسندند ضد اسلام بخوانند و مگر یکی از احکام مسلمة اسلام همفکر بودن مسلمانان با ستاد امر به معروف و نهی از منکر است که مخالف آن مخالف اسلام باشد؟ و آیا داشتن چنین تفکری انحراف از مسیر انقلاب نیست؟

۴. مگر انقلاب اسلامی برای ختم استراق سمع و شکنجه نیامد و این هدف را در قانون اساسی تبدیل به یک اصل نکرد؟ اما خیل گزارشهایی که فقط برخی از نمونه های آن در یک سال گذشته در مطبوعات چاپ شد و از وجود استراق سمع و شکنجه حکایت می کند، آیا انحراف از انقلاب نیست؟

۵. مگر انقلاب اسلامی برای طرد روش «هدف وسیله را توجیه می کند» به وجود نیامد و مگر برخی امروز برای رسیدن به هدف، هر وسیله ای را توجیه نمی کنند که آخرین نمونه آن استفاده ایزاری از مقدسات برای کوبیدن رقیب سیاسی و تضعیف رئیس جمهور بود؟

۶. مگر انقلاب اسلامی برای مقابله با تفتیش عقاید به وجود نیامد و ممنوعیت تفتیش عقاید را تبدیل به یکی از اصول قانون اساسی نکرد؟ اما ما امروز بی سابقه ترین تلاشها را در تفتیش عقاید داریم که متن همین کیفرخواست مصداق بارز و بسیار روشنی از آن است.

۷. علیرغم سفارشات فراوان حضرت امام به اصحاب انقلاب مبنی بر تلاش برای تأمین زندگی و معیشت و معنویت مردم، مگر بسیاری از ما اسیر تأمین نام و مقام و نان خود نشدیم؟ آیا اگر در رژیم گذشته خانواده شاه و مقریان آن استثنایی و جزو از ما بهتران بودند و از رانتهای بهره می بردند و انقلاب اسلامی برای محو این تبعیضات برپا شد، امروز چند خانواده استثنایی وجود دارد که از رانتهای گوناگون بهره می برند و یا به واسطه گری مشغولند؟ آیا این انحراف از اهداف انقلاب نیست؟

۸. انقلاب اسلامی علیه ناامنیهای زمان شاه به وجود آمد و پس از انقلاب درست نقطه مقابل ساواک سازمانی به نام «وزارت اطلاعات و امنیت» برپا ساختیم تا برای ملت و تمام شهروندان موافق و مخالف خود امنیت بیاورد. اما افرادی در همین وزارت اطلاعات در کنار برخورد با براندازان مسلح و جاسوسان خارجی به نام مبارزه با تهاجم فرهنگی به آدمربایی و قتل عناصر فرهنگی دست زدند و با رقت‌آورترین وضع برخی از آنها را با کارد تکه‌تکه کردند. آیا این انحراف از مسیر انقلاب نیست؟

آیا جمله «منحرف شدن از جاده انقلاب» که مورد ایراد در کیفرخواست واقع شده با آنچه اشاره شد باز هم جرم و قابل ایراد است؟

۹. آقای محترم! چه انحرافی عظیم‌تر از آنکه به نام دفاع از انقلاب به دانشگاه حمله کنند و آن فاجعه دلخراش را در کوی دانشگاه تهران و در دانشگاه تبریز به وجود آورند؟

۱۰. اگر آنان که با قانون مخالفت می‌کنند به عنوان مدعی بر صدر نشینند و آنان که از قانون به معنای دقیق کلمه حمایت می‌کنند به پای میز محاکمه کشیده شوند، این انحراف از انقلاب نیست؟

۱۱. اگر کسی که از قاتلان قتل‌های زنجیره‌ای دفاع می‌کند و نیز فرد دیگری که از همکاران نزدیک سعید امامی بوده است در جایگاه هیأت منصفه شما می‌نشینند، کسانی که از مقتولان و بیگناهان دفاع می‌کنند محاکمه می‌شوند، آیا این انحراف از اهداف انقلاب نیست؟

۱۲. اگر آن شیخ مطرودی که سالها دوش به دوش منافقین و ارتش عراق در صف دشمن قرار داشت و در جهت اغفال اسیران ایرانی در اردوگاهها کار کرد و در طول جنگ، زشت‌ترین اهانتها را که انسان از یادآوری کلماتش شرم می‌کند نثار حضرت امام و اصحاب انقلاب کرد به کشور بازگشته در حفاظ امن نظام قرار می‌گیرد، اما آنها که در دوران جنگ و جهاد در جبهه‌ها بودند و در عمده عملیاتها همپای رزمندگان اسلام از شمالی‌ترین نقاط مرزی ایران و عراق

تا جنوبی‌ترین آن حضور داشتند و با سخنان خود موجب تقویت روحیه سپاهیان اسلام می‌شدند احساس ناامنی می‌کنند و به محاکمه کشیده می‌شوند، این انحراف از اهداف انقلاب نیست؟
ما را چه شده است؟

۱۲. آقای محترم شما در کیفرخواست، مرا به خاطر چاپ یک جمله کوتاه در روزنامه از قول مهندس سبحانی که گفته است «انقلاب از جاده منحرف شده است» مجرم دانسته‌اید. آیا ما از جاده انقلاب منحرف نشده‌ایم؟
مگر انقلاب اسلامی علیه تملق و چاپلوسی که پلیدترین و ویروس برای جان یک جامعه و حکومت است به وجود نیامد؟
مگر حضرت امام علی (ع) نفرمود:

فَلَا تُكَلِّمُونِي بِمَا تُكَلِّمُ بِهِ الْجَبَّارَةَ وَلَا تَتَحَفَّطُوا مِنِّي بِمَا يَتَحَفَّظُ بِهِ عِنْدَ أَهْلِ الْبَادِرَةِ وَلَا تُخَالِطُونِي بِالْمُضَانَعَةِ وَلَا تَتَطَّوَّبُوا بِئِي إِشْتِئَالًا فِي حَقِّ قَبْلِ لِي وَلَا التماس إعظام لِنَفْسِي فَإِنَّهُ مَنِ اسْتَقْبَلَ الْحَقَّ أَنْ يُقَالَ لَهُ أَوِ الْعَدْلُ أَنْ يَرْضَى عَلَيْهِ كَانَ الْعَمَلُ بِهِمَا اثْقَلَ عَلَيْهِ. فَلَا تَكْفُوا عَنِّ مَقَالَهُ بِحَقِّ أَوْ مَشُورَةَ يَعْدَلُ فَإِنِّي لَكْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقِ أَنْ أَخْطِي وَلَا أَمَنْ ذَلِكَ مِنْ فِعْلِي إِلَّا أَنْ يَكْفِي اللَّهَ مِنْ نَفْسِي مَا هُوَ أَمْلِكُ بِهِ مِنِّي.^۱

با من چنان‌که با جباران سخن می‌گویند، سخن نگویند و آن‌گونه که از تندخویان فاصله می‌گیرید از من کناره مجوید. با ظاهرآرایی و ظاهرسازی با من معاشرت نکند و گمان نکند شنیدن سخن حق بر من سنگین است، نمی‌خواهم مرا بزرگ انگارید زیرا کسی که شنیدن سخن حق بر او گران باشد عدالت نشان دادن برای او دشوار باشد، رفتار کردن او بر مبنای حق و عدالت دشوارتر خواهد بود. پس از گفتن سخن حق با من یا رایزنی در عدالت بازنایستید که من نه برتر از آن هستم که خطا کنم و نه در کار خویش از خطا ایمن هستم، مگر آنکه خداوند مرا در کار نفس کفایت کند که از من بر آن تواناتر است.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۷.

مگر امام علی(ع) در نامه به مالک اشتر نمی‌گوید که حاکم باید به مردم شهامت و جسارت انتقاد و اعتراض به خودش را بدهد؟ مگر جمهوری اسلامی که جزو ارکان و اهداف اصلی انقلاب بود چیزی جز تحقق بخشیدن به این فرمایشات امام علی(ع) است؟ آیا امروز رواج این همه تملق و مجیزگویی و تعابیر غلوآمیز و مقابله با پرسش و انتقاد و اعتراض، انحراف از انقلاب نیست؟

۱۴. مگر روح مودت و برادری علیرغم آن‌همه اختلاف نظرات، سبب پیروزی انقلاب نبود و مگر به قول فلاسفه علت مبقیه (یا بقای) انقلاب همان علت محدثه‌اش نیست؟ آیا اکنون دورویی و نفاق به جای صفا و یکرنگی، تملق و چاپلوسی به جای صراحت و شجاعت، دشمنی و پرخاش و هتک و حذف یکدیگر به نام خودی و غیر خودی به جای مودت و همدلی رونق نگرفته است؟ آیا این انحراف از انقلاب و از بین بردن علت و رمز بقای آن نیست؟

۱۵. دین اسلام دین رحمت و رأفت برای همه است. انقلاب اسلامی برای تحقق این دین به وجود آمد، اما آیا تهاجمات چندساله یک گروه کاملاً شناخته شده به کتابفروشیها، سینماها، نماز جمعه‌ها، بیوت مراجع، اجتماعات قانونی، مجالس ختم، و... که متأسفانه همه به نام ولایت و دین و نظام انجام شد آیا انحراف از انقلاب نبود؟

۱۶. تئوریزه کردن خشونت به نام دین در تریبون نماز جمعه و سیل حمایت از آن به ویژه پس از آنکه صراحتاً گفته می‌شود اگر هر کس خودش قطع پیدا کرد که فردی به مقدسات اهانت کرد، می‌تواند او را بکشد و نیازی به دادگاه ندارد. آیا اینها انحراف از اسلام و انقلاب نیست؟

اگر امروز رسول اکرم (صلوات‌الله علیه و آله) زنده بود با آنان که به نام دین، دین‌زدایی می‌کنند و چهره منفور و خشنی از دین در ذهن جامعه و جوانان ترسیم می‌کنند چه می‌کرد؟ آن هم در دنیای امروز که ماهواره‌ها قدرت کنترل را از حکومتها و خانواده‌ها گرفته‌اند؟

اکنون اگر کسی مدعی انحراف انقلاب از جاده خود شد به جای این که از او

بخواهید که بگویند این انحراف در کجاست تا تصحیح کنیم می‌گویید چرا گفته است انقلاب از جاده خود منحرف شده است؟ و آنرا جرم تلقی کرده و برای مدیر مسؤول روزنامه‌ای که این جمله را درج کرده تقاضای مجازات می‌کنید؟ معنای این کار چیست؟

آیا جز این است که می‌خواهیم بگوییم در برابر انحرافات به وجود آمده حتی حق سخن گفتن و بیان انحراف هم وجود ندارد چه رسد به اعتراض کردن؟ راستی اگر کسی احساس نمود که انحرافی در شرف وقوع است و آنرا بیان کرد باید مجرم شناخته شود؟

گویا جماعتی بر آنند که انقلاب را از مسیر خود به انحراف بکشانند و جماعتی دیگر مأمورند از هر بحث و سخنی در مورد آن ممانعت ورزند و نفسها را در سینه حبس کنند و با محاکمه و دادگاه و مجازات، افراد را از بازگو کردن این که انحرافی وجود دارد بازدارند.

آنان که نمی‌خواهند این دردها و نگرانیها گفته شود - برای این که فرزندان معصوم و معدود جوانانی را که به دام خود انداخته‌اند نگه دارند - می‌گویند نوری از دین خارج شده و یا بر نظام خروج کرده است.

این نظام، برآمده از یک قرن مبارزه ملت مسلمان ایران و خون صدها هزار شهید است که برای تحقق اهداف انقلاب اسلامی به وجود آمده.

اما انحصارطلبی، و بستن فضای نقد صریح و اعتراض و خودخواهیها و... موجب انحراف آن از جاده خود شده است.

حال اگر این کلام جرم است با طیب خاطر از مجازات آن استقبال می‌کنم.

کیفرخواست

در مورد بدعت خواندن دادگاه ویژه

نکونام: روزنامه خرداد ۱۳۷۸/۶/۲۷ در گفت‌وگو با فردی نسبت به تشکیل دادسرا و دادگاه ویژه روحانیت می‌نویسد:
... و تشکیل آن، گذشته از این‌که متناسب با این زمان نیست یک بدعت است...

و بعد اضافه می‌کند

... آنهایی که می‌خواستند این دادگاه تشکیل شود آمدند برایش ضرورت ایجاد کردند. افرادی که خودشان در این قضیه درگیر بودند احتمالاً به‌بهانه رسیدگی به پرونده سید مهدی هاشمی این دادگاه را عنوان کردند...

جناب آقای نوری، شما که خود را پیرو امام می‌دانید چگونه آن امام بزرگوار را بدعت‌گزار می‌نامید، چه کسانی خودشان در این قضیه درگیر بودند که به‌بهانه رسیدگی به پرونده مهدی هاشمی این دادگاه را عنوان کردند؟

دفاعیه

نوری: در مورد مصاحبه جناب آقای مهدی هادوی در خرداد مورخ ۱۳۷۸/۶/۲۷ در کیفرخواست صادره از ذکر نام آقای مهدی هادوی، حقوقدان برجسته و وارسته‌ای که نخستین دادستان انقلاب بود، خودداری شده است. مصاحبه مورد اشاره، بیانگر تحلیلهای یک حقوقدان شناخته‌شده در مورد دادگاه ویژه روحانیت است. متن سخنان آقای هادوی بدین قرار است:

«دادگاه ویژه روحانیت در قانون اساسی ما جایگاهی ندارد و از نظر شرعی هم اشکال دارد. در قانون اساسی بجز دادگاه نظامی، دادگاه اختصاصی دیگری پیش‌بینی نشده است. دادگاههای طبقاتی، مربوط به جامعه‌های طبقاتی است. در اروپا قبل از انقلاب کبیر فرانسه، جامعه طبقاتی بود. روحانیون یک طبقه بودند، اشراف یک طبقه بودند و مردم عادی هم یک طبقه بودند. در ایران قبل از اسلام نیز همین‌طور بود.

جامعه وقتی طبقاتی بود، دادگاهش هم طبقاتی می‌شود. اما اسلام جامعه طبقاتی را از بین برد. در صدر اسلام یک نوع دادگاه بیشتر وجود نداشت که همه، در آن محاکمه می‌شدند. خلیفه در همان دادگاهی محاکمه می‌شد که سایر افراد. فرقی میان افراد نبود. این حدیث از حضرت امیر(ع) است که می‌گوید: «السنة ماسن رسول الله وألبدعه ما أحدث من بعده». سنت و روش همانی است که حضرت رسول(ص)، داشت و بدعت آن است که بعداً پیدا شد.

در زمان حضرت رسول (ص) دادگاهی برای روحانیت نبود و حتی بعد از او، در زمان حضرت علی (ع) هم نبود و بعداً در هیچ دوره در حکومتهایی که وجود داشت، برای طبقه خاصی، دادگاه خاصی وجود نداشت و تشکیل آن، گذشته از این که متناسب با این زمان نیست، یک بدعت است، ممکن است بپرسید که حضرت امام چطور این دادگاه را معین کردند؟

ایشان، با عناوین ثانویه این دادگاه را تشکیل دادند و عناوین ثانویه هم باید مدتش معین باشد و وقتی که ضرورت اولیه رفع شد، باید از بین برود. چنان که در پاسخ به رئیس مجلس این موضوع را تصریح کرده‌اند.

آنهايي که مي‌خواستند اين دادگاه تشكيل شود، آمدند براي ضرورت ايجاد کردند. من قبلاً هم گفته‌ام که این دادگاه را برای محکوم کردن «حجت‌الاسلام فهیم کرمانی» درست کردند. آقای فهیم کسی بود که موی دماغشان شده بود. او که رئیس کمیسیون اصل نود بود، شورای عالی قضایی را تعقیب می‌کرد که چرا خلاف قانون عمل می‌کنند، دادستان انقلاب را تعقیب می‌کرد که چرا کار خلاف قانون می‌کند. می‌خواستند از دست او خلاص شوند. البته به حضرت امام نگفتند که برای چه این دادگاه را می‌خواهند. افرادی که خودشان در این قضیه درگیر بودند، احتمالاً به بهانه رسیدگی به پرونده سید مهدی هاشمی این دادگاه را عنوان کردند. خواستند از این قضیه برای تشکیل این دادگاه استفاده کنند. و امام در پاسخی که به رئیس مجلس در مورد عناوین ثانویه دادند، تصریح کردند که باید مدتش معلوم و مشخص باشد و بعد از اتمام آن مدت و ضرورت، خود به‌خود لغو شود.

در سؤالی که نمایندگان، راجع به اموری که برخلاف قانون اساسی انجام شده است از امام خمینی کردند، ایشان گفتند اینها به‌خاطر ضرورت دوران جنگ بوده است. بنابراین مدت این دادگاهها هم تا پایان دوران جنگ بوده است. جنگ که تمام شد، این ضرورت رفع شده و مطابق نظر ایشان، این دادگاهها خود به‌خود لغو شده بود.»

سخنان جناب آقای هادوی دارای هیچ عنوان مجرمانه‌ای نیست.
جناب آقای هادوی در اظهارات خود معتقدند که امام راحل هرگز به دادگاه ویژه روحانیت به‌شبهه‌ای که امروز هست معتقد نبوده و تشبیه امروز شما به معظم له در این زمینه کاملاً بلاوجه و مردود است.

اولاً اگر حضرت امام در زمان حیات خویش به تشکیل دادگاه ویژه روحانیت رضایت دادند، بنا به ضرورت بوده و برای رفع اضطرار به حداقل اکتفا نمودند و نحوه عملکرد این دادگاه بر اساس قانون مجازات اسلامی و قانون آیین دادرسی کیفری بود. هیچ‌گاه در زمان حضرت امام چیزی به نام آیین نامه دادگاه ویژه روحانیت به تصویب نرسید و اصولاً هیچ‌گاه ایشان در مقام قانونگذاری مداخله‌ای نداشتند. امروز مشکل اینجاست که در حالی که هیچ‌گونه اضطراری باقی نیست، با تصویب چیزی به نام آیین نامه دادرها و دادگاه‌های ویژه روحانیت بسیاری از اصول شناخته شده حقوقی نادیده گرفته شده و به عنوان روحانی و روحانیت تبعیض قضایی و تضییع حقوق متهم ایجاد شده است که در تاریخ شیعه مشابهی برای آن‌ها به خاطر ندارم.

ثانیاً، امام راحل همواره از حرکت برخلاف قانون اساسی پرهیز داشته و با وجود آن که مستقیماً و با عشق و علاقه قلبی احاد ملت ایران رهبری بلامنازع بر کل ملت ایران داشتند اما هیچ‌گاه از قدرت بی‌مثال خود کمترین بهره‌ای در جهت نقض حقوق اساسی ملت نگرفتند. ایشان در مورخ ۱۳۶۷/۹/۷ در پاسخ به پرسش انتقادی تعدادی از نمایندگان مجلس می‌نویسند:

«با سلام مطلبی که نوشته‌اید کاملاً درست است. انشاء الله تصمیم داریم در تمام زمینه‌ها وضع به صورتی درآید که همه طبق قانون اساسی حرکت کنیم. آنچه در این سالها انجام گرفته در ارتباط با جنگ بوده است مصلحت نظام و اسلام اقتضا می‌کرد تا گره‌های کور قانون سریعاً به نفع مردم و اسلام بازگردد. از تذکرات همه شما سپاسگزارم و به همه شما دعا می‌کنم». قاطعیتی که در این عبارت وجود دارد و عموم و اطلاق آن، حاکی از آن است که ایشان مسلماً

عمل به قانون اساسی را مرجح دانسته و اجرای آن را تکلیف همگانی، حتی برای خود می‌دانسته‌اند.

بنابراین اگر مقصود آن است که مطابق نظرات ایشان اقدام شود، باید بساط دادگاه ویژه برجیده شود. اینک پاسخ این پرسش جدی باید روشن شود که چرا دادگاه ویژه روحانیت پس از حضرت امام نه فقط باقی ماند بلکه آیین‌نامه خاصی نیز در جهت نقض قانون اساسی برای آن به تصویب رسید؟

بنابراین نقد موجودیت دادسرا و دادگاه ویژه روحانیت و اظهار نظر در مورد آن، مانند هر موضوع دیگری از حقوق شهروندی است و خصوصاً حقوقدانان این حق مسلم را دارند که در خصوص آن اظهار نظر کنند. حال چنانچه این اظهار نظرها مورد پسند و قبول شما نیست، مشکل دیگری است.

آزادی بیان حق ذاتی ملت است و سلب آن به موجب اصول قانون اساسی نقض مسلم‌ترین حقوق ملت محسوب می‌شود.

کیفرخواست در مورد ستون «زنگ مردم»

نکونام: روزنامه خرداد ۱۰/۱۰/۱۳۷۷ در ستون زنگ مردم از قول فردی به نام
همایون می نویسد:

بهر صورت رأی ناجوانمردانه‌ای بر علیه غلامحسین کرباسچی صادر شد...

این مورد اضافه بر تشنج‌آفرینی‌های شخص آقای عبدالله نوری بر علیه قوه
قضائیه بخصوص در قضیه پرونده شهرداری تهران است.

دفاعیه

نوری: پیام تلفنی یک خواننده: «به هر صورت رأی ناجوانمردانه‌ای علیه آقای کرباسچی صادر شد». در کیفرخواست صادره، این یک جمله به‌عنوان تشنج‌آفرینی عبدالله نوری علیه قوه قضائیه قلمداد شده است. علاقه به پرونده‌سازی علیه اینجانب به‌اندازه‌ای است که باعث شده است کمترین اصول حقوقی و اخلاقی نیز به‌بوته فراموشی سپرده شود.

مقدمتاً باید بگویم قوه قضائیه نیازی به آن ندارد که علیه آن تبلیغاتی صورت گیرد. متأسفانه با وجود قضات شریف و زحمت‌کشی که در دستگاه قضایی کشور اشتغال به‌کار دارند، مدیریت قوه قضائیه در چند سال گذشته به‌ترتیبی بود که علاوه بر ضعف‌های بی‌شمار، آن‌را به‌ابزاری برای رقابتهای سیاسی تبدیل کرده بود. در این زمینه اینجانب و روزنامه خرداد موارد متعددی را بارها مطرح کرده و همواره و به‌تفصیل آن‌را بیان داشته‌ایم. لذا نیازی به آن نبوده است که بخواهیم با یک جمله صادره از زبان یک خواننده گمنام، چیزی علیه قوه قضائیه عنوان نماییم.

از طرف دیگر، اگر تنظیم‌کننده کیفرخواست به‌دنیال پرونده‌سازی و تشبیه به عبارات معمولی که فاقد هرگونه وصف مجرمانه‌ای است نبود، در همان ستون زنگ مردم، در همان روز ۱۰/۱۰/۱۳۷۷، این جمله را نیز می‌یافت که خواننده‌ای تلفنی به خرداد گفته است: «حال که شهردار تهران محکوم شده، تکلیف پولهای مردم که برای ساختمان‌سازی گرفته شده چه می‌شود؟» خرداد،

دارای شیوه‌ای شفاف و روشن است و سخن خود را پنهان و مکتوم نمی‌گذارد. لذا از ستونی که به نام «زنگ مردم» در روزنامه وجود دارد، برای پنهان‌کاری بهره نمی‌جوید. این ستون مستقیماً پیامهای تلفنی خوانندگان را با مخاطبان روزنامه در میان می‌گذارد.

التهایه، واقعاً مشخص نیست یک جمله کوچک و ساده به‌ترتیبی که مورد استناد کیفرخواست صادره قرار گرفته است، چگونه می‌تواند تشنج‌آفرینی علیه قوه قضائیه باشد؟ امیدوارم حافظه تاریخی آقایان حضار محترم ایشان را یاری کند تا حدود یک سال به عقب بروند و بازتاب محاکمه تاریخی آقای غلامحسین کرباسچی را در میان مردم کوچه و بازار به یاد آورند. آیا آنچه در بازار سیاست به نام قضاوت انجام شد جوانمردی بود؟ آیا رأی دادگاه تجدید نظر پرونده آقای کرباسچی که مخفف مجازاتها بود و رأی اخیر دادگاه تجدید نظر که از اعمال آن جلوگیری شده، خود مؤید برخی داوریه‌های اخلاقی و ارزشی در مورد رأی دادگاه اولیه نیستند؟

وصفی که توسط یک خواننده برای بیان وضعیت دادگاه غلامحسین کرباسچی و دادنامه صادره در مورد ایشان به کار رفته است، بازتاب افکار عمومی در مورد این دادگاه است. به علاوه باید یادآوری نمایم که بهتر است در یک سند قضایی مانند کیفرخواست در شیوه به‌کارگیری واژگان و مفهوم آنها و انطباق هر یک با مصادیق خارجی دقت بیشتری به کار رود.

کیفرخواست صادره، تعبیر «رأی ناجوانمردانه» را موجب «تشنج‌آفرینی علیه قوه قضائیه» دانسته است. تشنج‌آفرینی عقلاً و عرفاً عبارت است از برهم زدن نظم و ایجاد تنش و هرج و مرج. اقدامی که برای ایجاد تشنج انجام می‌شود، باید اصولاً قوه ایجاد تشنج در موضوع را داشته باشد. حال باید دید آیا بنا به ضوابط عرفی و معیارهای عقلی، آیا ناجوانمردانه خواندن رأی آقای غلامحسین کرباسچی کمترین امکانی (حتی به قدر مثقال ذره‌ای) این قوه را دارد که در قوه قضائیه ایجاد تشنج کند. خصوصاً آن‌که دادگاه آقای غلامحسین

کریاسچی از معدود دادگاه‌هایی بود که به‌طور کامل در معرض افکار عمومی قرار گرفت و اقشار مختلف مردم و کارشناسان رشته‌های مختلف در رسانه‌های گروهی متعدد اعم از مطبوعات و صدا و سیما به‌شیوه‌های متنوع اظهار نظر کردند. موافقان و مخالفان کریاسچی و دوستان و منتقدان گردانندگان دادگاه تعابیر فراوانی در وصف این دادگاه ورئیس و متهم آن به‌کار بردند. هیچ‌یک از این انبوه موارد تشنج‌آفرینی علیه قوه قضائیه محسوب نشد و هیچ فرد یا گروه یا نشریه‌ای به‌این دلیل مورد تعقیب قرار نگرفت. چگونه است یک کلام ساده، که به‌صورتی معمولی در خرداد به‌چاپ رسیده است، تشنج‌آفرینی خوانده شده است؟ اگر آن انبوه نقدهای مثبت و منفی، جدی و طنز، حقوقی و سیاسی و... تشنج‌آفرینی نبود، که نبود، به‌طریق اولی و مسلماً پیام تلفنی یک خواننده محترم و به‌کار بردن تعبیر رأی ناجوانمردانه نیز اصلاً تشنج‌آفرینی نیست.

انتقادات عمومی به‌نحوه عملکرد قوه قضائیه بسیار فراتر از این قبیل جملات ساده است. آنچه در دهه اخیر بر دستگاه قضایی کشور رفت در تمام سابقه دوران دادگستری ایران بی‌سابقه است. در این زمینه کافی است به‌سخن رئیس جدید قوه قضائیه توجه شود که گفتند با تحویل گرفتن قوه قضائیه ویرانه و خرابه‌ای را تحویل گرفته است. همین عبارت کوتاه، گویای واقعیت قوه قضائیه در دهه گذشته است. آیا این عبارت تشنج‌آفرینی است؟

مصرانه اعتقاد دارم دستگاه قضا باید بیشترین حیثیت و بالاترین شأن را داشته باشد. مدعیان حراست از احترام قوه قضائیه که برای یک عبارت ساده «رأی ناجوانمردانه» پرونده اتهامی تشکیل می‌دهند، لازم است نگاه مختصری به‌وضعیت قوه قضائیه در افکار عمومی اندازند. و بدانند سالهاست که افکار عمومی چنین نگرشی به‌این قوه دارد. آیا می‌توانید همه‌اش را مردود بدانید؟ آیا می‌توان همه چیز را به‌عهده مطبوعات انداخت؟ مسلماً خیر. متأسفانه اگر دستگاه قضایی مواجه با داوری منفی افکار عمومی است، علت‌العلل آن ضعف و ناکارآمدی بی‌سابقه و عمیق این دستگاه است.

کیفرخواست در مورد مصاحبه آقای کدیور

نکوتام: روزنامه مذکور در مورخ ۱۳۷۷/۱۱/۲۵ ضمن درج مصاحبه فردی با بیان علل انقلاب اسلامی و حرکت انقلابی مردم در پاسخ به خیرنگار روزنامه خرداد که سؤال می‌کند در حال حاضر انقلاب اسلامی به کدام یک از اهدافش رسیده، کدام اهداف در نیمه راه تحقق است و کدام یک به کلی زمین مانده است، مطالبی را به صورت غیر واقع بیان کرده و نوشته است:

... اما حذف صورت نظام شاهنشاهی یک سخن است و حذف بنیادها و مناسبات نظام شاهنشاهی یک سخن دیگر. ما در حذف صورت نظام شاهنشاهی موفق بودیم اما همچنان که در انقلابهای دیگر هم شاهد بوده‌ایم مناسبات قدیم در صورتهای جدید خودشان را باز تولید می‌کنند...

و نسبت به آزادی با بیان این که به عللی از قبیل جنگ و وجود گروههای تروریستی ما نتوانستیم آزادی را تجربه کنیم می‌نویسد:
... در تحقق هدف آزادی ما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم...

و سپس با بیان ایجاد فضای خشن توسط نهادهای رسمی اعم از رادیو و تلویزیون رسمی، تربیونهای اصلی و رسمی جامعه مثل نماز جمعه می‌نویسد:
... لذا ما در زمینه‌های آزادی قدمهای زیادی برداشتیم و اگر این دو سال اخیر نبود می‌توانستیم بگویم که کارنامه آزادی ما در دو دهه اخیر نمره قبولی نگرفته است و این سخن دردناکی است...

و سپس با درج مطلبی پیرامون معنویت دینی و تأثیرات آن در جامعه در روزنامه خرداد مورد ۱۳۷۷/۱۱/۲۶ با اشاره به نداشتن کارنامه درخشان در زمینه دیندارتر شدن مردم می‌نویسد:

... اگر ما اینها را در نظر بگیریم آن وقت سخن این می‌شود که در ذهن و عمل بعضی ما یک نظام سلطنتی داشتیم و حالا به اصطلاح یک نظام اسلامی داریم اما همان مناسبات و هنجارها حاکم باشد، کانه نظام سلطنتی اسلامی یعنی نظامی که در آن یک حاکم و اختیارات مطلق و نامحدود داشته باشد...»

و همچنین اضافه می‌کند:

ما اگر این موارد را در نظر بگیریم حاصل این می‌شود که آنچه انقلاب بود مسأله تغییر نظام بود و این‌که ما صرفاً اسم نظام را عوض کنیم و چند خصوصیت مثل وابستگی به اجنبی و ظلم را برداریم این تحول بنیادی محسوب نمی‌شود و هیچ تناسبی با جمهوری اسلامی که ذکر کردیم ندارد و بیشتر یک نظام من‌درآوردی است تا جمهوری اسلامی. بنده می‌توانم به این شکل این را مطرح کنم که ما در زمینه از بین بردن بنیادهای نظام شاهنشاهی در همه زمینه‌ها مشکل داریم...

دفاعیه

نوری: بخش دیگری از کیفرخواست صادره، راجع است به اظهارات دوست ارجمندم، دانشمند محترم جناب حجت الاسلام والمسلمین دکتر محسن کدیور. این روحانی فاضل چندی پیش به جرم مصاحبه با خرداد و اظهار عقاید علمی خویش در همین تشکیلات محاکمه و محکوم شد.

در صفحه ۶۲ کیفرخواست آمده است:

محکوم علیه (آقای دکتر محسن کدیور) و وکیلش در دفاعیاتشان اظهار می نمودند که چنانچه این مطالب جرم است، مدیر مسؤول روزنامه خرداد که این مطالب را درج کرده است باید مورد محاکمه قرار گیرد.

سخن درستی است. از آنجا که مؤولیت مطالب منتشره در نشریات بر عهده مدیر مسؤول است، محاکمه جناب آقای کدیور به دلیل انتشار مصاحبه ایشان در روزنامه خرداد، نقض قانون دیگری بود که بر سیاهه اعمال غیر قانونی دادگاه ویژه روحانیت اضافه شد.

تنظیم کننده کیفرخواست با تحریف و تقطیع عبارات منقول از آقای کدیور استنباطهایی از آنها ارائه می دهد که انطباقی با معنای واقعی مطالب ندارد. در اینجا بی مناسبت نمی دانم بخشهایی از دفاعیات آقای کدیور در همین زمینه را نقل نمایم:

آنچه اینجانب اظهار داشته ام این است که «در روش و منش بعضی، مشاهده

می‌شود که تلقی آنها از حکومت اسلامی، هیچ تفاوتی با یک نظام سلطنتی ندارد». «اینجانب هرگز نگفتم‌ام که فقط اسمی تغییر کرده و نظام شاهنشاهی به نظام جمهوری اسلامی تغییر یافته است»، «آنچه صریحاً گفته‌ام این بود که در ذهن و عمل بعضیها یک نظام شاهنشاهی داشتیم و حالا به اصطلاح یک نظام اسلامی داریم، اما همان مناسبات و هنجارها حاکم است. کانه نظام سلطنتی اسلامی! یعنی نظامی که در آن یک حاکم اختیارات مطلق و نامحدود داشته باشند. متأسفانه تمام اینها را ما در نظام سلطنتی هم مشاهده می‌کردیم یعنی اختیارات مطلق به گونه سلطنتی که بر اساس انتخاب مردم و تحت نظارت مردم نیست. حکومتی که در چارچوب قانون محدود نمی‌شود. ما اگر این موارد را در نظر بگیریم، حاصل این می‌شود که آنچه انقلاب بود مسأله تغییر نظام بود و این که ما صرفاً اسم نظام را عوض کنیم و چند خصوصیت مثل وابستگی به اجنبی و ظلم را برداریم این تحول بنیادی محسوب نمی‌شود و هیچ تناسبی با جمهوری اسلامی که ذکر کردیم ندارد و بیشتر یک نظام من‌درآوردی است تا جمهوری اسلامی. این سخنان همگی در تأیید نظام جمهوری اسلامی و نقد قرائت گروهی است که اندیشه‌شان با ذاتیات روش سلطنتی تفاوت چندانی ندارد. بین این که «بعضی» عملاً قائل به سلطنت اسلامی هستند و این که کلاً جمهوری اسلامی همان نظام سلطنتی است با یک تغییر اسم، فاصله زمین تا آسمان است».

در بخشی دیگر از سخنان جناب آقای کدیور آمده است: «از این حیث آنچه که به عنوان جمهوری اسلامی با ضوابط خودش داریم مشخص است. من این ضوابط را استخراج کردم، حدود ده ضابطه است. این ضوابط آن زمان در کلام امام وجود داشت. یعنی حکومت جمهوری به معنای حکومت‌های جمهوری که در تمام دنیا وجود دارد، منتها در رسیدن به چنین حکومتی از همان خم اول کوچه که در حال گذر بودیم تلقی دیگری ایجاد شد». در چند سطر بعد به عنوان مثال به یکی از اظهار نظرهای این «بعضی» اشاره شده، «جالب این

است که در سال بیستم انقلاب یکی از مسؤولان اصلی این کشور می‌گوید که مردم به‌مثابهٔ یتیمهایی هستند که باید تحت نظارت ولی فقیه عادل قرار بگیرند و این عبارت به‌معنی محجوریت مردم است» در انتهای همین قسمت آمده است «من معتقدم که کوشش فراوانی از صاحبان یک روش و منش برای حذف جمهوری در حال شکل گرفتن است» در بخش سوم مصاحبه آمده است: «به‌نظر بنده از مهمترین چالشهای آغاز دههٔ سوم انقلاب یک نبرد و تعارض فرهنگی و سیاسی بین مردم‌سالاری دینی و یکه‌سالاری دینی است. یعنی نوعی نظام مبتنی بر آمریت یا اتوکراسی و تمامت‌خواهی به‌عنوان یک تفکر و به‌نام دین ترویج می‌شود. در مقابل آن نظام فکری است که بین حقوق فطری و طبیعی مردم از یک‌سو و احکام نورانی الهی از سوی دیگر هیچ تعارضی نمی‌بیند».

جملاتی که از جناب آقای کدیور ذکر شد و نشان‌دهندهٔ یک نگرش خاص موجود در جامعه است مشمول هیچ عنوان مجرمانه‌ای نیست.

آنچه در گفتارهای آقای دکتر محسن کدیور در خرداد منتشر شده است، مانند تمامی مباحث کارشناسی دیگر، متضمن مباحث فکری و تحلیلی متعددی است که تماماً با رعایت اسلوب استدلالی تحلیلی و اخلاق علمی طرح شده است و صرفاً بیانگر نگاه علمی یکی از صاحب‌نظران فقهی است.

تنظیم‌کنندهٔ متن کیفرخواست در اینجا نیز مانند سایر مطالبی که از خرداد نقل کرده است، مشخص نکرده است که کدام‌یک از عبارات مطالب جناب آقای کدیور با کدام‌یک از مواد قانون مجازات اسلامی انطباق داشته و جرم است.

حال با توجه به این‌که آنچه در کیفرخواست آمده و جزء موارد اتهامی آقای کدیور بوده و اتهام اینجانب نیز هست، متنی تحریف‌شده و غیر واقعی است، چه کسی در صدد نشر اکاذیب است؟

در اینجا به این نکته نیز باید توجه شود که حتی چنانچه آقای کدیور مدعی باشد که نحوهٔ ادارهٔ فعلی نظام سلطنتی است و نه بر مبنای اصول جمهوری اسلامی و در این زمینه دلیل و تحلیل ارائه دهد و حتی در صورتی که نظر

ایشان صد درصد غلط هم باشد باز این مباحث تبلیغ علیه نظام جمهوری اسلامی نیست، چرا که تبلیغ علیه نظام به معنای تبلیغ در جهت نفی نظام است و جایگزین نظامی دیگر و نه اصلاح نظام موجود. بنابراین حتی اگر آقای کدیور چنین منظوری را هم می‌داشت، با توجه به این‌که به‌عنوان یک عنصر دلسوز و معتقد به نظام جمهوری اسلامی اشکالات نظام را طرح می‌کند، ماده ۵۰۰ قانون مجازات اسلامی هیچ‌گونه ارتباطی به او نداشت.

به بیان دیگر، ضابطه تعیین ممنوعیتهای مطبوعاتی، چیزی جز قانون نیست و قانون مطبوعات و قانون مجازات اسلامی به‌طور مستوفای این موارد را برشمرده‌اند. و طرح یک نظریه خاص که مغایر با نظریه‌های دیگر باشد، کمترین ممنوعیتی ندارد و اصولاً مقتضای ذات اصل آزادی بیان و آزادی مطبوعات، طرح نظرات مخالف و مختلف است و بدون قبول این شیوه، مفهوم آزادی بیان و آزادی مطبوعات، به‌انتفای موضوع، منتفی است.

به نظر من، مهمترین دلیل واقعی ایراد اتهام به‌خرداد به‌سبب چاپ و انتشار مطالب جناب آقای کدیور، ناشی از نگرانی نسبت به‌اندیشه‌های نو و مستدل فقهی است و این شیوه ایراد اتهام، از مصادیق بارز تفتیش عقاید است و مطابق اصل بیست و سوم قانون اساسی «تفتیش عقاید ممنوع است و هیچ‌کس را نمی‌توان به‌صرف داشتن عقیده‌ای مورد تعرض و مؤاخذه قرار داد». منع تفتیش عقاید به معنای قبول آزادی عقیده است. از طرف دیگر لازمه بلافصل آزادی عقیده، آزادی بیان نیز هست.

زیرا تا زمانی که فرد عقیده خود را بیان نکند، مورد تفتیش قرار نمی‌گیرد بنابراین وقتی قانون اساسی مقرر می‌دارد «هیچ‌کس را نمی‌توان به‌صرف داشتن عقیده‌ای مورد تعرض و مؤاخذه قرار داد». به این معناست که هیچ‌کس را نمی‌توان به‌صرف بیان عقیده‌ای مورد تعرض و مؤاخذه قرار داد.

بدیهی است که این اصل به معنای اجازه ارتکاب جرم با بهره‌گیری از آزادی عقیده نیست و این معنا از تعبیر «به‌صرف داشتن عقیده» (یا به تعبیر دیگر، به‌صرف بیان عقیده) مستفاد می‌شود.

بنابراین، قاعدهٔ مسلم حقوق اساسی این است که هر عقیده‌ای مشمول آزادی بیان است مگر آن‌که در آن مطلب جرمی واقع شده باشد. و برابر اصل قانون اساسی چنانچه مطالب خلاف مبانی اسلام و حقوق عمومی نباشد درج آن برای نشریات آزاد است.

نقد دیدگاه برخی از اهل فقه و خطبا در ارتباط با حکومت که بیش از آن‌که متکی بر تلفیق موازین جمهوریت و اسلامیت باشد، به تلفیقی از سلطنت و اسلام اهمیت می‌دهد، چه جرمی است؟

آیا بحث و دفاع از موازین جمهوریت مبتنی بر اسلام در چارچوب قانون اساسی و معیارهای فقهی، تبلیغ علیه نظام است؟ یا ترویج برداشتی از نظام که عمدتاً متکی بر موازین حکومت‌های سلطنتی است؟

آیا قبلاً کدیور و اکنون اینجانب، به این اتهام محاکمه می‌شویم که در کنار اندیشهٔ اسلامی از معیارهای جمهوریت در قانون اساسی سخن می‌گوییم؟ آیا اگر برداشتی از حکومت در این نظام ارائه کنیم که با ضوابط سلطنت مطلقه همخوانی داشته باشد، بر صدر می‌نشینیم و قدر می‌بینیم؟

اگر تحلیل مبتنی بر سازگاری جمهوریت و اسلامیت از نظر نویسندهٔ کیفرخواست جرم محسوب شود، باید به دلالت التزامی پذیرفت که از آقای کدیور و اینجانب خواسته می‌شود که به قرأت بدیل آن یعنی وفاق تلقی سلطنتی و اسلام تن دهیم.

با این سخن آیا مدافع نظام جمهوری اسلامی و مخالف نظام سلطنتی اسلامی کدیور است یا تنظیم‌کنندهٔ کیفرخواست؟

تمامی تلاش کدیور بر همخوانی جمهوریت و اسلام، و جداسازی حکومت سلطنتی از اسلام است و این‌که می‌تواند در نظامی اسلامی مبانی حکومت براساس جمهوریت شکل گیرد. حال کجای این نظریه در جهت تبلیغ علیه نظام است؟

و مطالب مورد شکایت مشمول کدام یک از عناوین مجرمانه است؟

دفاعیه در ارتباط با بند «الف» کیفرخواست

نوری: در پایان این بخش از دفاعیات خود، ضمن رد و تکذیب کلیه اتهامات وارده، تأکید می‌کنم مضمون اصلی موارد مطروحه در کیفرخواست، عمدتاً مبتنی بر نفی آزادیهای مشروع و قانونی مطبوعات و معایر با قانون است و به‌ویژه آن‌که بیش از هر چیز ناشی از گرایش شدید تنظیم‌کننده کیفرخواست به تفتیش عقاید و سلب حق آزادی اندیشه و بیان است.

و بالاخره آن‌که با وجود کلی‌گویی‌هایی که در این بخش از کیفرخواست آمده، مشخص نشده است که مواردی که در این قسمت نقل شده‌اند مشتمل بر چه اتهاماتی است و برخلاف ماده ۱۷۰ قانون آیین دادرسی کیفری مستنداً به کدام ماده قانونی جرم محسوبند؟

کیفرخواست

**«ب». مقابله با نظرات و دیدگاههای حضرت امام
خمينی رضوان الله تعالى عليه و اهانت به معظم له**

نکونام: ب. مقابله با نظرات و دیدگاههای حضرت امام رضوان الله تعالى عليه و اهانت به معظم له.

اشتهار جناب آقای نوری به فردی که قبل و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در پیروی از امام راحل رضوان الله تعالى عليه تلاش می‌کرده این انتظار را نسبت به ایشان به وجود می‌آورد که وی در جهت تبیین نظرات حضرت امام بخصوص در موارد تولى و تبری انقلاب، ساعی باشند که متأسفانه با استفاده از روزنامه منتسب به خود در جهت مقابله با نظرات معظم له و نهایتاً اهانت به ایشان فعالیت می‌نماید که به صورت خلاصه به موارد زیر اشاره می‌گردد.

دفاعیه

نوری: تنظیم‌کننده کیفرخواست عمده اتهامات خود را بر مبنای «انحراف از خط امام» و تجدید نظر در اصول امام سامان داده است. اما ابتدا باید اصول و بنیادهای خط امام روشن شود تا انحراف از آن و یا تجدید نظر در آن قابل محاسبه باشد.

وقتی دین خدا به محکم و مشابه، ذاتی و عرضی و ثابت و متغیر تقسیم می‌شود؛ چرا در افکار و رفتار امام راحل چنان تقسیماتی روا نباشد. البته به‌طور طبیعی قرائتهای مختلفی از فلسفه سیاسی امام وجود دارد. اما از نظر من محوری‌ترین و گوه‌ری‌ترین مفهوم فلسفه سیاسی امام، مفهوم «حق» است و تمام اندیشه سیاسی ایشان را بر مبنای این مفهوم می‌توان تبیین کرد.

امام در ۲۱ بهمن سال ۱۳۵۷ در بهشت زهرا به صراحت اعلام فرمودند: «سرنوشت هر ملتی به دست خودش است... چه حقی داشتند ملت در آن زمان سرنوشت ما را در این زمان معین کنند؟... چه حقی داشتند که برای ما سرنوشت معین کنند؟ هر کسی سرنوشتش با خودش است، مگر پدرهای ما ولی ما هستند؟»^۱

یعنی هر نسلی در هر عصری «حق» دارد نوع رژیم سیاسی، قانون اساسی و حاکمان خود را آن‌گونه که خود می‌خواهد تعیین کند. ولذاست که امام

۱. صحیفه نور، ج ۴، ص ۲۸۱-۲۸۲.

می‌گفت «مردم احتیاج به‌قیم ندارند»^۱ و «میزان رأی ملت است» و «ما می‌خواهیم مطابق اعلامیه حقوق بشر عمل کنیم، ما می‌خواهیم آزاد باشیم، ما در مملکتمان استقلال می‌خواهیم، آزادی می‌خواهیم»^۲ مردم حتی اگر از نظر حاکمان، مصالح خودشان را تشخیص ندهند، باز هم باید رأی آنها حاکم باشد. امام می‌فرمود: «اگر می‌خواهید... به‌دمکراسی عمل بکنید، دمکراسی این است که آرای اکثریت و آن هم این‌طور اکثریت معتبر است، اکثریت هر چه گفتند آرایشان معتبر است ولو به‌ضرر خودشان باشد شما ولی آنها نیستید که بگویید که این به‌ضرر شماست ما نمی‌خواهیم بکنیم».

و یا در ادامه همان مطلب می‌فرماید: «شما آن مسائلی که مربوط به‌وکالتان است و آن مسیری که ملت ما دارد، روی آن مسیر راه را بروید ولو عقیده‌تان این است که این مسیری که ملت رفته، خلاف صلاحش است. خوب باشد، ملت می‌خواهد این‌طور بکند، به‌من و شما چکار دارد؟ خلاف صلاحش را می‌خواهد انجام بدهد. ملت رأی داده و رأیی که داد، متبع است».^۳

و یا در بیانی دیگر می‌فرماید: «در جمهوری اسلامی، زمامداران... دقیقاً باید به‌آرای عمومی در همه‌جا احترام بگذارند... مطبوعات در نشر همه حقایق و واقعیات آزادند».^۴

امام اصل آزادی را از «حقوق اولیه بشر» و وقوع انقلاب را معلول آزادیخواهی مردم می‌دانست و می‌گفت: «مردم که قیام کرده‌اند آزادی می‌خواهند... این مردمی که آزادی و استقلال می‌خواهند وحشی نیستند. اینها متمدن‌اند. وحشی آنها هستند که استقلال و آزادی را از اینها گرفته‌اند. استقلال و آزادی دو تا چیزی است که از حقوق اولیه بشر است».^۵

امام ادعای اعطای آزادی توسط حاکمان را به‌سخره می‌گرفت و آزادی را از

۱. پیشین، ج ۲۰، ص ۱۹۴.

۲. پیشین، ج ۲، ص ۲۴۲.

۳. پیشین، ج ۸، ص ۲۴۷.

۴. پیشین، ص ۲۸۰.

۵. پیشین، ج ۳، ص ۲۰۷.

حقوق خدادادی آدمیان می دانست و می گفت: «این که (اعطا کردیم آزادی را) این جرم است. آزادی مال مردم است. قانون آزادی داده، خدا آزادی داده به مردم، اسلام آزادی داده، قانون اساسی آزادی داده به مردم، اعطا کردیم چه غلطی است. به تو چه که عطا کنی. تو چه کاره هستی».^۱

امام آزادی عقیده و بیان را «حق» مردم می دانست و می فرمود: «در جمهوری اسلامی هر فردی از حق آزادی عقیده و بیان برخوردار است».^۲

و در نهایت حضرت امام مشروعیت حکومت و نافذ بودن حکم حاکم را نیز ناشی از رأی مردم می دانست و می فرمود: «اگر مردم به خیرگان رأی دادند تا مجتهد عادل را برای رهبری حکومتشان تعیین کنند، وقتی آنها فردی را تعیین کردند تا رهبری را به عهده بگیرد، قهراً او مورد قبول مردم است. در این صورت او ولی منتخب مردم می شود و حکمش نافذ است».^۳

حق مداری و محق دانستن مردم به نظام مردم سالار منتهی می شود. در چنان نظامی همه قوا، نهادها و مسؤولان در پی آنند تا با فراهم کردن شرایط و رفع موانع، زمینه های بروز و ظهور مطالبات و درخواستهای مردم را فراهم آورند.

این نکته کلیدی را امام تا آخر عمر پی گرفت و لذا در سال ۱۳۶۷ فرمودند: «همان طور که بارها گفته ام مردم در انتخابات آزادند و احتیاج به قیم ندارند و هیچ فرد و یا گروه و دسته ای حق تحمیل فرد یا افرادی را به مردم ندارند».^۴

به تعبیر فلسفی از نظر امام علت موجد انقلاب، علت مبقیه نظام و انقلاب هست. از نظر امام انقلاب را مردم به وجود آوردند. امام می گفت: «آنها این نظام را درست کرده اند و این نهضت را به وجود آوردند؛ همین جمعیت هستند که پیروزی ما را به دست آوردند».^۵

یکی از منتهای مهم امام که در حیطه مباحث «اخلاق قدرت» قرار می گیرد

۱. پیشین، ج ۲، ص ۶۷.

۳. پیشین، ج ۲۱، ص ۱۲۹.

۵. پیشین، ص ۲۰۶.

۲. پیشین، ج ۲، ص ۱۷۸.

۴. پیشین، ج ۲۰، ص ۱۹۴.

این بود که به خوبی آفات قدرت را می‌شناخت و از آنها دوری می‌جست. فرهنگ چاپلوسی و تملق‌گویی متملقان در بینش امام جایی نداشت. امام با خشونت فیزیکی مخالف بود و وقتی خشونت طلبان در اوائل انقلاب به بانوان بی‌حجاب (نه بدحجاب) در خیابانها حمله کرده و آنان را مضروب کردند، امام با صدور اطلاعیه اعلام کرد: «ممکن است تعرض به زنها در خیابان و کوچه و بازار، از ناحیه منحرفین و مخالفین انقلاب باشد از این جهت کسی حق تعرض ندارد و این‌گونه دخالتها برای مسلمانها حرام است و باید پلیس و کمیته‌ها از این‌گونه جریانات جلوگیری کنند».^۱ دو سال بعد از این حکم وقتی امام دید که هنوز «تندروها» با «اشکال‌تراشیهای جاهلانه» و با اعمال خلاف قانون و شرع، حقوق مردم را ضایع می‌کنند، فرمان ۸ ماده‌ای را صادر کرد و گفت: «حقوق مردم ضایع نشود»، و در بند ۶ آن فرمان اعلام کردند:

«هیچ‌کس حق ندارد به‌خانه یا مغازه و یا محل کار شخصی کسی بدون اذن صاحب آنها وارد شود یا کسی را جلب کند یا به‌نام کشف جرم یا ارتکاب گناه تعقیب و مراقبت نماید و یا نسبت به فردی اهانت نموده و اعمال غیر انسانی-اسلامی مرتکب شود، یا به‌تلفن یا نوار ضبط صوت دیگری به‌نام کشف جرم یا کشف مرکز گناه گوش کند و یا برای کشف گناه و جرم هرچند گناه بزرگ باشد، شنود بگذارد و یا دنبال اسرار مردم باشد و تجسس از گناهان غیر نماید یا اسراری که از غیر به‌او رسیده ولو برای یک نفر فاش کند. تمام اینها جرم و گناه است و بعضی از آنها چون اشاعه فحشا و گناهان از کبائر بسیار بزرگ است و مرتکبین هریک از امور فوق مجرم و مستحق تعزیر شرعی هستند و بعضی از آنها موجب حد شرعی می‌باشد».^۲

امامی که من می‌شناسم همه چیز را از آن مردم، و مسؤولان را خدمتگزار مردم می‌دانست. دشمن ظالمان و یاور مظلومان بود. برای خود هیچ امتیازی قائل نبود و از هیچ‌کس کینه‌ای به‌دل نمی‌گرفت. خود را مصون از خطا

۱. پیشین، ج ۱۲، ص ۲۶۹.

۲. پیشین، ج ۱۷، ص ۱۰۶.

نمی‌دانست و هرگاه به اشتباه خود پی می‌برد به‌طور علنی و شفاف آن‌را با مردم در میان می‌گذارد و از مردم عذر می‌خواست. و در پایان وصیت‌نامه‌اش از ملت درخواست کرد که «امیدوارم که عذر من را در کوتاهیها و قصور و تقصیرها بپذیرند»^۱.

من خروج از حق‌مداری و ذی‌حق ندانستن مردم را انحراف از خط امام و تجدید نظرطلبی در اصول امام می‌دانم و لذا از این منظر خود را همچنان پیرو خط استوار امام می‌دانم و کسانی که با استفاده ابزاری از نام ایشان در جهت تجدید حاکمیت ملی می‌باشند و با ترفندهای مختلف به حقوق مشروع مردم تجاوز می‌کنند را مخالف امام و تجدید نظرطلب می‌خوانم. آن‌که به‌طور علنی و شفاف به‌جنگ امام می‌رود، در عمل موجب تقویت امام می‌شود اما آن‌که با سوء استفاده از نام امام به‌جنگ آزادی افکار و گفتار و رفتار می‌رود، دشمن واقعی امام است.

اگر تجدید نظرطلبی به‌معنای مخالفت با «تفتیش عقیده»، مخالفت با قتل روشنفکران و دگراندیشان، مخالفت با پلیسی و امنیتی کردن فضای فرهنگی و اجتماعی، مخالفت با ارعاعات حوزه علمیه، مخالفت با نظارت استصوابی و مخالفت با دخالت نظامیان در سیاست باشد؛ من تجدید نظرطلب هستم.

۱. پیشین، ج ۲۱، ۲۰۴.

کیفرخواست

در مورد اولین مصداق مقابله با نظرات امام

۱. رابطه با امریکا

نکونام: ریاست محترم دادگاه و اعضای هیأت محترم منصفه، شما قطعاً به‌خوبی با نظرات امام نسبت به‌رابطه ایران و امریکا آشنا هستید. امام این رابطه را، رابطه گرگ و میش می‌دانند و همهٔ بلایا و مصائبی که بر سر اسلام و مسلمین می‌آید را از ناحیهٔ شیطان بزرگ و ام‌الفساد قرن می‌دانند و صراحتاً و مکرراً با عبارات مختلف آن‌را بیان فرموده‌اند.

«آنهایی که خواب امریکا را می‌بینند خدا بیدارشان کند»... «آن روزی که امریکا از ما تعریف کند باید عزا گرفت»... «همهٔ گرفتاریهایی که ما داریم از دست امریکا داریم»... «همهٔ مصیبت ما زیر سر امریکاست».

«ما آن‌قدر صدمه که از امریکا دیدیم از هیچ‌کس ندیدیم»... «روابط ما با امریکا روابط یک مظلوم با یک ظالم است، روابط یک غارت‌شده با یک غارتگر است»... «با امریکا روابط ایجاد نخواهیم کرد مگر این‌که آدم بشود و از ظلم کردن دست بردارد»^۱.

آقای نوری برخلاف نظرات صریح امام و برخلاف سیاست نظام جمهوری اسلامی ایران تلاش می‌کند دشمنی امریکا را کمرنگ نماید و هم‌نوا با مرعوبین

۱. کلمات قصار، ص ۱۵۳-۱۵۷.

امریکای جهان‌خوار درصد فراهم ساختن فضا و بستر اجتماعی و روانی برای رابطه با امریکا برمی‌آید. آیا آقای نوری فکر می‌کنند امریکا آدم شده است و از ظلم کردن دست برداشته است؟

روزنامه خرداد ۱۳۷۸/۴/۱۶ برای این که قبح رابطه با امریکا را از بین ببرد تحت عنوان امریکا و انگلیس چه فرقی با هم دارند می‌نویسد: «مگر ماهیت انگلیسیها با امریکاییها فرق می‌کند در اخبار ساعت ۹ روز شنبه ۱۳۷۸/۴/۵ خیلی مفصل در رابطه با سفر هیأت بازرگانی انگلیس صحبت کردند و چه تجلیلی هم از آنها کردند و از آنها پذیرایی کردند، اما بلافاصله در برنامه‌ای به منظور تجلیل از شهیدان مظلوم آیت‌الله بهشتی عین برنامه هویت تمام فحشها را نثار کسانی کردند که می‌خواهند با امریکا هم معاملات بازرگانی و تجاری داشته باشند. مگر این دو کشور با هم فرق دارند»^۱.

و با همین روزنامه در مورخه ۱۳۷۸/۴/۲ در گفت‌وگو با فردی با انتخاب عنوان «صرف داشتن روابط با یک کشور ما را زیر سلطه نمی‌برد» به تحلیل رابطه ایران و امریکا می‌پردازد و در جای جای آن از امکان ایجاد رابطه بین دو کشور مطلب نوشته است همانند «...من این مطلب را در تلویزیون دولتی ایالات متحده هم گفتم که شرط برقراری روابط بین دو کشور اعتماد متقابل است. شما نمی‌توانید در اوج بی‌اعتمادی آن هم در چنین معضل بزرگی که ابعاد گسترده و پیچیده‌ای دارد عجله کنید. خوشبختانه دولت جدید خیلی زود متوجه این قضیه شد که باید این غامض را به یک پروسه تکاملی منجر کند چون اصل داشتن رابطه با امریکا پذیرفتنی است. دو کشور برای همیشه نمی‌توانند بدون رابطه باشند اقتصاد هر کشور وابسته به روابط خارجی آن کشور است و روابط خارجی تا توسعه کافی پیدا نکند نتایج مثبت به بار نمی‌آورد».

در فراز دیگری از همین نوشته اضافه می‌کند:

۱. مستند شماره ۲۸.

... یکی از اصول اولیه در روابط کشورها این است که صرف داشتن روابط با یک کشور ما را زیر سلطه نمی‌برد...

و در پایان مقاله تصریح می‌نماید:

... من با قاطعیت می‌گویم که هیچ قدرتی الان نسبت به پیروسی‌ای که در کشور ما شکل گرفته است موضع تخاصم ندارد به‌جز یک دولت (اسرائیل)...

و یا مواردی که در بخشهای بعدی قید خواهد شد که در جهت تشویق و ترغیب به ایجاد رابطه با عینیت استکبار یعنی امریکا نوشته شده است.

دفاعیه

نوری: نویسنده کیفرخواست در تنظیم لایحه در بیاری از بخشها از جمله بخش (ب) و بخصوص فقرات (۱) و (۲) آن حتی اشاره‌ای به بند یا تبصره‌ای قانونی که براساس آن بتوان دعوی وقوع جرمی را اقامه نمود، نکرده است. بنابراین لایحه ایشان هیچ شباهتی با یک دادخواست حقوقی ندارد و بیاری از بندهای آن اساساً چنان دچار بیگانگی از مبانی قانونی است که هرگونه دفاع ماهیتی را به لحاظ حقوقی غیر ممکن می‌سازد. این‌گونه دادخواست تنظیم کردن صدور «بیانیه‌ای سیاسی» بر علیه یک «اندیشه سیاسی» است.

شیوه طرح مطلب در کیفرخواست به ترتیبی است که برای پاسخگویی به آن ناچار از تحلیل کلی موضوع هتم.

امروز در شرایط خاصی از تاریخ سیاسی جهان قرار گرفته‌ایم. دورانی که آن را «دوران گذار» یا «دوران انتقال» می‌نامند.

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی دنیا تحولات و تغییرات عمیقی را تجربه کرده است.

زمان استیلای نظام دوقطبی و مناسبات و روابط حاکم در آن سیری شده است.

امروز در جهانی زندگی می‌کنیم که دیوار آهنین نظام کمونیستی فرو ریخته است و تعداد زیادی کشور جدید متولد شده‌اند، موقعیت جغرافیای سیاسی بیاری از کشورها و منطقه‌ها دگرگون شده است.

اگر تا دیروز بسیاری از کشورهای دنیا در تیول یکی از دو قطب قدرتمند جهان قرار داشتند و روابط منطقه‌ای بدون محصور شدن در حیطه یک ابرقدرت و دشمنی با دیگری ممکن نبود، امروز دیگر مفهوم رقابت تغییر کرده است. منطقه‌گرایی و همگرایی منطقه‌ای از اصول و مبانی پذیرفته نظام و مناسبات جهانی جدید است.

در دنیای جدید تحول و تغییر در مناسبات اخلاقی سیاستمداران نیز واقع شده است. اگر تا دیروز رهبر انقلاب ضد نژادپرستی افریقای جنوبی در سلولهای زندان نظام نژادپرستی گرفتار بود، امروز می‌تواند سکان رهبری کشوری را در دست بگیرد که آکنده از کینه‌های نژادی و قومی است و در چنان جایی، از عفو و بخشش نسبت به زندانبانان و حاکمان آپارتاید دم بزند و مردم را دعوت کند تا چشم به‌ساختن آینده‌ای روشن داشته باشند.

در جهان جدید، صحنه ارتباطات و اطلاع‌رسانی نیز به‌شکلی اصولی دگرگون شده است، دستاوردهای جدید تکنولوژی چنان شاهراههای اطلاعاتی را ایجاد کرده است که دیگر کمتر اتفاق و پدیده‌ای در گوشه‌ای از جهان از چشم مردم دنیا پنهان می‌ماند. در جهان جدید حتی مفهوم سلطه‌گری هم تغییر کرده است.

با توجه به تغییرات وسیع و بنیادین جهان باید به‌موقعیت ممتاز و در عین حال مقطع سرنوشت‌سازی که ایران در آن قرار گرفته است توجه نمود. پس از فروپاشی شوروی و پدیدار شدن جمهوریهای جدید در آسیای مرکزی و قفقاز، ایران در مرکز مهمترین نقطه استراتژیک جغرافیایی جدیدی قرار گرفته است که چشم‌انداز تجاری و سرمایه‌گذارهای فراوانی را در خود دارد.

نقش ایران به‌عنوان پلی امن و محوری که می‌تواند حوزه زرخیز خلیج فارس را به منطقه آسیای میانه و قفقاز، متصل کند، نقش ویژه‌ای را به کشورمان داده است.

تمدن کهن و ریشه‌دار ایران، تجربه گرانبهای انقلابی، وجود انبوه نیروی

متخصص و ماهر و استقرار در منطقه‌ای که ۷۵ درصد انرژی جهان در آن است، ایران را در جایگاه ویژه‌ای قرار داده است. این وضعیت، فرصت مناسبی برای نشان دادن الگویی خردمندانه، رهبری منطقه و تأثیر بر تحولات جغرافیایی سیاسی را برای جمهوری اسلامی ایران فراهم کرده است.

و از سوی دیگر وابستگی اقتصاد ملی به نوسانات قیمت نفت، کشورمان را دچار مشکلات فراوان کرده. حداقل درآمد سرانه چندین برابر کمتر از درآمد سرانه مردم منطقه است و برای کشوری به جوانی ایران با خیل جمعیتی آماده ورود به بازار کار متناسب نیست. بنابراین ایران به سرمایه‌گذاری خارجی، تحقیقات بیشتر، بازار کار، تکنولوژی مدرن و ورود به اقتصاد جهانی نیاز دارد و این بدون وجود یک سیاست خارجی فعال و پویا ممکن نیست.

این‌طور نیست که تمام دنیا شمشیر دشمنی با ما بسته باشند، عملکرد نامناسب و غیر مؤثر خود ما می‌تواند کشورمان را در چنان انزوایی قرار دهد که علیرغم تواناییهای بالقوه‌اش خدای ناخواسته به سرنوشت بی‌مایه‌ترین ممالک دچار شود.

برای یک‌بار از خود سؤال کنیم مبنای طراحی سیاست خارجی ما چیست؟ شعور و حکمتی که به مصلحت این نسل و نسلهای فردا می‌انجامد و در عین حفظ اصول، فرصت بهره‌برداری از منابع فراوان ملی، نیروی انسانی، موقعیت ژئوپولیتیکی و تجلی تجربیات انقلابی را می‌دهد؟ یا خصوصتهای بی‌مورد که منجر به انزوای روزافزون ما و خروج ایران از گردونه رقابتهای منطقه‌ای و جهانی می‌شود؟

اگر شناخت صحیحی از مرتبه و توان کشور وجود نداشته باشد روزی از روی خام‌اندیشی و خودبزرگ‌پنداری، چنان مواضعی را در صحنه سیاست خارجی می‌گیریم که درخور قدرتمندترین کشورهای جهان است و روز دیگر از روی نشناختن تواناییهای فراوان ملی و موقعیت ممتاز منطقه‌ای، موضعی را اتخاذ می‌کنیم که ضعیف‌ترین و دست و پا بسته‌ترین کشورها برمی‌گزینند.

اگر بخواهیم با حکمت و مصلحت مبانی سیاست خارجی خود را بر پایه عزت ملی و اسلامی بنا کنیم باید بپذیریم که گام اول در این جهت میدان دادن به متخصصان و متفکران برای تحقیق و بحث در روابط خارجی کشورمان است.

به خاطر داشته باشیم که مشورت با اهل فن از سیره و شیوه حضرت امام(ره) است و عمل کردن به مصلحت در مقاطع مختلف حیات انقلاب، سرفصل تصمیم‌گیریهای آن رهبر عظیم‌القدر را رقم زده است. آن یزرگوار حفظ نظام را اصل می‌دانست و بر آن اساس عمل می‌کرد. آیا تاکنون برنامه‌ریزی خارجی ما هم، این‌گونه بوده است؟

آیا عکس‌العمل ما در برابر بحرانهای مختلف منطقه‌ای و صدمات ملت‌های مظلوم و مسلمان مانند هم بوده؟! آیا عملکرد ما در قبال قضیه کشمیر با چین یکسان است؟ نوع موضعگیری ما در بوسنی با فلسطین همخوان است؟! آیا نوع موضعگیری ما در برابر انگلیس و امریکا از یک منطقی پیروی کرده است؟! آیا عملکردهای متشتت و پراکنده و غیر همسان را نباید در جایی نقد کرد و به یک شیوه درست و منظم نایل آمد؟! اگر کسی عملکردی را در سیاستگذاری خارجی ما نقد کرد آیا این به معنای نفی نظام و امام است؟ و آیا بدون توجه به اصول فنی و مبانی حکمت و خردورزی، پرداختن به مسائل منطقه‌ای و بین‌المللی چیزی جز افتادن در دام سلايق شخصی و بی‌ثمر نخواهد بود؟

در مورد روابط ایران و امریکا در کیفرخواست صادره فزازهایی از سخنان حضرت امام تقطیع و گزینش شده است و پس از آن به اقامه دعوی پرداخته‌اند. خردمندان می‌دانند که سخنان هر حکیم و اندیشمند زمان‌شناسی را باید در ظرف زمانی و مکانی خود ارزیابی کرد. حضرت امام خمینی(ره) هم که به عنوان یک فقیه زمان‌شناس، سکان رهبری فرهمند و بی‌نظیر انقلاب اسلامی را در دست داشتند بر اساس مقتضیات زمانی و شرایط خاص هر دوران سخنانی را بیان می‌فرمودند.

بدترین استفاده ابزاری از امام آن است که برای از صحنه به‌در کردن سلیقه رقیب از فرمایشات آن بزرگوار خرج کنیم. به‌عنوان نمونه حضرت امام (ره) در پیام خود به مناسبت حج خونین سال ۱۳۶۵ فرمودند: «ما اگر با صدام کنار بیاییم، اگر با امریکا صلح کنیم، هرگز با خاندان آل سعود کنار نخواهیم آمد». معنای این سخن چیست؟ اگر شرایط دگرگون شد و تحولاتی اتفاق افتاد که مصلحت اسلام و منافع ملی حکم کرد که روابط دو کشور قدرتمند اسلامی در منطقه در حد عالیترین سطح از مناسبات خود قرار گیرد، باید نظام و مؤولان عالیرتبه را متهم کرد که برخلاف فرمایشات امام عمل کرده‌اند؟! مسلماً چنین نیست.

هر فرد عاقلی می‌فهمد که دگرگونی شرایط جهانی و منطقه‌ای، و تحلیل مجموع تغییرات، ما را وارد مرحله‌ای نوین کرده است، بدون آنکه به‌مبانی حکومت و اصول اعتقادی که به‌آنها باور داریم خدشه‌ای وارد آید. روشن است که هر چه ما به کشورهای منطقه نزدیکتر شده‌ایم ذهنیتهای منفی متقابلاً اصلاح شده و بسیاری از توهمها از بین رفته است.

اکنون حکومت عربستان را دوست و برادر خود می‌دانیم و هر دو بر این باوریم که روابط حسنه منجر به تأمین منافع ملی‌مان خواهد شد. نمونه آن تأثیرات مثبت این روابط در بهبود وضعیت بازار نفت که به کاهش مشکلات اقتصادی کشور و افزایش درآمد نفت انجامید. آیا این به‌صلاح کشور نیست؟ در موردی دیگر، حضرت امام قبل از پایان جنگ ایران و عراق فرمودند: «ما تا آخرین وقت و تا آخرین نفس ایستاده‌ایم و ملت ایستاده است». ^۱ به‌فاصله کوتاهی پس از این سخن، جمهوری اسلامی بنا به رأی و نظر حضرت امام، قطعنامه آتش‌بس سازمان ملل را که ماهها بود آنرا تحمیلی و امریکایی می‌خواندیم، پذیرفت.

حال سؤال این است اگر امام، چند ماه قبل از پذیرش قطعنامه، رحلت

۱. صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۶۲.

فرموده بودند. حضرات با استناد به فرمایش ایشان و بدون توجه به موقعیت کشورمان و مشکلات عدیده داخلی و خارجی همچنان مشغول جنگ با عراق بودند؟!

مسلم است که حضرت امام به عنوان یک فرمانده فہیم و مسلط می بایست تا آخرین لحظه نبرد روحیه رزمندگانش را حفظ کند و این با مواضع اصولی ایشان یعنی حفظ مصلحت نظام و پذیرش قطعنامه هیچ تباہی ندارد. آیا جایز است از کلام آن رادمرد تاریخ بهره برداری سوء و ابزاری برای کوبیدن هر اندیشه و سلیقه مخالفی شود. برای خدا و به خاطر حال و روز این ملت نجیب که در گرفتاریهای اقتصادی عظیم هم صبورند دست از این روشها برداریم!

در مورد مذاکره یا رابطه با امریکا هم باید قضیه را نه به عنوان یک حربه برای رقابتهای جناحی، بلکه به عنوان مسأله ای حائز اهمیت و مطرح در صحنه امنیت ملی و سیاست خارجی که از مسائل جناحی فراتر است، مورد بررسی و مطالعه کارشناسانه قرار داد.

بدون بررسی تحولات نظام جهانی، ساختار مناسبات سیاسی داخل امریکا و تغییرات آن و مطالعه موقعیت منطقه ای جمهوری اسلامی هر اقدامی چه در جهت اثبات و چه در جهت نفی مذاکره نامعقول و نامناسب خواهد بود.

بالآخره باید در جایی روشن شود، مسأله ما بیان و عمل کردن بر اساس «حجت» است و یا پرداختن به «صورت»؟! اگر اصل حجت باشد باید به نتایج و پیامدهای قضیه مثلاً مذاکره با کشوری متخاصم توجه نمود. وگرنه صورت مذاکره یا رابطه که نفیاً یا اثباتاً مسأله ای ارزشی نیست. مگر پیامبر اکرم (ص) با دشمنان، سخن نمی گفت و نامه رد و بدل نمی کرد؟ مگر امیر مؤمنان (ع) با معاویه نامه رد و بدل نمی کرد و سخن نمی گفت؟ مگر حضرت امام حسن (ع) با معاویه سخن نمی گفت و نوشته رد و بدل نمی کرد؟ مگر حضرت سیدالشهدا یا یزیدیان و عمر سعد و دیگر لشکریان کفر در سخن نمی شد؟ روز عاشورا روز

سخن گفتن یاران حضرت با سپاه دشمن و دعوت آنها به دست برداشتن از مبارزه با فرزند رسول خدا بود. آیا مگر نفس مذاکره چیز مذمومی است؟ در تاریخ سیاسی هم موارد فراوانی را می‌توان برشمرد که حتی کشورهای در حال جنگ با یکدیگر مذاکره می‌کردند. مگر امریکا و ویتنام پس از سالها جنگ خونین و در شرایطی که جنگی تمام‌عیار ادامه داشت، به مذاکره نشستند؟ در مورد کره هم همین‌طور بوده است.

آیا اکنون چین با امریکا در حال مذاکره نیست؟ آیا همه کشورهای بزرگ و کوچکی که با امریکا مذاکره دارند و یا رابطه برقرار کرده‌اند همه‌شان ذلیل شده‌اند؟ آیا تمامی جهان با رفتار خود زیر بار ذلت رفته است؟ از سوی دیگر مگر ایران با دیگر کشورهای جهان مذاکره و مراوده و رابطه ندارد، چطور در بقیه موارد با برنامه‌ریزی و تفکر می‌شود زیر بار ذلت نرفت ولی در این مورد، راهی جز قهر یا ذلت برایمان وجود ندارد؟!

صدام و صدامیان صدها هزار نفر از نسل حاضر در کشورمان را به خاک و خون کشاندند و با خساراتی که در طول نزدیک به یک دهه به ما وارد کردند ایران را سالیان درازی از رشدی و شکوفایی عقب انداخته‌اند، و مگر بسیاری از گرفتاریهای امروز ما و حتی نقاط تیره فراوانی که در افق آینده به چشم می‌آید، از بیکاریها و گرانیهای خرد و کلان گرفته تا کمبود و عقب‌افتادگیهای ریز و درشت، حاصل جنایات و ویرانگریهای آنها نیست؟ حال مگر کشور ما با چنان کسانی مذاکره نکرد؟ مگر با آنها رابطه برقرار نکرد؟

براستی ملاک چیست؟!

امروز، با تخطئه هر نوع مذاکره با امریکا و یا ارتباط مستقیم نه تنها ذهن برنامه‌ریزان سیاست خارجی را از زمینه‌چینی برای ایجاد یک پشتوانه دیپلماتیک خالی می‌کنیم که با استفاده از شیوه‌هایی نامناسب، پیامهای خود را انتقال می‌دهیم.

وقتی بنا باشد ما مذاکره را با یک واسطه انجام دهیم این «اکل من القفا» چه

سودی جز برای آن کشور یا گروه واسطه در پی خواهد داشت؟! بدیهی است که واسطه‌های مفروض می‌توانند به‌گونه‌ای برنامه‌ریزی کنند که از هر طرف منفعت برای خود کسب کنند.

راستی به‌لحاظ منطقی چه ارزشی دارد که به‌جای مبادله مستقیم نظر و مذاکره رودررو به‌نوعی قهر کودخانه دست‌بزنیم و از طریق کشور یا گروه ثالثی با هم نامه رد و بدل کنیم؟!

امروزه حتی کشوری در حد ارمنستان در داخل آمریکا و در کنگره و سنای آن کشور و در دستگاه سیاست خارجی‌اش افرادی را برای حفظ منافع خود و برای اعمال فشار روی افکار عمومی و طراحی سیاستهای خارجی آمریکا، جذب کرده است.

در زمان حیات شوروی، دستگاه نظامیگری آمریکا که خود گروه فشار بسیار قوی در سیاست خارجی آن کشور است، قدرت تبلیغاتی خود را بیچ کرده بود تا با ساختن چهره‌ای خطرناک از کمونیزم و ایجاد یک ترس موهوم در جامعه آمریکا، افکار عمومی مغرب‌زمین را برای تأمین بودجهٔ سرسام‌آور نظامیگری، آماده سازد.

اکنون در فقدان چنان خطر موهومی، دستگاه عریض و طویل میلیتاریسم آمریکا برای بقای خود نیازمند به یک «دشمن» جدید است. اگر در چنین شرایطی ما با شعارپردازی بی‌ریشه، تظاهر به دشمنی با غرب بکنیم، اولین دسته‌ای که از آن بهره‌برداری خواهند کرد همین گروه سازندگان تسلیحات هستند، آنها با درشت‌منامی خطر اسلام‌مهاجم و ایجاد یک «ترس موهوم» جدید در جامعه آمریکا همچنان افکار عمومی غرب را مجاب می‌کنند تا بار سنگین رشد و توسعهٔ صنایع نظامی آن کشور را تحمل کنند و از اقدامات ما، دلیلی برای حضور پرهزینهٔ نیروهای آمریکایی در خلیج فارس و مناطق مشابه می‌تراشند.

درست در نقطهٔ مقابل سیاست برپا کردن هیاهو، سیاست تنش‌زدایی قرار دارد و...

مگر نه آن‌که سیاست تشنج‌زدایی آقای خاتمی، علیرغم فقدان یک نظام متمرکز تصمیم‌گیرنده و عمل‌کننده در همین مدت کوتاه دستاوردهای مثبتی داشته است؟

امریکا خوب می‌داند با ورود مسالمت‌آمیز ایران به صحنه بین‌المللی و بر عهده گرفتن رقابتهای فعال منطقه‌ای می‌تواند روی ثبات منطقه حساب کند و از رقابت در بازار ایران بهره‌مند شود، متقابلاً ما هم درک می‌کنیم که اگر با عزت و حفظ اصول، مشکلاتمان را با جهان حل کنیم، آنگاه خواهیم توانست در دورانی که نظام جهانی شکل‌گیری جدیدی را تجربه می‌کند، مجبور به انتخاب شرکای خارجی خود از جمعی محدود نباشیم و بر مبنای ارزیابی واقع‌بینانه از نیازها و خواسته‌های خود و توجه به نقاط قوت و ضعفهای ساختاری کشورمان سیاستهای اقتصادی منطقه‌ای و بین‌المللی خود را تنظیم نماییم.

توجه داریم که امریکا به لحاظ ساختار قدرت جهانی می‌تواند کشورهای کوچک و بزرگ از امارات گرفته تا اروپاییان را به ایجاد مشکل بر علیه ایران تحریک نماید. و توجه داریم که روابط مستقیم ایران و امریکا، حتی در ارتباط با کشورهای همجوار با ما تأثیری مثبت می‌گذارد، چون فشار برای کارشکنی در روابط حسنه آنها با جمهوری اسلامی از سوی امریکا از بین می‌رود و ایران هم از موضعی برتر و قویتر با آنها سخن خواهد گفت.

طبیعی است که وقتی دیگران می‌دانند میان ایران و امریکا هیچ مذاکره و بحث دوجانبه و رودررویی نیست و ما خریدار دشمنی امریکا شده‌ایم جرأت زیادتری پیدا خواهند کرد تا مواضعی تندتر بر علیه ما بگیرند.

از این گذشته حتی کشورهایی که با ما روابط خوب دارند و در حال مراودات اقتصادی هستند وقتی صحنه را از حضور یک رقیب جدی مانند امریکا خالی بینند می‌توانند با خیال آرام، بسیاری از شرایط را که در حال رقابت نمی‌توانستند، بر ما تحمیل کنند.

با توجه به اراده‌ای که در قطع ارتباط با امریکا وجود دارد و میدان‌نه‌چندان

وسیعی که در اختیار کارگزاران اقتصادی کشور برای انتخاب مشتری و یا فروشنده خدمات و کالا قرار گرفته است آیا، ما بهترین گزینه‌های اقتصادی را تاکنون داشته‌ایم؟

آیا قراردادی مانند قرارداد با «توتال» بهترین شرایط اقتصادی را برای ما به‌ارمغان آورده است؟! آیا با حضور چند شرکت قدرتمند دیگر، شرایط بهتر از این در یک مناقصه برای ایران فراهم نمی‌آمد؟! مگر نه این است که ضرر این نوع معاملات از جیب مردم مظلوم ایران پرداخت می‌شود.

برآوردها نشان می‌دهد که ایران ۱۰ درصد منابع کشف‌شده نفت جهان، ۱۴/۵ درصد منابع گاز، ۷/۵ درصد ذخایر مس و سرب و روی جهان را دارد. ایران علاوه بر این دارای ۳۲ میلیون هکتار زمین قابل کشت بوده و یکی از پهناورترین ساحلها را در شمال و جنوب خود داراست. داراییهای ایران تنها در شرکتهای دولتی معادل ۳۴۰ میلیارد دلار است. ایران از نظر جغرافیایی در یکی از مهمترین مناطق جهان قرار دارد. به طوری که یک بازار ۳۰۰ میلیونی که نیازهای توسعه‌ای فراوانی دارند در شمال ایران و یک بازار پررونق در جنوب ایران واقع شده‌اند.

ایران از نظر ترانزیتی و داشتن تواناییهای مادی و زیربنایی برای حمل و نقل کالا در موقعیتی ممتاز و ویژه قرار دارد. در ایران دهه‌هازار متخصص و کارشناس فنی، مهندسی و... تربیت شده‌اند. دهه‌هازار ایرانی متخصص در تمام نقاط جهان پراکنده‌اند که جزء سرمایه‌های ملی این مرز و بوم به‌شمار می‌آیند. مردم ایران در دنیا به افرادی هوشمند، دلاور، مین دوست و وفادار اشتها دارند که امروزه جزء ابزارهای توسعه‌یافتگی هستند.

با همه این تواناییهای پنهان و پیدای، اما اقتصاد ایران در حال حاضر از وضعیت مناسبی بهره‌مند نیست. به طوری که از نظر درآمد سرانه جزء کشورهای کمتر توسعه‌یافته هستیم.

از نظر فن‌آوری و تولید صنعتی در جهان جزء عقب‌مانده‌ترین کشورها هستیم.

در حالی که یک درصد جمعیت جهان و یک درصد مساحت کرهٔ خاکی را در اختیار داریم تنها ۰/۳۸ درصد تجارت جهانی را داریم.

در حالی که کشوری مثل ترکیه در همسایگی ما سالانه دهها میلیارد دلار صادرات غیر نفتی دارد. ایران در بهترین وضعیت توانسته است تنها ۴ میلیارد دلار صادرات غیر نفتی داشته باشد.

در حالی که این کشور جزء کشورهای پرسابقه در صنعت نفت است، هنوز بیاری از تجهیزات و ماشین‌آلات آن باید از خارج وارد شود.

ایران بدون استفاده از درآمدهای حاصل از صادرات نفت خام که ۸۵ تا ۹۰ درصد کل درآمدهای ارزی کشور را تشکیل می‌دهد و بدون واردات سالانه حدود ۳ تا ۵ میلیارد دلار واردات مواد غذایی و در حدود ۷ تا ۱۰ میلیارد دلار سایر کالاها، دارای اقتصادی رو به‌مرگ خواهد بود.

واقعیت این است که تداوم وضعیت کنونی در اقتصاد ایران شرایط وحشتناکی را بر اقتصاد کشور تحمیل خواهد کرد. به‌طوری که برخی آمارهای به‌دست‌آمده حاکی است:

اگر تا سال ۱۳۸۵ وضعیت شاخصهای اقتصادی بر روال گذشته ادامه یابد در این سال:

۱. متوسط نرخ رشد تولید ناخالص داخلی حقیقی سالانه ۰/۴ درصد منفی خواهد شد.

۲. عرضهٔ نیروی کار از ۱۶/۸ میلیون نفر به ۲۵/۴ میلیون نفر رسیده و نرخ بیکاری به ۲۵ درصد خواهد رسید.

۳. متوسط سالانهٔ بهره‌وری کار با رشد منفی ۳/۸ درصد به ۰/۷۹ درصد می‌رسد.

۴. میانگین نرخ تورم از ۲۲/۵ درصد در سال ۱۳۷۶ به ۳۸/۵ درصد می‌رسد.

۵. سرمایه‌گذاری بخش دولتی به‌قیمت ثابت ۱۳۶۱ سالانه ۷ درصد کمتر خواهد شد.

۶. مخارج حقیقی سرانه به‌قیمت ثابت ۱۳۶۱ سالانه ۸ درصد کاهش می‌یابد.

در صورتی که خدای ناکرده شاخصهای یادشده در سال ۱۳۸۵ در کشور پدیدار شوند، هرج و مرج اجتماعی ناشی از انبوه بیکاران، گسترده‌تر شدن فقر، سردرگمی جوانانی که کاری برای اشتغال نمی‌یابند و... منجر به‌شورشهای سیاسی و خیابانی خواهد شد. در این شرایط که اقتصاد ایران ضعیف و پایه‌های آن سست شده است، امنیت ملی کشور در برابر کشورهایی که با سرعت دارند اقتصاد خود را قدرتمند می‌کنند با خطرهای آشکار و پنهان مواجه خواهد شد. تجربه نشان داده است که کشورهای ضعیف اقتصادی هرگز نمی‌توانند سهم مناسبی از قدرت را در نظام کنونی جهان به‌دست آورند و انزوای ایران در شرایط فقدان تواناییهای اقتصادی و مادی در جهان یک امر حتمی است و نباید خوشبینانه به‌مسائل نگاه کرد.

برای این‌که اقتصاد ایران با وضعیت فاجعه‌آمیزی — که تنها بخشهایی از آن را بیان کردم — مواجه نشود باید اقتصاد کشور همان‌طور که در لایحه برنامه سوم توسعه آمده است سالانه ۶ درصد رشد در تولید ناخالص داخلی را تجربه کند. دستیابی به این میزان رشد که تازه در آن زمان نیز ۱۰ درصد بیکار خواهیم داشت، نیاز به سرمایه‌گذاری هنگفت ارزی و ریالی دارد. به‌طوری که تخمین زده می‌شود باید ۱۲۰ میلیارد دلار ارز در ۵ سال آینده وارد اقتصاد کشور شود. علاوه بر این هزاران میلیارد ریال نیز باید در امور گوناگون سرمایه‌گذاری شود.

اما واقعیت این است که در شرایط حاضر پس‌اندازها و سرمایه‌گذاریهای داخلی توانایی ندارند که این میزان سرمایه را فراهم کنند. تردیدی نداریم که نیاز به سرمایه‌های خارجی برای دستیابی به هدف یادشده یک ضرورت تمام‌عیار است.

این سرمایه‌گذاریها می‌تواند به صورت دریافت اعتبارات یا سرمایه‌گذاری باشد. اعتبارات باید از طریق کشورهای دارای مازاد سرمایه فراهم شود. اما دریافت اعتبارات خارجی و جذب و جلب سرمایه‌های ایرانیان خارج از کشور و شرکتهای خارجی نیاز به وجود یک سیاست خارجی باثبات، تنش‌زدا و منطقی دارد.

یک واقعیت در جهان امروز این است که، امریکا بیشترین نفوذ را در سازمانهای بین‌المللی اقتصادی مثل سازمان تجارت جهانی، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی دارد. علاوه بر آن می‌تواند بر تصمیم‌گیری اقتصادی و سیاسی کشورهای مختلف جهان حتی ژاپن و کشورهای همسایه ایران در شرق و غرب و شمال تأثیر بگذارد.

امریکا در میان کشورهای جهان دارای بیشترین تولید است، به طوری که تولید آن به تنهایی بیش از ۲۵ درصد تولید جهان است. کشور امریکا به اندازه ۱۳ کشور مهم اروپایی تولید دارد. این کشور مهمترین کشور تولید و صادرکننده غلات است، شرکتهای نفتی امریکایی در میان سایر شرکتهای نفتی دنیا از نظر سرمایه و از نظر فن‌آوری در حد بسیار بالایی هستند. این کشور توانسته است کشورهای آسیای میانه را متقاعد کند که منابع نفت و گاز خود را از مسیری که آنها می‌خواهند عبور دهند و...

و ایران در جهان کنونی که رقابت در آن حرف نخست را می‌زند و کسب قدرت تنها از طریق کسب قدرت اقتصادی میسر است نمی‌تواند بدون این که وضعیت خود را در برابر غول اقتصادی و سیاسی جهان مشخص کند، در اتخاذ سیاست موفقیت‌آمیز اقدامی کند.

آمار بازرگانی خارجی ایران نشان می‌دهد که آلمان، ایتالیا، ژاپن، آرژانتین، بلژیک، کره جنوبی، امارات متحده عربی، انگلستان و فرانسه بزرگترین شرکای تجاری ایران هستند که هر کدام از این کشورها خود، متحد امریکا هستند و از نظر سیاستها و ماهیت اقتصادی تفاوت چندانی با امریکا ندارند.

در دنیای پرقابوت امروز کشورهایی که در روابط خارجی خود کمترین تنش را داشته‌اند، توانسته‌اند بیشترین موجبات توسعه را برای خود فراهم آورند. و این بدین معنا نیست که به‌هنگام خطرات تهدیدآمیز نظامی، از مصالح و منافع و حیات مردم خود دفاع نکنیم. لیکن در شرایط عادی و متعارف، یک دیپلماسی فعال حکم می‌کند تا برخوردهای نظامی را به‌سوی مناقشه سیاسی تغییر مسیر داده و درگیریهای سیاسی را به‌تنش‌زدایی و تفاهم در روابط سالم سیاسی سوق دهیم تا از این رهگذر امکانات بالقوه و بالفعل کشور را در خدمت رشد و سازندگی به‌کارگیریم.

اندیشمندان حوزه سیاست و اقتصاد به‌خوبی واقفند که اگر روابط کشوری در جهان مبتنی بر درگیری و تشنج باشد سرمایه‌گذاران خارجی به‌هیچ‌وجه سرمایه خود را به‌خطر نمی‌اندازند و کشور در معرض درگیری را محل امنی برای سرمایه‌گذاری انتخاب نمی‌کنند. زیرا سرمایه، مجرد از تعلق‌اش به هرکسی، طالب جایگاه امن و امان است.

نیروهای فعال و جوان کشورهای درگیر و متشنج که خواب آرام ندارند، در جست‌وجوی کار برای گذران زندگی به‌سوی بازار کار در هرکجا که باشد روان می‌شوند و آیا وجود بیش از ۱۲۰ هزار پرونده مهاجرت از سفارتخانه یکی از کشورها و خروج هزاران کارشناس ارشد حسابداری و متخصص کامپیوتر و پزشک و مهندس مجرب از کشور و ثبت بیش از ۲۰۰۰ شرکت ایرانی در یکی از کشورهای همسایه جنوبی و از همه مهمتر فرار بهترین مغزهای کشور و حائزین رتبه‌های اول تا سوم در المپیادهای جهانی و جذب آنان در کشورهای سرمایه‌داری و یا منطقه، زنگ خطری جدی نیست؟

اگر سیاست خارجی ما اجازه می‌داد که سرمایه بیشتری جذب شود و زمینه رفع تشنج بیشتری فراهم شود، فرصتهای شغلی بسیاری برای این قشر عظیم و کارآمد فراهم می‌شد. بنابراین در ارزیابی و محاسبه هزینه و فایده در سیاست خارجی می‌بایست همه جوانب، ملاحظات و مصالح کشور و مردم را

مراعات کرد و بدانیم که امر رقابت در دنیای فعلی آنچنان است که اگر نتوانیم در میدان رقابت بمانیم، مطمئناً امنیت ملی و اعتبار و منزلت حکومت دینی مان هم به مخاطره خواهد افتاد.

حال این مردم حق ندارند این‌گونه بیندیشند که با از دست رفتن توان اقتصادی و بنیه مالی کشور، همه چیزشان در تندباد حوادث و طوفانهای سلطه‌گران منطقه و جهانی گرفتار خواهد شد؟

آیا در فرض مذکور دین مردم به سلامت باقی می‌ماند. آیا در صورت وقوع چنین وضعی، شرایط ملت ما مصداق بارز این کلام معصوم نخواهد بود که «سَنْ لَا مَعَاشَ لَهُ لَا مَعَادَ لَهُ»؟! چگونه دین ما حفظ می‌شود در حالی که دختری معصوم به خاطر لقمه نانی مجبور به خودفروشی می‌شود؟

دین ما چگونه حفظ می‌شود در حالی که آمار جنایات و قتل و سرقت و دزدی به جایی می‌رسد که تحلیلهای پیرامونی اش همه و همه برگسترش فقر و فلاکت حکایت دارد.

در یک بررسی کارشناسانه باید مشخص گردد که اگر مصالح اسلام و نظام درگرو فقرزدایی است، به رفع آثار و زخم ماندگار فقر و فلاکت ملی همت گماریم و اگر رفع فقر و بدبختی ریشه در تشنج‌زدایی دارد، در دنیای معاصر به رفع تشنج کمر همت بندیم و اگر رفع تشنج، پایه در تجدید رفتار و مشی دولتمردانمان در اعمال سیاست خارجی دارند به آن بیندیشیم.

آیا این درست است که علی‌بن ابی طالب پیشوا و مقتدای ما وجهه همت خویش را بر رفاه و تأمین معیشت و عدالت و رفع مشکلات مردم در کوفه قرار داد؟ آیا وقت آن نیست که از این عبارت حضرت درس عبرت و آموزش بگیریم که فرمود: «وَمَا أَحَدٌ بِالْكَوْفَةِ إِلَّا نَاعِمًا، يَأْكُلُ الْبُرَّ وَ يَسْكُنُ فِي الظِّلِّ وَ يَشْرَبُ مَاءَ الْفُرَاتِ» (نهج البلاغه)؟

البته قبل از قدم برداشتن در جهت مذاکره و یا احیاناً ایجاد رابطه به‌زمینه‌چینیهای لازم و کسب ابزار مورد نیاز باید توجه نمود. بدون تردید نباید

با بی‌توجهی نسبت به سرمایه‌های ملی و تواناییهای منطقه‌ای وارد مذاکره و رویارویی شویم. رابطه به‌رحال فرآیند دوجانبه‌ای است که طرفین از آن بهره می‌برند. ما علاوه بر فایده‌هایی که در عرصه سیاست خارجی، امنیت ملی، مسائل اقتصادی و علمی و... می‌بریم به این نکته هم توجه داریم که موقعیت ویژه جغرافیای سیاسی و اجتماعی ایران و تواناییهای فراوان و بالقوه جمهوری اسلامی در عرصه‌های اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی به‌اندازه‌ای است که در انزوا قرار دادن آن هزینه‌های فراوانی برای جهان خواهد داشت.

وقت آن است که با توجه به قابلیت‌های ایران و واقعیت‌های جهانی و امکانات منطقه‌ای به طراحی یک سیاست زیربنایی (استراتژیک) و دقیق بپردازیم. این طراحی مسلماً متضمن مطالعه بر روی مذاکره یا سطح رابطه با قدرتهای مختلف جهانی و منطقه‌ای خواهد بود. تخطئه متفکران و صاحب‌نظران، خط قرمز کشیدن دور مسائلی که به‌منافع ملی مردم این سرزمین و نسلهای آینده‌شان مربوط می‌شود و به‌اتاقهای در بسته کشاندن چنین بحثهایی یا تنزل آنها به سلايق شخصی تبعات فراوان ملی در پی خواهد داشت.

راستی اگر چندصباحی دیگر تصمیم بر مذاکره و رابطه گرفتیم با این نوع مواضع غیر منطقی کنونی در آن زمان مردم را چگونه توجیه می‌کنیم؟ آقایان، علاوه بر نسلهای آینده و چشم تیزبین تاریخ که درباره ما داوری خواهد کرد تمامی ما در برابر وجدانمان و در محضر الهی مسؤولیم که سرمایه‌های موجودمان را چگونه مصرف کردیم؟ بر اساس خرد، حکمت، تدبیر و شعور یا بر پایه منویات شخصی، سلايق گروهی، احساسات بی‌پایه و بی‌ثمر؟!!

کیفرخواست

در مورد دومین مصداق مقابله با نظرات امام

۲. ترغیب به شناسایی اسرائیل

نکونام: نظر به این که سیاست ثابت جمهوری اسلامی ایران در طول دو دهه انقلاب که همیشه به آن افتخار می کرده عدم شناسایی اسرائیل غاصب بوده و هست و این سیاست را نیز به پیروی از امام راحل و کبیر انقلاب اتخاذ نموده که به صورت مختلف دشمنی انقلاب اسلامی را با رژیم صهیونیستی اعلام کرده اند که ذیلاً به قسمتهایی از نظریات معظم له که در کتاب کلمات قصار، پندها و حکمتها منتشره از مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی چاپ گردید اشاره می کنم:

«من طرفداری از طرح استقلال اسرائیل و شناسایی او را برای مسلمانان یک فاجعه و برای دولتهای اسلامی یک انفجار می دانم».

«اسرائیل از نظر اسلام و مسلمین و تمامی موازین بین المللی غاصب و متجاوز است و ما کمترین اهمال و سستی را در پایان دادن به تجاوزات او جایز نمی دانیم».

«این ماده فساد که در قلب ممالک اسلامی، با پشتیبانی دول بزرگ جایگزین شده است و ریشه های فسادش هر روز ممالک اسلامی را تهدید می کند باید با همت ممالک اسلامی و ملل بزرگ اسلام ریشه کن شود».

«از اسرائیل، این دشمن اسلام و عرب جانبداری نکنید که این افعی افروده اگر دستش برسد بر صغیر و کبیر شما رحم نمی کند».

با همه این اوصاف روزنامه خرداد که متهم موصوف مدیر مسؤول آن می‌باشد و داعیه‌دار جدی پیرو خط امام است در مورخه ۱۳۷۷/۱۰/۲۹ در پاسخنامه‌ای که به‌جوابیه وزارت خارجه در ارتباط با بیانیه مشترک ایران و ژاپن نسبت به صلح خاورمیانه آورده است مخالفت ایران با روند صلح با اسرائیل را شعاری افراطی دانسته و دو دهه افتخار امام و امت و رهبری را زیر سؤال برده است.

... تا آنجا که حافظه ما یاری می‌دهد برخی محافل و جناحها در گذشته و اکنون برای کسب وجهه انقلابی مخالفت با روند صلح را با عنوان اساس سیاست خارجی ایران معرفی کرده‌اند و می‌کنند. امری که باعث اعمال فشار بی‌سابقه قدرتهای بزرگ جهانی علیه ما شد و زیانهای اقتصادی نیز بر کشور تحمیل کرد... ظاهراً دستگاه وزارت خارجه کشور فراموش کرده است که دوم خرداد نقطه پایانی بود بر دیپلماسی زیانباری که داعیه‌داران و مجریانش در داخل کشور برای کسب مشروعیت چنان شعارهای افراطی مغایر با روندهای بین‌المللی می‌دادند که گویی شیر زبان‌اند و یک‌تنه در برابر عالم قد علم کرده‌اند...

ریاست محترم دادگاه، آقای نوری با سابقه ادعای پیروی از خط امام چه توجیهی برای مخالفت با نظر معظم له در مورد اسرائیل غاصب و عدم رسمیت آن خواهد داشت. آیا نامبرده توجه ندارد که از اوائل شروع نهضت امام خمینی (ره) مهمترین مسأله‌ای که افتخار حرکت و قیام ایشان بود مقابله و مخالفت با امریکا و موجودیت اسرائیل غاصب و اشغالگر بود. ایشان به‌عنوان مدیر مسؤول روزنامه خرداد باید پاسخگوی تک‌تک مطالبی باشد که در روزنامه درج می‌گردد. اگر ایشان این‌گونه مطالب را ندیده و چاپ کرده است صلاحیت مدیریت مسؤولی را ندارد و اگر با اطلاع و آگاهی بوده است ضمن این‌که تردید جدی در پیروی وی از خط امام ایجاد می‌نماید باز هم به‌خاطر بیان چنین مطالب موهن و مجرمانه‌ای همانند «برخی محافل و جناحها در گذشته و اکنون برای کسب وجهه انقلابی مخالفت با روند صلح داشته‌اند...

دیپلماسی زیانباری که داعیه‌داران و مجریانش در داخل کشور برای کسب مشروعیت چنان شعارهای افراطی... را می‌دادند» به عقیده بنده مجرم است و باید پاسخگو باشد و این قبیل از این‌که اهانت به مدیران وقت وزارت خارجه باشد اهانت به امام تلقی می‌گردد.

دفاعیه

نوری: تنظیم‌کننده کیفرخواست در بندی دیگر از دادخواست خود اتهام «ترغیب به شناسایی اسرائیل» را طرح کرده. نمی‌توانم تأسف و تأثر خود را از این پنهان کنم که در چنین شرایطی ناچارم به بحث در مورد اسرائیل بپردازم.

شکی نباید داشت که آرمان‌رهای فلسطین در ایران جایگاهی بسیار مهم و دیرین دارد. این آرمان نه تنها با هویت دینی ما عجین شده، که حتی به نوعی، تعلق خاطر اکثر ایرانیان بوده است. ایران در دولت دکتر مصدق، روابط خود را با حکومت صهیونیستی قطع کرد.

از اولین گامهای شروع نهضت اسلامی امام خمینی و در نخستین بیانیه‌های رهبر فقید انقلاب، حمایت شدید از فلسطینیان و آرزوی نابودی اسرائیل شاخص بوده است. با چنان دلبستگی و علاقه عمیقی، طبیعی است که بسیاری از ما از سازش اعراب با اسرائیل افسرده‌خاطر باشیم. اما قضیه پیچیده‌تر از آن است که با ابراز احساسات چاره‌ای بیابد. به عنوان نمونه:

عرفات در خانواده‌ای اصیل و مذهبی پرورش یافت، عموی وی مفتی مسجد الاقصی بود. او در سال ۱۹۴۴ یعنی از پانزده سالگی به نهضت مقاومت فلسطین پیوست و تا سال ۱۹۴۷ که برای تحصیل مهندسی به قاهره رفت، در حال نبرد با گروههای مسلح صهیونیستی بود. وی در مصر به رهبری اتحادیه مبارز دانشجویان فلسطینی درآمد. این تلاشها بالاخره به تأسیس جنبش

«الفتح» در سال ۱۹۵۷ منجر شد. جنبشی که توانست فلسطینها را مستقل از سیاستها و سلطه‌های رهبران کشورهای عربی وارد مبارزه‌ای مشکل و مسلحانه با اسرائیل نماید.

الفتح مبارزه خود را از داخل مرزهای اردن و سوریه آغاز کرده و توانست در نخستین گامها، فضای یأس و رخوت میان اعراب را بشکند و افسانه شکست‌ناپذیری ارتش اسرائیل را فروریزد. الفتح در نبرد معروف «کرامه» نقطه عزیمتی برای جنبش فلسطینی آفرید.

شهید بزرگوار دکتر چمران در مورد نبرد کرامه چنین گفته است: «کرامه، اوج پیشرفت روحیه انقلابی و فداکاری بود... مقاومت فلسطینی فتح که به‌رهبری ابوعمار (یاسر عرفات) و ابوجهاد (خلیل الوزیر) و عده‌ای دیگر از مردان فلسطینی به‌وجود آمده بود... بزرگترین ضربه‌ها را در آن روز به اسرائیل زد...»

عرفات در طول قریب به نیم قرن مبارزه با اسرائیل نه تنها ضربات مهلکی بر دستگاه نظامی صهیونیستها وارد آورد بلکه بارها تا سرحد مرگ در صحنه‌های نبرد پیش رفت. هم‌اکنون یاسر عرفات مقبولیت فراوانی در بین فلسطینیان دارد و رئیس منتخب آنان برای اداره دولت فلسطینی است.

حال اگر کسی گفت: «شخصی با چنان سوابقی می‌تواند در مسیر مبارزه با اسرائیل و احقاق آرمان فلسطینی، صاحب‌نظر باشد و راهی را با توافق اکثریت ملتش برگزیند»، باید او را مجرم بدانیم؟

این چه منطقی است که همه حق دارند درباره فلسطین و فلسطینها حرف بزنند و تصمیم بگیرند ولی خود فلسطینها حق ندارند؟

این چه منطقی است که ما حق داریم تشخیص خود را به آنها دیکته کنیم و اگر نپذیرفتند، و به تشخیص خودشان در مسائل مربوط به خودشان عمل کردند، باید مورد اتهام قرار بگیرند؟

چرا سطح توقع ما در این زمینه‌ها این قدر زیاد است؟

در مسأله فلسطین، کسانی مجری پروژه گفت‌وگوی با اسرائیلیها هستند که همه آنها دهها سال علیه اسرائیل جنگیده‌اند و اغلب از بنیانگذاران جنبش مسلحانه علیه رژیم اشغالگر قدس هستند.

اگر این چهره‌ها که قهرمانان عرصه‌های شرف و جهاد بوده‌اند حق نداشته باشند نسبت به سرنوشت خویش و مردم خویش تصمیم بگیرند، آنگاه ما حق داریم نسبت به سرنوشت آنها تصمیم بگیریم؟!

اگر جمهوری اسلامی دولت خودگردان را منحرف و خائن می‌داند، چرا سفارت فلسطین را از چنگ سفیر دولت خودگردان در نمی‌آورد و به‌عزیزانی که نماینده حماس و جهاد اسلامی در تهران هستند تحویل نمی‌دهد؟ ما در سرزمینهای اشغالی توان برخورد با دولت خودگردان نداریم، آیا در تهران هم از عرفات و دار و دستهای وحشت داریم؟ و یا این‌که تشخیص واقعی ما هم همان چیزی است که براساس آن عمل می‌کنیم گرچه ممکن است شعار ما به‌گونه‌ای دیگر باشد.

از این گذشته اگر واقعاً دولتهایی که در مسیر مذاکره و مصالحه با اسرائیل گام برمی‌دارند خائن هستند، پس چرا نظام جمهوری اسلامی با آنها گرمترین روابط را دارد، ولی اگر کسی در داخل کشور به مطالعه و اظهار نظر در مورد روند صلح و انتشارش در روزنامه‌های بپردازد، مدیر مسؤول آن جریده باید به‌محاکمه کشیده شود؟!

به‌عنوان نمونه، به‌شیوه و عملکرد دیپلماتیک سوریه در جریان صلح خاورمیانه اشاره‌ای می‌نمایم.

کشور سوریه با خردمندی سیاسی در بسیاری از موارد مفیدترین و بهترین گزینه‌های ممکن را به‌لحاظ منافع ملی در روابط خارجی‌اش برگزیده است. سوریه‌ها از آخرین کشورهایی بودند که به‌روند آشتی پیوستند.

مذاکرات صلح در شرایط خاصی به‌ابتکار جیمز بیکر وزیر خارجه وقت امریکا آغاز شده بود، یعنی در اوضاع و احوالی که تنش‌زدایی از منطقه

خاورمیانه و ایجاد یک منطقه آرام و این‌که طبعاً امنیت اسرائیل اهم اهداف آن بود. در صدر برنامه‌های جهان در حال تحول قرار گرفته بود.

تحولات داخلی که به‌لحاظ (بافت جمعیتی) و دگرگونی‌های اجتماعی و امنیتی در درون جامعه اسرائیل رخ نمود و تنگنای اقتصادی و مشکلات سیاسی فلسطینیها و کشورهای عربی، با فشارهای بین‌المللی و دگرگونی در ساختار مناسبات جهانی چنان همخوان شد که طرفین منازعه را به‌سوی صلح و طرح خاورمیانه جدید پیش برد.

سوریه بدو با مذاکرات دوجانبه مخالف بود و هر مذاکره‌ای را، در قالب گفت‌وگوی متشکل اعراب با اسرائیل می‌پذیرفت، ولی با امضای پیمان صلح اردن و اسرائیل در ۸ اوت ۱۹۹۴ و اتخاذ شیوه مذاکره مخفی و علنی دیگر کشورهای دخیل با اسرائیل، آرام آرام سوریه‌ها هم به مذاکرات دوجانبه نشستند. آغاز این روند با اعلام آمادگی حافظ اسد در ماه مه ۱۹۹۳ برای به‌رسمیت شناختن اسرائیل همراه بود. اسد مدتی بعد در ژنو (سال ۱۹۹۴) در پایان اجلاس سران سوریه و آمریکا گفت: «ما به‌خاطر شهیدان و فرزندان و خانواده شهدا، خواهان صلحی واقعی هستیم که منافع و حقوق کلیه طرفهای درگیر در آن رعایت شده باشد. هرگاه دولتمردان اسرائیل نیز خواهان چنین صلحی باشند، می‌توان امیدوار بود که صبح تازه‌ای در منطقه طلوع کند و امنیت و آرامش به منطقه بازگردد و روابط عادی و صلح‌آمیز میان ملتها برقرار شود». به‌این ترتیب سوریه نیز وارد روند مذاکراتی دو طرفه شد و با تأکید و توجه به منافع کشورش با اعمال ظرافتهای دیپلماتیک، مشغول چانه‌زنی با اسرائیل گشت.

در عین حال تا به‌حال کدام مسؤول ایرانی تصور کرده است که سوریه در مسیر خیانت به آرمان عربی و فلسطینی گام برداشته است؟ اگر چنین است چرا مسؤولان ارشد نظام تجدید نظر نکرده‌اند؟ حال چگونه ممکن است درج یک تحلیل کلی و اظهار نظر کارشناسی در مورد صلح در داخل کشور جرم تلقی شود؟!

به‌عنوان یک تجربه شخصی، بد نیست به‌ملاقاتم در مورد اعلام موضع ایران در قبال روند صلح که همزمان با اجلاس مادرید با آقای حافظ اسد برگزار شد اشاره کنم. آقای حافظ اسد که مردی اهل مطالعه است از اطلاعات عمیقش در مورد تاریخ رابطه یهود و مسلمانان سخن گفت. او تأکید کرد که به‌خوبی از خیانت‌های گروهی از یهودیان بر علیه مسلمانان و خدمات مسلمین به‌ایشان آگاه است. علیرغم این تأکید، آقای اسد با تحلیلی که از شرایط داشت، معتقد بود در حالی که اسرائیل با حمایت کشورهای قدرتمند به‌شکل یک واقعیت اشغالگر درآمده است و سرزمین‌های عربی را در اشغال خود دارد نباید بگذاریم از حربه مظلوم‌نمایی استفاده کرده و کشورهای عربی و مسلمان را به‌عنوان کشورهای مخالف صلح و جنگ طلب معرفی نماید.

او می‌گفت من با ورود به مذاکرات صلح اولاً اجازه نخواهم داد در جامعه جهانی، اسرائیل متجاوز طرفدار صلح معرفی شود و تلاش اسرائیل بر این است که موقعیت خود را حفظ کرده سرزمین‌های اشغالی را در اختیار داشته باشد و در عین حال به‌جامعه جهانی هم اعلام کند آماده صلح و آشتی است و دست دوستی به‌سوی کشورهای همجوار دراز کرده و لکن آنها خوی جنگ‌طلبی دارند.

آقای حافظ اسد معتقد بود حضور ما در مذاکرات صلح حربه صلح‌طلبی را از اسرائیل خواهد گرفت. مگر این‌که به‌صورت جدی آمادگی داشته باشد حقوق اعراب را به‌رسمیت بشناسد. این خط‌مشی و شیوه سوریه بوده است. حال کدام تئورسین ایرانی و کدام مسؤول صاحب‌نظر ایران اسلامی تاکنون حافظ اسد را خائن به‌مصالح کشورش و یا خائن به‌آرمان اسلامی-عربی قلمداد کرده است.

اسد که هفتاد سال از عمرش می‌گذرد، از سال ۱۹۴۶ بر علیه حضور فرانسویان در کشورهای عربی و بخصوص سوریه، فعالیت می‌کرده است. وی در دوران تحصیلش با تکیه بر اندیشه‌های ویژه عربی به‌مسأله فلسطین و

آرمان آزادی آن سرزمین توجه داشته و در آن مسیر چه به لحاظ سیاسی و چه از نظر نظامی بسیار کوشیده است، تعلقات عربی حافظ اسد در ارتباط با همه کشورها حتی جمهوری اسلامی ایران به خوبی روشن است.

حال اگر کسانی مانند اسد که سالها در برابر صهیونیسم موضع داشته‌اند با توجه به شرایط تصمیمی بگیرند، باید گفت عمل آنها خیانت است؟! ممکن است آنها اشتباه هم بکنند ولی آیا نمی‌شود عملکردشان را به شکلی کارشناسانه مورد مذاقه قرار داد؟ امروزه اکثر حکومت‌های جهان در جهت منافع و مصالح ملی خود گام برمی‌دارند و فقط ما نیستیم که ملاک حق و خیر می‌باشیم. ایران اسلامی زمانی در دوران جنگ شعار «جنگ تا رفع فتنه از عالم» می‌داد. نکن پس از چندی با توجه به مصالح ملی و شرایط خاص، صلح با عراق را پذیرفتیم.

سخنان امام خمینی درباره اسرائیل را نیز باید در ظرف زمانی خاص خود، مثل افریقای جنوبی، مورد بررسی و امعان نظر قرار داد. سخنان مذکور به دورانی که ملت فلسطین و رهبران آن و اغلب کشورهای عربی و اسلامی در حالت دشمنی و جنگ مسلحانه با اسرائیل بسر می‌بردند، تعلق داشت.

امروز کسی مثل شیخ احمد یاسین که هم یک عالم اسلامی و هم مبارزی است که بیش از یک دهه در زندانهای رژیم صهیونیستی به سر برده، از صلح صحبت می‌کند. وقتی که یاسر عرفات که بیش از چهار دهه جنگ چریکی و مسلحانه با اسرائیل داشت به‌گفت‌وگو روی آورده، آیا براحتی می‌توان او را خائن به ملت فلسطین معرفی کرد؟

وقتی که هیچ‌یک از کشورهای عربی از جمله دولت خودگردان فلسطین و سوریه دیگر خواهان جنگ با اسرائیل نیستند، ما چگونه می‌خواهیم با اسرائیل وارد جنگ شویم؟

وقتی جامعه بین‌المللی خواهان تحقق صلح در خاورمیانه است و کشورهای اسلامی، همسایگان اسرائیل و ملت فلسطین و بسیاری از مبارزان

آن ناچار به پذیرش صلح تحمیلی شده‌اند و هیچ‌یک از آنها این صلح را خواست ابتدایی و قلبی خویش نمی‌دانند و لکن مصلحت منطقه و فلسطینیها را در مذاکره دیده‌اند، مخالفت ما چه نفعی عاید ملت ایران می‌کند، جز این که به عنوان حامی تروریسم معرفی می‌شویم؟ جز آن که باید هزینه‌های سنگین اتخاذ چنین موضعی را در عرصه‌های سیاسی، بین‌المللی و اقتصادی بپردازیم؟ با کدام قدرت اقتصادی، سیاسی و نظامی می‌خواهیم در مقابل این تصمیم قد علم کنیم؟

با همه اینها روزنامه خرداد به هیچ‌وجه دیگران را ترغیب به رسمیت شناختن اسرائیل نکرده است.

من فکر می‌کنم اگر ما به عنوان جمهوری اسلامی می‌خواهیم در جهان امروز در کنار دیگر کشورها زندگی کنیم، باید به قواعد، مقررات و حقوق بین‌الملل حاکم بر نوع روابط کشورها احترام بگذاریم، اگرچه مورد پسند و علاقه ما نباشد.

امروز مردم فلسطین دارای دولتی هستند که ما هم آن را به رسمیت شناخته‌ایم و قرار است تا یک سال دیگر نیز کشور مستقل فلسطینی رسماً تأسیس و تشکیل شود. وقتی همه کشورهای جهان و از جمله کشورهای عربی و اسلامی از جمله جمهوری اسلامی ایران چنین کشوری را به رسمیت شناخته‌اند، ما نباید در امور داخلی ملت فلسطین دخالت کنیم و باید به خواست آنها در تعیین سرنوشت خویش احترام بگذاریم.

هرچند من معتقدم شرایط کنونی و صلح کنونی تأمین‌کننده خواست و آرمان اصلی ملت فلسطین نیست و موقعی این شرایط محقق می‌شود که قدس شریف و همه سرزمین فلسطین آزاد شود و ساکنان مسلمان، یهودی و مسیحی فلسطین آزادانه در کنار یکدیگر در این کشور زندگی کنند.

اما فکر می‌کنم که باید به واقعیات موجود و شناخت قدرت و توانایی خودمان نیز در این راه توجه داشته باشیم و خودمان را کاسه داغ‌تر از آش نشان ندهیم.

اینجانب، اسرائیل را غده سرطانی و حکام آن را اشغالگرانی آدمکش در صحنه جهانی می‌شناسم. حقوق فراوانی از مسلمانان به دست صهیونیستها تضییع شده است. در طول تاریخ به دلیل ضعف دولتهای اسلامی، حقوق مردم مظلوم، کودکان و زنان و مستضعفان ملت فلسطین بسیار از بین رفته است، نزدیک به نیم قرن است که جهان اسلام گرفتار این بلیه و خطر است و منطقه همواره در آتش کین و خصومت آن سوخته است. مبارزات ملت ما همانگونه که ضد استبدادی و ضد استعماری بود جلوه روشنی از مبارزات ضد صهیونیستی نیز داشت.

اسرائیل همانگونه که در گذشته منفور ملت بود، امروز نیز منفور آزادیخواهان و عدالت‌طلبان تاریخ و ملت‌هاست. صفت اشغالگری و زورگویی و ظلم و تجاوز از دید مکتب انسان‌ساز و عدالت‌پرور اسلام، همواره مطرود و محکوم بوده است و در این میانه، اسرائیل مصداق بارزی از این همه رذائل و خیانت است. بر این اساس هیچ‌گاه صاحب چنین اعتقادی نمی‌تواند در روزنامه‌اش گامی در جهت تطهیر و یا ترغیب به شناسایی زورگویان و ظالمان برداشته باشد.

آنچه در خرداد در قالب مقاله‌ای آمده است، نقد کسانی است که از دور دستی بر آتش دارند و هر روز رهبران ملی آنان را مورد هجمه و هتک قرار داده و پیش از آن‌که به نفع فلسطین و فلسطینیان کاری بتوانند بکنند، منزلت جهانی و منطق حضور بین‌المللی ایران را دچار خدشه و هتک قرار داده‌اند و به اصطلاح دایه مهربان‌تر از مادر شده‌اند. مقاله مذکور، درصدد این بیان حقیقت برآمده است که نمی‌توان بالای گود ایستاد و با شعارهای تند برای مصالح و منافع ملت فلسطین نظر داد.

بدیهی است این گفته‌ها و نوشته‌ها هیچ‌گاه در مقام شناسایی ظلم و ستم اسرائیلیان نبوده و نیست. اما در مورد مسأله صلح خاورمیانه در این جلسه (تفتیش عقاید) نظر خود را شفاف و روشن بیان می‌کنم:

ما معتقدیم تعیین سرنوشت فلسطین با مردم فلسطین است. همان طور که با آپارتاید در افریقای جنوبی مخالف بودیم، با صهیونیزم در فلسطین هم مخالفیم. ضمن این که ملت فلسطین از هر کیش و آیینی که باشند، در مورد سرنوشتشان به هر تصمیم و نظری که برسند در مقام مخالفت نمی توانیم برآییم.

از نظر اینجانب چه اقلیتی نژادپرست در افریقای جنوبی بخواهند بر سرنوشت یک ملت حاکم شوند، چه اقلیتی صهیونیست در فلسطین اشغالی بخواهند اراده شان را بر ملتی تحمیل کنند و چه در هر کجای دیگر جهان، اقلیتی انحصارطلب بخواهد مقدرات ملتی را در دست بگیرد، تمامش عملی خلاف و غیر قابل پذیرش است و ما با آن مخالفیم.

آنچه در خرداد نوشته شده هیچ ارتباط به شناسایی اسرائیل از سوی ایران ندارد، بلکه بحث و بررسی در ارتباط با مواضع کسانی است که در حال مذاکره با اسرائیل هستند و در نهایت پاسخ این سؤال را می جوید که راه حل پیشنهادی شما برای سوریه، اردن، مصر، لبنان و عرفات چیست؟

صرفنظر از این مباحث، تنظیم کننده کيفرخواست به درج مقاله ای در مورد قضیه فلسطین و روند صلح در روزنامه خرداد پرداخته و موضعگیری خارجی نویسنده در قبال مسأله ای را با شعبده ای غریب، توهین به امام تلقی کرده است. این قسمت از دادخواست، فصلی عجیب و تأمل برانگیز است. تعمیم منطقیستیزانه نقد یک عملکرد به توهین به امام، حکایتی است که جز با مغالطه ای روشن و چشمپوشی آشکار از اصول اولیه یک استدلال متین، ممکن نخواهد بود.

کیفرخواست

در مورد سومین مصداق مقابله با نظرات امام

۳. تبلیغ به نفع نهضت آزادی

نکونام: همان‌طور که ریاست محترم دادگاه و اعضای محترم هیأت منصفه استحضار دارند در طول حاکمیت دولت موقت، مواضع نهضت آزادی مبنی بر مخالفت با حضرت امام رضوان‌الله تعالی علیه در زمینه جدایی دین و سیاست و رابطه با امریکا به تدریج آشکار گردید که منجر به کنار گذاشتن طرفداران این نهضت از حکومت و موضعگیری صریح حضرت امام راحل علیه آنان و غیر رسمی اعلام شدن آنان گردید.

نامه حضرت امام (ره) خطاب به آقای محتشمی وزیر وقت کشور:

«بسم الله الرحمن الرحيم، جناب حجت الاسلام آقای محتشمی وزیر محترم کشور ایده‌الله تعالی، در موضوع نهضت به اصطلاح آزادی، مائیل فراوانی است که بررسی آن محتاج به وقت زیاد است. آنچه باید اجمالاً گفت آن است که پرونده این نهضت و همین‌طور عملکرد آن در دولت موقت اول انقلاب شهادت می‌دهد که نهضت به اصطلاح آزادی طرفدار جدی وابستگی کشور ایران به امریکا است و در این باره از هیچ کوششی فروگذار نکرده است و حمل به صحت اگر داشته باشد آن است که شاید امریکای جهان‌خوار را - که هر چه بدبختی ملت مظلوم ایران و سایر ملت‌های تحت سلطه او دارند از ستمکاری

اوست - بهتر از شوروی ملحد می‌دانند و این از اشتباهات آنهاست. در هر صورت به‌حسب این پرونده‌های قطور و نیز ملاقاتهای مکرر اعضای نهضت چه در منازل خودشان و چه در سفارت امریکا و به‌حسب آنچه من مشاهده کردم از انحرافات آنها که اگر خدای متعال عنایت نفرموده بود و مدتی در حکومت موقت باقی مانده بودند، ملت‌های مظلوم به‌ویژه ملت عزیز ما اکنون در زیر چنگال امریکا و مستشاران او دست و پا می‌زدند و اسلام عزیز چنان سیلی از این ستمکاران می‌خورد که قرن‌ها سر بلند نمی‌کرد و به‌حسب امور بسیار دیگر نهضت به اصطلاح آزادی صلاحیت برای هیچ امری از امور دولتی یا قانونگذاری یا قضایی را ندارند و ضرر آنها به‌اعتبار آن‌که متظاهر به اسلام هستند و با این حربه جوانان عزیز ما را منحرف خواهند کرد و نیز با دخالت بی‌مورد در تفسیر قرآن کریم و احادیث شریفه و تأویلهای جاهلانه موجب فساد عظیم ممکن است بشوند از ضرر گروه‌های دیگر حتی منافقین - این فرزندان عزیز مهندس بازرگان - بیشتر و بالاتر است».

نهضت آزادی و افراد آن از اسلام اطلاعی ندارند و با فقه اسلامی آشنا نیستند. از این جهت گفتارها و نوشتارهای آنها که منتشر کرده‌اند مستلزم آن است که دستورات حضرت مولی‌الموالی امیرالمؤمنین را در نصب ولایت و اجرای تعزیرات حکومتی که گاهی برخلاف احکام اولیه و ثانویه اسلام است برخلاف اسلام دانسته و آن بزرگوار را - نعوذ بالله - تخطئه بلکه مرتد بدانند و یا آن‌که همه این امور را از وحی الهی بدانند که آن برخلاف ضرورت اسلام است. نتیجه آن‌که نهضت به اصطلاح آزادی و افراد آن چون موجب گمراهی بسیاری از کسانی که بی‌اطلاع از مقاصد شوم آنان هستند، می‌گردند باید با آنها برخورد قاطعانه شود و نباید رسمیت داشته باشند.

علیرغم فرمان فوق مدیر مؤول روزنامه خرداد با مخالفت با نظر امام (ره) در مقام مطرح کردن و رسمیت بخشیدن به این گروه بوده است از جمله اینکه در روزنامه خرداد مورخ ۱۰/۱۰/۱۳۷۷ می‌گوید:

(نهضت آزادی ایران با صدور بیانیه‌ای، مردم را به شرکت در انتخابات شوراهای شهر و روستا ترغیب کرد... این بیانیه گفته است: «بدیهی است که ثبت نام به عنوان نامزد انتخابات شوراهای محلی به مفهوم تأیید سیاستهای انحصارگرایانه یا تشمت‌آمیز حاکم بر انتخابات از سوی جناحهای رقیب درون حاکمیت نبوده بلکه صرفاً به منظور اعلام آمادگی و اقدام عملی برای مطالبه و استفاده از حقوق مدنی شهروندان می‌باشد»...)

خرداد ۱۳۷۷/۹/۱۸ (نهضت آزادی ایران با انتشار بیانیه‌ای به مناسبت گرامیداشت روز دانشجو توصیه‌هایی به دانشجویان ارائه کرد که در بخشی از آن آمده است: «دربارۀ طرح مجدد بسیج دانشجویی در شرایط کنونی کشور، دانشجویان بدرستی این موضوع را درک کرده‌اند که باندهای انحصارطلب به دنبال فرصتی هستند تا با نقض استقلال جنبش دانشجویی، دانشگاهها را از مسیر مبارزه برای آزادی و حاکمیت ملت منحرف کنند و با ایجاد نهادهای وابسته به خود، اقدام به سرکوب جنبش اصیل دانشجویی نمایند»...)

دفاعیه

نوری: ۱. عنوان اتهام بعد، تبلیغ به نفع «نهضت آزادی» است که مستند تنظیم‌کننده کیفرخواست درج دو اطلاعیه در خرداد است و جالب آن‌که بخشهایی که در کیفرخواست گنجانده شده است مخالفت نهضت آزادی را به ذهن متبادر می‌سازد، در حالی که یک اطلاعیه برای ترغیب مردم به شرکت در انتخابات است و اطلاعیه دوم، توصیه‌هایی به دانشجویان است. یعنی دقیقاً مواردی که در چارچوب قوانین موجود و مصالح نظام مردم را به مشارکت بیشتر در امور و حفظ نظم عمومی دعوت می‌کند.

خرداد به نهضت آزادی به‌مثابه سایر گروهها نگاه کرده است و نظرات این گروه را نیز به اطلاع مردم رسانده است زیرا نهضت آزادی در هیچ دادگاهی محکوم نشده است و از سوی هیچ نهاد رسمی و مجازی غیر قانونی اعلام نشده است.

۲. تمام نکاتی که در ابتدای دفاعیه اینجانب آمده است در اینجا نیز معتبر است. آنچه درباره «ملاک بودن حال فعلی افراد» «حیطه وجود و حرمت تقلید» و «استفاده ایزاری از فرمایشات حضرت امام» برای پیشبرد مقاصد سیاسی بدان اشارت رفته است در همین جا نیز مصداق دارد.

۳. گروه مخالف نظام چه گروهی است؟ تعریف قانونی آن چیست؟ آیا هر گروهی که براساس قانون ثبت نشده مخالف نظام است؟ ثبت نشدن نهضت

آزادی در کمیسیون ماده ۱۰ قانون احزاب، می تواند واجد این اثر حقوقی باشد که این گروه را فاقد شخصیت حقوقی بدانیم ولی الزاماً عدم ثبت آن به معنای مجرمانه بودن آن نیست.

۴. مرحوم مهندس بازرگان رهبر فقید نهضت آزادی کسی است که امام خمینی بارها از وی تجلیل کرده و دولت او را دولت امام زمان خواندند. علاوه بر این مقام رهبری در تاریخ ۱۳۷۳/۱۱/۵ در پیام تسلیتی خطاب به دکتر یدانه سبحانی درباره مرحوم بازرگان می نویسد: «بازرگان یکی از مبارزین و نیز از جمله پیشروان ترویج و تبیین اندیشه های ناب اسلامی با زبان و منطق و شیوه نوین بود و از این رهگذر بی شک در چشم همه علاقه مندان به گسترش و رواج ایمان اسلامی و در میان طبقات تحصیل کرده در دوران خفقان و دین زدایی رژیم پهلوی دارای شأن و ارزشی بخصوصی بودند». این اشارات رهبری، سالها بعد از همان نامه معروف علیه نهضت آزادی است که در آن تعبیر «منافقین فرزندان عزیز مهندس بازرگان» به کار رفته و به استناد آن بارها بازرگان مورد هتاکی قرار گرفته است. آیا اگر روزنامه ای پیش از اظهارات مقام رهبری همین عبارات را درباره مرحوم بازرگان می نوشت به عنوان اهانت به ساحت حضرت امام مجازات نمی شد؟

آیا ستاد غیر قانونی امر به معروف و نهی از منکر که شکایاتش مورد استناد دادگاه ویژه قرار گرفته با تعبیر «گروهک ضد اسلام و ضد انقلاب» در مورد عده ای که اقرار به مسلمان بودن دارند و اولین دولت اسلامی را تشکیل داده اند و مقام رهبری درباره رهبر این تشکیلات چنان سخنی گفته اند نباید مورد تعقیب قرار گیرد؟

۵. نامه منسوب به حضرت امام از آنجا که در حیات ایشان منتشر نشده و خود امام نیز شهادت شهود را در مورد مطالب انتسابی معتبر ندانسته اند و منحصرأً تأیید کارشناسان یا انتشار از سیما را ملاک دانسته اند جزو متشابهات است و در این زمینه من اطلاع ندارم که آیا کارشناسان خط و امضا نسبت

به این نامه چه نظری دارند. البته این نامه از سوی دفتر نشر آثار امام منسوب به امام دانسته شده و در کتاب صحیفه نور نیز آورده شده است و لکن اگر قرار باشد بر اساس صراحت وصیتنامه حضرت امام عمل کنیم باید نظر کارشناسان را ملاک عمل قرار دهیم.

۶. در جریان انتخابات مجلس پنجم شورای اسلامی، شورای نگهبان و وزارت کشور صلاحیت عده‌ای از نامزدهای انتخاباتی نهضت آزادی را تأیید کردند و با وجود اقرار آنها به عضویت در نهضت آزادی در پرسشنامه ثبت نام کاندیداها، آنها را منتهای هویت تشکیلاتی‌شان مورد تأیید قرار داده‌اند، همچنین در انتخابات شوراها نیز عده‌ای دیگر از وابستگان به نهضت آزادی تأیید صلاحیت شدند و در اسفندماه ۱۳۷۷ رئیس کمیسیون ماده ده احزاب درباره نهضت آزادی گفت: «ما این حرفها را به نهضت آزادی گفتیم و تأکید کردیم که شما از همین تسامح و لطف نظام استفاده کنید و فعالیت خودتان را بدون درخواست پروانه، انجام دهید»^۱. اما اگر امروز روزنامه خرداد از همان افراد به عنوان شخص حقیقی مصاحبه‌ای چاپ کند مورد اتهام قرار می‌گیرد؟

۷. از این گذشته اساساً در روزنامه خرداد کدام تبلیغ به نفع نهضت آزادی صورت گرفته است. آیا نقل خبر و اطلاع‌رسانی درباره مواضع یک فرد یا گروه به معنای تبلیغ و ترویج آن است؟ اگر صرف نقل خبر و یا دیدگاههای یک گروه یا فرد به معنای تبلیغ و ترویج آن باشد باید بگوییم انتشار اخبار مربوط به احزاب امریکایی یا احزاب اسرائیلی توسط صدا و سیما و مطبوعات به منزله تبلیغ آنهاست و باید همه متشرکنندگان این اخبار را به محاکمه و مجازات رساند.

بسیاری از گروههایی که اطلاعیه‌ای و یا خیری از آنها در خرداد درج شده است ممکن است در پاره‌ای مسائل، ما و شما را قبول نداشته باشند ولی مسلمان، ایرانی و مدافع اسلام و ایران هستند. اسلام و ایران را نباید تا سطح

۱. هفته‌نامه آرزوها، سال سوم، شماره ۱۱۱، دوشنبه ۱۳۷۷/۱۲/۱۷.

افکار و آرای افراد خاص و یا گروه‌های خاص تقلیل داد. شعار ایران متعلق به همه ایرانیان است نیز تأکیدی است بر حقوق همگانی.

حضرت امام خطاب به اقلیتهای دینی ایران می‌گویند: «ایران مال همه است و توحید مذهب همه است و مبدأ و معاد ایده همه است و ما این مشترکات را داریم و ملت واحده هستیم»^۱.

مرحوم مطهری با استناد به قرآن، فقط پرستش خدای واحد و نفی روابط ارباب و رعیتی را به عنوان مبنای زندگی مشترک و فعالیت سیاسی در نظر می‌گیرند و می‌فرمایند:

«در نص قرآن مجید، یکی از هدفهایی که انبیا داشته‌اند این بوده است که به بشر آزادی اجتماعی بدهند، یعنی افراد را از اسارت و بندگی و بردگی یکدیگر نجات بدهند... یکی از حماسه‌های قرآنی، همین موضوع آزادی اجتماعی است. من خیال نمی‌کنم که شما بتوانید جمله‌ای زنده‌تر و موجدارتر از جمله‌ای که در این مورد در قرآن هست پیدا کنید؛ شما در هیچ زمانی پیدا نخواهید کرد، نه در قرن هجدهم، نه در قرن نوزدهم و نه در قرن بیستم، در این قرنهایی که شعار فلاسه آزادی بشر بوده است و آزادی بیش از اندازه زبانزد مردم بوده و شعار واقع شده است. شما جمله‌ای پیدا کنید زنده‌تر و موجدارتر از این جمله‌ای که قرآن دارد:

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالُوا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ».

ای پیغمبر! به این کسانی که مدعی پیروی از یک کتاب آسمانی گذشته‌ه‌ستند، به این یهودیها، به این مسیحیها، به این زرتشتیها — و حتی شاید به این صائبیها که در قرآن اسمشان آمده است — و به همه ملت‌هایی که پیرو یک کتاب قدیم آسمانی هستند این‌طور بگو: بیاید همه ما جمع شویم دور یک کلمه، زیر یک پرچم. آن پرچم چیست؟ دو جمله بیشتر ندارد. یک جمله‌اش این است:

۱. صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۷۷.

«أَلَا تَعْبُدُ إِلَّا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُ بِهِ شَيْئاً» در مقام پرستش، جز خدای یگانه چیزی را پرستش نکنیم؛ نه مسیح را بپرستیم نه غیر مسیح را و نه اهرمن را پرستش کنیم، جز خدا هیچ موجودی را پرستش نکنیم.

جمله دوم: «وَلَا يَتَّخِذُ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ» این که هیچ کدام از ما دیگری را بنده و برده خودش نداند و هیچ کس هم یک نفر دیگر را ارباب و آقای خودش ندادند. یعنی نظام آقایی و نوکری ملعی؛ نظام استثمار و مستثمر ملعی؛ نظام لامساوات ملعی؛ هیچ کس حق استثمار و استعباد دیگری را نداشته باشد.

۸. برای روزنامه خرداد و شخص اینجانب، قوانین نانوشته و فشارهای سیاسی در مورد هر فرد یا گروهی که در محکمه صالحی محاکمه نشده و حکمی برای آنها صادر نشده باشد، هیچ اعتباری برای اجرا ندارند. ما دقیقاً مطابق قانون اساسی عمل می‌کنیم.

در اصل سوم قانون اساسی بند ۱۴ وظیفه دولت اسلامی را تأمین حقوق همه‌جانبه افراد از زن و مرد و ایجاد امنیت قضایی برای همه و تساوی عموم در برابر قانون می‌داند.

اصل ۱۹ می‌گوید مردم ایران از هر قوم و قبیله که باشند از حقوق مساوی برخوردارند.

اصل ۲۰ می‌گوید همه افراد ملت اعم از زن و مردم یکان در حمایت قانون قرار دارند و از همه حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با رعایت موازین اسلامی برخوردارند.

با توجه به این اصول، هیچ تفاوت حقوقی میان رهبری نظام، مسؤولان کشور و مردم فاقد قدرت وجود ندارد و حکومت در مقام سیاست و قضاوت باید همه را یکسان ببیند و اعتقاد من بر آن است که اگر امروز حضرت امام در قید حیات بود، بر همین نهج عمل می‌فرمود و همان‌طور که امام خسینی دهها بار گفته‌اند خلاف قانون، خلاف شرع نیز هست.

بند ۱۵ از اصل سوم قانون اساسی بر «توسعه و تحکیم برادری اسلامی و تعاون عمومی بین همه مردم» تأکید می‌کند. مبنای عمل روزنامه خرداد در جذب همه ایرانیان نیز همین اصل قانونی-قرآنی است. آیا کسانی که می‌گویند باید از تمامی مردم برای تحکیم برادری اسلامی، مودت و محبت بهره گرفت و باید به اصل سوم قانون عمل کرد، مخالف قانون هستند و باید محاکمه شوند، یا آنها که هر روز با دشمن تراشی و دشمن‌سازی به حذف بخشی از اقشار جامعه از عرصه سیاست می‌پردازند؟

اصل ۹ قانون اساسی می‌گوید: «هیچ مقامی حق ندارد به نام حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور آزادیهای مشروع را هرچند با وضع قوانین و مقررات سلب کند». این اصل اجازه نمی‌دهد که حتی مجلس شورای اسلامی با وضع قانون مانع حق طبیعی فعالیت سیاسی شهروندان ایرانی گردد. هیچ مقامی حق ندارد روزنامه‌های را تعطیل یا فرد و گروهی را از فعالیت سیاسی منع کند. مگر این‌که دادگاه صالح در چارچوب اصل ۱۶۸ قانون اساسی حکمی صادر کرده باشد. قانون اساسی تأکید دارد که حتی با استناد به مهم‌ترین بهانه، یعنی حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور نیز نمی‌توان آزادیهای مشروع شهروندان را سلب کرد. بدیهی است که آزادیهای مشروع غیر از بی‌بند و باری است و البته کسانی که از فعالیت سیاسی ممنوع می‌شوند در پی بی‌بند و باری نیستند. اتفاقاً در جامعه برنامه‌های مبتذل و آزادی بی‌بند و باری وجود دارد، اما آزادیهای مشروع مورد تأکید قانون اساسی مورد تهدید واقع می‌شود. ما از آزادی افکار و گفتار و رفتار و مشارکت سیاسی شهروندان دفاع می‌کنیم، نه از مفاسد اخلاقی. اصل ۱۴ قانون اساسی نحوه رفتار با غیر مسلمانان را که در جهت ضدیت با اسلام و جمهوری اسلامی توطئه و اقدام نمی‌کنند بیان کرده و رعایت اخلاق حسنه و قسط و عدل اسلامی و رعایت حقوق انسانی آنها را مورد تأکید قرار می‌دهد. متأسفانه کیفرنامه‌نویس از ما می‌خواهد که با مسلمانانی که نسبت به حکومت و برخی مقامات انتقاد دارند، رفتار حسنه نداشته باشیم. یعنی

رعایت وظیفه‌ای که قانون اساسی نسبت به غیر مسلمانان روا می‌دارد را نسبت به مسلمانان جرم دانسته‌اند.

با این روشها قانون اساسی از حیث انتفاع ساقط می‌شود و دشمنان جمهوری اسلامی خواهند گفت قانونی را که خود حاکمان و مسؤولان جمهوری اسلامی رعایت نمی‌کنند، چرا دیگران مجبور به رعایت آن هستند، واقعاً چه کانی راه‌براندازی نظام را از طریق از خاصیت انداختن قانون اساسی هموار می‌کنند؟

۹. در بند چ ماده ۲ قانون مطبوعات یکی از رسالت‌های مطبوعات را چنین برشمرده است: «تلاش برای نفی مرزبندیهای کاذب و تفرقه‌انگیز و قرار ندادن اقشار مختلف جامعه در مقابل یکدیگر مانند دسته‌بندی مردم براساس نژاد، زبان، رسوم، سنن محلی و...». «نفی مرزبندیهای کاذب و تفرقه‌انگیز و قرار ندادن اقشار مختلف جامعه در مقابل همدیگر یکی از بزرگترین وظیفه‌های قانونی مطبوعات است. ملاک عمل روزنامه خرداد قانون اساسی و قوانین معتبر نظام است، نه اوامر سلیقه‌ای و سیاسی مراکز قدرت و گروهی خاص که رفتار آنها به ناپودی آزادی خواهد انجامید.

کیفرخواست

چهارمین مصداق مقابله با نظرات امام

۴. دفاع از جبهه ملی

نکونام: یکی از گروه‌های به اصطلاح ملی که قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در صحنه سیاسی ایران مطرح بوده جبهه ملی است که همواره با استقرار حکومت دینی مخالفت نموده است و حتی در اوایل انقلاب به هنگام اسلامی‌سازی قوانین قضایی جزایی به مخالفت صریح و علنی با لایحه قصاص و تصویب احکام جزایی اسلام به عنوان قانون پرداختند و در تاریخ ۱۳۶۰/۳/۲۵ به همراه سایر گروه‌های معاند برای تظاهرات و راهپیمایی علیه تصویب لایحه قصاص برنامه‌ریزی نمودند که حضرت امام در مقابل این اقدام عکس‌العمل نشان داده و ضمن سخنرانی مهمی جبهه ملی را مرتد اعلام فرمودند که فرازی از این سخنرانی ذیل ذکر می‌شود:

«قضیه قصاص در جاهایی از قرآن تصریح شده است و لایحه قصاص عین مسائل قرآن است و در این راهپیمایی که مسلمانها را به اصطلاح خودشان دعوت کرده‌اند، دعوت کرده‌اند که مردم قیام کنند در مقابل قرآن، مردم قیام کنند در مقابل احکام ضروریه اسلام، آنهایی که از بعضی جبهه‌ها هستند تکلیفشان معلوم است. آنها از اول هم از آن وقتی که تأسیس شده است مسئله اسلام پیش آنها مطرح نبوده است و آنچه مطرح بوده است، اگر راست بگویند

همان ملی‌گرایی بوده است و من در این هم شک دارم... خوب، جبهه ملی تکلیفش معلوم است آن صریحاً به ضد اسلام قیام کرده... این در زمان آن بود که اینها فخر می‌کنند به وجود او، او هم مسلم نبود... جبهه ملی از امروز محکوم به ارتداد است...»

در روزنامه خرداد ۱۳۷۷/۱۱/۱۲ تحت عنوان (پاسخ به مقتری، هیج ایرانی پاک‌نهادی نمی‌تواند دشمن مصدق باشد) در پاسخ به افرادی که به استناد صحبت معظم‌له مطالبی را درباره مصدق نوشته‌اند و یا بیان کرده‌اند اقدام به نوشتن مطالبی کرده است که خود تلویحاً بلکه تصریحاً اهانت به حضرت امام و سخنان ایشان قلمداد می‌گردد «... دشمنان مصدق تهمت‌های گوناگونی به او وارد آورده‌اند که بطلان همه آنها آشکار شده است اما این یکی از همد بی‌بایه‌تر و نامربوط‌تر است: آری مصدق دشمنان زیادی داشت و دارد که نه دین دارند نه وجدان و نه به هیج اصلی جز منافع پلید مادی خویش وقعی می‌گذارند...» «... تاریخ و تجربه ملت ایران در این پنجاه‌ساله گذشته ثابت کرده است که هیج ایرانی پاک‌نهادی نمی‌تواند با مصدق مخالف باشد و آنان که با او دشمنی می‌کنند دانسته یا ندانسته در دام یک تیره از نامردانی که گفتم افتاده‌اند...»

دفاعیه

نوری: تنظیم‌کننده کیفرخواست با ذکر بخشی از یک مقاله در صفحه ۷ خرداد ۱۳۷۷/۱۱/۱۲، بدون آن‌که آن‌را با استناد به قانون جرم تلقی نماید، «دفاع از جبهه ملی» محسوب کرده است.

۱. اساساً مطلب مذکور در خرداد، دفاع از مرحوم مصدق در برابر ایراد اتهام ارتداد وی توسط یک نماینده مجلس است. مطابق با موازین شرعی و اصول حقوقی و حتی سیره عقلا ابراز مسلمان بودن یک نفر، به منزله دفاع از یک تفکر سیاسی که ۳۰ سال پیش مرتبط با او بوده است نیست.

۲. اتهام دفاع و ترویج از جبهه ملی کذب است. تنظیم‌کنندگان کیفرخواست، لفظ مصدق را به جبهه ملی تعمیم داده‌اند و دفاع از مسلمان بودن را یعنی ترویج جبهه ملی دانسته‌اند که این روش استنباط. اولاً اعتبار قضایی کیفرخواست را مخدوش می‌کند و ثانیاً با همین مقدمه‌چینی و نتیجه‌گیری تأییدهای مسئولین عالیرتبه کشور از مصدق در سنوات اخیر را هم مصداق ترویج جبهه ملی باید دانست.

۳. قابل توجه است که پس از درج مقاله مورد استناد تنظیم‌کنندگان کیفرخواست، جوابیه و نقدی به قلم یکی از نمایندگان جناح محافظه کار مجلس در روزنامه خرداد چاپ شد که آن‌را نادیده گرفته‌اند. به این ترتیب مشخص است که خرداد بنا به رسالت مطبوعاتی خود در جهت تنویر افکار عمومی و ارتقای

فرهنگی سیاسی کشور با تمک به شیوهٔ مرضیهٔ تضارب آراء، عقاید مختلف را در یک موضوع مطرح کرده است. تنظیم‌کنندهٔ کیفرخواست چنانچه با نگاهی قانونی به موضوع می‌نگریست مشخص می‌شد که با طرح مباحث مختلف و گاه متضاد کمترین شائبه‌ای تبلیغ له یا علیه فرد یا جریانی برداشت نمی‌شود.

۴. نویسندهٔ مقالهٔ مورد استناد تنظیم‌کنندگان کیفرخواست نیز پس از انتشار کیفرخواست توضیحی ارسال کرده‌اند که متن آن به این شرح است:

بسمه تعالی

چون در روزنامه‌ها متن کیفرخواست دادسرای ویژه روحانیت را ملاحظه کردم، با کمال تعجب مشاهده نمودم که از یکی از مقالاتی که من نوشته‌ام و در روزنامهٔ خرداد چاپ شده است، استنباط نادرستی به عمل آمده و آنرا اهانت به حضرت امام(ره) قلمداد کرده‌اند، در حالی که در سراسر آن مقاله حتی نامی هم از آن حضرت به میان نیامده است. تنها موضوع آن مقاله رد اتهام ارتداد به شادروان دکتر مصدق بوده است و بس. چون به‌ظلم این اتهام، ایمان قلبی و مسلم داشته‌ام و دارم، وظیفهٔ شرعی و اخلاقی خود دانستم که آنرا ادا کنم، چون تا آن تاریخ از کسی نشنیده بودم که حضرت امام(ره) چنین تصویری یعنی ارتداد و الحاد از دکتر مصدق داشته باشد و هنوز هم این ادعا برای من مسلم نیست.

افزون بر این بسیار متعجب شدم هنگامی که دیدم بعضی اسنادهای دادسرا از من جملهٔ من دقیقاً شبیه به گرفتن «لااله» و رها کردن «اللااله» است من جمله، ضمن نقل این جملهٔ «مصدق دشمنان زیادی داشت و دارد که نه دین دارند، نه وجدان و نه بهیچ اصلی جز منافع پلید خویش و فعی نمی‌گذارند» دنبال جمله را رها کرده گویی منظور من العیاذ بالله مؤمنان و متدینین بوده‌اند، در حالی که من آنها را نام برده‌ام که «استعمارگران انگلیسی، امریکایی و روسی، شاه مخلوع، اشرف و نوجه‌هایشان، سید ضیاء، قوام و مزدوران آنان که هنوز در

گوشه و کنار سمپاشی می‌کنند، بقائی‌ها، حائری‌زاده‌ها، میراشرفی‌ها، عمیدی نوری‌ها، جمال امامی‌ها و جیره‌خواران آنان که هنوز نفس می‌کشند» به عبارت دیگر جرثومه‌های طاغوت بوده‌اند. همین اسامی که همه دشمنان قسم‌خورده جمهوری اسلامی و رهبر آن حضرت امام (ره) بوده‌اند به خوبی ثابت می‌کند که استاد تنظیم‌کنندگان کیفرخواست به این مقاله تا حد قیاس مع الفارق می‌باشد.

در خاتمه باید اضافه کنم که اگر روزنامه محترم خرداد جوابیه مرا به پاسخ آقای زارعی قنوانی چاپ کرده بود موضوع چنان آشکار می‌شد که احتمالاً تنظیم‌کنندگان کیفرخواست از استاد به این مقاله منحرف می‌شدند و نیازی هم به توضیح این مختصر نبود.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

۵. امام خمینی چندی پیش از موضعگیری خود علیه جبهه ملی که در آن، عبارت «رهبر آنها هم مسلم نبود» را به کار بستند، از مصدق به عنوان خدمتگزار یاد کردند.^۱ در هنگامه مبارزات سال ۱۳۵۷، امام چندبار به دولت شاه به خاطر این که برای تظاهر به استقلال و عدم وابستگی‌شان بر سر مزار دکتر مصدق می‌روند اعتراض می‌کند. ایشان در یک مورد از مصدق با عنوان «مرحوم دکتر مصدق» یاد می‌کنند.^۲ امام در تیرئه مصدق از انتساب ایشان به جبهه ملی یا بختیار به عنوان استدلال خاطرهای از مردمی بودن مصدق نقل کرده و می‌گویند: «او گفت من با وکلای ندارم با خود مردم صحبت می‌کنم».^۳ امام در جای دیگر اشاره می‌کنند که: «بختیار دروغ می‌گوید که خودش را به مصدق بسته است».^۴

امام خمینی در تفسیر سوره حمد بر فطرت خداجوی انسانها تأکید

۱. صحیفه نور، ج ۳، ص ۳۶ سخن، ۱۶/۸/۱۳۵۸.

۲. پیشین، ج ۵، بیانات مورخ ۲۷/۱۱/۱۳۵۷.

۳. پیشین، ج ۷، بیانات مورخ ۲۵/۴/۱۳۵۸.

۴. پیشین، ج ۱، بیانات ۱۹/۸/۱۳۵۸.

می‌ورزند و می‌گویند همه در پی توحیدند و چون که بی‌رنگی اسیر رنگ شده و انسانها مقصود همدیگر را نمی‌فهمند همدیگر را تکفیر می‌کنند. سراسر آثار عرفانی، اندیشه‌ای و سیاسی امام خمینی نشان می‌دهد که ایشان هیچ‌گاه خود را مسؤول تعیین هویت دینی دیگران نمی‌دانند.

آنان که یک جمله از میان هزاران سخن امام خمینی از کل جغرافیای کلام و تفکر و شخصیت ایشان انتزاع کرده و به‌عنوان سلاحی علیه دیگران به کار می‌برند به‌مقابله و نبرد غیر مستقیم با شخصیت و اندیشه‌های امام برخاسته و میراث او را دستخوش روحیه اخباریگری ساخته‌اند.

این جماعت در حالی ظاهر کلام امام را به‌عنوان فصل‌الخطاب بر سر دیگران می‌کوبند که در نخستین صفحه از رساله عملیه، حضرت امام تقلید را فقط منحصر به «فروع دین» می‌دانند. متأسفانه هنوز هستند، عده‌ای که برای اهداف خود دامنه تقلید را به‌قلمرو تاریخ نیز می‌کشانند. آیا استفاده سوء از مفهوم کلام حضرت امام در مورد مردی که وصیتنامه‌اش امروز در کتابها منتشر شده است^۱ و سراسر حکایت از دینداری‌اش می‌کند موجب تضعیف و توهین به‌حضرت امام نیست؟

۶. آیا با این شیوه برخورد می‌توان ادعا کرد که مقام رهبری که سالها بعد می‌گویند: «مصدق انسان آزاده‌ای بود... و می‌خواست یک دولت مستقل در کشور تشکیل دهد»^۲. «مصدق می‌خواست کشور مستقل باشد...»^۳ در جهت مقابله با سخنان حضرت امام و مقابله با نظر ایشان اعلام موضع کرده‌اند؟ آیا این تعابیر و سخنان مقام رهبری با منطقی که تنظیم‌کننده کیفرخواست به کار برده است باید تبلیغ جبهه ملی تلقی شود؟

۷. علاوه بر این در مطلب مورد استناد کیفرخواست آمده است: «... دشمنان مصدق تهمتهای گوناگونی به او وارد آوردند... مصدق دشمنان زیاد داشت و

۲. جمهوری اسلامی، ۱۳۷۳/۱۲/۲۵.

۱. من و پدرم دکتر مصدق، رسا، ۱۳۶۸.

۳. کیهان، ۱۳۷۳/۲/۲۵.

دارد...»، «... هیچ ایرانی پاک‌نهادی نمی‌تواند با مصدق مخالف باشد و آنان که با او دشمنی می‌کنند دانسته یا نادانسته در دام یک تیره از نامردانی که گفتم افتاده‌اند».

گوینده همین مطلب کمی پیش از این جمله، دشمنان مصدق را فهرست کرده است که تنظیم‌کنندگان کیفرخواست آن را حذف کرده‌اند: استعمارگران انگلیسی، امریکایی و روسی، شاه مخلوغ و اشرف و نوجه‌هایشان، سید ضیاء، قوام‌السلطنه، بقایی‌ها، حائری‌زاده‌ها، میراشرفی‌ها، جمال امامی‌ها، عمیدی نوری‌ها، لردهای انگلیسی، نفتخواران امریکایی، بلشویکهای روس و... بدین ترتیب موضوع و مخاطب این مطلب کاملاً واضح است.

حضرت امام در هیچ کجا کمترین دشمنی و خصومتی نسبت به مرحوم دکتر محمد مصدق نداشته است، چگونه تنظیم‌کننده کیفرخواست با چشمپوشی بر واقعیتهای تاریخی و سیاسی و فقهی و اصولی این مطلب را دستمایه ایراد اتهام به خرداد قرار داده است.

کیفرخواست
 پنجمین مصداق مقابله با نظرات امام
 ۵. ترویج سیاسی آیت‌الله منتظری

نکونام: همان‌گونه که ریاست محترم دادگاه و اعضای محترم هیأت منصفه مستحضر هستند حضرت امام قدس سره الشریف در نامه ۱۳۶۸/۱/۶ که به تأیید مؤسسه تنظیم نشر و آثار معظم له رسیده است، آقای منتظری را به خاطر ساده‌لوحی از دخالت در امور سیاسی نهی فرموده‌اند و به شرح متن زیر ایشان را از قائم مقامی رهبری عزل نمودند:

«بسم الله الرحمن الرحيم، جناب آقای منتظری، با دلی پر خون و قلبی شکسته چند کلمه‌ای برایتان می‌نویسم تا مردم روزی در جریان قرار گیرند. شما در نامه اخیرتان نوشته‌اید که نظر تو را شرعاً بر نظر خود مقدم می‌دانم. خدا را در نظر می‌گیرم و مسائلی را گوشزد می‌کنم. از آنجا که روشن شده است شما این کشور، انقلاب اسلامی عزیز و مردم مسلمان ایران را پس از من به دست لیبرالها و از کانال آنها به منافقین می‌سپارید، صلاحیت و مشروعیت رهبری آینده نظام را از دست داده‌اید، شما در اکثر نامه‌ها و صحبتها و موضعگیریه‌ها نشان دادید که معتقدید لیبرالها و منافقین باید بر کشور حکومت کنند. به قدری مطالبی که می‌گفتید دیکته شده منافقین بود که من فایده‌ای برای جواب آنها نمی‌دیدم. مثلاً در همین دفاعیه شما از منافقین تعداد بسیار معدودی

که در جنگ مسلحانه علیه اسلام و انقلاب محکوم به اعدام شده بودند را منافقین از دهان و قلم شما به آلف و الوف رساندند و می‌بینید که چه خدمت ارزنده‌ای به استکبار کرده‌اید. در مسأله مهدی هاشمی قاتل، شما او را از همه متدینین متدین‌تر می‌دانستید و با این‌که برایتان ثابت شده بود او قاتل است مرتب پیغام می‌دادید که او را نکشید از قضایایی مثل قضیه مهدی هاشمی که بسیار است و من حال بازگو کردن تمامی آنها را ندارم. شما از این پس وکیل من نمی‌باشید و به‌ظلالی که یول برای شما می‌آورند بگویید به‌م منزل آقای پسندیده و یا در تهران به‌جماران مراجعه کنید بحمدالله از این پس شما مسأله مالی هم ندارید اگر شما نظر من را شرعاً مقدم بر نظر خود می‌دانید (که مسلماً منافقین صلاح نمی‌دانند و شما مشغول به‌نوشتن چیزهایی می‌شوید که آخرتتان را خرابتر می‌کند) با دلی شکسته و سینه‌ای گداخته از آتش بی‌مهریها با انکا به‌خداوند متعال به‌شما که حاصل عمر من بودید چند نصیحت می‌کنم دیگر خود دانید.

۱. سعی کنید افراد بیت خود را عوض کنید تا سهم مبارک امام به‌حلقوم منافقین و گروه مهدی هاشمی و لبرالها نریزد.
۲. از آنجا که ساده‌لوح هستید و سریعاً تحریک می‌شوید در هیچ کار سیاسی دخالت نکنید شاید خدا از سر تقصیرات شما بگذرد.
۳. دیگر نه برای من نامه بنویسید و نه اجازه دهید منافقین هر چه سراز مملکت است را به‌رادپوهای بیگانه دهند.
۴. نامه‌ها و سخنرانیهای منافقین که به‌وسیله شما از رسانه‌های گروهی به‌مردم می‌رسید ضربات سنگینی بر اسلام و انقلاب زد و موجب خیانتی بزرگ به‌سربازان گمنام امام زمان روحی له‌الفدا و خونهای پاک شهدا و اسلام و انقلاب گردید برای این‌که در قعر جهنم نسوزید خود اعتراف به‌اشتباه و گناه کنید شاید خدا کمکتان کند.

والله قسم من از ابتدا با انتخاب شما مخالف بودم، ولی در آن وقت شما را

ساده لوح می دانستم که مدیر و مدبر نبودید و شخصی بودید تحصیل کرده که مفید برای حوزه های علمیه بودید و اگر این گونه کارهاتان را ادامه دهید مسلماً تکلیف دیگری دارم و می دانید که از تکلیف خود سرپیچی نمی کنم. والله قسم من با نخست وزیری بازرگان مخالف بودم ولی او را هم آدم خوبی می دانستم والله قسم من رأی به ریاست جمهوری بنی صدر ندادم و در تمام موارد نظر دوستان را پذیرفتم.

سخنی از سر درد و رنج و با دلی شکسته و پر از غم و اندوه با مردم عزیزمان دارم من با خدای خود عهد کرده ام که از بدی افرادی که مکلف به اغماض آن نیستم هرگز چشمپوشی نکنم. من با خدای خود پیمان بسته ام که رضای او را بر رضای مردم و دوستان مقدم دارم و اگر تمام جهان علیه من قیام کنند دست از حق و حقیقت بر نمی دارم من کار بد تاریخ و آنچه اتفاق می افتد ندارم. من تنها باید به وظیفه شرعی خود عمل کنم. من بعد از خدا با مردم خوب و شریف و نجیب پیمان بسته ام که واقعات را در موقع مناسب با آنها در میان گذارم. تاریخ اسلام پر است از خیانت بزرگانش به سلام. سعی کنند تحت تأثیر دروغهای دیکته شده که این روزها رادیوهای بیگانه آنرا با شوق و شور و شغف پخش می کنند نگردند. از خدا می خواهم که به پدر پیر مردم عزیز ایران صبر و تحمل عطا فرماید و او را بخشیده و از دنیا ببرد تا طعم تلخ خیانت دوستان را بیش از این نچشد. ما همه راضی هستیم بر رضایت او، از خود که چیزی نداریم هر چه هست از اوست».

و حتی امام (ره) در نامه ای خطاب به نمایندگان محترم مجلس یادآور شدند که «... وظیفه شرعی اقتضا می کرد تا تصمیم لازم را برای حفظ نظام و اسلام بگیرم لذا با دلی پر خون حاصل عمرم را برای مصلحت نظام و اسلام کنار گذاشتم انشاءالله خواهران و برادران در آینده تا اندازه ای روشن خواهند شد، سفارش این موضوع لازم نیست که دفاع از اسلام و نظام شوخی بردار نیست...» و مدتها نیز نظر معظم له بخصوص نسبت به نهی آقای منتظری مبنی بر

عدم دخالت در کارهای سیاسی پابرجا بود و اگر احیاناً ایشان از نهی حضرت امام نیز تخلف می‌کردند رسانه‌های جمعی به آن نمی‌پرداختند تا این یکی دو سال اخیر، مشارالیه سخنانی را ابراز داشتند که منتهی به ایجاد حصر برای وی از طرف شورای عالی امنیت ملی گردید و در مصوبه آن شورا قید شد که ترویج سیاسی وی ممنوع است و مروجین سیاسی وی باید تحت تعقیب قرار گیرند.

در عین حال جناب آقای نوری علیرغم این‌که از طرفی در زمان عزل آقای منتظری نمایندگی حضرت امام را در سپاه پاسداران دارا بودند و در اجرای فرمان امام (ره) اقدام به برچیدن موانع از اطراف منزل آقای منتظری و جمع‌آوری عکسهای ایشان از دفاتر مختلف سپاه نموده بودند و از طرف دیگر در زمان تصویب مصوبه اخیر، عضو شورای عالی امنیت بودند و انتظار می‌رفت با اطلاع از سابقه امر و شرایط فعلی در مسیر عمل به دستور امام و اجرای مصوبه شورای عالی امنیت ملی بیش از پیش فعال و کوشا باشند، با راهاندازی روزنامه خرداد به شدت در جهت ترویج سیاسی و طرح آقای منتظری اقدام به فعالیت کردند که هر انسان متصف و در خط امام را به تعجب وامی‌دارد که چرا ایشان بعد از رحلت حضرت امام (ره) نظرات ایشان را نادیده گرفتند و به توصیه‌های ایشان پشت یا زدند «أَفَأَيْنَ مَاتَ أَوْ قَبِلَا أَنْفَلَيْتُمْ عَلَيَّ أُغْنِيَكُمْ وَمَنْ يُقَلِّبْ عَلَيَّ عَقَبِيهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً»^۱.

ذیلاً برخی از موارد طرح آقای منتظری در روزنامه خرداد ذکر می‌گردد: خرداد ۱۳۷۸/۱/۲۱ «... در سالی که گذشت این امکان به وجود آمد که نظرات آیت‌الله منتظری در برخی از مطبوعات مطرح شود... امکان شرکت اعضای نهضت آزادی در انتخابات سوراها و طرح نظرات آیت‌الله منتظری در مطبوعات مهمترین رویداد در سال ۱۳۷۷ بود. بنابراین ورود نیمه رسمی نهضت آزادی و آیت‌الله منتظری به عرصه سیاسی کشور، به معنای باز شدن راه برای مشارکت وسیع تر اقشار مختلف جامعه در امر اداره کشور است. به ویژه این‌که طبق

۱. آل عمران، آیه ۱۴۲.

تحلیل من، نیروهای نزدیک به تفکر نهضت آزادی و آیت‌الله منتظری نقش مهمی در صحنه سیاسی ایران (در میان مدت) ایفا خواهند کرد...»

روزنامه خرداد مورخ ۱۳۷۷/۱۱/۱۹ تحت عنوان بازتاب نظرات آیت‌الله منتظری، اشاره به نظرات وی نسبت به امکان رابطه با امریکا دارد که گویی علاقه‌مند به برقراری رابطه با عینیت استکبار یعنی امریکا دنبال مجوز شرعی می‌گردند و نظرات وی را منطبق با دیدگاههای خود دانسته. لذا ضمن ترویج آن، ترویج سیاسی آقای منتظری را نیز می‌نمایند و رادیو بی.بی.سی نیز به کمک ایشان آمده و آنها را تشویق و تحریض به طرح مطالب و تقویت آن می‌نماید.

«آیت‌الله منتظری مطالبی در پاسخ به سؤالات کتبی گروهی از مدرسین حوزه و دانشگاه بیان داشت که بازتاب گسترده‌ای در رادیوهای خارجی داشت. رادیو بی.بی.سی گفت آیت‌الله حسینعلی منتظری گفته است که آغاز روابط میان ایران و امریکا امکان‌پذیر است...»

و موارد متعدد دیگری که از ایشان چاپ و انتشار داده‌اند همانند اطلاعیه مربوط به قتل‌های مشکوک و اطلاعات در کشور و...

و نگرشی به نحوه بیان و انتشار مطالب درباره آقای منتظری همان چیزی است که امام(ره) را وادار کرد به عزل وی، بخصوص در ارتباط با لیبرال‌ها و طرح آن از رسانه‌های تبلیغاتی خارج که حضرت امام(ره) در نامه اشاره شده فرمودند:

«... شما در اکثر نامه‌ها و صحبت‌ها و موضع‌گیری‌هایتان نشان دادید که معتقدید لیبرال‌ها و منافقین باید بر کشور حکومت کنند...» و حال می‌بینیم طرح آقای منتظری توأم می‌شود با طرح نهضت آزادی و امثال آن.

جناب آقای نوری: شما که معتقدید پیرو راه امام هستید در مقام یک طلبه و مدیر مسؤول یک روزنامه نه تنها به امر امام(ره) عمل نکردید که در نامه ۱۳۶۸/۱/۸ فرمودند:

«... طلاب عزیز، انمه جمعه و جماعات، روزنامه‌ها و رادیو و تلویزیون

باید برای مردم این قضیه ساده را روشن کنند که در اسلام مصلحت نظام از مسائلی است که مقدم بر هر چیز است و همه باید تابع آن باشیم...» بلکه برخلاف آن در جهت طرح سیاسی ایشان که اگر عزل نشده بود قطعاً کشور و انقلاب اسلامی عزیز مردم مسلمان ایران را پس از امام به دست لیبرالها و از کانال آنها به منافقین می‌سپرد و در واقع با چشیدن طعم تلخ خیانت دوستان آرزوی مرگ می‌کرد، پرداخته‌اید.

دفاعیه

نوری: بحث آیت‌الله منتظری

در خصوص موارد اتهامی مربوط به آیت‌الله منتظری، ابتدا به‌عنوان مقدمه نکاتی را متذکر می‌گردم.

اول

۱. اینجانب به‌عنوان یک دانش‌آموختهٔ مکتب فقهی و سیاسی امام خمینی می‌گویم که بر اساس نظریات و فتاوی‌ای فقهی امام خمینی و تمام فقهای شیعه در طول تاریخ، حوزهٔ تقلید فقط و فقط حوزهٔ فروع دین است و تحلیل تاریخ، اعتقادات، اخلاق، سیاست، موضوعات و... از حیطةٔ تقلید خارج است و هر کس جز این بگوید برخلاف یکی از مسلمات که امام خمینی نیز بر آن فتوی داده‌اند سخن گفته و یک انحراف آشکار و مسلم از تعالیم دینی را ترویج کرده است.

۲. حضرت امام، امور سیاسی مهمی مانند انتخابات که سرنوشت کشور و ملت در آن تعیین می‌شود را به‌دلیل آن‌که تشخیص موضوع است، به‌خود مردم واگذار کردند و فرمودند: حتی اگر اینجانب در مورد فردی نظری داشتم و شما نظر دیگری داشتید به‌نظر خود عمل کنید. امام می‌فرمایند: «ما هم رأی‌مان را علناً به مردم اظهار می‌کنیم که آقا آن‌که من می‌خواهم این است، شما میل دارید

به این رأی بدهید میل ندارید خودتان آزادید»^۱. این نظر به‌طور صریح و شفاف در سالهای بعد تکرار شد. نظیر این سخن که: «مردم حتی اگر خلاف صلاح خودشان رأی بدهند رأیشان متبع است»^۲.

۳. تفکر فقهی و سیاسی امام و سیره عملی و نظری ایشان نشان می‌دهد که امام خمینی می‌خواست همه انسانها «آقا» باشند نه رعیت، او می‌خواست انسانها به‌حسب خلقت و فطرت خود بیندیشند و تعقل ورزند نه این‌که کورکورانه تقلید و تبعیت کنند. او می‌کوشید تا جمهوری خردمندان را برپا دارد نه امپراطوری تهی مغزان. بنابراین کسانی که می‌کوشند از امام خمینی چهره‌ای برده‌پرور بسازند خواسته یا ناخواسته در صدد مخدوش کردن چهره امام و نابودی میراث او هستند.

دوم

استناد به امام خمینی و ادعای اهانت به‌معظم‌له در موارد مندرج در کیفرخواست مصداق بارز استفاده ابزاری از امام خمینی قدس سره است. زیرا نمونه‌های فراوانی وجود دارد که دیدگاههای امام نقض شده و نه تنها اتهام و جرمی شناخته نشده بلکه اعتراض هم صورت نگرفته است. هرچند ممکن است این معاشات به‌خاطر مصالح ملی کشور قابل توجیه باشد اما شیوه «نؤمن ببعض و نکفر ببعض» توجیه‌بردار نیست.

در امور مهمی به‌سهولت از مواضع امام عدول می‌شود و در امور دیگری که در درجات کمتری از اهمیت قرار دارد جمود ورزیده می‌شود:
 ... امام خمینی فرمودند ما اگر از صدام بگذریم از فهد نخواهیم گذشت، اما به‌حکم مصالح ملی، ایران روابط حسنه‌ای با عربستان سعودی برقرار کرده است.

۱. صحیفه نور، ج ۴، بیانات مورخ ۱۰/۱۰/۱۳۵۷، ص ۱۲۱-۱۲۲.

۲. پیشین، ج ۸، ص ۲۴۷.

– صدام حسین ۸ سال با ایران جنگید و صدها هزار نفر در اثر تجاوز او شهید و یا معلول و مجروح شدند و اعلام شد هزار میلیارد دلار خسارت به کشور وارد شد که چندین برابر کل درآمد نفت کشور از آغاز استخراج تا پایان جنگ است، اما بر مبنای حکم مصالح ملی، با او رابطه حسنه برقرار شد، ولی در مورد برخی علما دین و رجال سیاسی هر روز بر دشنام و دشمنی افزوده‌اند و با سوء استفاده از نام امام، قبیح‌ترین رفتار را با آنها انجام داده‌اند.

آیا مصلحت، وحدت، همدلی و اجرای کامل قانون اساسی در دفاع از حقوق تمام شهروندان موافق و مخالف آن قدر مهم نیست که از استناد به متشابهات دست کشیده و به محکمت نظرات امام توسل جویند و یا قرار است که محکمت مواضع امام را قربانی تشخیصها و مصلحتهای خود کنند؟

– امام خمینی فرمودند اگر به یک مجرم اهانتی شد او می‌تواند پشت همان تریبون از خودش دفاع کند (چه تریبون مجلس شور، چه صدا و سیما و...) آیا در سالهای گذشته به این سخن امام تاسی شد؟ و اجازه دادند افراد مورد هتک و دشنام قرار گرفته در صدا و سیما و مجلس و مطبوعات از خود دفاع کنند؟ آیا این عدول از مواضع و محکمت امام نیست؟

اصل سی و نهم قانون اساسی نیز با صراحت بیان می‌کند: «هتک حرمت و حیثیت کسی که به حکم قانون دستگیر، بازداشت، زندانی یا تبعید شده به هر صورت که باشد ممنوع و موجب مجازات است». آیا این اصل قانون اساسی در مورد یک مرجع تقلید مورد توجه و یا عمل قرار گرفته است؟

– امام خمینی چند بار فرموده‌اند: امریکا از انگلیس بدتر، انگلیس از امریکا بدتر و شوروی از هر دو بدتر. اما با انگلیس روابط خود را ارتقا داده‌ایم، هیچ دشنامی و شعار علیه آن کشور نمی‌دهیم و روابط اقتصادی و سیاسی با آن تشویق و ترغیب می‌شود، ولی اگر یک کارشناس در حد یک اظهار نظر از امکان مذاکره با امریکا سخن گفت و افزود که نفس مذاکره و حتی رابطه به معنای قبول سلطه نیست او و روزنامه‌ای که سخن‌اش را نشر داده تحت تعقیب قرار می‌گیرند.

... امام بارها گفتند: «میزان رأی ملت است» اما برخلاف اندیشه امام نظارت استصوابی را پس از رحلت ایشان مطرح ساختند و حتی در انتخابات مجلس چهارم قبل از آن‌که از مجلس بگذرانند آن را اعمال کردند. آیا نظارت استصوابی عدول از رأی امام درباره رأی ملت و عبارت معروف «میزان رأی ملت است» نبوده و نیست.

... امام خمینی مردم را موظف کردند که برایشان نظارت کنند و گفتند: «اگر پیام را کج گذاشتم ملت موظف است که بگوید پایت را کج گذاشتی خودت را حفظ کن». آیا در این سالها از این کلام روشن و محکم امام عدول نکرده‌ایم؟ آیا کسی می‌تواند از حقوق قانونی و شرعی خویش و در جهت انجام وظیفه، سؤال، نقد و یا اعتراض از رهبری را مطرح کند؟

... اگر کلام امام حجت است در همه جا حجت است نه در موضعی که مطابق میل مراکز قدرت باشد. آیا با استناد به مواضع متشابهی از امام، غیر قانونی و ضد اسلامی‌ترین رفتارها نسبت به آیت‌الله منتظری انجام نشد تا ایشان را از عرصه حیات حذف کنند. و اقدامات خلاف شرع و قانونشان را به امام منسوب کردند تا عوارض و پیامدهای منفی آن دامن امام را بگیرد نه گریبان ایشان را. هر شهروندی اگر مورد اهانت قرار گیرد می‌تواند در دادگاه اقامه دعوا کند و تقاضا بگیرد، اما آیت‌الله منتظری از حقوق شهروندی محروم است. چگونه به استناد یک نامه منسوب به امام، آیت‌الله منتظری فاسق و فاجر می‌شود اما احکام همان امام در همان زمان برای دیگران مورد بی‌اعتنایی قرار می‌گیرد و برای شما حجت نیست؟

... ممکن است بگویید، از نظر امام «ملاک حال فعلی افراد است». ما نیز این نظر را که از محکومات امام است می‌پذیریم و بنابراین می‌گوییم دیگر پای امام را به میان نکشید. معلوم نیست اگر امروز ایشان در قید حیات بود درباره بسیاری از رجال کنونی کشور همان دیدگاه گذشته را داشته باشند. بر این مبنا

دیگر تأیید و تکذیب امام درباره هیچ کس نباید ملاک قرار گیرد و نباید برای تسویه حسابهای سیاسی، امام را هزینه کنیم و هر جا علیه کسی کسر می‌آوریم به امام رجوع کنیم.

می‌گویید نوری از اصول امام منحرف شده است. من دیدگاه خود درباره امام را در جلسات گذشته مطرح کردم ولی آیا جا ندارد شما نیز به خود شک کنید؟ چرا احتمال نمی‌دهید که شما از اصول امام تجاوز کرده‌اید؟

یکی از مواردی که به ناحق از امام بسیار هزینه کرده‌اند مسأله آیت‌الله منتظری است و به نظر می‌رسد که علت العلل محاکمه خردند هم مطرح کردن نام آیت‌الله منتظری و هتاکی نکردن به ایشان است. یادآور می‌شوم که این مورد قسمت طولانی‌تر کیفرخواست را به خود اختصاص داده است. و ظاهراً سایر موارد اتهام برای پوشاندن این علت ساخته شده است. تنظیم‌کننده کیفرخواست نیز نتوانسته مقصد خود را پنهان نماید.

در صفحه ۳ کیفرخواست آمده است: «به دنبال وصول این شکایات و بررسی مطالب متعدد مندرج در روزنامه و تذکر شفاهی به جناب آقای نوری و تأکید بر خودداری از ادامه تخلفات و عدم توجه ایشان به این تذکرات پرونده کیفری ثبت و طی جلسات متعددی نامبرده احضار و در مورد مسائل مطروحه از وی تحقیق گردید».

و در صفحه ۴ کیفرخواست آمده است: «تذکرات هم مؤثر واقع نگردید لذا اقدام به صدور کیفرخواست گردید».

لازم به تذکر است که در احضاریه‌هایی که در سال ۱۳۷۷ برای من فرستاده شده و در جلساتی که احضار شدم مرا از مطرح کردن آیت‌الله منتظری در درجه اول و نیروهای ملی-مذهبی در درجه دوم بر حذر داشتند که چون مؤثر نیفتاد بر اساس نظر تنظیم‌کننده کیفرخواست مندرج در صفحات ۳ و ۴ آن اتهام‌سازی و تشکیل پرونده کیفری آغاز شد. در اینجا این سؤال مطرح است که نویسنده کیفرخواست در چه جایگاه قانونی قرار دارد که خود را تذکر دهنده می‌داند و از کدام موضع قانونی این مطالب را حتی در کیفرخواست نیز مطرح می‌کند؟

آری چون به‌گفته خودشان تذکرات مؤثر نیفتاد تشکیل پرونده کیفری و بازجویی آغاز شد که شامل موارد جدیدی از قبیل اهانت به مقدسات و ترغیب رابطه با اسرائیل و امریکا و غیره بود. یعنی اگر تذکرات قبلی در مورد آیت‌الله منتظری و نیروهای ملی-مذهبی مؤثر افتاده بود دیگر نوری در مظان اتهام ضد انقلاب، ضد امام، مخالف دین و طرفدار رابطه با امریکا و اسرائیل و انواع اتهامات دیگر قرار نمی‌گرفت.

بنابراین از آنجا که علت‌العلل پرونده‌سازی برای خرداد را اتهام ترویج آیت‌الله منتظری می‌دانم ناچارم آن‌را مبسوط‌تر توضیح دهم و دفاع کنم.

— در مورد آیت‌الله منتظری یا رابطه با امریکا یا نهضت آزادی، چون هیچ ماده قانونی وجود ندارد که سخن گفتن دربارهٔ موارد یادشده جرم باشد، آنها را به‌استناد این‌که مغایر با نظر حضرت امام است مجرمانه تلقی کرده‌اند، و حال آن‌که در سیرهٔ امام چنین انجمادی دیده نمی‌شود.

علاوه بر این، مرجع تشخیص مغایرت مطلبی با نظر امام کیست؟ تنظیم‌کنندگان کیفرخواست چه صلاحیتی دارند که خود را مرجع بلامنازع تفسیر رأی امام بدانند؟ همان‌گونه که کتاب خدای قرائتهای مختلف برمی‌دارد و هیچ فهمی از وحی حق ندارد با اتکای به قدرت سیاسی دیگر روایتها را حذف کند؛ از نظرات امام راحل هم یک قرائت وجود ندارد و هیچ‌کس حق ندارد قرائت خود را تنها قرائت ممکن و صحیح بداند و آن‌را بر دیگران تحمیل کند.

علاوه بر آن آیا اگر کسی دیدگاه ولی فقیه در موضوعات، اصول اعتقادات، اخلاق و یا تحلیل تاریخ را قبول نداشت حق ندارد روزنامه منتشر کند یا نظراتش را در جامعه مطرح کند؟ مگر تشخیص موضوع و تحلیل تاریخ حق و وظیفه متخصصان و کارشناسان نیست؟ آیا می‌توان متکلمان، فیلسوفان، مورخان و کارشناسان سیاسی و نظامی را از اظهار نظر محروم کرد؟ اگر پاسخ مثبت است رسماً قانون بگذارید و اعلام کنید هرکس نظری مغایر نظر ولی فقیه داشت حق انتشار روزنامه یا نوشتن مقاله و کتاب و اقامه برهان و دلیل را

ندارد و به همه فقها و مراجع تقلید هم اعلام شود حق ندارند برخلاف نظر ولی فقیه اجتهاد کنند و نظری بدهند. پیش فرض کیفرخواست در مستند کردن اتهامات به معنای با نظر امام این است که چنین قانون نانوشته‌ای وجود دارد که البته این پیش فرض علاوه بر ضدیت با شرع، قانون، عقل و اخلاق، با نظر خود امام هم تعارض دارد. امام حتی در اداره کشور همچنین حقی برای خود قائل نبود و لذا در یکی از سخنرانیها گفتند: «آقایان توجه کنید، همه ملت موظفند که نظارت کنند بر این امور نظارت کنند اگر من یک پایم را کج گذاشتم ملت موظف است که بگوید پایت را کج گذاشتی خودت را حفظ کن»^۱.

برخی مفاهیم در زبان مردم عادی یک معنی دارند ولی در لسان اهل فن و خبره معنای دیگری می‌دهد. وقتی که امام خمینی می‌گوید: «موظف هستید» یعنی وقتی من پایم را کج گذاشتم اگر با من برخورد نکنید ترک وظیفه کرده‌اید و مرتکب گناه شده‌اید.

بنابراین با توجه به حکم عقل، شرع، قانون و نظرات امام، آیا متهم کردن خرداد به انحراف از اصول امام به تخریب شخصیت امام خمینی نمی‌انجامد؟ آیا مسأله آیت‌الله منتظری، نهضت آزادی، مصدق و... را با این استنادات تبدیل به جرم کردن به‌ارائه چهره‌ای خشن و ضد ملی از امام خمینی منتهی نمی‌شود؟ — با وجود آن‌که به نظر می‌رسد برخی از موارد اتهامی در کیفرخواست را به دلیل آن‌که مخالف نظرات مقام رهبری است به‌عنوان اتهام مطرح ساخته‌اید، اما برای رعایت مصالحی با صراحت این اتهام را مطرح نکرده‌اید؟

آیا اجتناب از مطرح کردن اتهام «اهانت به رهبری» در کیفرخواست به این علت نیست که ارتباط دادن این‌گونه مسائل به مقام رهبری را به‌سود رهبری نمی‌دانید بلکه باب شدن آن‌را هم به مصلحت رهبری و نظام نمی‌دانید؟ پس چطور است که وقتی نوبت به امام می‌رسد این چنین از او مایه می‌گذارید و هیچ پیامد منفی بر این‌که همگان را دشمن امام بخوانید فرض نمی‌کنید، یا فرض

۱. پیشین.

آنرا مهم نمی‌دانید؟ چرا مسأله اهانت به امام که عزیزتر از رهبری است را مطرح ساخته‌اید؟ آیا ضرر داشتن برای امام و مخدوش شدن چهره مقدس امام از نظر شما منعی ندارد؟

ترویج سیاسی آیت‌الله منتظری

همه می‌دانند که من در رابطه با این موضوع کمتر سخن گفته‌ام، لکن امروز که در مظان اتهام قرار گرفته‌ام، انشاءالله از سر دلسوزی برای نظام، چند جمله‌ای در این باره سخن می‌گویم.

آنچه بیان خواهم کرد نه از سر دفاع از مرجعیت و یا شخصیت آیت‌الله منتظری، بلکه صرفاً بحثی است در ارتباط با رفتاری که در دهه گذشته با یک شهروند در جامعه دینی ما صورت گرفت.

رفتارها و توهینهایی که در این سالها در حق جناب آقای منتظری روا داشته شد، نه تنها بر مرجع شکنی، هتک حرمت عالمان و ارباب معرفت و اندیشه افزود، بلکه امکان برخورد با دیگر اندیشمندان را سهل و ساده کرد. و کمتر در طول تاریخ شاهد چنین اهانتهایی به مراجع تقلید بوده‌ایم اما متأسفانه در ایران زمین و در ذیل حکومت جمهوری اسلامی در سالهای گذشته توهینهایی روا داشته شد و مدعی‌العموم آگاهانه از کنار آنها گذشت که مطلقاً قابل اغماض نبود. در تریبون نماز جمعه تهران یکی از اشخاص، مرجعیت شیعه را تلویحاً متهم به ارتباط با انگلیس کرد و رئیس سابق قوه قضائیه در خطبه‌های نماز جمعه تهران به مرجع تقلید گفت «تو چرند می‌گویی» و دیگری همین مرجع را «پلید و خبیث» خواند. آیا این الفاظ اهانت به مرجعیت نیست؟ یکی از موارد اتهامی در متن کیفرخواست اتهام «ترویج سیاسی آیت‌الله منتظری» است و چون هیچ ماده قانونی برای جرم تلقی کردن آن در دست نداشته به‌نامۀ ۶ فروردین ۱۳۶۸ منسوب به حضرت امام استناد کرده‌اند. پیش از آن که تضاد این ادعا با مبانی فقهی حضرت امام روشن شود، به‌سیر دیدگاهها

و نظرات امام راحل درباره آیت‌الله منتظری می‌پردازم:

همه می‌دانند که سابقه دوستی امام و آیت‌الله منتظری به بیش از نیم قرن پیش بازمی‌گردد و در میان تمام رجال روحانی و سیاسی هیچ‌کس به اندازه ایشان و شهید مطهری با حضرت امام مانوس نبودند.

آیت‌الله منتظری از برجسته‌ترین شاگردان مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی و از منظر فقاقت حاصل عمر ایشان و به لحاظ شخصی بسیار مورد توجه و علاقه معظم له قرار داشت.

درس و بحث آیت‌الله منتظری یکی از پررونق‌ترین حوزه‌های درسی حوزه علمیه قم بود و بسیاری از شخصیت‌های علمی امروز حوزه و ایران اسلامی، افتخار شاگردی محضر درس ایشان را داشته‌اند. نقش آیت‌الله منتظری در ترویج و تثبیت مرجعیت امام را همگان می‌دانند و اعترافات و اسناد تاریخی فراوانی در این زمینه وجود دارد.

حضرت امام در سال ۱۳۵۶، دو ماه پیش از آغاز حرکت انقلاب اسلامی به مناسبت چهلم مرحوم حاج آقا مصطفی، در برابر موج حملات نیروهای معروف به ولایتیها اعلام کردند: «اینها به کسی که فقه‌اش از بسیاری از فقه‌های موجود ثقیل تر است می‌گویند و هابی است». در حوزه‌های علمیه‌ای که مراجع بزرگی در قید حیات بودند، این کلام امام واجد اهمیت بسیار بود و تلقی امام را از جایگاه علمی آیت‌الله منتظری نشان می‌داد.

در اوایل پیروزی انقلاب، پس از امام، آیت‌الله منتظری مورد مراجعه و اقبال اقشار مختلف مردم قرار داشت. حضرت امام با توجه به مقام علمی و اقبال مردم به ایشان در یک سخنرانی فرمودند: «آقای منتظری ملای پخته و متعهدی است» و از همان ابتدای انقلاب مسئولیت‌های فراوانی در چارچوب وظایف مرتبط با حوزه اختیارات رهبری را به آیت‌الله منتظری تفویض کردند.

یکی از کارهای حیرت‌آور امام که در تاریخ شیعه کم‌نظیر است «ارجاع در فتوا» به ایشان بود. مراجع شیعه همواره ارجاعات خود را صرفاً منحصر در

احتیاطات می‌کردند و بدین وسیله «فالا علم» را نیز به‌نوعی به‌مردم معرفی می‌کردند. اما حضرت امام در ارتباط با فتاوی‌ای حکومتی، در عین حال که خود ولی امر زمان بودند برخی موارد را به‌فتاوی‌ای آیت‌الله منتظری ارجاع می‌دادند. این موضوع حاکی از وارستگی بی‌نظیر حضرت امام و بیانگر جایگاه والای علمی آیت‌الله منتظری بود.

علاقه حضرت امام به آیت‌الله منتظری در حدی بود که حتی در جریان ماجرای سید مهدی هاشمی در مهرماه ۱۳۶۵ در نامه‌ای به آیت‌الله منتظری از ایشان با عنوان کسی که دارای طول‌آشنایی صمیمانه و معاشرت از نزدیک با امام بوده و نیز به‌عنوان دوست صمیمی خود یاد می‌کنند. امام در همه عمر خود در مورد هیچ‌کس چنین سخنانی نگفته‌اند. به‌نامه امام توجه کنید:

«حضرت حجت‌الاسلام والمسلمین فقیه عالیقدر آقای منتظری دامت ایام برکاته».

پس از اهدای سلام و تحیت، علاقه اینجانب به جنابعالی بر خود شما روشن‌تر از دیگران است. به‌حسب قاعده طول‌آشنایی صمیمانه و معاشرت از نزدیک مقام ارجمند علمی و عملی شما، مجاهدت با ستمگران و قلدران و رنجهای فراموش‌نشده جنابعالی در سالهای طولانی برای اهداف اسلامی، قداست و وجاهت و وارستگی کم‌نظیر آن جناب، و بالاتر، حیثیت بلندپایه‌ای که دنباله این امور به‌خواست خداوند تعالی برای شما فعلاً حاصل است و احتیاج میرمی که جمهوری اسلامی و اسلام به‌مثل جنابعالی دارد انگیزه علاقه مبرم است. لهذا این حیثیت مقدس باید از هر جنبه محفوظ و مصون باشد. حفظ این حیثیت به‌جهت عدیده بر شما و همه ماها واجب و احتمال خدشه‌دار شدن آن نیز منجز است برای اهمیت بسیار آن با این مقدمه باید عرض کنم این حیثیت واجب‌المرعات به‌احتمال قوی بلکه ظن نزدیک به‌قطع در معرض خطر است، خصوصاً با داشتن مخالفین مؤثر در حوزه قم که ممکن است دنبال بهانه‌ای باشند.

من از شما که دوست صمیمی سابق و حال من هستید و مورد علاقه منتم، تقاضا می‌کنم که با اشخاص صالح آشنا به امور کشور مشورت نمایید. در ادامه این نامه حضرت امام خواستار رسیدگی به اتهامات سید مهدی هاشمی و رفع انتساب او به آیت‌الله منتظری شده و می‌گویند «چنین شخصی حتی اگر مبری باشد ارتباطش موجب شکستن قداست مقام جنابعالی است که بر همه حفظش واجب مؤکد است»^۱.

اگر تمام آنچه در زمان امام در رسانه‌ها منتشر شده است را دنبال کنیم. در نهایت به نامه ۸ فروردین ۱۳۶۸ می‌رسیم که امام در آن نوشته‌اند: «شما با درس و بحث خود حوزه و نظام را گرمی ببخشید» و «شما فقیهی باشید که نظام و مردم از نظرات شما استفاده کنند» «من به شما شدیداً علاقه‌مندم».

این اجمالی است از سیر دیدگاه‌های حضرت امام درباره آیت‌الله منتظری که آخرین آن که در اوج اختلافات نوشته شده، نامه ۸ فروردین ۱۳۶۸ است. به یاد دارم وقتی نامه استعفای آیت‌الله منتظری از قائم مقامی رهبری را به مرحوم حاج احمدآقا تحویل دادم به ایشان گفتم وقتی نامه را به امام تحویل دادید از قول من به امام بگویید: «یا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَنْنَا وَ أَهْلُنَا الصَّرُّ وَ جِئْنَا بِيضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ»^۲ (ای عزیز، ما و کسانمان به گرسنگی افتاده‌ایم و با سرمایه‌ای اندک آمده‌ایم؛ پیمانمان ما را تمام ادا کن و بر ما صدقه بده، زیرا خدا صدقه‌دهندگان را دوست دارد).

حاج احمدآقا از حالت من و همراهم به شدت ناراحت و متقلب شد و نامه را نزد حضرت امام برد. پس از ساعتی از اندرونی بیرون آمد و در حالی که ناراحت بود گفت: چرا آقای منتظری با امام چنین می‌کند؟ امام وقتی نامه ایشان را خواند به سختی گریست و به من گفت احمد فکر می‌کنی نمی‌فهمم با چه کسی برخورد می‌کنم؟

آیت‌الله منتظری تصمیم داشت دیگر از مراجعین وجوهات را نپذیرد که

۲. یوسف، ۸۸.

۱. پیشین، ج ۲، ص ۴۰.

حاج احمدآقا در همان روز ۱۳۶۸/۱/۸ از قول امام به من گفت: «به‌ایشان بگویید شما وکیل من هستید و همچنان از طرف من وجوهات را بپذیرید».

امام به آیت‌الله منتظری چون کینه‌توزان نمی‌نگریست و لذا خطاب به‌ایشان گفت: «نظام و مردم از نظرات شما استفاده کنند» و «با درس و بحث خود، حوزه و نظام را گرمی ببخشید».

مع‌الأسف نزدیک به ده سال بعد ناگهان نامه‌ی تردیدآمیز ۶ فروردین ۱۳۶۸ منتشر شد که در حیات حضرت امام بر فرض صحت محتوای آن، در کمتر از ۴۸ ساعت با انتشار نامه‌ی ۱۳۶۸/۱/۸ خود به‌خود منسوخ و از حیزر استناد و اعتبار ساقط می‌شود.

بدیهی است که عقلاً، اندیشمندان و امام‌شناسان در عبارات نامه‌ی ۱۳۶۸/۱/۶ تردید کنند و بپرسند، چگونه می‌شود اما در نامه‌ی ۶ فروردین ۱۳۶۸ به‌آقای منتظری می‌گوید من شما را فاسق و فاجر و عامل یا تحت تأثیر منافقین می‌دانم اما دو روز بعد در نامه‌ای که از صدا و سیما خوانده شد، می‌گویند: «من به‌شما شدیداً علاقه‌مندم» اندکی به‌این جمله بیندیشید؛ امام نمی‌گویند من به‌شما علاقه‌مندم، می‌گویند: من به‌شما شدیداً علاقه‌مندم.

آیا امکان دارد امامی که در طول ۶۰ سال حیات سیاسی و فعالیتهای مبارزاتی‌اش از یک مشی روشن و متین برخوردار بود، تا آخرین لحظات حیاتش، متقن و استوار مدیریت و رهبری نظام و انقلاب را در دست داشت، با مردم صمیمی و صریح بوده و هیچ‌گاه در اراده‌اش خللی وارد نشد و همواره ظاهر و باطن کلام و اعتقاد و زبانش یکسان بود، بناگاه و در کمتر از ۲ روز دو موضع صد درصد متضاد و متعارض اتخاذ کند.

حیرت‌آور این است که در راستای استفاده‌ی ابزاری از امام نامه‌ی ۸ فروردین معظم‌له را که رسمی بوده و در زمان حیات امام منتشر شد و در صحیفه‌ی نور موجود است، معتبر نمی‌دانند اما نامه‌ی تردیدآمیزی که اصل صدور آن قطعی است ولی متن آن سالها بعد از ارتحال امام منتشر شد و در مجموعه‌ی صحیفه‌ی نور که

حاوی تمام مکتوبات، پیامها و سخنرانیهای حضرت امام می‌باشد، نیامده است. را سند قرار داده‌اند، نامهای که با سیره عملی، فقهی و مناسبات امام عظیم‌الشان با آیت‌الله منتظری در تباین است و نویسنده کيفرخواست بر این مبنا و بر همین اساس خرداد را متهم می‌شناسد. آیا این یکی از تخلفاتی نیست که با هدف ضربه زدن به امام تنظیم شده است؟

حضرت امام برای «مصلحت نظام» که رعایت آن را «مقدم بر هر چیز» می‌دانست، با چشمانی گریان و «دلی پر خون، حاصل عمر» خود را کنار گذاشتند و در نامه ۱۳۶۸/۱/۸ خطاب به وی می‌نویسند: «من به شما شدیداً علاقه‌مندم» و می‌افزاید شما: «از پخش دروغهای رادیو بیگانه متأثر نباشید، مردم ما شما را خوب می‌شناسند». برای حضرت امام بسیار مهم بود که حتی پس از برکناری، کسی ایشان را نرنجاند، ولی کسانی که امروز با ایشان مخالف‌اند مستهجن‌ترین کلمات را که مغایر و مخالف با سیره عملی امام و سفارش مستقیم آن حضرت بود به کار می‌برند.

وفتی امام در نامه ۱۳۶۸/۱/۸ می‌فرمایند: «من صلاح شما و انقلاب را در این می‌بینم که شما فقهی باشید که نظام و مردم از نظرات شما استفاده کنند». آیا مسائل نظام، عبادات، احکام متعارف حواشی عروه و مسائل فردی است؟ یا مسائل سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و... حوزه عمومی منظور نظر امام است؟ آیا تنظیم‌کننده کيفرخواست و مخالفان آیت‌الله منتظری، نامه ۱۳۶۸/۱/۸ را متعلق به امام می‌دانند یا آن را بی‌اعتبار می‌شمارند؟ و اگر آن نامه را از امام می‌دانند، توضیح دهند جمله «نظام و مردم از نظرات شما استفاده کنند» چه معنایی دارد؟ آیا نظام قرار است در شکایات نماز از ایشان بهره‌گیرد؟ و یا در مسائل مربوط به اداره نظام و کشور.

آنچه مسلم است این است که نظر روشن حضرت امام بر این بود که آقای منتظری در مصدر «رهبری نظام» نباشند و به ایشان می‌فرمایند: «همان‌طور که نوشته‌اید رهبری نظام جمهوری اسلامی کار مشکل و مؤولیت سنگین و

خطیری است که تحملی بیش از طاقت شما می‌خواهد و به همین جهت هم شما و هم من از ابتدا با انتخاب شما مخالف بودیم و در این زمینه هر دو مثل هم فکر می‌کردیم».

مگر نمی‌شود فردی در موضع «رهبری نظام» نباشد ولی «نظام مردم» از نظرات گوناگون او در مسائل فکری، سیاسی و فرهنگی اقتصادی، و اجتماعی استفاده کنند؟ ممکن است برخی گمان کنند که «حضرت آقای منتظری» چنانچه موقعیتی پیدا کنند، با توجه به منش و روش و مشی فکری‌شان، برای رهبری نظام خطرناک خواهند بود. من این مدعا را تأیید نمی‌کنم. اما می‌گویم چنانچه مدعی باشید که اگر طبق حکم امام یعنی این که «نظام مردم از نظرات آیت‌الله منتظری استفاده کنند»؛ عمل شود، از این بابت خطری متوجه رهبری نظام خواهد شد، چرا این مدعا را با ذکر دلیل به‌طور شفاف بیان نمی‌کنیم و نمی‌گوییم برای مصلحت رهبری باید نظام و مردم به ایشان رجوع نکنند، و چرا برای انزوا و خانه‌نشینی و حصر و اهانت به آقای منتظری از امام هزینه می‌کنیم؟ تنظیم‌کننده کیفرخواست پس از نقل نامه ۱۳۶۸/۱/۶ منسوب به امام و نیز نامه امام به مجلس در مورد برکناری قائم‌مقام رهبری، به مصوبه شورای عالی امنیت ملی در مورد ممنوعیت ترویج سیاسی ایشان اشاره می‌کند. در اینجا نکاتی را متذکر می‌گردم.

۱. پرسش این است که مگر شورای عالی امنیت ملی قانوناً مجاز به اخذ تصمیم در این موارد است؟ مستند قانونی آن کدام است؟ و چگونه تنظیم‌کننده کیفرخواست آن را به‌عنوان مستند قانونی خود ذکر می‌کند؟ عجیب‌تر آن که مصوبه‌ای مورد استناد قرار می‌گیرد که علاوه بر فقدان مبنای قانونی و حقوقی، اصولاً به‌هیچ روزنامه‌ای توسط شورای عالی امنیت ملی رسماً ابلاغ نشده است. چگونه می‌توان مطبوعات را ملتزم به رعایت مصوبه‌ای کرد که از مفاد آن اطلاعی ندارند؟ و آیا تنظیم‌کننده کیفرخواست مجاز است سند دارای طبقه‌بندی شورای عالی امنیت ملی را در کیفرخواست، که متن عادی و قابل انتشار در مطبوعات است، برملا کند؟

در یکی از جلسات مقدماتی بازجویی از بازپرس پرسیدم چرا این مصوبه که بر اساس آن مطبوعات از درج مطالب مربوط به آیت‌الله منتظری منع می‌شوند را وزارت ارشاد در اختیار ندارد؟ بازپرس در پاسخ گفت: چون سری است و مطالب شورای عالی امنیت ملی را نمی‌توان در این سطح در اختیار مسؤولان قرار داد. اما همین افراد آن مصوبه را در کیفرخواست که فاقد طبقه‌بندی محرمانه است، می‌آورند. چرا مؤولین دادگاه ویژه مصالح کشور را رعایت نمی‌کنند و چرا کار قضا به دست کسانی افتاده است که برای تأمین مصالح خود، مصالح کشور را مراعات نمی‌کنند؟

علاوه بر آنچه ذکر شد، چند ماه پیش نامه‌ای با امضای دادسرای ویژه روحانیت برای وزارت ارشاد ارسال شده و در آن به استناد مصوبه شورای عالی امنیت ملی خواستار ابلاغ دستورالعملی به مطبوعات مبنی بر منع درج کردن مطلب در ارتباط با آیت‌الله منتظری گردید. وزارت ارشاد از آنجا که دادگاه ویژه را مرجع ذیصلاح برای چنین درخواستی نمی‌دید طی نامه‌ای به شورای عالی امنیت ملی در مورد مصوبه مطرح شده در نامه دادگاه ویژه روحانیت استفسار کرد، اما با گذشت بالغ بر دو ماه از این استفسار، هنوز هیچ پاسخی دریافت نکرده است. بگذریم از این که طبق اصل نهم قانون اساسی هیچ مقامی حق ندارد آزادیهای مشروع را سلب کند.

۲. تبلیغ و ترویج یک فرد یا گروه علی‌الاصول به معنی دفاع از مواضع و دیدگاهها و توجیه اقدامات آن خود یا آن گروه است، چنین اقدامی از سوی خرداد صورت نگرفته است. خرداد جز انعکاس بسیار محدود نظرات آیت‌الله منتظری، آن هم به صورت خبری، کار دیگری نکرده است. خرداد موضع اخباری و اطلاع‌رسانی داشته نه توصیه‌ای و تبلیغی. خرداد رعایت حقوق ایشان را نه به عنوان یک مرجع تقلید واجب‌الاحترام، بلکه به عنوان یک شهروند ضروری می‌داند. از این منظر انعکاس اخبار مربوط به مراجع تقلید و دیگر نهادهای دینی، بخشی از رسالت اطلاع‌رسانی کلیه مطبوعات محسوب می‌شود.

۳. اگر انتشار اطلاعیه یا اخبار افراد و گروهها به معنای ترویج و تبلیغ آنها باشد، وقتی خرداد هم‌روزه اخبار مخالفان محافظه کار خود را منتشر می‌کند، یعنی مخالفان خود را تبلیغ و ترویج می‌کند. آیا هیچ آدم عاقلی از انتشار اخبار، «ترویج و تبلیغ» را استنتاج می‌کند؟ حتی انتشار اطلاعیه‌های مسؤولین عالیرتبه هم ترویج و تبلیغ ایشان محسوب نمی‌شود. مگر رادیو بی.بی.سی رادیو اسرائیل و رادیو امریکا اخبار و اطلاعیه‌های مسؤولین نظام را انتشار نمی‌دهند. آیا بی.بی.سی و رادیو اسرائیل و رادیو امریکا رهبران نظام جمهوری اسلامی را تبلیغ می‌کنند؟

تبلیغ و ترویج وظیفه نشیات احزاب است نه رسانه‌های اطلاع‌رسان. ترویج فقط در جایی معنی و مصداق دارد که نشریه‌ای از مواضع فرد یا گروهی دفاع کرده و درصدد جذب مردم به سوی افراد خاص یا حزب خاص و به قدرت رسیدن آن باشد. بر این مبنا، اتهام ترویج آیت‌الله منتظری وارد نیست و از عدم تشخیص وظایف نهادهای اطلاع‌رسانی حکایت دارد. در عین حال باید توجه داشت که ترویج افراد، گروهها و افکار در چارچوب قانون هیچ اشکال و منعی ندارد.

۴. آیا این مدعا که حضرت امام، آیت‌الله منتظری را از دخالت در سیاست یا بیان نظرات سیاسی خود منع کرده‌اند، یا مبانی فکری، فقهی و سیاسی امام تعارض ندارد؟ امامی که می‌گفت دیانت ما، عین سیاست ماست و سیاست ما، عین دیانت ماست، آیا ممکن است کسی را مکلف به عدم دخالت در سیاست بنماید؟ آیا تکلیف یک مرجع تقلید به مرجع تقلید دیگر مبنی بر عدم دخالت در سیاست معنا دارد و برای فقها قابل قبول است؟

حضرت امام در وصیتنامه سیاسی-الهی خویش آورده‌اند:

«اکنون که من حاضرم، بعضی نسبت‌های بی‌واقعیت به من داده می‌شود و ممکن است پس از من در حجم آن افزوده شود لهذا عرض می‌کنم آنچه به من نسبت داده شده یا می‌شود مورد تصدیق نیست مگر آن‌که صدای من یا خط و

امضای من باشد با تصدیق کارشناسان یا در سیمای جمهوری اسلامی چیزی گفته باشم».

امام بر این نکته که هر چه به ایشان نسبت داده شود مورد تصدیق نیست مگر این که صدا یا خط و امضای من موجود باشد. امام به این نیز اکتفا نکرده و می‌گویند صدای من پخش شده باشد و خط و صدای من به تأیید کارشناسان نه یک کارشناس. رسیده باشد. این کلمات حاکی از شدت مراقبت و حساسیت بالای امام در مورد انتساب مطالب به ایشان است. بنابراین آنچه در دوره حیات ایشان در صدا و سیما و مطبوعات از زبان امام پخش شد، جزو محکومات است و آنچه پس از رحلت ایشان منتشر شود، به سادگی نمی‌توان آن را منتسب به ایشان یا از محکومات فرمایشات معظم له قلمداد کرد، به ویژه مطالبی که با میانی فقهی و سیاسی امام و سیره عملی و اخلاقی ایشان در تعارض باشد.

چگونه امکان دارد مرجعی که قسم می‌خورد: «والله اسلام تماماً سیاست است»^۱ فرد مسلمان یا فقیه و مرجع تقلیدی را از دخالت در سیاست منع نماید؟ اگر اسلام تماماً سیاست است، آیا تکلیف به یک مسلمان مبنی بر عدم دخالت در سیاست به معنای تکلیف به بی‌دینی نیست؟

آیا از امامی که می‌گفت: «همه قشرها باید در سیاست دخالت کنند، سیاست یک ارثی نیست که مال دولت باشد مال مجلس یا مال افراد خاص باشد، خانها حق دارند در سیاست دخالت کنند، تکلیفشان این است، روحانیون هم حق دارند در سیاست دخالت کنند، تکلیف آنهاست»^۲ صدور چنین حکمی قابل تصور است؟

آیا امامی که دخالت در سیاست را حق مجتهدین می‌دانست و فرمود: «تا حالا می‌گفتند مجتهدین در سیاست نباید دخالت کنند و این منافی حق مجتهدین است»^۳ امکان‌پذیر است که مجتهد مسلمی را از دخالت در سیاست منع کند؟

۱. پیشین، ج ۹، ص ۱۲۴.

۲. صحیفه نود، ج ۵، ص ۱۰۷ و ۱۶۷.

۳. پیشین، ج ۱۸، ص ۲۴۵.

آیا امامی که در تاریخ ۱۳۶۷/۱۲/۳ می‌نویسند: «برای مردم و جوانان و حتی عوام هم قابل قبول نیست که مرجع و مجتهدش بگوید من در مسائل سیاسی اظهار نظر نمی‌کنم»^۱ ممکن است یک ماه بعد به آیت‌الله منتظری بگوید در سیاست دخالت نکن؟

چرا با وجود این همه محکومات، عده‌ای امام را متهم می‌کنند که برخلاف مبانی فقهی خودشان آیت‌الله منتظری را از دخالت در سیاست منع کرده‌اند و با استناد به نامه موسوم به ۶ فروردین ۱۳۶۸ و نادیده گرفتن نامه دو روز پس از آن، امام را به تناقض‌گویی متهم می‌کنند.

۵. حضرت امام پس از حصول اطمینان از عدم انتشار یا معدوم شدن نامه ۱۳۶۸/۱/۶ اقدام به نگارش نامه دوم به تاریخ ۱۳۶۸/۱/۸ کردند. و مرحوم حاج احمدآقا از طریق من به ایشان پیام داد که اگر احیاناً نامه ۱۳۶۸/۱/۶ منتشر شود از طریق شما منتشر شده است و این نامه را یا معدوم کنید و یا به گونه‌ای نگهداری نمایید که احدی به آن دسترسی نداشته باشد. بنابراین یخش نامه ۱۳۶۸/۱/۶ ظلم فاحشی به امام است، چرا که افکار عمومی را به وجود گفتارها و احکام متناقض امام، در فاصله ۴۸ ساعت، راهبری می‌کند.

مردم می‌گویند چگونه می‌شود امام در نامه‌ای به آیت‌الله منتظری بنویسند من شما را فاسق و فاجر می‌دانم، شما در قعر جهنم هستید، شما اسرار نظام را به استکبار و منافقین می‌دهید اما ۴۸ ساعت بعد، ایشان را وکیل خود قرار دهند که شرط آن عدالت است؟ با توجه به این که شنیده شده بود که با نصب پلاکاردی بر درب منزل آیت‌الله منتظری اعلام شده است که صاحبان وجوہات مربوط به حضرت امام به بیعت ایشان (منزل آیت‌الله پسندیده) مراجعه نمایند، مرحوم حاج احمدآقا با من تماس گرفتند و گفتند حضرت امام فرموده‌اند به آقای نوری بگویید با آیت‌الله منتظری تماس بگیرند و بگویند شما همچنان وکیل من هستید. علاوه بر اینها به ایشان بنویسند من به شما شدیداً علاقه‌مندم و نظام و مردم باید از نظرات فقهی شما استفاده کنند.

۱. پیشین، ج ۲۱، ص ۹۸.

آیا برای حذف آیت‌الله منتظری از عرصه سیاست و حیات، باید امام را خراب کرد. این «حق» افراد و گروه‌هاست که مخالف آیت‌الله منتظری باشند، اما آنها حق ندارند شخصیت بزرگوار آن رادمرد را «نردبان» رسیدن به مقاصد انحصارطلبانه خود قرار دهند و چون بر بام قدرت رسیدند آن را کنار نهند و برایشان مهم نباشد که در این میان بر امام چه خواهد رفت.

گذشته از همه این بحثها، به خطبه‌های نماز جمعه پس از برکناری آیت‌الله منتظری نگاه کنید و بنگرید که شخصیت‌های طراز اول کشور چقدر از عشق متقابل امام خمینی و آیت‌الله منتظری تا آخرین روزها و تا پس از برکناری سخن گفته‌اند. آیا اگر نامه ۱/۶ معتبر بود، چنان خطبه‌هایی خوانده می‌شد؟

حال اگر آیت‌الله منتظری در مقام تأیید و تمجید از مسؤولان نظام و اعمال حکومت قرار می‌گرفت و چشم و گوش بسته، اختیار خود را به دست دولت می‌سپرد و آنچه دلخواه حاکمیت سیاسی بود بر زبان می‌راند، آیا باز هم انتشار اطلاعیه‌ها و دیدگاه‌هایش ممنوع بود یا در آن شرایط دخالت ایشان در سیاست جایز و ممدوح و بلکه واجب و لازم می‌شد؟

عالمان سیاست به‌خوبی بر این نکته تأکید کرده‌اند که قدرت میل به تراکم و تمرکز و گریز از قانون و پاسخگویی دارد و همه چیز را تابع خود می‌کند. قدرت متراکم و متمرکز نه تنها دین را دولتی می‌کند، بلکه مراجع تقلید را هم خوش دارد که گوش به فرمان دولت باشند. «دین دولتی» و «مرجع دولتی» فرزندان عزیز قدرت متراکم و متمرکزند.

حال بیاییم و بنا را بر مجرمیت آیت‌الله منتظری بگذاریم و این مرجع دینی را «معاذ الله» غیر مسلمان و مشرک بخوانیم؛ آیا خداوند این همه پرده‌داری و اهانت را حتی نسبت به مشرکان جایز می‌شمارد؟ مگر قرآن کریم حتی از اهانت به مشرکان نهی نکرده است.

در قرآن، روایات و اخلاق اسلامی دستورات بیشماری درباره رأفت، محبت، اجتناب از خشونت کلام، قول لین و پرهیز از اهانت وارد شده است اما

دست‌کم در همین دو سال گذشته در مقابل چشم علما، بزرگان، رهبری نظام و مؤولان حکومت و مردم دهها واژه زشت و مستهجن، هزاران بار در روزنامه‌ها و تریبونهای رسمی نثار آیت‌الله منتظری شده است و همگان سکوت کرده‌اند.

مگر پیامبر گرامی اسلام برای مکارم اخلاق مبعوث نشده‌اند؟ خدا را در روز قیامت چگونه پاسخ خواهیم گفت؟ در آن روزی که گفته‌اند: «وَكُلُّ إِنْسَانٍ أَلْفُ مِائَةِ طَائِرَةٍ فِي عُنُقِهِ وَ نُخْرَجُ لَكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا. اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسَابًا»^۱ (کردار نیک و بد هر انسانی را چون طوقی به گردنش آویخته‌ایم. و در روز قیامت برای او نامه‌ای گشاده بیرون آوریم تا در آن بنگرد. بخوان نامه‌ات را. امروز تو خود برای حساب کشیدن از خود بنده‌ای) فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید

شمرنده رهروی که عمل بر مجاز کرد
 کلماتی نظیر «خائن»، «پلید»، «منافق»، «فاسق»، «کثیف»، «مزدور»، «خیبث»، «شیخ سادهلوح» فقط چند نمونه از کلماتی است که صدها بار در تریبونها و رسانه‌های عمومی نثار یک مرجع تقلید کرده‌اند. این در حالی است که اگر فقط یکی از این واژه‌ها در روزنامه‌ای نسبت به دیگران به کار برده شود، گوینده و روزنامه را به‌اشد مجازات خواهند رساند. مگر مطابق قانون اهانت به مراجع تقلید موجب لغو امتیاز نشریه نمی‌شود؟ پس چرا در مقابل انبوه اهانتها به آیت‌الله منتظری سکوت می‌شود و اهانت‌کنندگان با ترفیع در هرم قدرت، نه تنها از «اهانت» پاداش می‌گیرند، که اخلاق عمومی را متزلزل و فضا را ناسالم می‌گردانند.

اینک بگویید مجرم کیست؟ غوغاسالاران، توهین‌کنندگان یا خرداد که فقط از اهانت و تهمت دوری کرد و ابتدایی‌ترین حق آقای منتظری (آزادی بیان) را در حد یک شهروند معمولی به رسمیت شناخت و همان‌طور که روزانه دهها

۱. الاسراء، ۱۳ و ۱۴.

مقاله و پیام از مردم و مسؤولان چاپ می‌کند، 'یشان را نیز چون دیگران انگاشت و در طول یازده ماه حیات و انتشار بیش از دویست و شصت و هفت شماره فقط ۵ اطلاعیه از ایشان منتشر کرد؟ که یکی از آنها، پیام تسلیت به پدر ۴ شهید بود که نسبت به درج آن نیز از سوی بازپرس دادگاه ویژه مورد اعتراض قرار گرفته‌ایم. این ظلم و درد را به کجا باید برد؟

چه کسی گفته است همگان حق دارند قتل‌های زنجیره‌ای را محکوم کنند اما آیت‌الله منتظری حق ندارد؟ چه کسی گفته است همه حق دارند حمله به کوی دانشگاه و سرکوب دانشجویان را محکوم کنند اما آیت‌الله منتظری حق ندارد؟ چه کسی حکم کرده است که تمامی گروه‌ها و شخصیت‌ها حق دارند خشونت را نقد و طرد کنند اما آیت‌الله منتظری حق ندارد؟

الگوی رفتار ما باید رفتار پیامبر باشد که سیره‌اش در جهت جذب مخالفان بود نه دفع موافقان. وقتی گفته می‌شود ایران متعلق به همه ایرانیان است، این حکم کلیه ایرانیان را در بر می‌گیرد: چه ایرانیانی که موافق سیاستها و عملکرد نظام‌اند و چه ایرانیانی که مخالف عملکرد مسؤولین نظام‌اند. اگر هم یک ایرانی مرتکب جرمی شد، مطابق قوانین مجازات خواهد شد و در مجازات مجرم، مخالفت و یا موافقت با سیاستها، نگرشها و رویه‌ها نقشی ندارد.

نمی‌توان داعیه‌دار گفت‌وگوی تمدنها بود و در جهان امروز به نمایندگی از سوی جهان اسلام پرچم عقلانیت و دفاع از دین را در دست گرفت، اما در داخل کشور تحمل شنیدن سخن شهروندان و دلسوزان نظام، هرچند اشتباه، وجود نداشته باشد.

آیا اگر رفتارهای دو سال گذشته با آیت‌الله منتظری، معکوس می‌شد، نظام و انقلاب از این بابت خسران می‌دید یا بر اعتبارش افزوده می‌شد؟ مگر قرآن نمی‌گوید:

أَدْفَعُ بِآلَتِي هِيَ أَحْسَنُ فَاذًا الَّذِي يَبِينُكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ^۱

خوبی و بدی برابر نیستند. همواره به‌نیکوترین وجهی پاسخ ده، تا کسی که میان تو و او دشمنی است چون دوست مهربان تو گردد.

در دنیای کنونی فقط با حفظ حقوق مخالفان و به‌رسمیت شناختن آزادی آنان می‌توان به‌تداوم و استقلال نظام کمک کرد و از موضع محبت و رحمت می‌توان دشمنی و عداوتها را از بین برد و شکوفه‌های همدلی و برادری و عقلائیت فقط در مزرعهٔ رحمت می‌روید و مرداب متعفن خشونت، محصولی جز قتل و جنایت به‌بار نخواهد آورد.

در پایان برای روشن شدن بحث می‌گوییم: آیت‌الله منتظری به‌عنوان یک شهروند ایرانی در طول ۶۰ سال گذشته، عمر خویش را مصروف درس و بحث و تحقیق و تدریس و ترویج اسلام نمود و سالهای زیادی از عمر را در زندان و شکنجه و تبعید به‌سر برد.

امام راحل در نامه‌ای خطاب به‌وی می‌گوید: «هیچ از دستگاه جبار جنایتکار تعجب نیست که مثل جنابعالی شخصیت بزرگوار خدمتگزار به‌اسلام و ملت را سالها از آزادی، ابتدایی‌ترین حقوق بشر محروم و با شکنجه‌های قرون وسطایی با او و سایر علمای مذهب و رجال آزادیخواه رفتار کند»^۱.

پیرمرد ۷۷ ساله‌ای با آن همه مبارزه و علم و تقوا و رنجها و مشقتها و افتخار شهادت یک فرزند و جانبازی فرزند دیگر، استاد فقه، فلسفه و اصول که از نظر زهد و وارستگی زبانزد خاص و عام است اگر، چنین فردی بنا بر طبع جایزالخطای بشری، اشتباهی مرتکب شد، آیا با او باید این‌گونه رفتار شود؟ رفتار یک حکومت مدعی عدل و انصاف با کسی که خطایی از او سر زد چگونه باید باشد؟

آیا می‌توان یک مرجع تقلید را به‌دلیل بیان نظرات سیاسی و اجتهادی‌اش در یک سخنرانی به‌مدت دو سال در منزل حبس کرد و هتاکان را پاداش داد و بر صدر نشانند؟

۱. صحیفهٔ نور، ج ۲، ص ۲۶۸.

آیا معنای «وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظِ وَالْعَاقِبِينَ عَنِ النَّاسِ» همین رفتاری است که ما داشته‌ایم؟

آیا معنای «فَاعْتَفُوا وَاصْفَحُوا» همین رفتارها با مرجعیت شیعه است؟
 آیا معنای آیه شریفه «وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاثُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ» این است؟

چرا در پوشش دین و به نام دین با یک مرجع تقلید چنین رفتار می‌کنیم؟
 آیا مقتضای عدالت آن است که مرجع تقلید ۷۷ ساله را در منزل زندانی کنیم
 اما نسبت به آن شیخ هتاک که در طول ۸ سال جنگ در عراق از رادیو بغداد و رادیو منافقین کثیف‌ترین واژه‌ها و دشنامها را به امام خمینی و مسؤولان کشور و رزمندگان اسلام نثار می‌کرد و شانه به‌شانه صدام و منافقین با ملت ایران و امام مقابله می‌کرد و پس از جنگ به ایران آمد، هیچ اهانتی و هتک حرمتی روا داشته نشود و چه بسا در امنیت و آرامش به سر می‌برد و هیچ ناسزایی نمی‌شنود و شاید بیاری افراد هم می‌ترسند نسبت به‌وی حتی سخنی بگویند؟
 کدام یک مصداق عدالت است؟ حصر و زندان «فقیه عالیقدر» یا رفاه و آرامش همکار صدام و منافقین!

آنها که با ادعای ارزشگرایی و اصولگرایی خود گوش فلک را کر کرده‌اند کجایند؟ پایمال‌کننده خون شهدا مرهون الطاف قرار می‌گیرد، اما پدر شهید و جانباز محبوس می‌شود.

اگر روش بخشایش صحیح و عادلانه است — که ما نیز چنین می‌اندیشیم — باید شامل همگان باشد.

آیا، پیشوایان ما با مخالفان خود این چنین رفتار می‌کردند، آیا بهتر نیست گفته شود حصر و حبس آیت‌الله منتظری شرط لازم مصالح حکومت است و ارتباطی به مصالح اسلام و انقلاب و نظام ندارد؟

از نظر قدرت، روزنامه‌های خاصی که دائماً به ایشان توهین می‌کنند مجاز و مأجورند، اما نشریاتی چون خرداد که فقط به انعکاس خبر یا اطلاعیه و

نامه‌ای از ایشان مبادرت می‌کنند معاقب و محکوم‌اند؟ راستی خود را چگونه برای روز قیامت آماده کرده‌ایم؟ زندگی این دنیا چه زود می‌گذرد و در چشم به‌هم‌زدنی در دادگاه عدل الهی حاضر و به‌تنهایی با خدا روبرو می‌شویم. اما باید دانست که خدایی که رحمتش بر غضبش سبقت گرفته است، بر مقتضای کرامت، از حق‌الله می‌گذرد، ولی از حق‌الناس به‌سادگی عبور نخواهد کرد.

قدرتمندان امروز باید بدانند که در پیشگاه حضرت حق هیچ قدرتی ندارند و هیچ‌کس بار دیگری را به‌دوش نخواهد کشید و هرکس پاسخگوی اعمال خود خواهد بود.

متأسفانه اینک وضع به‌گونه‌ای است که با حکومتی که هشت سال علیه ما جنگید و آن‌همه شهید و جانباز و ویرانی در پی آورد طرح دوستی ریخته می‌شود، ولی با آیت‌الله منتظری نمی‌توان وارد تنش‌زدایی شد و گفت‌وگوی دوجانبه انتقادی در پیش گرفت؟

با توجه به آنچه گذشت، نه‌تنها هیچ دلیل عقلی و شرعی و یا منع قانونی برای عدم استفاده از نظرات و دیدگاه‌های آیت‌الله منتظری و یا انتشار آنها وجود ندارد، بلکه بر مبنای نامه ۱۳۶۸/۱/۸ حضرت امام نیز نظام و مردم موظفند از نظرات ایشان استفاده کنند.

کیفرخواست

بند «ج». نشر مطالب مخالف موازین اسلامی و اهانت به مقدسات مذهبی

نکونام: همان‌طور که اعضای محترم هیأت منصفه و ریاست محترم دادگاه استحضار دارند، دشمنان نظام مقدس اسلامی پس از اقدام به توطئه‌های براندازی و تلاش برای ساقط نمودن نظام از طریق جنگ و محاصره اقتصادی و کودتا و امثال آن، و ناکامی در آنها ریشه و اساس نظام یعنی اعتقادات مذهبی مردم را نشانه گرفته و با تهاجم فرهنگی وسیع و گسترده در صدد سست کردن اعتقاد مردم به اسلام و دخالت همه‌جانبه دین اسلام در همه شؤون مردم از جمله مسائل سیاسی و حکومتی یعنی اصل عدم جدایی دین از سیاست برآمده و با استفاده از رسانه‌های متنوع و گوناگون و به‌کارگیری عناصر خودفروخته و فریفته غرب از طرق گوناگون به فعالیت مستمر در این مسیر ادامه داده‌اند و با کمال تأسف بعضی از نویسندگان یا شخصیت‌های داخلی نیز علیرغم تذکرات و هشدارهای مکرر رهبر معظم انقلاب نسبت به خطرات این تهاجمات با استفاده از رسانه‌هایی که در اختیار دارند هم‌سو و هم‌جهت با این تهاجم حرکت می‌نمایند و گاهی به‌طور صریح و گاهی در لاف‌افه طنز یا کنایه به‌سست کردن باورهای دینی مردم پرداخته‌اند که متأسفانه روزنامه خرداد نیز خواسته یا ناخواسته همین طریق را در پیش گرفته است که ذیلاً نمونه‌هایی از اقدامات آن در این زمینه ذکر می‌شود.

دفاعیه

نوری: همان‌طور که توضیح خواهیم داد، این مقدمه توجیهی که تحت عنوان «نشر مطالب مخالف موازین اسلامی و اهانت به مقدسات مذهبی» آمده است از ذی‌المقدمه مهمتر است، زیرا منطق اصلی اتهام‌تراشیهایی بعدی را به‌وضوح روشن می‌سازد و البته این مقدمه و منطق حاکم بر آن چنان‌که گفته خواهد شد، خود مصداق بارز اتهام نشر مطالب مخالف موازین اسلامی و اهانت به مقدسات اسلامی است.

این مقدمه توجیهی از عمق یک فاجعه حکایت می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه عده‌ای سعی می‌کنند با تعالیمی که نسبتی با مبانی تعالیم و حیانی ندارد، به‌عنوان شاغول تفکر اسلامی و حق و باطل، مبنای محاکمه دیگران به‌جرم انحراف از اسلام ساخته‌اند. ذیلاً به‌نکاتی چند در پیرامون این قسمت از کیفرخواست می‌پردازم:

۱. کیفرخواست در اینجا، تعریف خاصی از تهاجم فرهنگی را مبنای کار خود قرار داده است که گوهر آن جلوگیری از جریان آزاد اندیشه و تضارب آراست. از چند سال پیش حرکت دفعی و حذفی علیه شیوه حسنه آزاداندیشی آزاد شد و در جریان آن، همه کسانی که به‌طریقی اندیشه خود را فارغ از خواست گروههایی خاص عرضه می‌داشته‌اند، تحت عنوان تهاجم فرهنگی مورد هجوم و لعن و طعن قرار گرفتند. یکی از این حرکتهای سلسله برنامه‌های

تلویزیونی هویت بود که اکنون مدارک انکارناپذیری دال بر نقش سعید امامی و همکاران او در تهیه برنامه هویت به دست آمده است. تعریفی که از تهاجم فرهنگی توسط این جریان ارائه شده و در مقالات یکی از روزنامه‌ها نیز کراراً مورد استفاده قرار گرفته این است:

«دشمنان خارجی پس از شکست در توطئه براندازی نظام از طریق جنگ و محاصره اقتصادی، روش تهاجم فرهنگی را در پیش گرفتند و از عناصر خود فروخته و فریفته غرب در این مبارزه استفاده کردند».

جالب این است که همین تعریف در بند ج کیفرخواست که مقدمات چند اتهام اهانت به مقدسات اسلامی است دیده می‌شود. همین تعریف بود که توجیه سیاسی و شرعی قتل‌های زنجیره‌ای را طی چند سال فراهم می‌کرد و عده‌ای با این تصور که دارند سربازان دشمن را که از طریق فرهنگی مبادرت به براندازی نظام می‌کنند، از میان می‌برند به‌سلاخی روشنفکران مذهبی و غیر مذهبی می‌پرداختند.

دادستان دادرسی سازمان قضایی نیروهای مسلح که مسؤل رسیدگی به پرونده قتل‌هاست در همین رابطه اعلام کرد که: «عاملان قتل‌ها به نام مبارزه با تهاجم فرهنگی دست به این اعمال تنگین زدند».^۱

یادآوری می‌کنم که علاوه بر بهره‌گیری از آن تعریف خاص تهاجم فرهنگی در مقدمه اتهامات، این تعریف در خود موارد اتهامی نیز به‌نحو صریح‌تری مشاهده می‌شود. برای مثال درباره مقاله «سبک زندگی» آمده است:

«این (مقاله) ترویج ظریف اباحیگری به‌شمار می‌رود که یکی از مهمترین شاخصه‌های تهاجم فرهنگی دشمن است». بنابراین نخستین خشت انحراف در این بخش از کیفرخواست خصمانه رفتار کردن با دیدگاه‌های متفاوت و دگراندیشان بوده و با الصاق عنوان براندازی از طریق تهاجم فرهنگی و نشر مطالب مخالف موازین اسلام برای سست کردن اعتقادات مردم، هر دیدگاه

۱. صبح امروز، پنجشنبه ۱۳۷۸/۴/۱۷.

مغایری را در ردیف اقداماتی نظیر براندازی مسلحانه قرار داده و مستوجب قتل و توقیف و سرکوب می‌دانند. این روش با تعالیم قرآنی در تضاد قرار دارد. قرآن کریم می‌فرماید: «وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَ يُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَفْعَلُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ»^۱. «و در کتاب بر شما نازل کردیم که چون شنیدید کسانی آیات خدا را انکار کرده آن را به تمسخر می‌گیرند با آنان منشینید و جلسه را ترک کنید تا آنگاه که به سخنی دیگر بپردازند».

در اینجا نمی‌گوید مجلس را به هم بریزید یا آنان را مورد ضرب و شتم قرار دهید. در کدام فراز از قرآن کریم درباره دگراندیشان آن هم از نوع تبلیغ شرک و عقاید ضد توحیدی روش خصمانه و سرکوبگرانه را تجویز نموده؟ قرآن کریم به صراحت می‌فرماید که در برابر تبلیغ عقاید مشرکان، نیکوترین روش جدلی و گفت‌وگو را برگزینید. «وَ جَادِلْهُمْ بَالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»^۲.

۲. نگاه توهم‌آلود و توطئه‌آمیز به دیدگاه‌های متفاوت منشأ بدگمانی و سوء تعبیرهای فراوانی می‌شود که قرآن کریم به شدت از آن نهی کرده و آن را گناه شمرده است. خداوند می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ»^۳ از بسیاری از گمانه‌زنیها پرهیزید زیرا برخی از گمانها گناه است. این آیه، کوتاه اما پرمغز و سرشار از نکات حکیمانه است.

می‌فرماید از آنجا که برخی از گمانها گناه است نه همه گمانها، پس از اغلب گمانها پرهیزید تا در دام گناه نغلتنید. اگر کسی از این آموزه قرآنی رویگردان شود در مواجهه با سایر اندیشه‌ها و برداشتها از جهان هستی و دین دچار توهم توطئه و نظریه تهاجم فرهنگی و عوارض سوء بعد از آن خواهد شد. امام علی (ع) همین نکته را چنین بازگو می‌کند: «مَنْ لَمْ يَحْسَنْ ظَنَّهُ اسْتَوْحَشَ مِنْ كُلِّ آخَدٍ»^۴. کسی که حسن ظن نداشته باشد و دچار بدگمانی شود از هر کسی می‌هراسد و دچار ترس و وحشت است.

۱. حجرات، ۱۲.

۲. نحل، ۱۲۵.

۳. نساء، ۱۴۰.

۴. غررالحکم، ص ۶۹۷.

راه نجات از این چاه ویل و موریانۀ بدگمانی که به‌ویزانی پیکر تووند جامعه و درخت پاکیزه جامعه سالم می‌انجامد، عمل به‌تعالیم اسلامی، دل سپردن به‌روح آزاداندیشی علمی مندرج در فرهنگ دینی و وارونه کردن توهمات است. باید عرصه‌جالشهای فکری را بازگشود و کیاست و هوشیاری را جایگزین توطئه‌بینی و بدگمانی و روشهای خصمانه کرد.

شگفت این است که همه این راهها در فرهنگ پر بار اسلامی نمایش داده شده، اما آنان که از خوان این نعمت بی‌بهره‌اند به‌راهمی دیگر رفته‌اند.

امام علی (ع) می‌فرماید: «صَحَّ أَمْرُ أَخِيكَ عَلَيَّ أَحْسَنَهُ حَتَّى يَأْتِيَكَ مَا يَغْلِبُكَ بِهِ وَ لَا تَقْظَنَنَّ بِكَلِمَةٍ حَرَجْتَ مِنْ أَخِيكَ سُوءًا وَ أَنْتَ تَجِدُ لَهَا فِي الْخَيْرِ مَحْمَلًا»^۱. کار برادرت را بر نیکوترین شکل آن قرار بده و توجیه کن تا زمانی که دلیل قطعی برخلاف آن بیابی که به‌غلبه بر حمل به‌صحت بینجامد. و اگر سخن صادر شده از برادرت دارای دو وجه خیر و شر باشد هرگز آن را حمل به‌سوء نکن تا آنجا که بتوانی محملی برای خوبی آن بیابی.

مرحوم ملاصالح مازندرانی در توضیح این سخن می‌گوید: یعنی اگر کار خلاف و انحرافی را در برادر مسلمانیت دیدی و حمل بر صحت کردن مرجوح بود و خلاف آن یعنی احتمال فساد راجح بود، باز هم مرجوح را انتخاب کن تا زمانی که یقین به‌خلاف برای تو حاصل شود.

بنابراین «اصاله‌الصحه» یک قاعده شرعی، عرفی و عقلایی است که نظام اجتماعی و جامعه سالم بر آن بنا می‌شود اما گویا فرقه‌ای که متأسفانه در مراکز خاصی از نظام اسلامی ما لانه کرده‌اند، فرقه «اصاله‌الفسادی» هستند و تا آنجا که ممکن است حمل بر فساد و خیانت می‌کنند. اگر در آموزه‌های دینی ما می‌گویند فساد و خلاف مشاهده‌شده را هم حمل بر صحت کنید این فرقه خاص حتی صلاح و صواب دیگران را حمل بر فساد می‌کند و بالاتر از آن در پیوسته‌های همین کیفرخواست از قول گروهی که خود را ستاد امر به‌معروف و

۱. کافی، ج ۲، باب تهمة و سوء ظن.

نهی از منکر می‌دانند به کسانی که اظهار اسلام می‌کنند می‌گویند گروهک ضد اسلام. آیا کسانی که این‌چنین بر ضد اسلام و دستورات قرآنی عمل می‌کنند می‌توانند آمر به معروف و ناهی از منکر باشند و آیا می‌توان بر اساس شکایت و ادعاهای آنها در مورد افراد مسلمان کیفرخواست نوشت و دادگاه تشکیل داد؟ قرآن کریم می‌فرماید: «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَى إِلَيْكُمْ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ»^۱. به کسی که اظهار اسلام می‌کند نگویند مسلمان نیستی تا بتوانید از این طریق به سرمایه‌نایاب‌دار دنیا دست پیدا کنید زیرا غنیمت‌های بزرگ نزد خداوند است.

این آیات الهی چه‌سان وجدان آدمی را نکان می‌دهد. گویا به برخی مدعیان و کدخدایان دین در روزگار ما می‌گوید که به‌خاطر حفظ مقام و سرمایه‌نایاب‌دار دنیوی دست به‌طرده این و آن زنید و کسی را که اظهار اسلام می‌کند برای این‌که او را محروم کنید نگویند که مسلمان یا مؤمن نیستی.

بارالها امروز که من در مظان این اتهام قرار گرفته‌ام که علیه اسلام و دین تو خروج کرده‌ام با این جمله معصوم سخن را پی می‌گیرم که:

«وَعَمْرِي مَا كَانَ عَمْرِي بِذَلِكَ فِي طَاعَتِكَ إِذًا كَانَ عَمْرِي مُرْتَعًا لِلشَّيْطَانِ فَأَقْبَضْنِي إِلَيْكَ قَبْلَ أَنْ يَسْبِقَ مَقْتِكَ إِلَيَّ أَوْ يَسْتَحْكِمَ غَضَبَكَ عَلَيَّ»^۲.

«تا آن زمان زنده‌ام بدار که عمرم در راه طاعت تو صرف بشود و آنگاه که عمرم چراگاه شیطان گردد مرگ مرا برسان پیش از آنکه خشم تو مرا در برگیرد و یا غضب تو بر من مستقر شود».

۲. دعای مکارم‌الاخلاق.

۱. نساء، ۹۴.

کیفرخواست

اولین مصداق نشر مطالب مخالف موازین اسلامی و...

۱. اخلاق، شادی، سبک زندگی

نکونام: روزنامه خرداد مورخ ۱۳۷۸/۳/۲۰ در صفحه ۹ مقاله مفصلی را تحت عنوان «اخلاق، شادی، سبک زندگی» به قلم مجید محمدی درج کرده است. در مقدمه نوشته مطرح شده است که افراد احساسات قلبی خود از جمله غم و شادی را به روشهای گوناگون بروز می دهند و این ابراز احساسات فی حد نفسه اشکالی ندارد و نوع ابراز احساسات بسته به سلیقه اشخاص است و هرگونه رفتاری که در مقام شادی و غم ابراز شود و متضمن آزار خود یا دیگران یا توهین و افترا نباشد مجاز است و نظرات سیاسی نمی تواند احساسات ابراز شده را دستاویز نفی یا رد دیگران قرار دهد. مثلاً افراد می توانند شادی خود را با تکبیر و صلوات یا هلله و کف زدن و سوت ابراز نمایند. در ادامه با طرح این مسأله که در ایران تبیین اخلاقی و شرعی پدیده ها، فضا را بر تبیین اجتماعی و فرهنگی تار کرده است، اصرار یک «گروه اجتماعی» بر تحمیل یک سبک زندگی بر همه جامعه را مورد انتقاد قرار داده و می گوید: «اگر بخشی از جامعه اندرونی-بیرونی دارند، اگر چادر و حجاب مقبول آنهاست، اگر از حضور زن و مرد در یک جمع پرهیز دارند، اگر بدون آشنایی دختر و پسر آنها را به عقد یکدیگر درمی آورند، اگر موسیقی گوش نمی دهند...

اگر ریش خود را نمی‌تراشند... اگر زنان زیبا را محکوم به‌در خانه ماندن می‌کنند، اگر در عروسه‌هایشان رقص و بایکویی نمی‌کنند، اگر عزاداری برای امام حسین (ع) را دو ماه و شاید یک سال می‌دانند و به‌طور کلی هر نوع شادی را در این ایام منع می‌کنند... این را باید سبک زندگی ویژه آنها شمرد... اما سایر گروه‌های اجتماعی نیز در چارچوب اخلاق (و نه سبک زندگی گروه خاص) و قانون حق دارند به‌گونه‌ای دیگر زندگی کنند» در ادامه اضافه می‌کند: «در شریعت اسلامی آمده است که زنان مؤمن باید موی و تن خویش را از دیگران بیوشانند اما در هیچ کجای آن نیامده است که باید با زور زنانی را که سست‌اعتقادند یا اصولاً اعتقادی ندارند به این امر وادار کرد. کاری که امروز در تحمیل حجاب به‌عنوان یک سبک پوشش در ایران حتی بر اهل ذمه و خارجیان صورت می‌گیرد به‌همان اندازه اخلاقی است که کار رضاخان در یک دوره برای کشف حجاب». نویسنده نتیجه‌گیری می‌کند که: «حاکمیت سیاسی و گروهی که خود را اهل شریعت می‌داند، تنها مجاز به‌دفاع از حقوق افراد محجبه و معتقد به حجاب می‌باشد اما حق تحمیل حجاب یا سبک پوشش یا تغذیه یا رفتار به‌دیگران را ندارند. زیرا این مسأله نقض حقوق دیگران است و بالاخره نمی‌توان سبک زندگی بخشی از جامعه را به‌عنوان دین و اخلاق بر دیگران تحمیل کرد. داشتن قدرت (به معنی در اختیار داشتن شورای نگهبان، اکثریت مجلس، مدیریت نیروی انتظامی، مدیریت دستگاه تبلیغاتی انحصاری و مدیریت دستگاه قضایی) نمی‌تواند عامل توجیه‌کننده برای عمومیت دادن سبک زندگی خود به‌منزله اخلاق و قانون باشد». نویسنده مقاله در ادامه به‌انتقاد از طرح‌هایی مانند طرح توسعه فرهنگ عفاف (مطرح در شورای عالی انقلاب فرهنگی) طرح عدم استفاده ابزاری از زنان و... پرداخته و آنها را مصادیقی از تلاش یک گروه بر تحمیل سبک زندگی خود به‌دیگران قلمداد کرده است و این نظریه را چنین خلاصه می‌کند که «مردم نه فقط باید مخالفت نکنند، نه تنها باید کاملاً موافق باشند بلکه باید عیناً مثل ما باشند و هر کس در پوشش، ابراز

احساسات، نوع مسافرت و عروسی، غذا خوردن مثل ما نیست، اسلامی نیست چون اسلام و هر چه خوبی است در ما خلاصه می‌شود». نویسنده در فراز دیگری از مقاله می‌گوید مردم به دلیل وجود تفاوت‌های فردی عکس‌العمل‌های مختلفی از خود بروز می‌دهند و نتیجه‌گیری می‌کند که: «به‌همین دلیل نمی‌توان یک آیین برای سبک زندگی ساخت که در آن دسته‌ای از اعمال حرام، دسته‌ای واجب و دسته‌ای دیگر مباح و مستحب و مکروه باشند» و ادامه می‌دهد: «بنابراین آنها که دنبال ایدئولوژیک کردن سبک زندگی پس از ایدئولوژیک کردن دین، فقه و عرفان هستند باید به این نکته توجه کنند که زندگی و پسندهای افراد مانند اعتقادات دینی و نظرگاه فقهی و عرفانی افراد نیستند که بتوان براحتی بخشهای نامرتبط با ایدئولوژی را از آن کنار گذاشت» و بالاخره در پایان ریاکاری شایع در جامعه را نتیجهٔ تحمیل برونی سبک‌های زندگی و تبدیل شدن آن به ایدئولوژی دانسته و تصریح کرده است که سبک زندگی چندان تطابق و ارتباط به‌حیطه‌های حرام و رذائل اخلاقی نداشته و بیشتر در حیطهٔ مباحات قرار می‌گیرند. در رابطه با این مقاله نکات زیر قابل ملاحظه است:

۱. جناب آقای عبدالله نوری با انتشار این مقاله به‌طور واضح و روشن به‌استهزای جامعهٔ متدین و افراد متعبد به‌شرع پرداخته و آنان را به‌اموری غیر واقعی از قبیل تقید به‌پوشیدن لباس تیره و سیاه و تحمیل آن به‌دیگران، نرفتن به‌رستوران و نخوردن غذاهایی مثل ساندویچ و پیتزا و تحمیل آن به‌دیگران، عدم استفاده از ادوکلن و بستنی و اجبار زنان به‌ماندن در خانه و یک سال عزاداری برای امام حسین(ع) و جلوگیری از شادمانی در طول این مدت و تحمیل این نوع سلیقه‌ها به‌دیگران متهم ساخته و بالاخره کار آنان را به‌کار رضاشاه در کشف حجاب تشبیه می‌کند.

۲. روزنامهٔ خرداد علاوه بر استهزای قشر متدین و دادن نسبت‌های ناروا به‌آنان، تحمیل این نوع سلیقه‌ها را به‌حاکمیت و مسؤولان نظام که شورای نگهبان و دستگاه قضایی و صدا و سیما و نیروهای نظامی و انتظامی را در

اختیار دارند نسبت داده است و با این کار مؤولان نظام از جمله مقام معظم رهبری را؛ که طبق قانون اساسی نصب نهادهای فوق‌الذکر بایشان می‌باشد را زیر سؤال برده است و حتی در فرازی از مقاله ضمن انتقاد از تحمیل سبک زندگی خود به‌عنوان سبک برتر، مسأله «پوشش برتر» را مطرح می‌کند که به‌طور آشکار تعریض به‌فرمایش مقام معظم رهبری در مورد «حجاب برتر» دانستن چادر است.

۳. پیام این مقاله به‌ظاهر علمی و مبتنی بر مبانی جامعه‌شناسی شعار عوامانه «عیسی به‌دین خود و موسی به‌دین خود» می‌باشد، یعنی اصرار بر این‌که افراد در سلیقه و سبک زندگی، نوع پوشش و غذا آزادند و نباید کسی کار به‌کار دیگری داشته باشد. یعنی اگر در جامعه افرادی اهل حجاب، نماز و پرهیز از گناهان هستند نباید در کار افرادی که از نظر پوشش بی‌بند و بار هستند، سگ‌بازی می‌کنند، مشروب می‌خورند و با افراد نامحرم معاشرت دارند دخالت نمایند.

این طرز فکر در تعارض آشکار با فریضة اسلامی امر به‌معروف و نهی از منکر است که از ضروریات دین مقدس اسلام و در اصل هشتم قانون اساسی به‌عنوان وظیفه همگانی معرفی گردیده است، می‌باشد. و به‌جرات می‌توان گفت که نویسنده مقاله در صورت توجه به نتیجه سخن خود، به‌دلیل انکار ضروری دین مرتد شده است و آقای عبدالله نوری با انتشار چنین مقاله‌ای در روزنامه خود به تبلیغ علیه ضروریات اسلام پرداخته است.

۴. این مقاله با جدا کردن سبک زندگی از مقوله مذهب و دین، و اختیاری دانستن آن و نیز با قرار دادن اموری از قبیل داشتن یا نداشتن حجاب، جدایی یا اختلاط در معاشرت با جنس مخالف، گوش دادن به موسیقی یا پرهیز از آن، تراشیدن یا گذاشتن ریش، همراه داشتن سگ یا پرهیز از آن و مسائلی از قبیل آنها در حوزه «سبک زندگی» به‌ترویج ضمنی مفاسد اخلاقی و بی‌بند و باری پرداخته است و امور متعددی را که به‌فتوای همه یا اکثر فقها حرام می‌باشد از

حیطهٔ محرمات خارج و آن‌را در حوزهٔ مباحثات قرار داده است و این ترویج ظریف اباحیگری به‌شمار می‌رود که یکی از مهمترین شاخصه‌های تهاجم فرهنگی دشمن است.

۵. یکی از افتخارات ما این است که اسلام دین جامعی است و فقه با ابواب متعدد و دامنهٔ گسترده‌ای که دارد، تمام اعمال انسان اعم از حوزه‌های فردی و اجتماعی و خانوادگی را در بر می‌گیرد. از مسلمات دین مبین اسلام این است که همهٔ اعمال انسان در چارچوب یکی از احکام خمس و واجب مستحب، مباح، مکروه و حرام قرار می‌گیرد.

نویسندهٔ مقاله و روزنامهٔ خرداد و مدیر مسئول آن تلاش نموده‌اند با نفی این امر مسلم، دین را از حوزهٔ زندگی خصوصی افراد بیرون رانده و راه را برای اباحیگری و رواج فساد اخلاقی و اجتماعی باز نمایند.

دفاعیه

نوری: تنظیم‌کننده متن کیفرخواست با یک بحث سیاسی، ابتدا از انواع توطئه‌های برانداز نظام سخن می‌گوید و سپس به‌آخرین این توطئه‌ها که تهاجم فرهنگی می‌نامد، اشاره کرده و مدیر مسؤول خرداد را همسو و هم‌جهت با توطئه‌گران توطئه فرهنگی قلمداد می‌کند. نخستین مستند تنظیم‌کننده متن کیفرخواست در ارتباط با این اتهام، مقاله «اخلاق، شادی، سبک زندگی» است. در این مورد نکاتی را متذکر می‌گردم.

۱. برخی از نقل قولها با وفاداری به متن، نقل نشده است، در عین آنکه جملات در کیفرخواست در گیومه گذاشته شده‌اند به این معنی که نه نقل به مضمون بلکه نقل عین متن هستند، این تفاوتها در یک جدول ضمیمه دفاعیه است. اهمیت موضوع در این است که اگر همین تحریفات در مورد مطالب دیگران صورت گیرد جرم تلقی می‌شود، اما کیفرنامه‌نویسی که باید در نهایت دقت و امانتداری به طرح دعوا پردازد به استناد نقل قولهای تحریف‌شده طرح اتهام می‌کند.

۲. سخن اصلی مقاله این است که در چارچوب شریعت و احکام خمسه که عموم دینداران جامعه بدان مذهب و عامل هستند، می‌توان سبکهای گوناگون زندگی داشت و همه آنها نیز می‌توانند تلقی زندگی دینی را از سبک زندگی خویش داشته باشند. این نیست که برای تحقق خارجی انواع سبکهای زندگی

لزوماً باید احکام خمسہ را تعطیل کرد بلکه سخن این است که در چارچوب فقه و شریعت می‌توان سبکهای مختلف زندگی داشت.

اما برخی نه تنها منکر سبکهای مختلف زندگی هستند و نحوه زندگی خود را عین شریعت و حقیقت می‌دانند بلکه هرگونه بحث جامعه‌شناسانه از این موضوع را به عنوان منطقه ممنوعه، نفی می‌کنند.

نمی‌توان یک شریعت را برای تنها یک نوع سبک زندگی ساخت و بعد از آن، احکام خمسہ این سبک زندگی را که از پسندهای افراد دیندار ناشی می‌شود به عنوان احکام خمسہ شریعت معرفی کرد، به عنوان مثال:

ممنوعیت ورود افراد آستین‌کوتاه به برخی مراکز دینی یا حکومتی از احکام خمسہ شریعت برمی‌خیزد یا از سبک زندگی افرادی که مدیریت این نهادها را در اختیار دارند؟

ممنوعیت ورود زنان غیر چادری (چادرمشکی) به برخی مراکز از سبک زندگی مدیران آنها برمی‌خیزد یا از احکام خمسہ الهی؟

محدود کردن رنگ لباس بانوان در برخی ادارات دولتی به چهار رنگ تیره از سبک زندگی مدیران آنها ناشی می‌شود یا از احکام خمسہ الهی؟

ممنوع کردن شغل منشیگری برای زنان در برخی ادارات سلیقه مدیران آنهاست یا حکم الهی؟

تبدیل سنتهای اجتماعی و فرهنگی به شریعت، رخدادی نیست که صرفاً به‌زمان ما تعلق داشته باشد. مواضع دینداران گذشته ما در برابر پدیده‌های جدید زندگی ناشی از خلط میان سنت و شریعت بوده است. شریعت بخشی از سنت است و نه همه آن و نقد سنت یا بختهایی از آن را نباید به معنی نقد شریعت گرفت.

اگر در گذشته سنت‌گرایان جامعه ما از حمامهای جدید (با دوش) پرهیز می‌کرده‌اند، و می‌گفتند دوش مطهر نیست و غسل با آن باطل است، اگر از رادیو، تلویزیون، بلندگو و حتی تا دهه پیش از ویدئو دوری می‌گزیدند و آن را

حرام می‌دانستند (و هنوز با ماهواره و شبکه‌های اطلاعاتی چنین می‌کنند)، اگر رأی دادن و انتخاب شدن زنان را حرام می‌دانستند، اگر دختران خود را به مدرسه نمی‌فرستادند، اگر سربازگیری را مجاز نمی‌دانستند، اگر از بردن نام زنان در مجامع عمومی پرهیز می‌کردند، اگر شانه به‌شانه رفتن زن و مرد را قبیح می‌دانستند و معتقد بودند که زن باید پشت سر مرد حرکت کند، اگر رنگ سیاه را بر رنگهای دیگر برای زنان ترجیح می‌دادند، اگر بستن ساعت به‌دست یا پوشیدن کت و شلوار یا کفش را تشبیه به کفار می‌دانستند، اگر عکاسی یا سوار شدن به قطار را جایز نمی‌دانستند، اگر حتی پس از عقد، دختر و پسر را تا هنگام عروسی از یکدیگر دور نگه می‌داشتند، اگر زنان را برخلاف شرع مجبور به همه کارهای خانه می‌کردند، اگر از گرفتن گذرنامه و شناسنامه خودداری می‌کردند و اگر رانندگی زنان و روحانیان را با اتومبیل جایز نمی‌دانستند و... و اینها را بعضاً احکام شریعت می‌دانستند، ما می‌گوییم که آنها سبک زندگی خود را داشتند. امروز نیز برخی سنت‌گرایان می‌خواهند سبک زندگی خود را بر دیگران تحمیل کنند و نمی‌خواهند میان سلیقه خود و شریعت واقعی فرق گذارند.

۳. مدیر مسؤول خرداد در مقام دفاع از همه نظریات نویسنده مقاله نیست چون مباحث ایشان یک نظریه جامعه‌شناختی است و درستی و نادرستی آن برای اهل جامعه‌شناسی جای بحث و نقد دارد. در اینجا عمدتاً به جملات حساس نویسنده از نگاه تنظیم‌کننده متن کیفرخواست می‌پردازیم.

اول آنکه بر مبنای «ضَعَّ أَمْرَ أَخِيكَ عَلَيَّ أَخْتَه» می‌بایست جملات مثبت نویسنده از نگاه تنظیم‌کننده متن کیفرخواست قرینه جملات منفی از نگاه ایشان قرار می‌گرفت.

مثلاً جمله «سبکهای زندگی معمولاً کمتر با حیطه‌های حرام شرعی یا رذائل اخلاقی موجود تطابق پیدا می‌کنند و در حیطه‌های مباح قرار می‌گیرند» یا تأکید مکرر ایشان بر «در چارچوب اخلاق و شرع» یا «در چارچوب

اخلاق و قانون» می‌بایست قرینه جملات نقل شده در متن کیفرخواست قرار می‌گرفت.

در مقاله مزبور آمده است «در شریعت اسلامی آمده است که زنان مؤمن باید موی و تن خویش را از دیگران بیوشانند اما در هیچ کجای آن نیامده است که باید با زور زنانی را که سست اعتقادند یا اصولاً اعتقادی ندارند به این امر وادار کرد». بنابراین عبارت «اگر حاکمیت یا آن گروه دیگر به تحمیل حجاب یا هر نوع سبک پوشش یا تغذیه یا رفتار انجامید این را دیگر نباید دفاع از اهل شریعت بلکه باید نقض حقوق دیگران در متفاوت بودن تلقی کرد» را باید براساس و در محدوده جمله قبل تفسیر کرد.

دوم آنکه اگر گفته می‌شود نباید با زور زنان بی‌اعتقاد یا اهل ذمه را به حجاب وادار کرد یک بحث فقهی است که براحتی نمی‌توان آن را نادیده گرفت. در این مقاله تنها تحمیل احکام دینی نفی می‌شود و نه خود احکام دینی. نویسنده از حقوق اهل شریعت، دفاع می‌کند و نافی تحمیل حجاب بر کسانی است که شریعت حجاب آنان را لازم ندانسته است.

سوم آنکه نویسنده ریشه طرحهایی مثل طرح توسعه فرهنگ عفاف یا استفاده ابزاری از زنان را در دغدغه‌های اخلاقی و شرعی طراحان نمی‌بیند بلکه آنها را معطوف به تحمیل سبک زندگی خود به عنوان سبک برتر می‌داند. از عبارت نویسنده به صراحت برمی‌آید که بحث ایشان اصولاً ارتباطی با مبانی دینی ندارد و در حیطه بحث اجتماعی محدود مانده است.

چهارم آنکه در هیچ یک از عبارات به محرمات اشاره‌ای نشده است و ذکر مباح داشتن مشروب خواری، معاشرت با نامحرمان در حد اعمال خلاف قانون و اخلاق و سگ بازی در مقاله، تحریف نوشته ایشان است البته ممکن است از نظر برخی ریش تراشی از محرمات باشد.

۴. نویسنده مقاله، نافی احکام خمسه‌ای است که افراد از روی سبک زندگی خاص خود می‌سازند و نه احکام خمسه شریعت. وگرنه اسلام و همه

ادیان و ایدئولوژیها واجد نوعی احکام خمسه‌اند و هیچ‌کس نمی‌تواند منکر این احکام باشد و اصولاً احکام خمسه یک حصر عقلی است نه یک حکم شرعی بحث از سبک زندگی یک بحث جامعه‌شناسانه و فرهنگ‌شناسانه است و نه یک بحث فقهی و در جامعه‌شناسی کسی فتوا صادر نمی‌کند یا گزاره‌ای را به‌متون دینی نسبت نمی‌دهد یا از آنها سلب نمی‌کند. در بحث جامعه‌شناسانه، از آنچه در جامعه می‌گذرد و نظامهای فقهی و کلامی براساس آن واقعیت‌های اجتماعی طرح می‌شود، بحث می‌کنیم و نه بالعکس. در جامعه امروز ایران نیز سبکهای مختلف زندگی حضور دارند. یک سبک زندگی در میان بخشی از این جامعه که قدرت را نیز در دست دارد تلاش می‌کند رفتارها، باورها و سبک زندگی خود را عین دین و شریعت معرفی کند.

سخن ما این است که در چارچوب همین شریعت و احکام خمسه که عموم دینداران جامعه بدان مذعن و عامل هستند می‌توان سبکهای متکثر زندگی داشت و همه آنها نیز می‌توانند تلقی زندگی دینی از سبک زندگی خویش داشته باشند. به عبارت دیگر اشخاص می‌توانند در حالی که به احکام خمسه پایبندند، در خوراک و پوشاک و تفریح و کار و مانند اینها، با رعایت موازین شریعت، به سلیقه خود رفتار کنند.

سبک زندگی را آد미ان براساس نیازها و آرمانهایشان انتخاب می‌کند، لذا می‌تواند متحمل انواع ارزشها نیز باشد. این سبکها رابطه معنی‌داری با نظام سیاسی، نظام حقوقی و نظام اخلاقی و ارزشی جامعه دارند.

منتقدان آن مقاله بدون توجه به حواشی و مباحث سبک زندگی به جای توجه به ارتباطی که نویسنده می‌خواسته میان سبکهای زندگی از یک طرف و نظام ارزشی جامعه برقرار کند، در جهت کشف نظام ارزشی خود نویسنده پرداخته‌اند که در آن مقاله هیچ سخنی از آن نرفته است. بدین ترتیب با نوعی تقلیل‌گرایی مواجه هستیم. تقلیل یک بحث اجتماعی به یک موضوع شخصی و موضع‌گیری فردی، و تقلیل تکثر موجود در سبک زندگی ایرانیان یا سبکهای

مختلف زندگی آنان، به یک سبک زندگی، آن هم سبک زندگی گروهی خاص از دینداران، که همه افراد باید از هر جهت عیناً مانند هم لباس بپوشند، غذا بخورند، راه بروند، بخندند، گریه کنند و... آدمهایی ماشینی که از دل دستگاههای یکسان‌سازی کسانی مانند آقای تنظیم‌کننده کیف‌خواست گذشته باشند.

برای تلائم و پیوند اجتماعی و کاستن از تنشهای سیاسی که ریشه در سبکهای گوناگون دارند راه‌حل، قطع پیوند میان یک سبک خاص از زندگی و شریعت است تا سبکهای مختلف زندگی بتوانند در عرض یکدیگر و با پذیرش قانون و اخلاق در کنار یکدیگر زندگی مسالمت‌آمیز داشته باشند. محدود کردن احکام خمسۀ الهی به شیوه مورد پسند و جاری در زندگی عده‌ای خاص از دینداران نه به نفع شریعت است (که پیروان آن را محدود می‌کند) و نه به نفع آن دینداران (که در جامعه تنشها را افزوده و آنها را از زندگی آرام و مسالمت‌آمیز محروم می‌کند).

مسلمانان در نقاط مختلف گیتی سبکهای مختلفی برای زندگی خود دارند. طبیعی است که شیعه لبنانی، اهل سنت یمنی، مسلمان سیاه‌پوست امریکایی، مسلمان چینی، یا مسلمان ساکن امریکای لاتین یک سبک زندگی ندارند در عین آنکه همه خود را مسلمان می‌دانند. در ایران اسلامی نیز در مناطق مختلف غرب و شمال و جنوب کشور آداب و رسوم و سبکهای مختلف زندگی وجود دارد که جملگی هم با احکام شریعت سازگارند.

ایده‌هایی مثل معیار بودن روش ما، مایه شکل‌گیری این توهم شده است که تنها بخش خاصی از ملت ایران بر طبق شریعت زندگی می‌کنند و دیگران از حیث دینداری و مرتبه ایمان از آن بخش خاص پایین‌تر هستند. تنوع و تکثری که میان سبکهای زندگی مسلمانان در سراسر جهان وجود دارد اتفاقاً بیشتر بیانگر عام بودن دعوت انبیاست تا محدود کردن شریعت به یک سبک زندگی، آن هم سبک زندگی جاری در میان بخش خاصی از یک جامعه.

۵. هر چند مقاله سبک زندگی، گزارشی است، ولی اگر دیدگاه متفاوت و نادرستی را هم عنوان کرده باشد، مگر آزادی بیان به معنای آزادی بیان برای دیدگاههای صد درصد صحیح است؟ اگر ناصوابی هم در صورت عدم خلل به مبانی اسلام در روزنامه‌ای درج شود راه آن نقد و پاسخ است نه دادگاه و محاکمه.

۶. در کیفرخواست آمده است که «اصرار بر اینکه افراد در سلیقه و سبک زندگی، نوع پوشش و غذا آزادند و اگر در جامعه‌ای افراد اهل حجاب، نماز و پرهیز از گناهان هستند نباید در کار افرادی که از نظر پوشش بی‌بند و بار هستند دخالت نمایند، در تعارض آشکار با فریضه اسلامی امر به معروف و نهی از منکر است که از ضروریات دین مقدس اسلام بوده و در اصل هشتم قانون اساسی به عنوان وظیفه همگانی معرفی گردیده است و به جرأت می‌توان گفت که نویسنده مقاله در صورت توجه به نتیجه سخن خود به دلیل انکار ضروری دین مرتد شده است و آقای عبدالله نوری با انتشار چنین مقاله‌ای در روزنامه خود به تبلیغ علیه ضروریات دین پرداخته است».

در اینجا چند نکته مهم قابل توجه است:

الف. در کیفرخواست می‌گوید «اصرار بر اینکه افراد در نوع پوشش آزادند». نویسنده کیفرخواست با به کار بردن کلمه «اصرار» مرتکب جعل شده و نگفته است که اصرار را از کجای مقاله استنباط کرده است.

ب. متأسفانه این روزها عده‌ای از سر قلت تتبع و مطالعه هر روز حکم ارتداد این و آن مسلمان را صادر می‌کنند در حالی که از نظر شرع این عمل گناه و مستوجب مجازات است. امر به معروف و نهی از منکر جزو احکام دینی و قرآنی است ولی می‌توان مسلمان بود و به همه احکام معتقد، اما از امر به معروف و نهی از منکر برداشت دیگری داشت.

تنظیم‌کنندگان کیفرخواست چگونه بی‌محابا حکم ارتداد صادر می‌کنند. امر به معروف و نهی از منکر جزو فروع دین و ضروریات اسلام و دستورات قرآنی

است ولی بر اساس نظر بسیاری از فقها تنها منکر توحید و نبوت کافر است و در صورتی انکار ضروری دین موجب کفر می‌گردد که به‌انکار رسالت منتهی گردد.

حضرت امام خمینی در کتاب الطهاره، ج ۳، ص ۳۲۷-۳۲۸ می‌گویند: اگر کسی منکر وجوب نماز و حج باشد اما به توحید و نبوت اعتقاد داشته باشد کافر نیست. عین سخن امام چنین است: «آنچه در حقیقت اسلام معتبر است و پذیرنده آن مسلمان محسوب می‌شود عبارت است از اصل وجود خدا و یگانگی او، نبوت و احتمالاً اعتقاد به آخرت. بقیه قواعد عبارتند از احکام اسلام که دخالتی در اصل اعتقاد به اسلام ندارند. حتی اگر کسی به اصول فوق معتقد باشد ولی به خاطر شبهاتی به احکام اسلامی اعتقادی نداشته باشد این فرد مسلمان است، به شرطی که عدم اعتقاد به احکام منجر به انکار نبوت نشود. نمی‌شود کسی هیچ‌یک از احکام اسلامی را قبول نداشته باشد معذالک معتقد به نبوت باشد. پس اگر بدانیم که کسی اصول دین را پذیرفته و اجمالاً قبول دارد که پیامبر احکامی داشته ولی در وجوب نماز یا حج تردید داشته باشد و گمان کند نماز و حج در اوایل اسلام واجب بوده ولی در زمانهای اخیر واجب نیستند، اهل دین، چنین فردی را نامسلمان نمی‌شمارند بلکه دلایل کافی برای مسلمان بودن چنین شخصی وجود دارد که طبق مفاد آن دلایل هرکسی شهادتین را بگوید مسلمان است». امام خمینی (ره) همچنین می‌افزایند: «انصاف در این است که ادعای این که اسلام عبارت است از مجموع آنچه از احکام و عقاید که پیامبر اسلام آورده است و عدم التزام به برخی از آنها به‌ر دلیل، موجب کفر می‌شود این از جمله ادعاهایی است که نمی‌توان تصدیق کرد».

بنابراین وقتی که به‌زعم امام خمینی (ره) حتی تردید در وجوب نماز و حج را نمی‌توان موجب ارتداد دانست چگونه شبهه تعارض مطلبی با امر به معروف و نهی از منکر آن هم بر اثر سوء فهم کیفرنامه‌نویسان موجب ارتداد است؟ نکته دیگر این است که نویسندگان کیفرخواست تعارض داشتن یا

بی‌اعتنائی به امر به معروف و نهی از منکر را که در اصل هشتم قانون اساسی آمده است موجب ارتداد می‌دانند. آیا امر به معروف و نهی از منکر فقط مقابله با بیرون افتادن چند تار موی زنان است یا بیش از آن شامل مسؤولان حکومت می‌شود.

حضرت امام حسین(ع) هنگام عزیمت به کوفه برای مقابله با حکومت ستمگر اعلام کرد به‌عنوان امر به معروف و ناهی از منکر حرکت می‌کند و بدین‌سان نشان می‌دهد که موضوع اصلی و مهمتر، امر به معروف و نهی از منکر حاکمان است.

چرا امر به معروف و نهی از منکر را با تقلیل دادن به مبارزه با احکام فردی لوٹ می‌کنند؟ و حق ملت بر حکومت و امر به معروف و نهی از منکر مردم نسبت به حکومت را ممنوع می‌دارند؟ با منطق نویسندگان کیفرخواست آیا همین لوٹ کردن را می‌توان ارتداد نامید؟

چرا کیفرخواست رفتار دوگانه دارد و برای محکوم کردن خرداد با تشبیه به هر وسیله‌ای، مقاله «سبک زندگی» را انکار امر به معروف و نهی از منکر قلمداد کرده و ارتداد می‌خواند و برای به کرسی نشاندن خود می‌گوید: «اصل هشتم قانون اساسی امر به معروف و نهی از منکر را وظیفه همگانی خوانده است». اما وقتی کسی و یا نشریه‌ای به‌این وظیفه در ارتباط با حکومت عمل می‌کند به دادگاه احضار یا تهدید به احضار می‌شود؟

۷. نویسنده کیفرخواست در بند چهارم می‌گوید:

«این مقاله با جدا کردن سبک زندگی از مقوله مذهب و دین، و اختیاری دانستن آن و نیز با قرار دادن اموری از قبیل داشتن یا نداشتن حجاب، جدایی یا اختلاط در معاشرت با جنس مخالف، گوش دادن به موسیقی یا پرهیز از آن، تراشیدن یا گذاشتن ریش، همراه داشتن سگ یا پرهیز از آن و مسائلی از قبیل آنها در حوزه «سبک زندگی» به ترویج ضمنی مفاسد اخلاقی و بی‌بند و باری پرداخته است و امور متعددی را که به فتوای همه یا اکثر فقها حرام می‌باشد از

حیطهٔ محرّمات خارج و آنرا در حوزهٔ مباحات قرار داده است و این ترویج ظریف اباحیگری به‌شمار می‌رود که یکی از مهمترین شاخصه‌های تهاجم فرهنگی دشمن است».

فرض کنیم چنین باشد. آیا انتشار همین یک مقاله در یک روزنامه با تیراژ کاملاً محدود «ترویج ظریف اباحیگری به‌شمار می‌رود که یکی از مهمترین شاخصه‌های تهاجم فرهنگی دشمن» و «ترویج ضمنی مفاسد اخلاقی و بی‌بند و باری است»؟ در این صورت با سیمای جمهوری اسلامی که با نمایش دهها فیلم متحرک و زنده سبکهای مختلف زندگی را به‌نمایش می‌گذارد چه باید کرد؟

اگر انتشار یک یادداشت نظری با تیراژ محدود اباحیگری را ترویج می‌کند، سیمای جمهوری اسلامی با نمایش دهها فیلم و سریال که حتی قهرمان برخی ممکن است سگ باشد یا پخش انواع موسیقی پاپ و کوچه‌بازاری یا به‌نمایش گذاردن مردان با سبکهای مختلف به‌عنوان قهرمان یا ارائهٔ انواع آرایشها یا به‌نمایش گذاردن مناظر دیگر چه چیزی را ترویج می‌کند؟

و براساس بند دو همین قسمت کیفرخواست با توجه به‌اینکه صدا و سیما زیر نظر مقام رهبری است، مسؤلیت اعمال صدا و سیما با رهبری است. و اگر این منطق را بپذیریم مقام رهبری باید پاسخگوی برنامه‌های سیما باشند.

نکتهٔ جالبتر آنکه یکی از اتهامات نشریات جبههٔ دوم خرداد جدایی دین از سیاست و محدود کردن دین به‌حوزهٔ خصوصی است، چنان‌که در کیفرخواست حاضر این نکته بارها تکرار شده است. اما ناگهان در تعارض کامل با اتهام پیشین کیفرنامه‌نویس مدعی می‌شود که روزنامهٔ خرداد می‌خواهد «دین را از حوزهٔ زندگی خصوصی افراد بیرون» براند. از این رو معلوم نیست اتهام خرداد تفکیک دین از سیاست و راندن دین به‌حوزهٔ خصوصی است یا راندن دین از حوزهٔ خصوصی؟ و یا اینکه اساساً خرداد با دین‌زدایی از حوزهٔ خصوصی و عمومی به‌دنبال دین‌ستیزی است؟

کیفرخواست

دومین مصداق نشر مطالب مخالف موازین اسلامی و... ۲. تشویق به مبارزه علیه برخی احکام مسلم اسلام

نکونام: متهم در راستای اعمال مجرمانه و تلاش برای جذب افراد مآله‌دار اقدام به‌زیر سؤال بردن احکام مسلم اسلام نموده است.

روزنامه خرداد در مورخ ۱۳۷۷/۱۰/۵ مصاحبه‌ای را از زنی ایتالیایی که مسؤول خبرگزاری ایتالیا در ایران است با عنوان «زن هیچ حقی را بدون مبارزه به‌دست نیاورده‌اند» به‌چاپ رسانده و در آن مصاحبه به‌صورت تلویحی به‌بعضی از احکام اسلام اهانت نموده و یا قشری از مردم را به‌مبارزه علیه آنها دعوت کرده است «... مشکل عمده شما قوانین شماسست و این به‌این دلیل است که کسانی که قوانین شما را نوشته‌اند کمی قدیمی فکر می‌کنند. من فکر می‌کنم این چیزها باید تغییر کند و آن ذهنیت باید عوض شود. مثلاً در مورد طلاق، در قوانین شما حق طلاق با مرد است... در همه دنیا حقوق زن و مرد مساوی است. البته زنان ما این حق برابر و مساوی با مرد را با مبارزه به‌دست آورده‌اند همین حق طلاق را زنان ایتالیا در سال ۱۹۷۳ به‌دنبال مبارزه‌هایی به‌دست آوردند. این حق از آسمان برای آنها نازل نشده...»

مدیر مسؤول روزنامه خرداد با نشر این مصاحبه اولاً درصدد زیر سؤال بردن احکام مسلم اسلامی در مورد طلاق و شرایط آن برآمده و با نقل مطلب از

کسانی که هیچ‌گونه آشنایی و صلاحیت برای اظهار نظر در مطالب اسلامی را ندارند و بدون نقد و توضیح مطالب شبهه‌برانگیز در مسیر هدف فوق‌گام برداشته است.

ناتناً قوانین و مقررات اسلام را کهنه و غیر قابل استفاده معرفی نموده است. نالناً از تساوی حقوق مرد و زن در همهٔ زمینه‌ها که در موارد متعددی با احکام شرع مقدس ناسازگار است ترویج و دفاع نموده است.

دفاعیه

نوری: مصاحبهٔ یک خانم ایتالیایی در خرداد ۱۳۷۷/۱۰/۵ مورد دیگری است که به نام «زیر سؤال بردن احکام مسلم اسلامی» خوانده شده است. اگر این استدلال تنظیم‌کنندهٔ متن کیفرخواست صحیح باشد، هیچ‌کسی حق هیچ نقل قولی را از پنج میلیارد انسانی که مثل ما فکر نمی‌کنند نخواهد داشت و براساس همین استدلال، هر چه گوینده و نویسنده است را می‌توان به دادگاه کشاند و محکوم کرد.

خبرنگار خرداد در ذیل مصاحبه این بحث را مطرح کرده است که «ما در ایران معتقد به آزادی مشروط هستیم بخصوص در مورد زنان در حالی که در کشورهای اروپایی آزادی بی‌قید و شرط را می‌پذیرند».

در متن کیفرخواست، به شکل تأسف‌آوری، با حذف اصل سؤال جهت‌گیری کل مطلب تحریف شده است.

اما نکتهٔ جالب توجه، تجاهل تنظیم‌کنندهٔ کیفرخواست نسبت به قوانین موجود کشور در زمینهٔ حقوق زنان است. ایشان خرداد را متهم به تشویق به مبارزه علیه برخی احکام مسلم می‌کند. لازم است توجه ایشان را به قوانین جاری کشور در پاره‌ای مسائل زنان جلب کنم که عیناً مغایر احکام موجود فقهی‌اند. قوانین راجع به طلاق، محاسبهٔ مهریه به نرخ روز را بخوانید تا برایتان مشخص شود، قانونگذار جمهوری اسلامی هم خود در این موارد خلاف

احکام اسلام عمل کرده است. بنابراین درج عبارات ساده یک خبرنگار خارجی چگونه ممکن است جرم باشد.

علاوه بر این با توجه به ماده ۲ قانون مجازات اسلامی و اصل قانونی بودن جرم و مجازات در هیچ یک از قوانین موجود، چنین عنوان مجرمانه‌ای موجود نیست.

کیفرخواست

سومین مصداق نشر مطالب مخالف موازین اسلامی و...

۳. تضاد عقلانیت و دین

نکونام: روزنامه خرداد در مورخه ۱۳۷۷/۱۲/۲۵ خود مقاله‌ای به قلم اکبر گنجی تحت عنوان «نگاهی به پروژه‌های رهایی جریان روشنفکری دینی» را درج کرده است. نویسنده مقاله پس از درج مطالبی از کانت فیلسوف آلمانی در زمینه تضاد عقلانیت و دیانت می‌گوید: «بیرون آمدن از صغارت و رسیدن به روشنگری مستلزم سه فرایند است.

اول: نفی رابطه خدایگان و بندگی (نفی قیم).

دوم: نفی مرجعیت سنت.

سوم: استقلال یافتن نهادهای عقل‌بنیاد از نهادهای دین‌بنیاد» که در این فراز ضمن تصریح به نفی عبودیت خداوند و تعبد به آورده‌های مذهب که از مسلمانات دین اسلام است، عقل را در برابر دین و محدودکننده رهنمودهای آن قلمداد می‌کند و در ادامه آن نیز به ورود عقلانیت به عنوان مهمان تازه و رقابت آن با دین و سرانجام عقلانی کردن آن نه به معنی فهم و دفاع از آن بلکه زدودن و نفی برخی از مطالب آن که برای وی قابل قبول نیست معرفی می‌کند.

نویسنده در فراز دیگری از مقاله می‌نویسد: قدرت فسادآور است و قدرت مطلقه فساد مطلقه به دنبال دارد. قدرت نیازمند مشروعیت است. چه امری بهتر

از قرائت ایدئولوژیک از دین می‌توان قدرت مطلقه را توجیه و مشروع کند. قدرت مطلقه نه تنها از دین برای توجیه مشروعیت خود سود می‌برد بلکه دین را دولتی می‌کند و هدایت دین مردم را به دست می‌گیرد. دین دولتی ابزار سلطه تحکیم قدرت یک صنف و تریاک توده‌هاست.

با توجه به این‌که اسلام دین سیاست و حکومت است و تشکیل حکومت دینی را بر پیروان خود فرض و ضروری می‌داند و ولایت پیامبر و امام معصوم و جانشینان آنان را به عنوان مهمترین رکن دین به شمار آورده است که این امر تهدیدکننده منافع طاغوتها، قدرت‌طلبان، استعمارگران و دشمنان جوامع اسلامی است لذا غرب و غربگرایان در تهاجم فرهنگی خود سهم مهمی را به حمله به حکومت دینی و رد آن داده‌اند.

روزنامه خرداد نیز در این راستا، اساس حکومت اسلامی را به عنوان «حکومت مطلقه» زیر سؤال برده و آن را با فساد مطلق برابر می‌شمارد و دین دولتی را وسیله تخدیر توده‌ها و حاکمیت یک صنف معرفی می‌کند که این امر در تضاد آشکار با فلسفه سیاسی اسلام بخصوص آن‌گونه که حضرت امام (رضی) ترسیم فرموده‌اند، می‌باشد.

نویسنده در پایان مقاله در ادامه حمله به دین دولتی و در واقع حمله به «جمهوری اسلامی» برخلاف نظر حضرت امام رضوان الله تعالی علیه مبنی بر عدم جدایی دین از سیاست و به پیروی از سایر تحلیلگران و نویسندگان غربی و غربگرا بر اصل جدایی دین از سیاست تأکید نموده و می‌گوید: «لذا تفکیک نهاد دین از نهاد دولت یکی از لوازم پروژه روشنفکری دینی است».

دفاعیه

نوری: در این مورد مقاله خرداد ۱۳۷۷/۱۲/۲۵ با عنوان «نگاهی به پروژه‌های جریبان روشنفکری دینی» از سوی تنظیم‌کننده نقل و از آن «زیر سؤال بردن اساس حکومت اسلامی» قلمداد شده است. مستند به اصل ۲۳ قانون اساسی، تفتیش عقیده ممنوع است و جای شگفتی است که تنظیم‌کننده متن کیفرخواست اظهار عقیده یک شهروند را جرم تلقی می‌کند.

اتهام «تضاد عقلانیت و دین» اگر هم درست باشد، جرم نیست. برخی از متشرعین مانند مرحوم علامه مجلسی به‌قصور عقل فتوا دادند تا جا برای شرع باز شود.

مرحوم علامه طباطبایی با حواشی حکیمانه خود بر بحارالانوار مدعیات مرحوم مجلسی را به‌نقد کشیدند. علامه طباطبایی در رد مدعای مرحوم مجلسی - در حاشیه بر احادیث مربوط به حقیقت امر - می‌نویسد: «وی همه اخبار را در یک رتبه می‌بیند و همه را مناسب فهم عامه مردم می‌شمارد... در حالی که در میان اخبار اهل بیت، سخنان درخشان و والایی هست حاکی از حقایقی که جز افهام عالی و عقول ناب به آن نمی‌رسند...»^۱

مرحوم مجلسی در مخالفت با اهل کلام و فلسفه بدانجا می‌رسد که کار فلاسفه و متکلمین در اثبات عقول مجرده را تخطئه می‌کند و می‌نویسد: «اثبتوا

۱. علامه مجلسی، بحارالانوار، بیروت، مؤسسه الوفاء، ج ۱، ص ۱۰۰ بانوشت.

عُقُولاً وَ تَكَلَّمُوا فِي ذَلِكَ فَضُولاً...»^۱ و علامه طباطبایی در پاسخ ایشان می‌نویسد: «برای کسی که در بحثهای عمیق عقلی رسوخ و ثبات قدم ندارد، بهتر و احتیاط‌آمیزتر آن است که به ظاهر کتاب و اخبار مستفیضه تعلق ورزد و علم به حقایق آنها را به خداوند واگذارد...»^۲ البته موضع نویسنده مقاله نه دفاع از تضاد دین و عقل، که دفاع از عقلانی کردن دین در مقام اثبات، فهم و نقد است. که متأسفانه این موضع آگاهانه یا ناآگاهانه نادیده گرفته شده است.

اتهام دیگر تنظیم‌کننده متن کیفرخواست به مقاله مذکور «تصریح به نفی عبودیت خداوند و تعبد به آورده‌های مذهب که از مسلمات دین اسلام است» می‌باشد. تمام مقاله در خدمت دفاع از دینداری در سطح بالا و ایجاد رابطه بین انسان و خدا و برچیدن موانعی است که مانع عبودیت و ایمان‌ورزی می‌شود. نویسنده می‌گوید یکی از موانع خداپرستی و تجربه امر قدسی، کوس خدایی زدن برخی از آدمیان و برقراری رابطه خدایگان و بندگی میان آدمیان است و توصیه او این است که باید خدایگان زمینی را کنار گذارد تا جا برای پرستش خدای واقعی باز شود. او استبداد دینی را یکی از موانع دینداری و خداپرستی معرفی می‌کند.

تنظیم‌کننده متن کیفرخواست مخالفت نویسنده با «دین دولتی» را به معنای جدایی دین از سیاست گرفته است. نویسنده مقاله از دولتی شدن دین می‌هراسد نه از حکومت دینی. آنچه در این مقاله، مردود و مذموم دانسته شده است دین حکومتی است نه حکومت دینی. و می‌گوید دولت حق دخالت در دین و تحمیل یک قرائت از دین به جامعه را ندارد. دین‌شناسی و تبلیغ دین، کار عالمان، فقیهان، عارفان، فیلسوفان، مفسران و حوزه‌های دینی است و دولت حق ندارد دین را همچون آیین‌نامه‌هایش به‌قالب واحدی بریزد و به‌دیگران تحمیل کند.

ضمن آن‌که مخالفت با «دین دولتی» نه فقط جرم نیست، بلکه وظیفه هر

۲. پیشین، ص ۱۰۴، پانویس.

۱. پیشین، ص ۱۰۳-۱۰۴.

انسان دیندار دل‌سوزی است که در پی حفظ سلامت و استقلال دین است. نتیجه دین دولتی، جز این نبوده و نیست که دین به صورت ابزاری برای توجیه قدرت و رفتار قدرتمندان تنزل می‌کند و در حالی که در اندیشه «دولت دینی»، دین راهنمای دولت است، در تفکر «دین دولتی» دین به صورت وسیله‌ای بی‌مقدار برای استمرار سلطه مدعیان درمی‌آید.

تنظیم‌کننده متن کیفرخواست در پایان اتهام جدایی دین از سیاست را با این جمله مستند می‌سازد که: «لذا تفکیک نهاد دین از نهاد دولت یکی از لوازم پروژه روشنفکری دینی است».

این جمله به‌صراحت از استقلال نهادهای دینی (حوزه‌های علمیه، مساجد و...) از نهاد دولت دفاع می‌کند نه از جدایی دین از سیاست. سیاسی بودن احکام اسلام و جدا نبودن دین از سیاست، هیچ ارتباطی با دولتی شدن دین ندارد. دین و سیاست از یکدیگر جدا نیستند اما دین نباید دولتی شود و علما و مراجع حوزه‌های علمیه هم کارمندان دولت نیستند. سیاست حق دخالت در دیانت را ندارد و نمی‌توان با توجه به مصالح سیاسی، دیانت را سامان داد و دین را مطابق میل دولتیان تفسیر و قرائت کرد.

کیفرخواست

چهارمین مصداق نشر مطالب مخالف موازین اسلامی و...

۴. مجازات اعدام و دین اسلام

نکونام: روزنامه خرداد در صفحه اول نشریه مورخه ۱۳۷۷/۹/۲۳ خود چنین تیتری را مطرح کرده است:

«رئیس قوه قضائیه در همایش قضایی ابعاد بین‌المللی مواد مخدر اعلام کرد: مجازات اعدام ساخته حکومت است نه شرع، باید قوانین را اصلاح کرد». صرف نظر از این که با مراجعه به مطلب اعلام شده توسط آیت‌الله یزدی رئیس وقت قوه قضائیه در روزنامه‌های دیگر و همین طور در متن خبر اعلام شده در صفحه ۴ همین روزنامه روشن می‌شود که آقای یزدی چنین مطلبی را نگفته است و نقل این مطلب و نسبت دادن آن تهمت به آیت‌الله یزدی است.

روزنامه خرداد و مدیر مسؤل آن با نشر این متن بخصوص تیتتر کردن آن در صدد القای دو مطلب خلاف واقع یکدیگر است:

الف. در شرع اسلام مجازات اعدام وجود ندارد.

ب. مقررات و قوانین مصوب امر جمهوری اسلامی برخلاف شرع است و

باید تغییر یابد.

در صورتی که برخلاف نظر همفکران غربی و غریزه آقای مدیر مسؤل

روزنامه خرداد در شرع اسلام در موارد متعددی مجازات اعدام به‌عنوان

قصاص یا حد پیش‌بینی شده و قوانین مصوب مجلس شورای اسلامی نیز این موارد را عیناً از فقه برگرفته‌اند و حکومت اسلامی علیرغم فشار قدرتهای خارجی و وابستگان داخلی آنان همواره بر اجرای حدود و مجازاتهای اسلامی اصرار ورزیده است.

دفاعیه

نوری: تنظیم‌کننده متن کیفرخواست، تیتراصفحه اول خرداد ۱۳۷۷/۹/۲۳ را بدین‌گونه نقل می‌کند: «رئیس قوه قضائیه در همایش قضایی ابعاد بین‌المللی مواد مخدر اعلام کرد: مجازات اعدام ساخته حکومت است نه شرع، باید قوانین را اصلاح کرد». و آنگاه می‌گوید که آقای یزدی، این مطلب را نگفته است و سپس خرداد را متهم می‌کند که می‌خواهد دو مطلب دیگر را القا کند یکی اینکه در اسلام، اعدام وجود ندارد و دوم اینکه قوانین جمهوری اسلامی، خلاف شرع است. گرچه هیچ‌یک از این دو مطلب فوق از این تیتراصفحه نمی‌شود، اما آیا آقای تنظیم‌کننده متن کیفرخواست نمی‌داند که در اسلام برای مواد مخدر، مجازات اعدام وجود ندارد؟ تنظیم‌کننده متن کیفرخواست در ادامه مدعی است که قوانین مصوب مجلس شورای اسلامی عیناً از فقه برگرفته‌اند. اگر ایشان به‌عنوان یک مقام قضایی فرصت داشته باشد و به‌قانون مورد بحث (مبارزه با مواد مخدر) نگاهی افکند متوجه خواهند شد که این قانون و بسیاری از قوانین دیگر، مصوب مجمع تشخیص مصلحت است نه مجلس شورای اسلامی و لابد ایشان اطلاع دارند که قوانین مصوب مجمع هم به‌مانند قوانین مصوب مجلس اجرا شده و به‌استناد آن می‌توان افرادی را هم به‌اعدام محکوم کرد. آیا اعدامهای مستند به این نوع قوانین را هم می‌توان حکم اسلام دانست؟ در ضمن اگر این خبر کذب باشد اولاً پس از آمدن خبر، آقای یزدی یا دفتر ایشان باید آن را

تکذیب می‌کردند و ثانیاً موضوع مورد بحث در کتاب این همایش منتشر نمی‌شد. عین جمله این است: «اعدام یک قانون شرعی نیست که نتوانیم آنرا تغییر ندهیم و جایز کنیم بلکه اعدام یک قانون حکومتی است و به عبارت بهتر یک قانون قراردادی از سوی حاکم است نه یک قانون شرعی».^۱

سوالی که در اینجا مطرح است این است که آیا دستگاه قضا برای اثبات جرم نباید به کذب بودن مطلب منتشر شده قطع پیدا کند؟ در موارد متعددی در این پرونده نسبت نشر اکاذیب به خرداد داده شده است و جالب است که در تمامی موارد استناد دادگاه به شاکمی است و نه بررسی واقعیت خارجی در آن مورد. با اسناد موجود مشخص می‌گردد که دادستان در مقام نشر اکاذیب برآمده است.

۱. همایش ابعاد بین‌المللی مواد مخدر در زمینه مسائل قضایی، ستاد مبارزه با مواد مخدر، ریاست جمهوری، زمستان ۱۳۷۷، ص ۲۸۲.

کیفرخواست

پنجمین مصداق نشر مطالب مخالف موازین اسلامی و...

۵. نسبیت حق و باطل

نکونام: یکی از اعتقادات مسلم ادیان الهی عقیده به «حقانیت» خدا و پیامبر و مفاهیم دینی آورده شده توسط پیامبر و باطل بودن اعتقادات مغایر با عقیده حق می باشد. در نتیجه تعارض بین حق و باطل از اصول مسلم و بدیهی در فرهنگ دینی است. قرآن شریف می فرماید: «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَإِنَّمَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ» و نیز می فرماید: «فَمَنَّاذِرًا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ». پیشوایان دینی نیز بر تقابل و جدایی کامل حق و باطل تأکید نموده اند. مولای متقیان در نهج البلاغه می فرماید: «حق و باطل و لکل اهل» یکی از شگردهای غریب دگان در جهت سست کردن اعتقادات دینی، طرح مسأله نسبیت حق و باطل است و این که هیچ امری به طور مطلق باطل نیست و هیچ عقیده ای نیز به طور کامل حق و درست نمی باشد.

روزنامه خرداد نیز در راستای اجرای توطئه تهاجم فرهنگی در مواردی به این مسأله پرداخته است. این روزنامه در شماره مورخه ۲۷ تیرماه ۱۳۷۸ در صفحه ۶، مقاله ای تحت عنوان «ریشه های معرفتی خشونت و جنایت، تأملی در پیامدهای حق پنداری» به قلم علیرضا دست افشان، درج کرده است که در آن نوشته با ارائه شواهد و استدلالاتی بر طرح فوق یعنی نسبیت حق و باطل

پرداخته است که با توجه به مشی آن روزنامه دور از انتظار نبوده است. لکن در فرازی از مقاله ضمن تحریف یکی از فرمایشات مولای متقیان حضرت علی(ع)، آن حضرت را نیز متهم به پیروی از نظریه مذکور نموده است که ذیلاً نقل می‌شود:

«ارنست کاسیرر» بدرستی هشدار می‌دهد که «بدترین دشمن دانش شک نیست بلکه حکم جزمی است و ولتر با صراحت و شجاعت ذاتی خود فریاد برمی‌آورد تنها مردم فریبان می‌توانند ادعای یقین کنند... شک حالت مطبوعی نیست ولی ادعای یقین مسخره‌آمیز است. امیرالمؤمنین علی(ع) نیز قویاً جزمیت و حق‌پنداری را مردود دانسته و فرموده است (نقل به مضمون) هر سخن و نظری در این جهان آمیخته‌ای از حق و باطل است...»

متن جمله‌ای که نویسنده به قول خود از حضرت علی(ع) نقل به معنی کرده است، و در واقع سخن علی(ع) را تحریف کرده است چنین است:

«إِنَّمَا بَدُو وَفُوعُ الْفِتَنِ أَهْوَا وَتَتَّبِعُ وَ أَحْكَامُ تَتَّبِعُ، يَخَالِفُ فِيهَا كِتَابُ اللَّهِ وَ يَتَوَلَّى فِيهَا رِجَالُ رِجَالاً عَلِيٌّ غَيْرُ دِينِ اللَّهِ فَلَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ مِنْ مِزَاجِ الْحَقِّ لَمْ يَخْفِ عَلَيَّ الْفُرْتَادِينَ وَ لَوْ أَنَّ الْحَقَّ خَلَصَ مِنْ لَيْسِ الْبَاطِلِ انْقَطَعَتْ عَنْهُ السِّنُّ الْمُعَايِدِينَ وَ لَمْ يَكُنْ فِيهِ إِخْتِلَافٌ وَ لَكِنْ يُؤْخَذُ مِنْ هَذَا ضَعْفٌ وَ مِنْ هَذَا ضَعْفٌ فَيَمْرِجَانِ مَعَا فَيَجْلَلَانِ فَهَذَا لَكَ يَسْتَوْلِي الشَّيْطَانُ عَلَيَّ أَوْلِيَانَهُ وَ يَنْجُو الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ الْحُسْنَى».

حضرت در مقام فتنه‌شناسی و معرفی انگیزه و روشهای فتنه‌گران و منحرف‌کنندگان مردم ضمن این‌که ریشه فتنه‌گری را هواپرستی و بدعت‌گذاری معرفی نموده است می‌فرماید: فتنه‌گران برای فریب مردم حق و باطل را به هم می‌آمیزند و از این طریق موفق به جذب نیرو می‌شوند و الا اگر مطالب باطل خود را صریح و شفاف بیان می‌کردند کسی به دنبال آنها نمی‌رفت. حضرت در این فراز همین کاری را که روزنامه خرداد و امثال آن انجام می‌دهند یعنی با نقل برخی شواهد از ائمه یا بزرگان سعی در جا انداختن مطالب باطل خود دارند افشا می‌کند و روزنامه مزبور با کمال بی‌انصافی مطلب را در مسیر اهداف اغواگرانه خود تحریف می‌نماید.

این روزنامه در صفحه ۶ مورخه ۱۳۷۸/۴/۳۱ خود ضمن مقاله‌ای به نام «جستاری در بی‌ارزشی برخی ارزشها» به قلم رحمت‌الله صادقی تلاش در بی‌اعتبار نمودن ارزشهای دینی و سست کردن عقیده مردم به آن دارد که فرازهایی از آن در ذیل نقل می‌شود:

نویسنده در ابتدای مقاله منظور خود از ارزشهای مورد بررسی را چنین تبیین می‌کند: «برخی اوقات زندگی ما افکار، روان، مناسبات ما دستخوش واژه‌ها، مفاهیم و تصدیق‌هایی است که گاه اثبات آنها محال به نظر می‌رسد. واژه ارزش یا ارزشها در تصور مردم جامعه ما و سایر جوامع سنتی بیشتر باردار مسائل دینی و اخلاقی و آرمانی است».

سپس با اشاره به ورود به قرن بیست و یکم و تحولاتی که لازمه آن است و طرح دگرگونی و فریبندگی ارزشها حمله به ارزشها را با این جمله شروع می‌کند: «کلمه ارزش در زیر خروارها معنا و مصداق و تصوره‌های خام و نابخردانه مدفون شده است» متعاقباً برخی از مصداق‌های مادی ارزشها را برشمرده و وارد بحث ارزشهای غیر مادی می‌شود و می‌گوید:

«صرف‌نظر از این روشها که تأمین‌کننده نیازهای بدیهی انسان‌اند به ارزشهای گوناگونی برمی‌خوریم که برای سنجش ارزشی یا بی‌ارزشی آنها به تأمل یا دقتی فیلسوفانه نیازمندیم: فرهنگ، دین، اخلاق، هنر و ادبیات هر ملتی به همان میزان که باردار ارزشهای حقیقی است به همان میزان نیز شاید باردار توهماتی باشد که به نام ارزش و یا فضیلت در باور و اذهان مردم آن جامعه گنجانده شده‌اند».

نویسنده سپس به دشواری کار خود در زمینه «بی‌ارزش دانستن برخی ارزشها» در فضای سیاسی موجود جامعه بخصوص با توجه به وجود «مدافعان بی‌شمار ارزشها» اشاره کرده و توصیه می‌کند: «مدافعان ارزشها بیش از آن که تهی‌مغزانه و با دستپاچگی، بی‌حوصلگی و کین‌وارگی به دفاع از ارزشها بپردازند باید تحولات تاریخی ارزشها، خاستگاه تاریخی ارزشها و انقراض تاریخی ارزشها را بدانند».

و بالاخره در پایان به همان نظریه نسبیت حق و باطل برمی‌گردد و نتیجه‌گیری می‌کند: «هیاهوی دفاع از ارزشها از بیخ و بن سؤال‌برانگیز است. ارزشها در زمان شکل می‌گیرند (یعنی هیچ عقیده‌ای که حق کامل باشد وجود ندارد) و بالتدگی و ترشیدگی و گنبدیدگی آنها هم با زمان است».

دفاعیه

نوری:

الف. یکی از موارد اتهامی روزنامه خرداد، تحت عنوان نسبت حق و باطل معطوف به مقاله‌ای با عنوان تأملی در پیامدهای حق‌پنداری^۱ است. این اتهام اساساً خلاف واقع و بی‌ارتباط با مندرجات مقاله فوق‌الذکر است. نسبت‌گرایی حقیقت یک چیز است و لغزش‌پذیری معرفتی چیز دیگر. در هیچ جای آن مقاله گفته نشده حقیقت نسبی است. پیام اصلی نوشتار مزبور این بود که «حقیقت آشکار نیست» و هر یک از ما باید به لغزش‌پذیری خود اذعان داشته باشیم و گمان نکنیم که حقیقت ناب را در اختیار داریم.

همواره باید این احتمال را بدهیم که بخشی از سخن ما ناصواب و بخشی از سخن مخالفان ما درست باشد. مطلق بودن حقیقت ایجاب نمی‌کند که این حقیقت مطلق در اختیار گروهی از افراد باشد. به عبارت دیگر، حقیقت مطلق است اما شناخت افراد از حقیقت، مطلق نیست.

مرحوم مطهری در این موضوع می‌گویند: «جامعه مزوجی است از خیر و شر و حق و باطل، چون انسان مزوجی است از خیر و شر. این نزاع و درگیری حق و باطل همیشه در صحنه وجود فرد و در صحنه اجتماع حکمفرماست».^۲ یا «باطل هم چنین است که بر نیروی حق سوار می‌شود و

۱. خرداد، ۱۳۷۸/۴/۲۷.

۲. حق و باطل، صدا، ۱۳۷۷، ص ۱۹.

روی آن را می‌پوشاند»^۱. حقیقت ناب تنها در کف باکفایت ذات کبریا می‌است. این مفهوم لغزش‌پذیری است نه نسبیت‌گرایی.

اعتقاد به لغزش‌پذیری، به هیچ وجه به معنای توهین به مقدسات یا انکار سخنان معصومین (ع) نیست. معصومین (ع) به حقیقت ناب اتصال دارند ولی وقتی حقیقت ناب در قالب یک زبان بشری تقریر می‌شود، محدودیت‌های دستوری و تعبیری آن زبان در نحوه بیان آن اثر می‌گذارند و به آن صبغهٔ دنیوی می‌دهند و امکان قرائتها و فهمهای گوناگون از «سخن حق» را به وجود می‌آورند. اگر چنین نبود «علم تفسیر» معنایی نداشت.

بنابراین وقتی می‌گوییم «حقیقت عریان نیست» به همین محدودیت‌های اجتناب‌ناپذیر دنیوی اشاره می‌کنیم و گرنه کیست که در اتصال اولیاء الله به حقیقت ناب شک کند؟

در آن مقاله نه تنها چنین شکی روا نشده، بلکه به سخن معصوم (ع) نیز استناد شده است و البته این استناد بر اساس فهم نگارنده بوده و به همین جهت عبارت «نقل به مضمون» در آن ذکر شده است. قابل توجه است که جمله‌ای که نقل شده دو گونه ترجمه شده. جملهٔ امیر مؤمنان چنین است: «قَلُّوا انَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ مِنْ مَزَاجِ الْحَقِّ لَمْ يَخْفَ عَلَى الْمُتَرَاتِدِينَ وَ لَوْ انَّ الْحَقَّ خَلَصَ مِنْ لِبَسِ الْبَاطِلِ انْقَطَعَتْ عَنْهُ السِّنُّ الْمُغَانِدِينَ».

در ترجمهٔ مقاله نویس آمده است هر سخن و نظری در این جهان آمیخته‌ای از حق و باطل است و در ترجمهٔ کیفرخواست آمده است فتنه‌گران برای فریب مردم حق و باطل را بهم می‌آمیزند و از این طریق موفق به جذب نیرو می‌شوند.

و مناسب است ادیبی بررسی کند و نظر دهد کدام ترجمه درست است؟ ترجمهٔ مقالهٔ مندرج در خرداد تحت عنوان نقل به مضمون و یا ترجمهٔ کیفرنامه نویس؟

۱. پیشین، ص ۵۰.

با نگاهی سطحی می‌توان ترجمه مقاله خرداد را به لحاظ ترجمه تحت‌اللفظی صحیح دانست حال اگر کسی ترجمه مندرج در کیفرخواست را صحیح نداند می‌تواند ترجمه‌کننده را متهم به انحراف و تحریف کند؟

با وجود دهها ترجمه و تفسیر در ارتباط با قرآن کریم هنوز هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند که ترجمه‌ای بدون اشتباه وجود دارد. آیا وجود اشتباه در ترجمه قرآن دال بر انحراف و یا قصد تحریف ترجمه‌کننده است؟ آیا با این روشها باب تحقیق و نظریه‌پردازی بسته نمی‌شود؟

ب. اتهام نسبیت حق و باطل در مقاله دیگر مبتنی به دو خطای مهلک است: اول یکی گرفتن دین و ارزشها.

دوم استنتاج نسبیت دین از نسبیت ارزشها.

معتزله و شیعه به حسن و قبح ذاتی و عقلی معتقدند. یعنی رفتارهای فاعل مختار، مستقل از شریعت، ذاتاً خوب یا بد هستند و عقل نیز مستقل از شرع، حسن و قبح آنها را می‌فهمد. اما اشاعره حسن و قبح را شرعی می‌دانستند یعنی اگر شریعت چیزی را خوب یا بد محسوب نمی‌کرد، خوبی و بدی وجود نداشت و عقل نیز مستقل از شریعت قادر به درک و فهم فضیلت و رذیلت نیست. لذا از نظر معتزله و شیعه اخلاق و ارزشها مستقل از دین‌اند ولی دین پشتوانه اخلاق و ارزشهاست.

با توجه به آنچه بیان شد، یکی گرفتن دین و ارزشها خطاست.

از طرف دیگر نسبیت ارزشها یک مفهوم جامعه‌شناختی است، یعنی وقتی به جوامع گوناگون و مکاتب گوناگون نگاه می‌کنیم ارزشهای متفاوتی را می‌بینیم. چیزی که از نظر ما خوب است از نظر مردم کشور دیگری بد است و بالعکس. لذا از نسبیت ارزشها در جوامع گوناگون نمی‌توان نسبیت حقیقت و دین را استنتاج کرد.

تنظیم‌کنندگان کیفرخواست تفاوت میان احکام دینی و ارزشهای اجتماعی را نشناخته‌اند زیرا ارزشها عبارتند از: باید‌ها و نبایدهای رایج در جامعه که

تبدیل به آداب و رسوم و سنن می‌شوند و بدون فرض وجود جامعه‌ای انسانی، مقوله‌ای به نام ارزشها وجود ندارد زیرا ارزش یک پدیده اجتماعی است.

احکام دینی دستوراتی هستند که صرفنظر از وجود یا عدم یک جامعه یا اعتقاد یا عدم اعتقاد یک جمعیتی به آنها توسط شارع متعال جعل شده‌اند و در لوح محفوظ وجود دارند. می‌توان جامعه‌ای را تصور کرد که به دینی پایبند نیستند اما آن دین و احکامش در لوح محفوظ یا در کتابها و منابع بشری مضبوط است و هرگاه ملتی بدان گروید این احکام به عنوان مقرراتی در زندگی آنها جاری می‌شود.

بنابراین ارزشها ذاتاً تحول پذیرند چنانکه برای مثال: ازدواج در سنین بالا در یک زمان ضد ارزش و ناشایست بود و در زمانی تبدیل به ارزش می‌شود، کثرت اولاد در یک زمان ارزش و دخترداری ضد ارزش است و در زمانی دیگر معکوس می‌شود. نظام سلطنتی در زمانی ارزش است و شاعران و فقیهان می‌گویند:

نه بی‌دین بود تخت شاهی به پای نه بی‌تخت شاهی بود دین به جای
و یا سلطان را ظل الله می‌خوانند و در زمانی دیگر آنها تبدیل به ضد ارزش می‌شوند. بدین سان می‌توان صدها مورد را فهرست کرد.
اما احکام دینی وضعیتی دیگر دارند. حتی احکام دینی هم به احکام ثابت و متغیر تقسیم می‌شوند.

و شهید مطهری توضیح می‌دهد که بسیاری از احکام متغیر هستند. سر اجتهاد نیز همین است که پایه‌ای تحولات جامعه نسبت به حوادث واقعیه اجتهاد می‌شود.

بنابراین وقتی بخشی از احکام تحول پذیرند، چگونه تحول پذیری ارزشها را دین‌زدایی تعبیر می‌کنید؟ آیا می‌دانید با این سخن گرفتار انکار دین می‌شوید زیرا تطور و تحول تاریخی ارزشها به معنی پایان یک دین و پیدایش مسلک دیگر می‌شود.

علاوه بر اینها مراد نویسنده مقاله از «ارزش» کاربرد و منافع اشیاء و پدیده‌های پیرامون است و نویسندگان کیفرخواست مالیت و بها داشتن پدیده‌ها را با بایدها و نبایدهای اخلاقی در هم آمیخته‌اند. نویسنده مقاله می‌نویسد: «ما در جهانی به سر می‌بریم که هیچ چیز بی‌ارزش نیست. تمام پدیده‌هایی که پیرامونمان را دربر گرفته‌اند هرکدام نیازی را برآورده می‌سازد. نیازمندی متقابل و ارزشمندیهایی متقابل رابطه‌ای است که در بین ما آدمیان برقرار است». در فراز دیگری آورده است: «صرفنظر از این ارزشها که تأمین‌کننده نیازهای بدیهی انسانند به ارزشهای گونه‌گونی برمی‌خوریم». جالب توجه این است که این فراز مورد استناد کیفرخواست هم قرار گرفته است اما به‌مدلول آن توجه نشده است.

از اینها گذشته این اتهام و محتوا و مضمون مقاله که درباره ارزشهاست هیچ ارتباطی به بحث حق و باطل و نسبی یا مطلق بودن آن ندارد و در هیچ فرازی از مقاله اصولاً متعرض حق و باطل نشده است و در شگفتم که نویسندگان کیفرخواست بدون آشنایی ابتدایی با مباحث کلامی در این حیظه وارد شده و از سر کم اطلاعی گرفتار اتهام تراشی شده‌اند.

نویسنده کیفرخواست به دلیل کم اطلاعی خویش ناخواسته اتهام مربوط به نسبییت حق و باطل را متوجه خویش می‌سازد. زیرا در اعتقاد اسلامی فقط خدا مطلق است و هیچ مطلقى جز او وجود ندارد. فقهای شیعه را نیز به این دلیل مخطئه می‌خوانند که معتقدند حاصل اجتهاد فقها که با تمام وسواس خود به بیان حکم شرعی می‌پردازند «مانزل الله» نیست. حکم خدا در لوح محفوظ است و مجتهد یا مصیب است یا مخطی. بنابراین اگر فقط مانزل الله را حق بدانیم بنا بر رأی فقها و اصولیین شیعه قابل دسترسی نیست و با اجتهاد صحیح احتمالاً می‌توان به آن دست یافت.

ضمناً نویسندگان کیفرخواست در ارزیابی دو مقاله یادشده که دربرگیرنده مباحث علمی، فلسفی و کلامی است به ابتدایی‌ترین مبادی معرفت‌شناسی دینی

و اسلامی، توجه نکرده‌اند که براساس آن، اصل دین کامل و حق و مقدس است ولی فهم ما از دین کامل و حق، مقدس نیست. اصل دین دچار تغییر و تحول نمی‌شود ولی فهم ما از شریعت دچار تغییر و تحول می‌شود. حقانیت خدا و پیامبر و دین و نیز تعارض حق و باطل یک چیز است و محدودیتهای تفاسیر و استنباطها و نظریه‌های بشری ما دربارهٔ دین، چیزی دیگر است.

یکی از اهداف انبیا و اولیای الهی این بوده است که آدمیان را متوجه محدودیت خود کنند تا به‌جای بندگی خدایی نکنند و عبودیت و بندگی پیش گیرند و خود و فهم و برداشت خویش از منابع و ادلهٔ اصیل دینی را مطلق نکنند و عین حقیقت دین نینگارند و در نتیجه تحمل شنیدن انتقادات علمی دربارهٔ نظریه‌های خود را به‌هم رسانند و باب «تخطئه» را گشوده نگه دارند و با تصویب مطلق خود، حرکت و پویایی و باروری را از فرهنگ سرشار اسلامی که از سرچشمه‌های حق مطلق در تاریخ بشری جریان یافته است بازنگیرند. در پایان اشاره می‌کنم که تعابیر «غریزدگی» و «توطئهٔ تهاجم فرهنگی» برای این مقالات در متن کیفرخواست نیز حاکی از رویکرد غیر حقوقی و افتادن به‌موضع یک مقاله‌نویس منتقد است. البته، از مقدماتی که کیفرخواست چیده است به‌هیچ‌وجه نتیجهٔ دلخواه و مطرح‌شده حاصل نمی‌شود بخصوص که از شاخه‌ای به‌شاخه‌ای رفته و از بحث نسبیت حق و باطل به‌ارزشها و از آنجا به‌تمسک نابجایی به‌سخنان امام خمینی دربارهٔ دفاع از اسلام غلتیده و با این عبارت امام که «من با خدای خود پیمان بسته‌ام که رضای او را بر رضای مردم و دوستان مقدم دارم» اتهام را پایان داده‌اند.

کیفرخواست

پایان بخش کیفرخواست و تقاضای مجازات

نکونام: ریاست محترم دادگاه و اعضای محترم هیأت منصفه، قطع و یقین دارم شما که هر یک درد دین و حفظ اندیشه‌های دینی دارید با تاسی و تمسک به اسلام ناب با رسیدگی واقعی و تعقیب و مجازات این‌گونه افراد برای همیشه تفکر موهن و ضعیف ضد دینی را که الرّواتع الخضره ارق جلوداً (گرچه ظاهری زیبا دارند ولی فاقد اساس و بنیان هستند) از بین برده تا خوراک دینی و اسلامی برای مردم ایجاد گردد (حتّی تخرج المدره من بین حُبّ الحَصید) و از تبلیغات شوم خودباختگان غربی نهراسید و این مشکل را به‌جان بخرید که طُوبی لِنَفْسِ اِدْتِ اِلَى زَیْنِهَا فَوْضَهَا وَ عَرِکَتْ بِجَنِبِهَا بَوْسَهَا وَ چِه زیباست کلام امام رضوان‌الله تعالی علیه که فرمودند: «سفارش این موضوع لازم نیست که دفاع از اسلام و نظام شوخی بردار نیست و در صورت تخطی، هرکس در هر موقعیت بلافاصله به‌مردم معرفی خواهد شد» و یا در جای دیگر که قبلاً اشاره شد فرمودند: من با خدای خود پیمان بسته‌ام که رضای او را بر رضای مردم و دوستان مقدم دارم اگر تمام جهان علیه من قیام کنند دست از حق و حقیقت برنمی‌دارم. من کار به تاریخ و آنچه اتفاق می‌افتد ندارم. من تنها باید به‌وظیفه شرعی خود عمل کنم. علیهذا با عنایت به مجموع محتویات پرونده و دلایل و مدارک زیر:

۱. روزنامه‌های ضمیمه پرونده حاوی مطالب مجرمانه
 ۲. شکایت شکات
 ۳. اظهارات جناب آقای نوری در پرونده
 ۴. سایر قرائن و امارات موجود
- ضمن اعتقاد به مجرمیت وی تقاضای مجازات ایشان را برابر مواد ۵۰۰، ۵۱۳، ۵۱۴، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۹۷ و ۶۹۸ قانون مجازات اسلامی با رعایت ماده ۴۷ همان قانون و با در نظر داشتن بندهای ۱ و ۷ و ۸ و ۹ ماده ۶ قانون مطبوعات از محضر دادگاه محترم ویژه روحانیت دارم.

آخرین دفاع

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ بِهِ نَسْتَعِينُ إِنَّهُ خَيْرُ نَاصِرٍ وَ مَعِينٍ
وَ أَقْوَضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ
الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَ قَالُوا
حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ. فَاتَّقَلَّبُوا فِي نِعْمَةٍ مِنْ اللَّهِ وَ فَضْلٍ لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ وَ اتَّبَعُوا رِضْوَانِ
اللَّهِ وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ.^۱

بخش اول

یکم: ایرادات عمومی کیفرخواست

هرچند مبنای این دادگاه اصولاً مغایر قانون اساسی و قوانین کشور است، اما
جا داشت آنچه به عنوان کیفرخواست، با امضای یک روحانی صادر شده است،
از حداقل استحکام حقوقی، فقهی، اخلاقی و حتی ادبی، برخوردار می بود که
مع الأسف از جهات متعدد محل ایراد و اشکال است:

۱. مطابق ماده ۱۷۰ قانون آیین دادرسی کیفری، کیفرخواست باید تصریح
نماید عمل متهم مطابق با چه جرمی است. که البته در تمامی متن کیفرخواست،
کلی گوییهایی فاقد ارزش حقوقی شده و صرفاً در صفحه ۴۴ کیفرخواست،
تنظیم کننده با ۷ ماده از مواد قانون مجازات اسلامی اینجانب را متهم کرده است.
۲. طبق ماده ۱۸ آیین نامه دادرسیها و دادگاههای ویژه روحانیت «هر فعل

۱. آل عمران: ۱۷۳-۱۷۴.

یا ترک فعلی که مطابق قوانین موضوعه یا احکام شرعی قابل مجازات یا مستلزم اقدامات تأمینی و تربیتی باشد، جرم محسوب است». قطع نظر از مغایرت این ماده با قانون اساسی، تنظیم‌کننده کیفرخواست ملزم بوده است در مستندات خود یا قوانین موضوعه را در نظر داشته باشد یا احکام شرعی را. اما ایشان هم قانون را رها کرده است و هم احکام شرعی را. چنانچه نامبرده خود را ملتزم به قوانین موضوعه می‌داندست، می‌بایست در تجزیه ارکان و عناصر جرائم انتسابی مشخص می‌نمود که کدام یک از آنها بر مطالب خرداد صدق می‌کند و چگونه و به چه ترتیبی احراز شده‌اند. اما وی خود را بی‌نیاز از استدلال و استناد دانسته است.

۳. تنظیم‌کننده در صفحه ۴ کیفرخواست مدعی شده است «گرچه در بادی امر تلاش کردم وجه صحیحی برای هر یک از مطالب منتشره پیدا کنم، ولی با کمال تأسف وقتی مجموعه مطالب روزنامه خرداد ملاحظه می‌شود توطئه و عناد از آن استشمام می‌گردد و هیچ راهی برای حمل به صحت جز سوء نیت دیده نمی‌شود».

از مطالب خرداد کدام توطئه و عنادی استشمام می‌شود؟ توطئه و عناد علیه چه کسی یا چه جایی؟ چگونه کیفرخواست صادره بدون توجه به قانون و فقه چنین بی‌پروا نسبت ناروا و سنگینی به کسی می‌دهد؟ حتی در فهرست اتهاماتی که در پایان کیفرخواست ذکر شده است، اتهام توطئه نیست. ایشان فراموش کرده است که کیفرخواست یک سند قضایی است و یکایک عبارات و کلمات آن باید مستند، مستدل و مطابق قانون باشد.

از همه شگفت‌آورتر به کار بردن کلمه استشمام برای اثبات سوء نیت و توطئه است. اساساً فلسفه قانون و قانونگذاری و وسواس در اجرای قوانین قضایی جلوگیری از استشمام است که رأی را قائم به تشخیص و وهم و ظن یک فرد می‌سازد. اگر قرار بود تنظیم‌کننده کیفرخواست از طریق استشمام جرمی را ثابت کند باید قانون و قضا به کلی تعطیل می‌شد.

۴. کیفرخواست صادره نه فقط تلاشی برای اجرای اصل صحت به عمل نیاورده است، بلکه کوشیده است حتی برخلاف اخلاق قضایی به هر وسیله ناروایی متشبت شود تا چیزی علیه اینجانب فراهم آورده باشد. از جمله روشهایی که در کیفرخواست به کار برده است، روش تقطیع مطالب و بی توجهی به کلیت هر یک از مطالب است. همچنین برای اینکه بتواند فهرستی از اتهامات علیه اینجانب ردیف کند، از روش شکایت انبوه استفاده کرده است.

۵. استناد تنظیم کننده در صفحه ۲ کیفرخواست به شکایات «طلاب مدرسه علمیه آیت الله ایروانی»، «بسیج دانشجویی» و «ستاد احیای امر به معروف و نهی از منکر»، علیه خرداد به لحاظ موازین حقوقی قابل پذیرش نیست. قطع نظر از اینکه مراکز یادشده فاقد شخصیت حقوقی اند، بر این نکته تأکید می کنم که نامبردگان در موضوعات ادعایی اصولاً فاقد سمت بوده و با عنایت به مواد ۲، ۳ و ۹ قانون آیین دادرسی کیفری نمی توانند «شاکی» محسوب شوند. به نظر می رسد نویسنده کیفرخواست برای کاستن از بار سیاسی اقدامات خود با بهانه قرار دادن عده ای شاکیان در صدد ایجاد پشتوانه ای برای کیفرخواست خود بوده است و برای من روشن نیست که آغازکننده کدام یک می باشند. آیا برای تنظیم کیفرخواست از اینها خواسته شده شکایت بنویسند و یا بر اساس شکایت آنها کیفرخواست تنظیم شده؟ گرچه بر اساس مقدمه کیفرخواست مطلب اول بیشتر مقرون به صحت است.

در همین جا لازم می دانم از این که هیچ شاکی خصوصی جزء یک مورد وجود نداشته و اصولاً مردم عزیز از روزنامه خرداد شکایتی نداشته اند و تمامی شکایات از سوی دادسرای ویژه روحانیت تهیه و تنظیم شده است، خرسندی خود را ابراز کنم.

دوم: موارد اتهامی

الف. شکایات خصوصی

۱. در مورد شکایت سازمان حفاظت اطلاعات نیروی انتظامی
اولاً این سازمان هنوز نتوانسته دروغ بودن خیر منتشرشده را اثبات کند و
تا این تاریخ خیر منتشره، محمول بر صحت است.

ثانیاً در نشر اکاذیب علم ناشر بر کذب بودن، ملاک جرم است.

ثالثاً آنچه خرداد از قول خبرنگار نوشته درست است و همچنان وی مصرّ
به صحت خبر می‌باشد و چنانچه خبر خبرنگار درست نباشد، نشر اکاذیب از
ناحیه خرداد تلقی نمی‌شود.

رابعاً هیچ‌گونه لفظ ناشایست و توهین‌آمیزی علیه سازمان یا افراد آن به کار
نرفته است. از طرفی موضوع مواد ۶۰۸ و ۶۰۹ اشخاص حقیقی‌اند و سازمان
مذکور یک شخصیت حقوقی است.

خامساً استناد به ماده ۶۹۷ (افترا) نیز در این خصوص بلاوجه است. زیرا
افترا عبارت است از این‌که کسی جرمی را به شخص حقیقی دیگر ارتجلاً
نسبت دهد. یادآوری می‌نماید که اصولاً چون شخصیت حقوقی نمی‌تواند
مرتکب جرم شود، افترا علیه شخصیت حقوقی، موضوعاً منتفی است. بنابراین
استناد شاکلی و یا کیفرخواست به مواد ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۹۷ و ۶۹۸ در خصوص
مورد بلاوجه می‌باشد.

۲. در مورد شکایت مدیر مؤول هفته‌نامه آزادی، با توجه به وجود مطلب
منتشره در نشریه ایشان، اصولاً تخلفی از سوی خرداد صورت نگرفته است.

سایر موارد

در صفحه ۴۴ کیفرخواست به استناد مواد ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۹۷، ۶۹۸، ۵۱۳،
۵۱۴ و ۵۰۰ قانون مجازات اسلامی برای اینجانب تقاضای مجازات شده
است.

در مورد مواد ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۹۷ و ۶۹۸ قانون مجازات اسلامی: اولاً به موجب صریح ماده ۷۲۷ قانون مجازات اسلامی مواد ۶۰۸، ۶۹۷ و ۶۹۸ صرفاً با شکایت شاکی خصوصی قابل تعقیب است. در پرونده حاضر، بنا به متن کیفرخواست شاکی دیگری وجود نداشته و بدون شکایت شاکی خصوصی ایراد اتهام به موجب مواد ۶۰۸، ۶۹۷ و ۶۹۸ فاقد وجاهت قانونی است.

ثانیاً در خصوص ماده ۶۰۹ نیز قابل یادآوری است که هیچ‌گونه اهانتی در مطالب خرداد نسبت به مقامات مذکور در آن ماده، یا هر مقام دیگری موجود نبوده است.

بنابراین استناد به مواد ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۹۷ و ۶۹۸، صرفنظر از اینکه کذب، افترا و توهین در مطالب خرداد وجود نداشته، به دلیل فقدان شاکی خصوصی و همچنین عدم توهین به مقامات مذکور در ماده ۶۰۹، مردود و فاقد وجاهت قانونی است.

در مورد مواد ۵۱۳ و ۵۱۴ رکن اصلی این دو ماده مفهوم «اهانت» است. اهانت، به معنای ناپسندی اخلاقی و رکیک بودن عمل یا گفتار است. اهانت، دارای ضابطه عرفی است و برای احراز آن باید به فهم عرفی مراجعه کرد.

اهانت، هر عمل یا گفتار غیر متعارف و رکیک است که به صورت ناحق موجب کسر آبرو و حیثیت فرد یا موضوع در انظار و افکار عامه شود. الف. در ماده ۵۱۳ منظور از مقدسات اسلام آن دسته از مسائل و امور دینی است که مورد احترام جامعه مسلمین بوده و در ضمیر اخلاق مسلمین جایگاه قدسی دارند.

در هیچ‌یک از مطالب خرداد، کمترین عبارتی که العیاذ بالله حاکی از اهانت به مقدسات اسلام باشد، یافت نمی‌شود.

ب. در مورد ماده ۵۱۴ نیز کمترین اهانتی نسبت به مقام شامخ حضرت امام رضوان‌الله تعالی علیه وجود ندارد.

از روش تنظیم کیفرخواست چنین استنباط می‌شود که مطالبی که با فکر و یا سلیقه کیفرنامه‌نویس تناسب نداشته، گاه به‌عنوان اهانت به مقدسات اسلام و گاه به‌عنوان اهانت به حضرت امام جرم تلقی شده است. بنابراین استناد به مواد ۵۱۳ و ۵۱۴ قانون مجازات اسلامی نیز مردود و فاقد وجهت قانونی است.

آخرین ماده استنادی کیفرخواست، ماده ۵۰۰ قانون مجازات اسلامی است. مروری بر عبارات این ماده مشخص می‌کند که برای تحقق این جرم، اجتماع شرایط ذیل ضروری است:

اول: «فعالیت تبلیغی»، تبلیغ به معنای ترغیب و تشویق دیگری به انجام یا ترک کار خاص است. به تعبیر دیگر کسی که چیزی را تبلیغ می‌کند، قصد دارد که مخاطب خود را به عمل کردن بر طبق آنچه تبلیغ می‌کند، هدایت نماید. دوم: واژه «علیه» در معنای متداول در زبان فارسی مرادف واژه «ضدیت» به کار می‌رود.

«نظام جمهوری اسلامی ایران» عبارت است از کلیت نظام حکومتی که طی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تبیین شده است.

بنابراین باید گفت جرم موضوع ماده ۵۰۰ قانون مجازات اسلامی، زمانی تحقق می‌یابد که فرد یا گروهی مردم را با تبلیغات خود به ضدیت با نظام جمهوری اسلامی ترغیب و تشویق کنند. به عبارت دیگر ماده ۵۰۰، بیانگر نوعی تشویق و ترغیب مردم به براندازی نظام جمهوری اسلامی است. مواد قبل و بعد آن نیز تماماً در ارتباط با جرائمی است که در جهت ضربه زدن به نظام و امنیت ملی شکل می‌گیرد.

حال باید پرسید آیا پرسش یا نقد را می‌توان مصداق تبلیغ علیه نظام جمهوری اسلامی دانست؟ حتی چنانچه کسی به بخشی از قانون اساسی انتقاد داشت و این انتقادات را در چارچوب منطق و روش استدلالی و تحلیلی مطرح کرد، آیا مرتکب تبلیغ علیه نظام شده و می‌توان گفت که او مردم را به ضدیت با نظام جمهوری اسلامی تشویق و تحریک کرده است؟

اگر کسی به اصل نظام جمهوری اسلامی وفادار باشد اما به برخی اقدامات که در آن انجام می‌شود انتقاد داشته باشد، چگونه باید آرا و عقاید خود را مطرح کند که مرتکب جرم ماده ۵۰۰ نشده باشد؟

این ادعا که طرح امور تحلیلی یا نقد آنچه در عرصه حیات جامعه اتفاق می‌افتد و یا انجام وظیفه اطلاع‌رسانی، تبلیغ علیه نظام محسوب می‌شود، نه تنها با تعریف و تحلیل عناصر تشکیل‌دهنده ماده ۵۰۰ در تعارض کامل قرار دارد، بلکه قهراً موجب تعطیل اصل آزادی بیان می‌گردد.

چنانچه فرد یا گروهی در مسائل سیاسی و یا اجتماعی و یا سایر مسائل کشور معتقد به وجود اشکالاتی حتی در قانون اساسی بوده و با پذیرش کلی نظام جمهوری اسلامی، مباحث خود را مطرح کند، نه تنها بر ضد نظام جمهوری اسلامی تبلیغ و تشویق نکرده است، بلکه می‌تواند در جهت تثبیت و تأمین نظام جمهوری اسلامی نیز باشد.

بنابراین طرح مباحث نظری و تحلیلی انتقادی مطلقاً به عنوان تبلیغ علیه نظام محسوب نمی‌شود.

با توضیحاتی که گفته شد، آشکار است که استناد کیفرخواست به مواد ۶۹۸، ۶۹۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۵۰۰، ۵۱۳ و ۵۱۴ کاملاً مردود بوده و به‌طور کلی خرداد مرتکب هیچ‌گونه عمل مجرمانه‌ای نشده است.

بخش دوم

پروردگارا! از تو می‌خواهم که جز حق، بر زبانم جاری نشود، تنها رضایت خاطر تو را مد نظر قرار دهم و از غضب مخلوق نهراسم.

خداوند! بر من منت گذار تا در دفاع از حقیقت لحظه‌ای بر خود تردید روا ندارم و دغدغه تعلقات و تمنیات این دنیا را از من بگیر و در برابر دیدگانم از من بزدای، تا مباد که به خاطر چند صباح راحت و استراحت این دنیای فانی، حق را ناحق کنم، یا آنرا مکتوم سازم و یا در دفاع از مظلومی بر خود بلرزم.

در آخرین دفاع نکاتی را متذکر می‌گردم:

اول: اینجانب در تمامی لحظات دوران نوجوانی، جوانی و میانسالی به‌قدر استطاعت در طلب رضای حق و جاری ساختن حق و عدالت و جوهرهٔ دین کوشیده‌ام و امیدوارم هرآنچه انجام یافته است، مقبول درگاه حق قرار گیرد.

رَبَّنَا نَقْبَلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا

اینجانب کوشیده‌ام تا حیات خویش را درگرو دفاع از حریم اسلام، عدالت و ارزشهای دین قرار دهم و امیدوارم تا آخرین لحظهٔ حیات نیز، بر همین سبک و سیاق بمانم که نفسهای این دنیا، گامهایی است به‌سوی مرگ. پس چرا این قدمها و نفها به‌سوی تثبیت و اعتلای ارزشها نباشد؟

دوم: اینجانب ارائهٔ چهرهٔ زیبا، بانشاط، مسالمت‌جو، رحمت‌آمیز و مهربان و مستدل و منطقی از دین را برای گسترش ارتباط با نسل جوان - که با کمال تأسف با رفتار بسیاری از مدعیان دین، در حال فاصله گرفتن از انقلاب و ارزشها می‌باشند - وظیفهٔ اصلی خود در مقطع کنونی می‌دانم و عمیقاً اعتقاد دارم که:

۱. هیچ انسانی غیر معصومی نمی‌تواند مدعی شود که «حقیقت»، تنها در نزد اوست.
۲. معرفت دینی، امری نسبی و قرائتهای متنوع و متکثر از دین، مقدور و ممکن است.
۳. دینداری بدون اکراه و اجبار، اعتلا و تحقق جوهرهٔ دین (یعنی ایمان و تجربهٔ دینی) را محقق می‌کند.
۴. هیچ خط قرمزی در طرح مباحث نظری و مسائل سیاسی جز آنچه قانون اساسی به‌صراحت مشخص و تبیین کرده، وجود ندارد و هیچ مقامی، مصون از انتقاد و سؤال نیست.
۵. ایران از آن همهٔ ایرانیان، ادای حقوق اساسی شهروندان، حق مشروع و

قانونی آنان و گفت‌وگو میان همه نیروهای اجتماعی، مقوله‌ای ضروری و لازم است.

۶. در چارچوب شرع، قانون و اخلاق، سبکهای گوناگون زندگی متصور و میسر است. هیچ‌کس نمی‌تواند و نباید سبک زندگی خود را به نام «شریعت» به دیگران تحمیل کرده، آن را قطعی بخواند.

۷. حقوق فرهنگی جزء حقوق اساسی شهروندان است و اهل فرهنگ، دیدگاهها و سلیقه‌های متفاوتی دارند. فرهنگ تک‌صدایی و انحصاری نه ممکن است و نه مطلوب.

۸. حوزه فرهنگ، مستقل از حیطه سیاست است و نمی‌توان با اهل فرهنگ و نظرات آنها، بر اساس موضعگیریها و سلیق سیاسی مواجه شد.

۹. نظام حقوقی جامعه و روابط میان شهروندان و حاکمیت، مبتنی بر حق حاکمیت مردم است.

۱۰. تأمین امنیت و ثبات در جامعه، جز با استیفای حقوق مخالفان ممکن و عملی نیست.

۱۱. هیچ گروهی نباید کشور را متعلق به خود بداند و باید تلاش شود که حتی مخالفان برانداز به مخالفان قانونی تبدیل شوند.

۱۲. معیار و ملاک در مباحث سیاسی و اجتماعی، امنیت و منافع ملی است، نه امنیت و منافع گروهی خاص.

۱۳. سلب آزادی نشانه ضعف حکومت است نه اقتدار آن.

۱۴. افزایش و تعمیق رابطه عاطفی و احترام‌آمیز میان شهروندان و گسترش روحیه اخوت و صمیمیت میان حاکمیت و مردم از لوازم پایداری و بقاء جامعه و حاکمیت است.

۱۵. روحیه شادابی، نشاط و زندگی رمز سلامت، بقاء و توسعه جامعه است، همان‌گونه که روحیه افسردگی، اضطراب و یأس از زندگی نشانه بیماری، زوال و رکود جامعه است.

۱۶. تملق و چاپلوسی موجب زوال ارزشهای انسانی و نابودی بنیانهای نظام خواهد شد و از این رو، ترویج و تکریم مقوله «نقد و انتقاد» در راستای اعتلای باورها و استحکام نظام سیاسی، فوریت و ضرورت دارد. بر همین مبنا وظیفه حکومت است که افراد متملق را طرد و از منتقدان تجلیل کند و نه بالعکس.

۱۷. تنش زدایی با همه دولت-ملتهای جهان بر اساس منافع ملی و بر مبنای اهمیت گفت‌وگوی تمدنها، در همه حیطه‌ها ضروری است.

سوم: ما به عنوان ملتی که عمیق‌ترین آموزه‌های قرآنی را میراث دیرینه خود می‌داند و می‌تواند برترین اندیشه‌ها را در تعالیم آسمانی ارائه کند، چرا باید از آزادی بیان و طرح آراء و اندیشه‌های متنوع بهراسیم؟ و حتی گاه دمکراسی را واردات غربی بدانیم؟

ما به عنوان مدعیان دینداری در دنیای بی‌قرار امروز، نباید نسبت به تأمین و تضمین آزادیهای مشروع شهروندان از سایرین عقب بمانیم و نباید فکر کنیم همه باید مثل هم بیندیشند.

قرآن اختلاف آراء و تفاوت عقاید را، امری اجتناب‌ناپذیر دانسته است:

«وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَرَاؤُنَ مَخْتَلِفِينَ»^۱

«و اگر پروردگار تو خواسته بود، همه مردم را یک امت کرده بود، ولی همواره گونه‌گون خواهند بود.»

از نظر قرآن اگر خدا خود می‌خواست، طرح خلقت انسان را به گونه‌ای می‌افکند که همه ایمان بیاورند:

«وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا»^۲

«اگر پروردگار تو بخواهد، همه کسانی که در روی زمینند ایمان می‌آورند.»
قرآن می‌خواهد انسان بر اساس برهان و دلیل، موجودی انتخابگر باشد.

«لِيُهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْتِهِ وَيُخَيِّبَ مَنْ خَيَّ عَن بَيْتِهِ»^۳

۱. هود، ۱۱۸.

۲. یونس، ۹۹.

۳. انفال، ۴۲.

«تا هر که هلاک می شود به دلیلی هلاک شود و هر که زنده می ماند به دلیلی زنده ماند.»

«سُئِرْتُمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَبَيِّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ»^۱.

«بزودی آیات قدرت خود را در آفاق و در وجود خودشان به آنها نشان خواهیم داد تا بر ایشان روشن شود که او حق است.»

قرآن به صراحت آیاتش، کتاب نور و آگاهی و برهان است. آیات زیر تنها نمونه‌ای از این مدعا هستند:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا»^۲.

«ای مردم، از جانب پروردگارتان بر شما حجتی آمد و برای شما نوری آشکار نازل کردیم.»

«قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ...»^۳.

«بگو برهان و دلیل تان را بیاورید.»

قرآن، کتابی است که از تفکر و تعقل دفاع می‌کند. مرحوم علامه طباطبایی در المیزان می‌نویسد: «شاید بیش از ۳۰۰ آیه متضمن دعوت انسان به تفکر، تعقل و استدلال وجود دارد»^۴.

قرآن در بخشهای متعددی، مخاطبان را به عقلانیت دعوت کرده و حتی خود پس از نزول از مبدأ وحی، به دست تفکر و تعقل جمعی مسلمانان سپرده شده است:

«إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»^۵.

«ما بر او قرآن را به عربی نازل کرده‌ایم، باشد که شما دریابید.»

«وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»^۶.

«بر تو قرآن را نازل کردیم تا آنچه را برای مردم نازل شده است، بر ایشان بیان کنی و باشد که بیندیشند.»

۱. فصلت، ۵۳. ۲. نساء، ۱۷۴.

۳. بقره، ۱۱۱؛ انبیاء، ۲۴؛ نمل، ۶۴. ۴. المیزان، ج ۵، ص ۲۷۴.

۵. یوسف، ۲. ۶. نحل، ۴۴.

حال، چگونه می‌توان تصور کرد که محدودیت برای ابزارها و نهادهای عقل جمعی را بپذیرد؟

قرآن می‌خواهد انسان حتی در برگزیدن دین، انتخاب‌کننده باشد.

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»^۱.

«در دین اجباری نیست همانا هدایت از گمراهی مشخص شده است.»

«قُلْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفِرْ»^۲.

«بگو این سخن حق از جانب پروردگار شماست؛ هر که بخواهد ایمان بیاورد و هر که بخواهد کافر شود.»

خداوند، انتخاب را به اختیار انسانها و به تشخیص شعور مستقل آنان موکول کرده و به پیامبر (ص) تصریح فرموده است که: قرار نیست مردمان به اکراه مؤمن بشوند:

«أَفَأَنْتَ تَكْرَهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ»^۳.

«آیا مردم را به اجبار وامی‌داری که ایمان بیاورند؟»

در منطق قرآن، حتی پیامبر خاتم (ص) در امر فکر و عقیده، مسلط بر مردم نیست و سیطره و جباریت ندارد:

«وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اشْرَكُوا مَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بَوَكِيلٌ»^۴.

«اگر خدا می‌خواست، آنان شرک نمی‌آوردند، و ما تو را نگهدارنده‌شان نساختم؛ ای تو کارسازشان نیستی.»

قرآن به صراحت حتی کار انبیای عظام و اولیای الهی و کتب آسمانی را «یادآوری» قلمداد کرده و تأکید فرموده که راه به سوی خدا را هر کس، باید خود آزادانه بپذیرد:

«إِنَّ هَذِهِ تَذَكُّرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا»^۵.

«این تذکاری است. پس هر که بخواهد، راهی به سوی پروردگارش آغاز کند.»

۱. یونس، ۹۹.

۲. کهف، ۲۹.

۳. بقره، ۲۵۶.

۴. مزمل، ۱۹.

۵. انعام، ۱۰۷.

قرآن کریم در جایی دیگر، می‌فرماید:

«فَذَكَرْنَا أَنْتَ مُذَكَّرًا. لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ»^۱.

«پس پند ده که تو پنددهنده هستی و بر آنان فرمانروا نیستی».

کلام وحی همچنین خطاب به رسول اکرم (ص) تصریح می‌کند:

«وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ فَذَكَرَ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعَبِدُ»^۲.

«تو به آنها زور نمی‌گویی، پس هر که را از وعده و عذاب من می‌ترسد

به قرآن اندرز ده».

قرآن، مردمان را با گوشها و دیدگان و آگاهیهای باز و فعال می‌خواهد:

«وَجَعَلْ لَكُمْ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ».

و تشویق می‌کند که سخن را بشنوند و بهترین را پیروی کنند:

«... فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ...»^۳.

«پس بشارت ده بندگانی را که همه سخنان را می‌شنوند و از نیکوترین آن

پیروی می‌کنند».

آیا پذیرفتنی است که چنین قرآنی اجازه دهد اظهار نظر علمی و کارشناسی

عقلا و صاحب نظران در مسائل مختلف تعطیل شود؟ آیا این نقض غرض نیست

که قرآن از یک سو به تعقل و تفکر دعوت کند و سپس از ما بخواهد کسانی را

به خاطر اظهار نتایج فکر خودشان، از حقوق اجتماعی محروم کنیم.

قرآن حتی ما را به گفت‌وگو با کفار و اهل کتاب و منکران خدا و نبوت و

معاد، فرامی‌خواند، آن هم گفت‌وگویی به بهترین شیوه و تأکید می‌کند:

«أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ...»^۴.

«مردم را با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت بخوان و با بهترین شیوه

با آنان مجادله کن».

و همچنین تصریح می‌کند:

۱. غاشیه، ۲۱ و ۲۲.

۲. ق، ۴۵.

۳. زمر، ۱۷ و ۱۸.

۴. نحل، ۱۲۵.

«وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِآثَارِهِمْ أَحْسَنُ...»^۱

«با اهل کتاب جز به نیکوترین شیوه مجادله نکنید».

حال، چگونه این کتاب روا می‌دارد که گفت‌وگوهای علمی و کارشناسی مسلمانان جرم به حساب آید؟

چهارم: نبی مکرم اسلام، همه مؤمنان را دارای مسؤولیت اجتماعی می‌دانست و می‌فرمود:

«كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ»^۲

«همه شما همچون سرپرستان مسؤولی هستید که باید خود را در برابر مردم (رعیت) پاسخگو بدانید».

و یکی از مهمترین وظایف هر مسلمانی را، نصیحت به مؤولان و رهبران مسلمین اعلام می‌کرد:

«ثَلَاثٌ لَا يَغْلُ عَالِيَهُنَّ قَلْبَ امْرِئٍ مُسْلِمٍ إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ وَالنَّصِيحَةُ لِأَيِّمَةِ الْمُسْلِمِينَ وَاللِّزْمُ لِجَمَاعَتِهِمْ»^۳

«سه چیز است که قلب مسلمان در آن کینه‌ورزی نمی‌کند:

۱. کردار پاک برای خدا

۲. خیراندیشی (نصیحت) برای رهبران مسلمین

۳. پیوستن و پایداری در جماعت مسلمین».

محمد مصطفی (ص) دوران‌دیشی اجتماعی را در جلب مشارکت صاحب‌نظران می‌دانست:

«عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ (ع) قَالَ قَبِلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا الْحَزْمُ؟ قَالَ (ص): مُشَاوَرَةُ ذَوِي الرَّأْيِ وَاتِّبَاعُهُمْ»^۴

«از پیامبر اکرم سؤال شد حزم و دوران‌دیشی چیست؟ فرمود مشورت با صاحب‌نظران و پیروی از نظرات آنها».

۱. عنکبوت، ۴۶. ۲. بحارالانوار، چاپ بیروت، ج ۷۲، ص ۳۸، حدیث ۶.

۳. اصول کافی، کتاب حجت، باب ۱۵۹، حدیث ۱.

۴. بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۱۰۰، حدیث ۱۶.

امام علی بن ابیطالب (ع) از مردم می‌خواست عملکرد مسؤلان نظام را همواره با حق و حقیقت بسنجند و کورکورانه اطلاعات نکنند:

«فَأَسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِيعُوا أَمْرَهُ فِيمَا طَابَقَ الْحَقُّ»^۱

«آنجا که حق بود، سخن او را بشنوید و از او فرمان ببرید».

مرحوم آیت‌الله شهید مطهری درباره طرز عمل مولی‌الموحدین (ع) با خوارج می‌نویسد: «زندانشان نکرد، شلاقشان نزد و حتی سهمیه آنان را از بیت‌المال قطع نکرد، به آنها نیز همچون سایر افراد می‌نگریست،... در همه جا در اظهار عقیده آزاد بودند و حضرت خودش و اصحابش با عقیده آزاد با آنان روبرو می‌شدند و صحبت می‌کردند، طرفین استدلال می‌کردند استدلال یکدیگر را جواب می‌گفتند... می‌آمدند در مسجد و در سخنرانی و خطابه علی اخلاص می‌کردند. روزی امیرالمؤمنین بر منبر بود. مردی آمد و سؤالی کرد. علی بالبداهه جواب گفت. یکی از خوارج از بین مردم فریاد زد: قاتله‌الله ما اقفهه (خدا بکشد این را، چقدر دانشمند است)، دیگران می‌خواستند متعرضش شوند. اما علی (ع) فرمود: رهایش کنید، او تنها به من فحش داد. خوارج در نماز جماعت به علی (ع) اقتدا نمی‌کردند، زیرا او را کافر می‌پنداشتند. به مسجد می‌آمدند و با علی نماز نمی‌گذاشتند و احیاناً او را می‌آزردند...»^۲

چگونه است که امام علی (ع) آن جزمیتهای تند و تیز را تحمل می‌کرد ولی ما که خود را «شیعه» او می‌خوانیم، اظهار نظرهای کارشناسی صاحب نظران مستقل و منتقد خود را که به صورت سالم نیز مطرح می‌شود، بر نمی‌تابیم؟

پنجم: رویاروییهای موجود در جامعه نشان می‌دهد در عرصه حاکمیت جمهوری اسلامی ایران و مردم دو نگاه متضاد وجود دارد. در سویی از این منازعه جماعتی اندک شمار اما افزون طلب قرار دارند که در فلسفه حکومتی خود برای مردم و تأمین آزادیهای مشروع آنها موضوعیتی قائل نیستند بلکه آحاد ملت را به عنوان سپاهیان می‌بایست طریق حکمرانی آنان را هموار

۱. نهج البلاغه، نامه ۳۸. ۲. جاذبه و دافعه علی (ع)، ص ۱۴۳-۱۴۶.

کنند می‌انگارند. از نگاه این جماعت آزادیهای مشروع نیز تنها در چارچوب منافع حاکمیت باید تفسیر شود.

در سوی دیگر این منازعه کسانی قرار دارند که مردم را موضوع اصلی زیست اجتماعی می‌دانند و به حکومت به‌عنوان ابزاری برای تأمین زندگانی و حیات مردم می‌نگرند، از نگاه این جماعت، حکومت تا آن‌زمان مشروعیت دارد که در جهت تأمین حقوق مردم گام بردارد و به‌هر اندازه از خواست مردم فاصله گرفت به‌همان اندازه مشروعیت خود را از دست می‌دهد و بر این اساس مشروعیت حکومت تناسب مستقیم با مقبولیت عامه مردم دارد.

از نگاه ما حکومت، طریقت داشته و مردم و حقوق آنها، موضوعیت دارند. خداوند نیز همین معنا را در مقیاس وسیع‌تر در قرآن کریم چنین بیان فرموده است که: جهان هستی را برای انسانها آفریده است.

«وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ جَمِيعًا»^۱

یعنی نه‌تنها حکومت، که عالم هستی نیز برای خدمت و رفاه بشر آفریده شده. نسبت حکومت و ملت نیز همین است، بنابراین حکومت برای تأمین مصالح مردم بوده و وسیله احقاق حقوق مردم می‌باشد.

هدف از ارسال رسل و انزال کتب، حکومت کردن گروهی از آدمیان بر بقیه مردم نیست، هدف، اجرای عدالت و قسط و احقاق حق مردم و دفع باطل است: «لَقَدْ اَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنٰتِ وَ اَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتٰبَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»^۲

«ما پیامبران را با دلیلهای روشن فرستادیم و با آنها کتاب و ترازو را نیز نازل کردیم تا مردم به عدالت، عمل کنند».

بنابراین حکومت، وسیله‌ای است برای نیل به قسط و عدالت. «يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا كُوْنُوْا قَوٰمِيْنَ بِالْقِسْطِ شُهَدَآءُ لِّهٖ وَ كُوْنُوْا عَلٰى اَنْفُسِكُمْ اَوَّلَ الدِّيْنِ وَالْاَقْرَبِيْنَ»^۳

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید به عدالت فرمانروا باشید و برای خدا شهادت دهید هرچند به‌زبان شما یا پدر و مادر و یا خویشاوندان شما باشد».

۱. نساء، ۱۲۵.

۲. حدید، ۲۵.

۳. جانیه، ۱۲.

بنابراین جوهره حکومت دینی گسترش قسط و عدل است اگرچه به زیان حاکمان و نزدیکان و اطرافیان حاکم باشد.

عبدالله ابن عباس می‌گوید: در ذی‌قار بر امیر مؤمنان وارد شدم، در حالی که مشغول وصله نمودن کفش خود بود «فَقَالَ (علی) لی (ابن عباس) مَا قِیمَةُ هَذِهِ التُّغْلِ؟ فَقُلْتُ: لَا قِیمَةَ لَهَا! قَالَ: «وَاللَّهِ لَهَا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ إِمْرَتِكُمْ، إِلَّا أَنْ أَقِيمَ حَقًّا أَوْ أَذْفَعَ بَاطِلًا»^۱. «به من فرمود: این کفش به چند می‌ارزد گفتم هیچ. در پاسخ فرمود به خدا سوگند که من این کفش را از حکومت شما بیشتر دوست دارم، مگر آن که در این حکومت حقی را برپای دارم یا باطلی را برافکنم».

و این روزها که در آستانه میلاد مسعود حضرت ولی‌الله الاعظم عجل‌الله تعالی فرجه قرار داریم یادآوری این نکته مناسب است که در ارتباط با هدف و نتیجه ظهور آن حضرت در روایات گفته می‌شود «تَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا» «می‌گستراند زمین را از قسط و عدل». بنابراین بزرگترین شاخصه حکومت مهدی موعود نیز استقرار قسط و عدل و تأمین حقوق مشروع مردم و رفع ظلم و ستم روا داشته شده بر آنان می‌باشد. حال ما منتظران ظهورش شیوه بسط عدالت را برگزیده‌ایم و یا گسترش ظلم تا شاید در راستای تعجیل در فرج آن حضرت کمکی کرده باشیم؟

بنابراین حکومت دینی خود را اصل و ملت را فرع نمی‌داند، بلکه احقاق حقوق مردم را اصل و خود را در چارچوب اراده ملت، وسیله تحقق آن می‌داند. آنچه اصالت دارد آرای مردم و مصالح آنهاست، حتی اگر به قول امام خمینی، «مردم برخلاف مصالح خود نیز رأی دهند، رأیشان متبع است».

هر چه حکومت و حاکمان جایگاه خود را نیکوتر دریابند و طریقت خویش را نگهبان باشند به عدالت نزدیکتر می‌شوند. در این دیدگاه، حکومت مشروعیت خود را از رأی مردم می‌گیرد و مستقل از رأی مردم فاقد مشروعیت حکمرانی است. رأی مردم مؤسس است و اصالت دارد و چون مردم

۱. نهج البلاغه، خطبه ۳۳.

موضوعیت دارند، اگر کسی به آزادی و حقوق مسلم آنها تعرض کرد، حتی اگر در پوشش وضع قانون باشد، باید از آن جلوگیری شود. چنانکه اصل نهم قانون اساسی می‌گوید: «هیچ فرد یا گروه یا مقامی حق ندارد به نام حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور آزادیهای مشروع را هرچند با وضع قوانین و مقررات سلب کند».

حاصل این منطق به آنجا می‌انجامد که حضرت مولی‌الموحدین به مردم می‌گوید:

«وَإِنَّ مِنْ أَسْخَفِ خَالَاتِ الْوَلَاةِ عِنْدَ ضَالِحِ النَّاسِ أَنْ يُعْزِمَ بِهِمْ حُبَّ الْفَخْرِ، وَ يُوضِعَ أَمْرَهُمْ عَلَى الْكِبَرِ. وَ قَدْ كَرِهْتُ أَنْ يَكُونَ جَالَ فِي ظَنِّكُمْ إِنِّي أَحِبُّ الْإِطْرَاءَ وَ إِسْتِيعَابَ التَّنَاءِ. وَ لَسْتُ بِحَمْدِ اللَّهِ كَذَلِكَ. وَ لَوْ كُنْتُ أَحِبُّ أَنْ يُقَالَ ذَلِكَ لِرِكَتِهِ إِحْطَاطَ اللَّهِ شَيْخَانَهُ عَنْ تَنَاوُلِ مَا هُوَ أَحَقُّ بِهِ مِنَ الْعَظْمَةِ وَالْكَبَرِيَاءِ. وَ زَيْمًا اسْتَحْلَى النَّاسَ التَّنَاءَ بَعْدَ الْإِيْلَاءِ. فَلَا تَتَنَوُّا عَلَيَّ بِجَمِيلِ تَنَاءٍ لِأَخْرَاجِي نَفْسِي إِلَى اللَّهِ وَ إِلَيْكُمْ مِنَ التَّنْبِيَةِ فِي حُقُوقِ لِمَ افْرَعُ مِنْ أَدَانِهَا، وَ فَرَائِضِ لَا يَدُ مِنْ أَمْضَائِهَا، فَلَا تَكَلِّمُونِي بِمَا تَكَلَّمُ بِالْجَبَابِرَةِ وَ لَا تَتَحَقَّقُوا مِنِّي بِمَا يَتَحَقَّقُ بِهِ عِنْدَ أَهْلِ الْبَادِرَةِ وَ لَا تُخَالِطُونِي بِالْمُضَانِعَةِ وَ لَا تَنْظُرُوا بِي إِسْتِثْقَالًا فِي حَقِّ قَبْلِ لِي وَ لَا إِتْمَاسِ إِعْظَامِ لِنَفْسِي فَإِنَّهُ مِنْ إِسْتِثْقَالِ الْحَقِّ أَنْ يُقَالَ لَهُ أَوْ الْعَدْلِ أَنْ يُعْرَضَ عَلَيْهِ كَانَ الْعَمَلُ بِهِمَا أَثْقَلَ عَلَيْهِ. فَلَا تَكْفُوا عَنْ مَقَالِهِ بَحْثَ أَوْ مَشُورَةَ بَعْدَلِ فَإِنِّي لَكُنْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقِ أَنْ أُخْطَى وَ لَا أَمِنُ ذَلِكَ مِنْ فَعْلِي إِلَّا أَنْ يَكْفِيَ اللَّهُ مِنْ نَفْسِي مَا هُوَ أَثْقَلُ بِهِ مِنِّي»^۱.

«و در دیده مردم پارسا، زشت‌ترین خوی والیان این است که خواهند مردم آنان را دوستدار بزرگمنشی شمارند، و کارهاشان را به حساب کبر و خودخواهی بگذرانند؛ و خوش ندارم که در خاطر شما بگذرد که من دوستدار ستودنم، و خواهان ستایش شنودن. سپاس خدا را که بر چنین صفت نزادم و اگر ستایش دوست بودم آن را وامی‌نهادم، به خاطر فروتنی در پیشگاه خدای سبحان، از بزرگی و بزرگواری که تنها او سزاوار است بدان.»

۱. پیشین، خطبه ۲۰۷.

و بسا مردم که ستایش را دوست دارند، از آن پس که در کاری کوششی آرند. لیکن مرا به نیکی مستایید تا از عهده حقوقی که مانده است برآیم و واجبهایی که بر گردنم باقی است ادا نمایم. پس با من چنان که با جباران سخن می گویند، سخن نگویید و آن گونه که از تندخویان فاصله می گیرید از من کناره مجوید، با ظاهرآزایی و ظاهرسازی با من معاشرت نکنید و گمان نکنید شنیدن سخن حق بر من سنگین است. نمی خواهم مرا بزرگ انگازید زیرا کسی که شنیدن سخن حق بر او گران باشد، عدالت نشان دادن برای او دشوار باشد، رفتار کردن او بر مبنای حق و عدالت دشوارتر خواهد بود. پس از گفتن سخن حق با من یا ریزنی در عدالت بازنایستید که من نه برتر از آن هستم که خطا کنم و نه در کار خویش از خطا ایمن هستم، مگر آنکه خداوند مرا در کار نفس کفایت کند که از من بر آن توانا تر است».

امام مردم را موظف می کند که او را انتقاد کنند زیرا خود را در خدمت مردم می داند و تمام تلاش خود را جهت احقاق حقوق مردم مصروف می دارد. دغدغه او حفظ حکومت نیست، که هدف او حفظ حقوق مردم و گسترش عدالت در میان آنهاست.

در نگاه دیگر؛ حکومت، اصل و حق است و موضوعیت دارد و مردم رعایای حکومت اند. رأی مردم، ابزاری و زینتی است و در نهایت، مؤید و کاشف حق الهی حاکم است. در این نگاه، رأی مردم ملاک و میزان نیست، بلکه رأی کسانی که حکومت را تأیید می کنند، معتبر است. دیدگاه مزبور حق را از آن حاکم و حکومت می داند و اصل را بر این می گذارد که هیچ زبانی متوجه حکومت نباشد و در یک جمله هدف، تأمین منافع حاکمان و تحدید حقوق مردمان است. از این منظر، مردم تا آنجا که در راستای منافع حکومت گام بردارند، حق دارند و هر کجا که تشخیص و انتخاب آنها در تعارض با منافع و حقوق حاکمیت قرار گرفت، نه تنها دیگر هیچ حقی ندارند که به محکمه نیز کشیده خواهند شد.

آنچه تا به حال در کیفرخواست و دفاعیه اینجانب نیز آمده، نشانه همین دو تفکر است. یکی، تنها حق حاکمیت را بی می‌گیرد و دیگری حق مردم را ازج می‌نهد.

نگاهی که بر کیفرخواست حاکم است از قرائتی بهره می‌گیرد که حکومت را اصل و حق می‌داند و با همین تفکر، حقانیت و مشروعیت نظام را در انظار عمومی چه در داخل کشور و چه در منظر جهانی با خطری مهلک و جدی مواجه می‌سازد. حال آنکه در جهان امروز، دفاع از نظام جمهوری اسلامی نیاز به قرائتی تازه و جدی از منظر حق حاکمیت ملی دارد.

ششم: تردیدی نیست که هر جامعه‌ای برای رشد و تکامل، پیوسته به «اصلاحات» نیاز دارد. هیچ جامعه‌ای از عفونتهای چرکین سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و حقوقی مصون نیست و نیاز به منتقدان و مصلحانی دارد که مدام با حرکت‌های اصلاح‌طلبانه، از ماندن و گنبدن آن جلوگیری کنند. از این‌روست که در حال حاضر نوعی اجماع جهانی درباره دموکراسی، جامعه مدنی، تفکیک قوا، قانونمندی اجتماعی، حقوق بشر، آزادیهای مشروع مثل آزادی عقیده و بیان، مصونیت از تفتیش عقاید، وجود نهادها و انجمنهای آزاد مدنی، در نزد عقلای عالم و جوامع مختلف وجود دارد. همه عقلا، آزادی را یک فضیلت می‌دانند. خشونت‌گرایی را زشت می‌شمارند. اقتدارطلبی و تمامت‌خواهی در نزد عموم خردمندان نکوهیده است. همچنین است تعصب و تنگ‌نظری و نابرابری و تبعیض ...

حال اگر خدای نکرده، جریاناتی، آگاهانه و یا ناخودآگاه، جمهوری اسلامی را به این جهت سوق دهند، بیم آن نمی‌رود که در نزد عقلای خارج و داخل، نظام اسلامی، مخالف با اجماع پسندیده عقلا و عرف سالم و طبع سلیم شناخته شود؟

آیا برخورد با صاحب‌نظران در واقع ناپود کردن اندامهای حسی، و تضعیف نظام ایمنی پیکر جامعه نیست؟ توگویی که داریم چشم و گوش نظام جمهوری

اسلامی ایران را از او می‌گیریم تا عیبهای خود را نبیند و از دیگران هرگز نشنود و بیماریها و آلودگیها، در او به‌حالت مزمن بیاید و تهدید به‌زوال کند.

اگر دل ما برای پیشرفت اسلام می‌تپد بدانیم که این رویه‌ها، به‌چهره دینداری لطمه می‌زند. اگر برای حفظ نظام اسلامی این کارها را می‌کنیم دچار خطای سیستماتیک شده‌ایم، زیرا نظام سیاسی با همین شیوه‌ها تضعیف می‌شود.

هفتم: امروزه اطلاعات، سنگ بنای ساختمان عالم گردیده و گسترش رسانه‌ها و تبدیل شدن عالم به‌دهکده‌ای جهانی، علاوه بر این‌که بر ارتباطات افزوده، حق‌مداری را به‌ضرورتی جهانی تبدیل کرده است. در جهان امروز امکان بهره‌گیری افراد در اخذ اطلاعات نه‌تنها به‌مصونیت و بقای فرد مدد می‌رساند، بلکه نظام سیاسی را از استواری و پایداری بیشتر برخوردار می‌سازد.

در چنین جهانی است که رسانه‌ها به‌رکنی از ارکان مقوم نظام سیاسی بدل می‌شود و در عرض سه‌قوه مجریه، مقننه و قضائیه قرار می‌گیرد و با تسهیل مبادله اطلاعات و شفاف‌سازی آن، به‌اصلاحات یاری می‌رساند و روشنفکران و صاحبان معرفت در کنار رسانه‌ها، مهمترین عامل قدرت بخشیدن به‌نظام سیاسی و افزایش بقا و ایمن‌سازی آن در برابر عوامل مخرب و ویرانگرند.

گسترش اطلاعات و حقوق در جهان جدید، هم‌معنان‌اند. در جهانی از جنس اطلاعات و حقوق، بی‌توجهی به‌گسترش جامعه مدنی و رعایت حقوق شهروندی، نادیده گرفتن ضرورت‌های جهان جدید است که می‌تواند به‌تضعیف و در نهایت حذف نظام سیاسی بینجامد. چنین تصویری ما را وامی‌دارد تا برای دفاع از نظام در جهت تقویت رسانه‌ها، حمایت از صاحب‌نظران و رفع تبعیض از حقوق شهروندان گام برداریم.

اگر ماهیت گسترش اطلاعات و حقوق را نفی کنیم، حتی نمی‌توانیم از دیدگاهی که خود گمان می‌کنیم خیر و مصلحت است، دفاعی اصولی به‌عمل

آوریم و در این حالت، به‌گردابی از بسته ماندن در خود و دست و پا زدن در جهانی دچار می‌شویم که تنها باید با زبان طرد و خشونت، با خود و جهانیان رابطه برقرار کنیم و چنین تصمیمی جز به‌انتحار سیاسی و اجتماعی نمی‌انجامد. با کنترل و انحصار اطلاعات و معرفت نمی‌توان به‌سعادت و حقیقت نائل شد. همهٔ شهروندان باید مجاز باشند مدلها و الگوهای حقیقت و سعادت و راه وصول بدانها را آزادانه و از طریق رسانه‌ها و فرهنگ مکتوب مطرح کنند و همگان بتوانند مدلهای یکدیگر را نقد کنند تا شاید حقیقت رفته‌رفته از طریق رایزنی جمعی خود را نشان دهد.

انحصار و کنترل اطلاعات و معرفت، راه داوری اخلاقی را مسدود می‌کند. تنها، رفتار مختارانه و آگاهانهٔ آدمیان، مشمول حسن و قبح و فضیلت و رذیلت می‌شود. اگر آدمیان مجاز نباشند از میان راههای گوناگون یکی را برگزینند، چگونه مشمول تنبیه و تشویق، و مدح و ذم می‌شوند؟ و چگونه بدون قصد تقرب و شوق به‌پروردگار به‌خدای متعال واصل می‌گردند و مگر بدون رفتار اختیاری و آگاهانه می‌توان قصد تقرب نمود؟

در این جهان، «دانستن»، برای همهٔ افراد بشر، یک «حق» است و اطلاعات، جریان آزاد و بدون رادع و مانع و ماهیتی فراملی یافته و به‌هیچ زمان و مکانی محدود نمی‌شود؛ همگان از فرصت برابر برای بهره‌گیری از اطلاعات برخوردارند و هرگونه پیشرفت و توسعه منوط به‌توسعهٔ اطلاعات است.

امروز بشریت در آستانهٔ ورود به‌هزارهٔ سوم است و غولهای صنعت و دانش و تکنولوژی، سالهاست مسابقه گذاشته‌اند تا در آستانهٔ هزارهٔ سوم، دستاوردهای افسانه‌ای تمدن بشری را عرضه کنند. تکنولوژی مدرن و انقلاب ارتباطات، دنیا را بی‌ار بیچار کوچک و تمام ابناء بشر را به‌صورت ساکنان یک کشتی درآورده است. اینترنت همهٔ ما را ساکنان یک منزل کرده است. صدها کانال ماهواره‌ای به‌طور تمام‌وقت مشغول ارسال پیام و تصویرند و

قدرتهای ملی و محلی کنترلی بر آنها ندارند. امواج ماهواره در تمام نقاط جغرافیایی و در تمام ساعات شبانه‌روز بدون نیاز به انتخاب شما حضور دارند و خود را به نوعی تحمیل می‌کنند، به سواد نیاز ندارد، متحرک و سمعی و بصری و پرجاذبه است، هزینه‌ای ندارد، صرف‌نظر از علاقه داشتن یا نداشتن در تمام ساعات در خانه‌ها حضور دارند و صداها کانال رادیویی و تلویزیونی را می‌گیرند و هیچ قدرتی برای کنترل و نظارت بر آنها وجود ندارد و در برخی از کانالها و قیحه‌های بهترین و مبتذل‌ترین برنامه‌ها را عرضه می‌کنند یا نیروهای برانداز با خصمانه‌ترین ادبیات از طریق امواج رسانه‌ای خود را به مردم عرضه می‌کنند. برای آن، چه برنامه‌ای تدارک دیده‌اید؟ اگر امنیت ملی ایران‌زمین و پایداری نظام جمهوری اسلامی برایمان مهم است باید به مشکلات واقعی و آفات اساسی نظام و موانع راه بیندیشیم و با تأمین آزادیهای مشروع و حقوق شهروندان، ایجاد جایگزینهای مناسب و جذاب و همچنین گردش آزاد اطلاعات، مردم را در ارائه راه‌حلها و نقادها و اصلاحات مورد نظر آنها یاری دهیم.

هشتم: ملت ما یکصد سال است که برای آزادی و مردم‌سالاری مبارزه می‌کند. انقلاب اسلامی، فرصت طلایی رهایی این ملت از ظلم و استبداد را فراهم کرد. اما ترورها، تجزیه‌طلبیها و از همه ویرانگرتر جنگ ۸ ساله تحمیلی — که از طولانی‌ترین جنگهای قرن بیستم بود — موانعی جدی در راه آرمانهای مردم ایجاد کرد. جنگ جهانی، چهار سال طول کشید، اما در جنگ ۸ ساله ایران و عراق، نه تنها بهترین جوانان کشور شهید شدند بلکه آثار روانی ماندگار و ویرانیهای اقتصادی فراوان برجای گذارد. امروز دیگر سرمایه‌های ما پاسخگوی نیازها نیست و به سرعت در حال پایان یافتن است.

در این شرایط، تا توانسته‌ایم از دین و مقدسات نیز هزینه کرده‌ایم. نسل جدید ما به اعتراف گزارشها به سویی دیگر می‌رود. فقر و بیکاری بخشی از جامعه را فلج کرده است. اعتیاد همچون بلایی، دامن گسترده و بزهکاری و فساد در لایه‌های اجتماعی و حتی مدیریت رخنه کرده است. کشوری که هر

روز سرمایه‌های مادی و معنوی خود را هزینه می‌کند، دیگر تحمل تنش و خشونت را ندارد. ما در چنین شرایطی به نوعی خودزنی رسیده‌ایم و هر روز یک نفر را به محکمه و محرومیت می‌کشانیم.

دنیا با مشاهده حذف‌های پی‌درپی، درباره ما چه داوری خواهد داشت؟ آیا، برداشت عمومی این نخواهد بود که جمهوری اسلامی دیگر تحمل نزدیکترین اعضا و کادرهای خود را ندارد؟ تفکر حذف، چون موریان‌های به‌جان کشور افتاده و هر روز عده‌ای را با نامهای غریبه، غیر خودی، استحاله‌شده، تجدید نظرطلب و... می‌راند و سرانجام آن نیز، نابودی کشور و عاملان این رفتارها خواهد بود. باید تفکر حذف تبدیل به اندیشه رقابت و تسلیم به آرای مردم شود. در این شرایط هولناک، تنها راه گذار از این واقعیت برای کشور، التزام به حاکمیت قانون اساسی و گریز از نگاه ابرازی به قانون است. باید به فلسفه قانون عنایت کرد و گروهی که قدرت گرفت، می‌تواند هر چه را خود تصویب کرد، قانونی بداند، حتی تعطیل قانون و آزادی را.

امروز، اصلاحگری تنها راه نجات ایران است. اصلاحگری به سود همه حتی به نفع مخالفان آن نیز هست، چون با این روش همه در عرصه سیاسی می‌مانند و اقتدار نظام نیز در گسترش دموکراسی است و نه در سرکوب آن. در تاریخ دنیا هم کشورهایی که دموکراسی و آزادی انتقاد و اعتراض را گسترش دادماند، ماندگارتر و نیرومندتر بوده‌اند تا آنان که کم‌ظرفیتی نشان داده و مخالفان خود را از سر راه برداشته‌اند.

ما می‌خواهیم چه چهره‌ای از اسلام ترسیم کنیم؟ اسلام طرفدار دموکراسی، آزادی انتقاد و اعتراض یا اسلام مخالف آنها؟ اگر گفته شود در حکومت اسلامی، هر کس نقدی داشته باشد براحتمی می‌تواند بیان کند حتی در صورتی که انتقاد نسبت به رهبری نظام باشد و هیچ‌کس به دلیل اندیشه و بیانش مورد تعرض قرار نمی‌گیرد، به نفع نظام است یا اینکه گفته شود اگر کسی نقد به رهبری داشت مورد اتهام و محاکمه قرار می‌گیرد؟ کدام یک چهره حکومت ما را مخدوش می‌سازد؟

امام نصیحت را واجب می‌دانست و می‌فرمود: «نصیحت از واجبات است ترکش شاید از کبائر باشد، از شاه گرفته تا این آقایان تا آخر، همه را باید علما نصیحت کنند».^۱

امام اول مرتبه تمدن را، آزادی می‌دانست و می‌فرمود: «مملکت متدین آن است که آزاد باشد، مطبوعاتش آزاد باشد، مردم آزاد باشند در اظهار عقاید و رأیشان».^۲ او در جمهوری اسلامی، مخالفان را نیز در بیان عقاید خود آزاد می‌دانست و می‌فرمود: «هرکس می‌تواند اظهار نظر عقیده خودش را بکند و اسلام جواب همه عقاید را بر عهده دارد و دولت اسلامی تمام منطقتها را با منطق جواب خواهد داد».^۳ امام عقیده داشت که «قانون اسلام مسبب آزادی و دموکراسی حقیقی است و استقلال کشور را نیز تضمین می‌کند».^۴

آیا ارائه این چهره از اسلام و حکومت اسلامی زیباتر نیست؟

آقایان! در انقلاب خمینی، کسی را به جرم عقیده‌اش به محاکمه نکشید. این بدعت راه به ضلالت و گمراهی می‌برد، بنیانهای حکومت را درهم فرومی‌ریزد، اعتبار جهانی کشور را مخدوش می‌کند، اعتماد ملی را کاهش می‌دهد، ناصحان جامعه را سر در گریبان فرومی‌برد، جاهلان را به مشورت می‌نشانند و عالمان و اندیشمندان را از صحنه خارج می‌سازد «عالمها ملجم و جاهلها مکرم»، بدیهی است که در جذب مردم و نیروها باید سخن آنان را نیز شنید و انتقادات آنها را برتافت. نمی‌توان انتظار داشت که در عصر انفجار اطلاعات، همه به یک گونه فکر کنند.

امروز در شرایطی که از رسیدگی به پرونده‌های مفتوحه‌ای چون قتل‌های محفلی، جنایت کوی دانشگاه تهران و تبریز و گروه‌های فشار خبری نیست، دادگاه ویژه روحانیت مفتخر است که با سرعتی شایان تحسین، نوری را محاکمه می‌نماید و من نیز محاکمه شدن در محکمه تفتیش عقاید را افتخار

۱. صحیفه نور، ج ۱، ص ۲۱.

۲. پیشین، ص ۲۰۰.

۳. پیشین، ج ۲، ص ۸۸.

۴. پیشین، ج ۴، ص ۲۰۵.

خویش می‌دانم و ملت و خدای این ملت را به شهادت می‌گیرم که دین خود را فدای دنیای احدی نکردم.

خدایا تو شاهد باش که اگر از ملت سختی گفتم از آن رو بود که تو خود ما را فرمان داده‌ای.

خدایا تو شاهد باش که «زندان مرا خوشتر است از آنکه مرا به آن می‌خوانند».

«رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ»^۱.

«خدایا تو شاهد باش که از سر دلسوزی سخن گفتم و جز رضای تو را در نظر نگرفتم و اینک نیز به آنچه رضای تو است، راضی‌ام».

خدایا تو شاهد باش اگر مطرح نمودم که رهبری نظام باید در چارچوب قانون اساسی عمل کند، رفتارها به گونه‌ای باشد که مرجعیت اسلام آسیب نیند، دانشجو و دانشگاه آزادانه بیندیشند، گروه‌های فشار در جامعه برای سرکوب اندیشه‌ها وجود نداشته باشد، از نیروهای مسلح برای سرکوب اندیشه و اندیشمندان استفاده نشود، جز به خاطر مصالح نظام سخن نگفته و قلم نزدم.

نهم: یک بار مدیران کشور در آستانه انقلاب صنعتی با یک غفلت و عدم دوراندیشی، کشور را تا سالها به ورطه فقر و عقب ماندگی کشاندند و اینک در آستانه هزاره سوم و انقلابی دیگر در جهان، هر غفلتی می‌تواند کشور را به نابودی بکشانند.

یکصد و شصت سال پیش همزمان با حضور امیرکبیر در حاکمیت ایران، «میجی» در ژاپن اصلاحات را آغاز کرد و هر دو کشور وضعی مشابه داشتند. اصلاحات امیرکبیر و میجی نیز شباهت فراوانی داشت؛ اما در ژاپن، «میجی» ماند و اصلاحات او ژاپن را که از نظر معادن و امکانات و تاریخ و فرهنگ و تمدن بر ملت ایران هیچ برتری نداشت، به یک ملت ثروتمند، مقتدر و سربلند در جهان تبدیل کرد، ولی در ایران با از میان بردن جریان اصلاحاتی که با

۱. یوسف، ۳۳.

امیرکبیر آغاز شد، ملتی که سرزمینی پهناور و برترین دین و فداکارترین و باهوش‌ترین مردمان دنیا را داشت و روزی مهد علم و تمدن بود، به یک زانده نظام جهانی تبدیل شد.

اکنون فرصتی دیگر پیش آمده و ملت هوشمند ایران برخلاف همه پیش‌بینی‌های سیاستمداران و اندیشمندان، در آستانه هزاره سوم فرصت دیگری برای بقا را خلق کرده است. امروز به همه آنها که ممکن است بستن خرداد و خردادها بر لبانشان لیخند نشانند، می‌گویم که اگر دنیا را می‌طلبید، بی‌خواست و رضایت مردم به دست نخواهید آورد و اگر دلسوز دین و نظامید، نظام و دین اینک بیش از همیشه به رضایت مردم و حتی جذب مخالفان نیاز دارد. برخورد حذفی و طردکننده با دلسوزان و به‌ویژه مردم که پشتوانه اصلی نظامند، در نهایت حاکمیت را در مقابل دشمن، تنها خواهد گذاشت.

من از شما خاضعانه تقاضا می‌کنم که نگذارید نظامی که یادگار امام راحل (ره) و خون هزاران تن از بهترین فرزندان این ملت است، به پای مطامع شخصی و جناحی یا با بی‌تدبیری و خودسری از مسیر اصلی خود منحرف شود. اگر محکومیت من بهایی است که باید برای حفظ نظام پرداخت شود، با آغوش باز استقبال می‌کنم، باشد که این محکومیت شما را به فکر وادارد و لحظه‌ای بیندیشید که چرا همکاران دیروز شما امروز یکایک در محاکمی که خود بهتر می‌دانید به‌چه منظوری تشکیل شده، محکوم می‌شوند.

چرا رفتار و مشی ما، به‌گونه‌ای است که روز به‌روز از دایره معتقدان می‌کاهد و به‌دایره بی‌تفاوتها می‌افزاید؟ حوزه بی‌تفاوتها را می‌کاهد و به‌طیف مخالفان اضافه می‌کند؟

ملت ما با برخورداری از سابقه دیرینه اسلامی و تعلقات روحی شکوهمند خود همواره میل به پیوند دارد و دارای روح همگراست. چرا در جهت خلاف مصالح اسلامی و ایرانی و تمایلات این ملت حرکت می‌کنیم؟
دسته دسته‌کردنها از قبیل ملی‌ها، مذهبها، قومیتها، لیبرالها، و... چه سودی به‌حال مردم رسانده است؟

مگر قرآن نمی‌گوید:

«إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ»^۱.

«همانا شیطان اراده کرده است میان شما کینه و دشمنی افکند».

و مگر قرآن نمی‌گوید:

«وَادْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَاصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ

إِخْوَانًا»^۲.

«یاد کنید نعمت خدای را که با یکدیگر دشمن بودید و او دل‌هایتان را به هم

مهربان ساخت و با لطف پروردگار با یکدیگر برادر شدید».

و مگر قرآن نمی‌گوید:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ»^۳.

«بدرستی که مؤمنان برادر یکدیگرند پس صلح و صفا میان آنان برقرار

کنید».

حال آیا بهتر نیست رفتار ما در جهت تأمین اهداف الهی اسلامی باشد و نه

در جهت اهداف شیطانی؟ آیا بهتر نیست همه از دوستی و محبت سخن بگوییم،

نه عداوت و دشمنی؟

قرآن کریم علاوه بر آیات فراوانی که الهامبخش ما در رفتاری نیکو و

انسانی است، در صورت جامه عمل پوشاندن به آن می‌تواند الگوی برتر و

شورانگیزی در منظر بشریت امروز باشد، الگوهای عملی این آیات در ارتباط

با حاکمان را نیز معرفی می‌کند.

فقط به یک نمونه آن در داستان حضرت یوسف (ع) بنگرید. حسادت و کینه

برادران یوسف بدو به حدی بود که او را در چاه افکندند و سخت‌ترین شرایط را

برای یوسف و حتی یعقوب - پدر او - فراهم آوردند. برادران یوسف

نمی‌دانستند که او به‌خواست خداوند از چاه مرگ‌آور نجات یافته و عزیز مصر

شده است. عمق کینه آنها به یوسف چنان بود که پس از سالهای طولانی

۱. مائده، ۹۱.

۲. آل‌عمران، ۱۰۳.

۳. حجرات، ۱۰.

مفارقت او، هنگامی که یکی از این برادران گرفتار شد، به عزیز مصر (یوسف) گفتند: چنانچه برادر ما (بنیامین) دزدی کرده او برادری داشت (یوسف) که او هم دزدی کرده بود.

اگر ما به جای حضرت یوسف بودیم و در موضع قدرت می نشستیم، پس از آن همه ناروایی و ستم و تهمت که از سوی برادران خویش دید و تا پای جان او ایستادند، چه می کردیم؟

قرآن کریم از زبان حضرت یوسف می فرماید:

«لَا تُرِيبُ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»^۱.

«امروز شما را سرزنش و توبیخی نیست، خداوند شما را ببخشد که او مهربان ترین مهربانان است».

در تاریخ آمده است که یوسف حتی برای آنکه آن خطاکاران احساس هیچ گونه شرمساری نکنند، گفت: تاکنون مردم مصر به من به چشم غلام می نگرستند و اکنون با حضور شما متوجه اصل و نسب و جایگاه خانوادگی من شدند و این مایه مباهات من است.

این روش یوسف است که قرآن به عنوان الگویی از دین رحمانی و رفتار مهربانانه ارائه می دهد. اگر ما با منطق و سلوک امروز خود جای یوسف بودیم چه می کردیم؟ مگر پیامبر اسلام در جریان فتح مکه همین رفتار را نداشت و همین جمله یوسف را تکرار فرمود که لَا تُرِيبُ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ.

آری، هرگاه اساس حکومت و رفتار ما رشد اخلاق، تواضع و مهربانی و حتی حساس بودن نسبت به شرمساری دیگران باشد، بدیهی است که رفتاری یوسف سان باید داشت.

امام علی (ع) به مالک اشتر می نویسد رابطه حکومت با مردم تحت قلمرو، (اعم از مسلمان و غیر مسلمان) باید رابطه رحمت، محبت و لطف باشد نه بسان جانوری درنده که فرصت چنگ انداختن و خوردن مردم را غنیمت بشمارد.

۱. یوسف، ۹۲.

«وَأَشِعْرَ قَلْبِكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَةِ وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَاللُّطْفَ بِهِمْ وَ لَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعاً ضَارِياً تَغْتَمُّ أَكْلَهُمْ فَإِنَّهُمْ صَنَفَانِ إِثْمًا أَخْ لَكَ فِي الدِّينِ أَوْ نُظَيْرَ لَكَ فِي الْخَلْقِ يَفْرَطُ مِنْهُمْ الزَّلْزِلُ وَ تَعْرُضُ بِهِمُ الْعِلَلُ وَ يُؤْتِي عَلَى أَيْدِيهِمْ فِي الْعَمَدِ وَالْحَطَاءِ فَأَعْطَهُمْ مَنْ عَفَّوكَ وَ صَفْحَكَ مِثْلَ الَّذِي تَحِبُّ أَنْ يَعْطِيكَ اللهُ مِنْ عَفْوِهِ وَ صَفْحِهِ»^۱.

«و مهربانی بر رعیت را برای دل خود پوششی گردان و دوستی ورزیدن با آنان و مهربانی کردن با همگان را، و همچون جانوری شکاری مباش که خوردنشان را غنیمت شماری، چرا که رعیت دو دسته‌اند: دسته‌ای برادر دینی تواند و دسته‌ای دیگر در آفرینش با تو همانند هستند. گناهی از آنان سر می‌زند یا علت‌هایی بر آنان عارض می‌شود یا خواسته و ناخواسته خطایی بر دستشان می‌رود. به خطاهایشان منکر و از گناهشان درگذر. چنان‌که دوست داری خدا بر تو ببخشد و گناحت را عفو فرماید».

امام تأکید می‌کند که بدترین عاملان حکومت کسانی هستند که با تشبه به ناصحان، به پوستین خلق افتاده، به عیبجویی و سعایت و آزار مردم می‌پردازند:

«وَلَيْكُنْ أَبْعَدَ رَعِيَتِكَ مِنْكَ وَأَشْنُوهُمْ عِنْدَكَ أَطْلَبُهُمْ لِغَيْبِ النَّاسِ فَإِنَّ فِي النَّاسِ عَيْبًا أَلْوَالِي أَحَقُّ مَنْ سَرَّهَا فَلَا تَكْشِفَنَّ عَمَّا غَابَ عَنكَ مِنْهَا... فَاسْتِرْ الْعَوْرَةَ مَا اسْتَطَعْتَ... اِطْلُقْ عَنِ النَّاسِ عَقْدَةَ كُلِّ حَقْدٍ وَ اقْطَعْ عَنكَ سَبَبَ كُلِّ تَرْتُّبٍ... وَ لَا تَعْجَلَنَّ إِلَى تَصْدِيقِ سَاعٍ فَإِنَّ السَّاعِيَّ غَاشٍ وَ إِنْ تَشَبَهَ بِالنَّاصِحِينَ»^۲.

«و از رعیت آن‌را از خود دورتر دار و با او دشمن باش که عیب مردم را بیشتر بجوید که همه مردم عیب‌هایی دارند و والی از هر کس دیگر سزاوارتر به پوشاندن آنهاست. پس می‌باید آنچه را بر تو نهان است آشکار کنی... پس چندان که توانی زشتی را ببوشان... گره هر کینه را که از مردم داری ببوشان و رشته هر دشمنی را پاره کن... در قبول گفته چنین شتاب مکن که سخن چین نزد خیانت می‌بازد، هر چند خود را همانند خیرخواهان نشان می‌دهد».

۱. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۲. پیشین.

چگونه می‌توان شیعهٔ علی بود ولی برخلاف سیرهٔ او رفتار کرد؟ و آیا بهتر نیست شیوهٔ حکومتی، و رفتار ما با مردم، آن هم در ایران، تنها کشوری که خود را پیرو علی (ع) می‌داند، علی‌گونه باشد؟

ایران کشور ارتباط و تعامل است و نه انزوا و تشنج. فرهنگ اصیل ایرانی با تساهل و تنوع و مدارا سرشته است و نه تنگ‌نظری و خشونت، نماد واقع‌گرایی و پویایی است و نه مثال جزمیت و تحجر.

بگذاریم ایرانی بودن، تداعی‌کنندهٔ عقلانیت و فرزادگی باشد و همزیستی مسالمت‌آمیز مذاهب و فرهنگها را به‌یاد آورد و همچنان، سرزمین ابوریحان و زکریای رازی و ابن‌سینا و عمر خیام و خواجه نصیرها شناخته شود.

دهم: در خاتمه عرض می‌کنم که اینجانب، هیچ هراسی نسبت به تصمیم شما ندارم و چه شکوهمند است که خداوند قدیهٔ آزادیخواهی و اسلام‌خواهی را به‌زیباترین وجه از این عبد امیدوارش پذیرا باشد؛

«فَأَقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَوةَ الدُّنْيَا. إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِنَغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا وَ مَا أَكْرَهْتُنَا عَلَيْهِ مِنَ السَّحَرِ وَاللَّهِ خَيْرٌ وَ أَقْبَى»^۱.

«به‌هر چه خواهی حکم کن که تو فقط در زندگی دنیوی حکم توانی کرد. ما به‌پروردگار خویش ایمان آوردیم تا از خطاهای ما و افسونهایی که ما را بر آن واداشتی درگذرد و خدا بهتر و پایدارتر است».

از عزیزانی که در جهت حمایت از اینجانب گامی برداشتند، تشکر و قدردانی می‌نمایم و امید آن دارم که خداوند متعال به‌لطف عمیم خویش، محبت و عنایت آنان را جبران کند. این بنده کمترین، با دلی امیدوار به‌فضل خداوند و اعتمادی کامل به‌مشیت او به‌این حقیقت، اعتقادی عمیق دارم که خداوند متعال بندگانش را به‌خوبی کفایت خواهد کرد. لذا صمیمانه از همگان می‌خواهم که خود را به‌زحمت نیفکنند و فرصتهای خود را معطوف به‌حق و حقیقت سازند که خداوند خود دفاع بندگانش را متکفل شده است.

۱. طه، ۷۲ و ۷۳.

پروردگارا! بر تو اعتماد دارم و اتکال این بنده کمترین را فقط و فقط به خود مقرر فرما و امید من را از همگان قطع فرما، که مخلوقات تو، همه و همه سراسر نیازند و محتاج.

و به فرموده مولی الموحدین:

«ان من حق من عظم جلال الله في نفسه و جل موضعه من قلبه ان يصغر عنده لعظم ذلك كل ما سواه»^۱

«آن کس که جلال و منزلت حق در جان و دل او بزرگ آید، هر چه جز خداست نزد او کوچک و خرد باشد».

«الهي ماذا وجد من فقدك و ما الذي فقد من وجدك؟»

«آنکه تو را یافت چه چیز را از دست داد و آنکه از تو فاصله گرفت چه به دست آورد؟»

«اللهم انك تعلم انك لم يكن الذي كان متافسه في سلطان ولا التماس شيء من فضول الخطام و لكن لترد المعالم من دينك و تظهر الاصلاح في بلادك و يا من المظلمون من عبادك»^۲

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين
وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۷.

۲. پیشین، خطبه ۱۲۹.

حکم دادگاه ویژه روحانیت

بسمه تعالی

مرجع رسیدگی: دادگاه ویژه روحانیت

مشخصات متهم

آقای عبدالله نوری فرزند محمد علی، ۵۰ ساله اهل اصفهان، ساکن تهران، دارای همسر و اولاد، طلبه، صاحب امتیاز و مدیر مسؤول روزنامه خرداد.

نوع اتهام

۱. اهانت به احکام نورانی اسلام و مقدسات مذهبی (موضوع ماده ۲۶ و بند ۷ و ۹ ماده ۶ قانون مطبوعات و ماده ۵۱۳ قانون مجازات اسلامی).
۲. اهانت به بنیانگذار جمهوری اسلامی حضرت امام خمینی قدس سره از طریق بدعتگذار معرفی کردن معظم له و استعمال کلمات و عبارات موهن و مقابله با برخی از نظرات و دیدگاههای اصولی حضرت امام قدس سره (موضوع مواد ۲۷ و بند ۷ ماده ۶ قانون مطبوعات و مواد ۶۹۷ و ۵۱۴ قانون مجازات اسلامی).
۳. افترا و نشر اکاذیب به منظور اضرار بدغیر یا تشویش اذهان عمومی (موضوع ماده ۳۰ و بند ۸ ماده ۶ قانون مطبوعات و ماده ۶۹۸ قانون مجازات اسلامی).

۴. فعالیت تبلیغی علیه نظام مقدس جمهوری اسلامی (موضوع ماده ۵۰۰ قانون مجازات اسلامی) و توهین به مقامات و مسؤولین دستگاههای وابسته به نظام مقدس اسلامی (موضوع بند ۸ ماده ۶ قانون مطبوعات و مواد ۶۰۸ و ۶۰۹ قانون مجازات اسلامی).

خلاصه پرونده و نحوه رسیدگی

الف. در تاریخهای ۱۳۷۷/۱۱/۱۴ و ۱۳۷۷/۱۲/۸ و ۱۳۷۷/۱۲/۱۸ از طرف جمعی از طلاب مدرسه علمیه آیت الله ایروانی، بسیج دانشجویی و ستاد احیای امر به معروف و نهی از منکر گزارشهایی از تخلفات روزنامه خرداد در خصوص مطرح کردن نویسندگان معاند و مخالف نظام جمهوری اسلامی، درج اخبار و تحلیل‌های کذب و مغرضانه، نشر اخبار کذب رسانه‌های خارجی و تبلیغ به نفع گروه‌های منحرف و مخالف نظام و نشر اکاذیب به منظور تشویش اذهان عمومی و افترا، به دادرسی ویژه تهران ارسال و پس از وصول، موضوع از طرف دادرسی ویژه تحت بررسی قرار می‌گیرد.

ب. حفاظت اطلاعات نیروی انتظامی، خانم رفعت بیات مدیر مسؤول نشریه آزادی، دفتر حقوقی صدا و سیما در تاریخهای ۱۳۷۷/۱۲/۴، ۱۳۷۷/۱۲/۲۴، ۱۳۷۸/۱/۳۰ و ۱۳۷۸/۲/۲۹ علیه آقای عبدالله نوری و روزنامه خرداد به اتهام توهین، افترا، اهانت و ایجاد جو بدبینی شکایاتی مطرح می‌نمایند که بعضی از این شکایات مستقیماً در دادرسی ویژه مطرح شده و تعدادی دیگر ابتدا به دادگستری شکایت گردیده و پس از تشکیل پرونده، دادگاه عمومی قرار عدم صلاحیت به شایستگی دادرسی و دادگاه ویژه روحانیت صادر نموده است.

ج. به دنبال وصول شکایات و گزارشهای فوق و بررسی مطالب متعدد مندرج در روزنامه، آقای عبدالله نوری به دادرسی احضار و برای پیشگیری از وقوع یا تکرار جرم به او شفاهاً تذکر داده می‌شود که لازم است حرمت اقدامات

حضرت امام رضوان الله تعالى عليه در زمان حیاتشان را رعایت کرده و حقوق مردم و جامعه را تضییع ننموده و به قوانین توجه و از ادامه تخلفات خودداری نماید.

متهم به این تذکرات توجه ننموده و از تاریخ ۱۳۷۸/۳/۱۱ نامبرده مکرراً به دادسرای ویژه روحانیت تهران احضار و در مورد مسائل مطروحه، چه شکایاتی که جنبه خصوصی داشته و چه اتهاماتی که دارای حیثیت عمومی بوده، تحقیق شده است. در خصوص تعدادی از شکایات شاکیان خصوصی، دادسرا به لحاظ عدم کفایت دلیل قرار منع تعقیب صادر و در خصوص موارد فوق پس از احراز جرم با تنظیم کیفرخواست پرونده را به دادگاه ارسال نموده است.

د. دادگاه ویژه روحانیت وقت رسیدگی تعیین و آنرا به متهم ابلاغ نمود. متهم جهت تنظیم لایحه دفاعیه و تعیین وکیل استمهال نمود. پس از موافقت دادگاه و معرفی حجت الاسلام محسن رهامی به عنوان وکیل از سوی متهم، دادگاه وقت مجدد تعیین کرد. لکن بنا به درخواست کتبی جمعی از اعضای محترم هیأت منصفه یک بار دیگر وقت جلسه تجدید گردید و بالاخره در تاریخهای ۸، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۸ و ۱۹ آبان ماه ۱۳۷۸ دادگاه به طور علنی و با حضور هیأت منصفه تشکیل جلسه داد و به اتهامات وارده رسیدگی نمود.

در این جلسات پس از قرائت کیفرخواست توسط دادستان ویژه روحانیت تهران و تفهیم موارد اتهامی، متهم و وکیل مدافع وی به دفاع از اتهامات عنوان شده پرداخته و لوابیحی را تقدیم دادگاه نمودند که ضمیمه پرونده گردید.

ه. دادگاه در تاریخ ۱۳۷۸/۸/۱۹ پس از شنیدن اظهارات متهم و وکیل مدافع وی و اخذ آخرین دفاع، ختم دادرسی را اعلام و اعضای محترم هیأت منصفه پس از اعلام ختم رسیدگی، نتیجه مشاوره خود را کتباً به دادگاه اعلام نمودند. هیأت منصفه در خصوص پنج مورد از موارد رسیدگی متهم را بیگناه و در پانزده مورد او را مجرم تشخیص دادند و به لحاظ تعدد و تکرار جرائم

انتسابی وی را مستحق تخفیف ندانسته‌اند. دادگاه پس از مذاقه در مندرجات پرونده و دفاعیات متهم و وکیل مدافع و مطالب منتشرشده در روزنامه خرداد و با عنایت به نظریه هیأت منصفه با شرح مختصری در مورد هریک از موارد اتهامی در چهار بخش به شرح زیر مبادرت به صدور رأی می‌نماید:

بخش اول: نشر مطالب اهانت آمیز به احکام

نورانی دین مبین اسلام و مقدسات مذهبی

بر احدی پوشیده نیست که پیروزی انقلاب اسلامی ایران به رهبری قائد عظیم‌الشان حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی رحمه‌الله علیه در سال ۱۳۵۷ و تشکیل جمهوری اسلامی به دست ملت مسلمان ایران به رهبری امام(ره) به دنیا ثابت کرد که اسلام دین سیاست و حکومت است و عملاً کلیه ادعاهای استعمارگران را در خصوص اینکه دین تریاک توده‌هاست و یا توجیه‌گر ستم پیدادگران است نقش بر آب نمود و اثبات کرد که دین فریاد و خروش علیه مستکبرین بوده و اصل دوم قانون اساسی هرگونه ستمگری و ستم‌کشی و سلطه‌گری و سلطه‌پذیری را نفی می‌نماید.

از آغازین روزهای پیروزی انقلاب توطئه‌های زیادی برای شکستن انقلاب اسلامی ایران طراحی گردید که حمله نظامی امریکا به طیس، کودتای امریکایی نوزه، فعالیت گروه‌های محارب مانند متافقین، ترور شخصیت‌های بارزش و کارآمد نظام و جنگ تحمیلی استکباری عراق علیه جمهوری اسلامی ایران از نمونه‌های بارز این توطئه‌ها محسوب می‌گردد.

ملت ایران با ایمان و اتکال به خدا و پیروی از رهبریهایی پیامبرگونه امام خمینی قدس سره و احکام اسلام و پایداری کم‌نظیر، همه توطئه‌ها را خنثی نمود و ضمن انجام وظیفه الهی به‌عنوان ملتی شجاع و غیور در تمام دنیا شناخته شدند.

استکبار جهانی که دریافته بود علت پیروزی بزرگ ملت مسلمان ایران،

پایبندی این مردم به اسلام و پیروی از رهبری نظام و ولایت فقیه است و از هیچ‌یک از برنامه‌های نظامی و توطئه‌های منافقین و گروه‌ها و حصر اقتصادی خود علیه انقلاب اسلامی نتیجه‌ای نگرفته بود با برنامه جدیدی برای نابودی انقلاب به میدان آمد که مهمترین بخش این توطئه جدید تهاجم یا شیخون فرهنگی یا به عبارت دیگر تضعیف باورهای دینی و اعتقادی مردم و به‌فساد و تباهی کشاندن اعتقاد و اخلاق جامعه بخصوص نسل جوان می‌باشد. در این رهگذر اضافه بر تبلیغات وسیع و متنوع از طریق وسایل ارتباط جمعی خارجی، با جذب و به‌کارگیری عوامل منزوی و سرخورده و وابسته به رژیم منحوس پهلوی و یا عناصر خودباخته و به‌دور از فرهنگ اصیل اسلام ناب محمدی در برخی از مطبوعات جدید الوالده داخل کشور به‌گسترش دامنه این تهاجم فرهنگی پرداخت که روزنامه خرداد در همین جهت نقش قابل توجهی ایفا نموده و مرتکب جرائمی گردیده است که ذیلاً به آن اشاره می‌گردد:

الف. سبک زندگی

روزنامه خرداد مورخ «۱۳۷۸/۳/۲» مقاله‌ای تحت عنوان «اخلاق، شادی، سبک زندگی» درج نموده و برخلاف نص صریح احکام نورانی اسلامی و اصول متعدد قانون اساسی و قانون مطبوعات و سایر قوانین به‌مبانی دین اخلال و به‌بعضی از مسلمات و ضروریات دین و مذهب خدشه وارد کرده و اعتقادات دینی مردم را به‌استهزا گرفته است.

نویسنده و منتشرکننده مقاله علیرغم حکم مسلم فقها در خصوص ضرورت رعایت حجاب برای بانوان که در ماده ۶۳۸ قانون مجازات اسلامی نیز بر آن تأکید گردیده و برای متخلف از آن مجازات تعیین شده است و علیرغم حکم ضروری اسلام در زمینه وجوب امر به معروف و نهی از منکر و مسؤولیت افراد جامعه در مورد تخلفات دیگران که در اصل هشتم قانون اساسی نیز مورد تأکید قرار گرفته است، مسأله حجاب را امری اختیاری تلقی نموده و دخالت

مسئولین و متدینین در جلوگیری از بی‌حجابی را تعرض به آزادی فردی اشخاص محسوب و آن‌را به کار رضاخان در کشف حجاب تشبیه نموده است. همچنین امر مسلم دیگر یعنی مندرج بودن تمام اعمال فردی انسان تحت یکی از عناوین احکام خمسه را انکار نموده و امور مربوط به سبک زندگی را خارج از شمول احکام خمسه و یا صرفاً جزء مباحات تلقی کرده و از این طریق به ترویج اباحیگری پرداخته است.

همچنین ضمن استهزای متدینین و جامعه مذهبی مطالب ناروایی را به‌مسئولین نظام نسبت داده و آنان را متهم به تحمیل سبک زندگی خود به‌دیگران با استفاده از قدرت نهادهای حکومتی نموده است.

ب. تضاد عقلانیت و دین

روزنامه خرداد مورخه ۱۳۷۷/۱۲/۲۵ مقاله‌ای تحت عنوان «نگاهی به پروژه‌های جریان روشنفکری دینی» را درج کرده است.

این مقاله ضمن نفی عبودیت خداوند و تعبد به آورده‌های مذهب که از مسلمات دین اسلام است، عقل را در برابر دین و محدودکننده رهنمودهای آن و نقدکننده دین قلمداد می‌کند و در ادامه آن نیز به ورود عقلانیت به عنوان مهمان تازه و رقابت آن با دین و سرانجام عقلانی کردن دین نه به معنی فهم و دفاع از آن بلکه زدودن و نفی برخی از مطالب آنکه برایش قابل قبول نیست معرفی می‌کند.

نویسنده در فراز دیگری از مقاله می‌نویسد: قدرت فسادآور است و قدرت مطلقه، فساد مطلقه به دنبال دارد. قدرت نیازمند مشروعیت است. چه امری بهتر از قرائت ایدئولوژیک از دین می‌تواند قدرت مطلقه را توجیه و مشروع کند. قدرت مطلقه نه تنها از دین برای توجیه مشروعیت خود سود می‌برد، بلکه دین را دولتی می‌کند و هدایت دین مردم را به دست می‌گیرد. دین دولتی، ابزار سلطه تحکیم قدرت یک صنف و تریاک توده‌هاست.

روزنامه خرداد با نشر این مقاله، اساس حکومت اسلامی را به‌عنوان

«حکومت مطلقه» و منشأ فساد مطلق زیر سؤال برده و آنرا حاکمیت یک صنف معرفی می‌کند که این امر در تضاد آشکار با فلسفه سیاسی اسلام بخصوص آن‌گونه که حضرت امام رحمة الله علیه ترسیم فرموده‌اند می‌باشد و با آنکه امام خمینی قدس سره مکرر فرموده است که دیانت ما عین سیاست ماست، نویسنده مقاله تفکیک نهاد دین از نهاد دولت را یکی از لوازم پروژه روشنفکری دانسته است و روزنامه خرداد نیز این‌گونه مطالب مخالف موازین دینی را نشر کرده است.

ج. نسیت حق و باطل

روزنامه خرداد در شماره مورخه ۱۳۷۸/۴/۲۷ مقاله‌ای تحت عنوان «ریشه‌های معرفتی خشونت و جنایت، تأملی در پیامدهای حق‌پنداری» به قلم علیرضا دست‌افشان با ارائه شواهد و استدلالاتی حق‌پنداری را به اصطلاح به‌تقد کشیده و برخلاف موازین اخلاقی و عرفی و قانون مطبوعات، زشت‌ترین و سخیف‌ترین کلمات را به کار برده و نهایتاً به‌نسبیت حق و باطل پرداخته و گفته است: «حقیقت آشکار نیست و انسانها هر یک حظی از حقیقت برده‌اند و انسانیت آدمی مقدم بر عقاید و افکار اوست».

صرف نظر از اینکه خود نویسنده در این زمینه خود را حق دانسته و با اینکه در مقام رد و نفی حق‌پنداری بوده، خود دچار حق‌پنداری گشته است.

منتشرکننده مقاله خوب می‌داند که یکی از اعتقادات مسلم ادیان الهی عقیده به حقانیت خدا و پیامبر و احکام مسلم بیان شده توسط پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) و باطل بودن اعتقادات مغایر با عقیده حق می‌باشد و در نتیجه تعارض بین حق و باطل از اصول مسلم و بدیهی در فرهنگ دینی است. قرآن شریف می‌فرماید:

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ
الْكَبِيرُ^۱

۱. حج. ۶۲.

و باز می فرماید: أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَتَهُ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهٗ كَذَٰلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُتُ فِي آلَاءِ اللَّهِ كَذَٰلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْآلَاءَ مِثَالًا^۱.

و نیز می فرماید: فَذَلِكُمْ اللَّهُ رَزَقَكُمُ الْحَقَّ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ.^۲

و نیز می فرماید: وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَرَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا.^۳

در آیات فوق تقابل بین حق و باطل امری مسلم دانسته شده است و حق امری ثابت و پایدار و مفید به حال مردم و جامعه و باطل امری پوچ و نابودشدنی و ناپایدار و بی ارزش معرفی گردیده است.

پیشوایان دینی بر تقابل و جدایی کامل حق و باطل تأکید نموده اند. امیر مؤمنان در نهج البلاغه می فرماید: «حَقٌّ وَبَاطِلٌ وَلِكُلِّ أَهْلٍ»^۴

مدیر مؤول روزنامه خرداد و نویسنده مقاله اولاً این اعتقاد مسلم را منکر گردیده و از این طریق مطالبی را که به اساس دین لطمه می زند ترویج و منتشر نموده اند.

ثانیاً جهت ایجاد تزلزل در اعتقادات حقه خوانندگان در مسلمات دین و حتی اصول اعتقادات با القای این مطلب که ادعای یقین کار آدمربیان است خط بطلانی بر همه حقایق جهان کشیده و نیز پیروان حق را مورد استهزا و اهانت قرار داده اند.

ثالثاً روزنامه خرداد به این مطلب نیز بسنده نکرده و جهت صحیح نشان دادن نظریه غیر صحیح خود در فرازی از مقاله ضمن تحریف یکی از فرمایشات مولای متقیان حضرت علی (ع) آن حضرت را نیز متهم به بیروی از نظریه مذکور نموده و نوشته است: «امیرالمؤمنین علیه السلام نیز قویاً جزمیت و حق پنداری را مردود دانسته و فرموده است (نقل به مضمون) هر سخن و نظری

۱. ۳. اسراء، ۸۱.

۲. یونس، ۳۲.

۳. وعد، ۱۷.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۶.

در این جهان آمیخته‌ای از حق و باطل است» که این خود اهانتی آشکار و افترا بی ناروا به حضرت امیرالمؤمنین (ع) می‌باشد.

همچنین روزنامه خرداد در تاریخ ۱۳۷۸/۴/۳۱ اقدام به درج مقاله‌ای با عنوان «جستاری در بی‌ارزش برخی ارزشها» به قلم رحمت‌الله صادقی، در جهت بی‌اعتبار نمودن ارزشهای دینی و سست کردن عقیده مردم نموده است. نویسنده این مقاله نیز همانند نویسنده مقاله قبلی باورهای دینی جامعه در خصوص ارزشها را نشانه رفته و درصدد تخریب این باورها برآمده است.

نویسنده در ابتدای مقاله، منظور خود از ارزشها را باورهای دینی و اعتقادی و اخلاقی جامعه تفسیر نموده و در قسمتی از مقاله می‌گوید: «کلمه ارزش در زیر خروارها معنا و مصداق و تصوره‌های خام و نابخردانه مدفون شده است» و پس از اشاره به ارزشهای مادی در مورد ارزشهای غیر مادی می‌گوید: «فرهنگ، دین، اخلاق، هنر و ادبیات هر ملتی به‌همان میزان که باردار ارزشهای حقیقی است به‌همان میزان نیز شاید باردار توهمات باشد که به‌نام ارزش و یا فضیلت در باور و اذهان مردم آن جامعه گنجانده شده‌اند».

او سپس با اشاره به دشواری کار خود در زمینه «بی‌ارزش دانستن برخی ارزشها» در فضای سیاسی فعلی با وجود مدافعان بی‌شمار ارزشها می‌گوید: «مدافعان ارزشها بیش از آنکه تهی مغزانه و با دستپاچگی، بی‌حوصلگی و کین‌وارگی به‌دفاع از ارزشها بپردازند باید تحولات تاریخی ارزشها، خاستگاه تاریخی ارزشها و انقراض تاریخی ارزشها را بدانند» و بالاخره در پایان به‌همان نظریه نسبیست حق و باطل برمی‌گردد و نتیجه‌گیری می‌کند «هیاهوی دفاع از ارزشها از بیخ و بن سؤال‌برانگیز است. ارزشها در زمان شکل می‌گیرند (یعنی هیچ عقیده‌ای که حق کامل باشد وجود ندارد) و بالندگی و ترشیدگی و گندیدگی آنها هم با زمان است».

مدیر مسؤول روزنامه خرداد در مسیر اهداف تنظیم‌کنندگان مقالات فوق این دو مقاله را با فاصله کمتر از یک هفته در روزنامه خود درج نموده که مبین

سوء نیت وی در اهانت به مقدسات و ترویج مطالب خلاف اسلام و سست کردن اعتقادات دینی مردم است.

نظر به اینکه بندهای ۱ و ۷ ماده ۶ قانون مطبوعات، نشر مطالب الحادی و مخالف موازین اسلامی و اهانت به دین مبین اسلام و مقدسات آن را برای مطبوعات ممنوع نموده و به موجب ماده ۲۶ همین قانون نیز کسی که به وسیله مطبوعات به دین مبین اسلام و مقدسات آن اهانت کند، در صورتی که به ارتداد منجر نشود بر طبق قانون تعزیر خواهد شد، دادستان ویژه روحانیت به خاطر انتشار مطالب فوق که مطالب مخالف موازین اسلامی و اهانت به دین مبین اسلام و مقدسات مذهبی است و با لحاظ ماده ۲۷ قانون مطبوعات علیه مدیر مسؤول روزنامه خرداد، کیفرخواست صادر نمود.

متهم و وکیل مدافع او در جلسه دادگاه در خصوص اتهامات فوق الذکر دفاعیاتی مطرح نمودند که در صورت جلسات دادگاه مندرج است و نیز دفاعیات کتبی مشروحه در مورد یک یک اتهامات تقدیم داشتند که ضمیمه پرونده است. اجمال دفاعیات ایشان و پاسخ آن به شرح ذیل است:

الف. متهم در دفاع از اتهامات وارده در مورد مقاله «سبک زندگی»، مطالب فراوانی خارج از موضوع و غیر مرتبط با موارد اتهامی و بعضاً با تعبیر موهن مطرح کرد، که ذیلاً به نکات مهم آن اشاره می شود:

۱. متهم برخلاف صریح عبارات نویسنده مقاله، ادعا می کند که سخن اصلی مقاله اجازه انتخاب سبکهای گوناگون زندگی در چارچوب شریعت و احکام خمسه می باشد که عموم دینداران جامعه بدان عامل و مدعن هستند.

۲. در فراز دیگر دفاعیه آمده است که این بحث، یک بحث جامعه شناسانه است و نه یک بحث فقهی که باید گفت: در بحث جامعه شناسانه نباید کاری به احکام خمسه و حلال شمردن محرّمات و جایز شمردن محرّمات و جایز شمردن واجبات داشت و اشکال به مقاله و انتشار آن از دیدگاه مداخله آن در مسائل مذهبی و فقهی است.

۳. در فراز دیگری از دفاعیه می‌گوید: حتی اگر محتوای مندرج در مطبوعات نادرست باشد با توجه به مسأله آزادی بیان قابل توجیه است. اگر ناصوابی هم در صورت عدم خلل به مبانی اسلام در روزنامه درج شود راه آن نقد و پاسخ است و نه دادگاه و محاکمه، که مغالطه بودن این بیان کاملاً روشن است زیرا آزادی بیان امری مطلق نبوده و محدود به رعایت قانون است و در صورت تخلف از قانون از جمله تعرض به مبانی اسلام موضوع عنوان مجرمانه پیدا می‌کند که طبعاً باید از طریق دادگاه و محاکم با متخلف برخورد شود.

۴. در خصوص مسأله انکار حجاب و امر به معروف و نهی از منکر و احکام خمسه دفاع قابل ذکری مطرح نشد.

ب. متهم در دفاعیات خود در بخش دفاع از اتهام مربوط به تضاد عقلانیت و دین ابتدا این مغالطه را مطرح می‌کند که طبق قانون اساسی تفتیش عقیده جرم است. بنابراین نمی‌توان اظهار عقیده یک شهروند را جرم تلقی کرد در صورتی که در این موارد، عقیده جرم دانسته نشده و تفتیش عقیده مطرح نیست بلکه به دلیل ارتکاب جرم از طریق انتشار مطالبی که قانون انتشار آنرا مستوجب مجازات دانسته تحت تعقیب قرار گرفته است.

متهم در ادامه دفاع اظهار داشته است که منظور مقاله نویسی «دفاع از تضاد دین و عقل» و نیز «نفی تعبد به آورده‌های مذهب» و «ترویج جدایی دین از سیاست» نیست که به این صورت از محتوای اصلی مقاله عقب‌نشینی کرده ولی دقت در عبارات مقاله روشن می‌کند که دفاع ایشان موجه نیست و در مقاله به این سه مطلب باطل تصریح گردیده است.

ج. متهم در دفاع از اتهام ترویج نسبیّت حق و باطل ابتدا با یک مرحله عقب‌نشینی و پذیرش اینکه حق و باطل نسبی نمی‌باشند و حق مطلق وجود دارد ضمن مغالطات جدیدی بیان می‌کند که منظور مقاله اعتقاد به «نسبیّت حق‌پنداری» است و نه «نسبیّت حق» که لازمه سخن اخیر ایشان نفی تمام اعتقادات از جمله اعتقاد اشخاص به مبانی دینی است زیرا لازمه هر نوع «عقیده» اطمینان صاحب عقیده به آن است.

در خصوص انتشار تهمت و افترا به مولای متقیان علی علیه السلام مبنی بر اینکه ایشان فرموده است: «هر سخن و نظری در این جهان آمیخته‌ای از حق و باطل است» دفاع قابل ذکری از سوی متهم ارائه نشده است.

د. صاحب امتیاز روزنامه خرداد در دفاع از اتهامات مربوط به مقاله «جستاری در بی‌ارزش برخی ارزشها» نیز به مغالطه پرداخته و می‌گوید: منظور نویسنده از طرح مسأله ارزشها ربطی به مسائل دینی ندارد در حالی که نویسنده در مقاله خود مکرراً نسبت به شمول ارزشهای مورد حمله از ناحیه وی به مباحث دینی و اعتقادی تصریح دارد از جمله «واژه ارزش یا ارزشها در تصور مردم جامعه ما و سایر جوامع سنتی بیشتر باردار مسائل دینی و اخلاقی و آرمانی است». و نیز «فرهنگ، دین، اخلاق، هنر و ادبیات هر ملتی به همان میزان که باردار ارزشهای حقیقی است، به همان میزان نیز شاید باردار توهمات باشد که به نام ارزش و یا فضیلت در باور و اذهان مردم آن جامعه گنجانیده شده باشد».

متهم در مغالطه دیگری تلاش کرده است که میان احکام دینی و ارزشهای اجتماعی رابطه تباین برقرار کند در حالی که علمای اسلام متفقاً معتقدند حوزه احکام دینی وسعتی دارد که از جمله ارزشهای اجتماعی و به تعبیر ایشان بایدها و نبایدهای رایج در جامعه را نیز شامل می‌شود.

متهم در قسمت دیگر اظهار می‌دارد در اعتقاد اسلامی فقط خدا مطلق است و هیچ مطلقی جز او وجود ندارد که این نیز مغالطه‌ای آشکار است زیرا با این عبارت خواسته است اعتقاد جزمی به سایر مسائل مذهبی بجز خدا را نفی کند که بطلان آن واضح است، زیرا اصل اسلام حداقل اعتقاد جزمی به «خدا و معاد و نبوت» را شامل می‌شود. به‌رحال متهم در این چند قسمت دفاع موجهی که استدلالات متین کیفرخواست را رد کند نکرد.

وکیل مدافع متهم نیز مفصلاً به دفاع از این بخش از اتهامات متهم پرداخت که عمده مطالب وی تکرار مطالب متهم یا انکار بلاوجه اتهامات یا طرح

مسائل غیر مرتبط به اتهامات است و در خصوص انکار بعضی مسلمات دین و نسبت دادن مطالب خلاف واقع به ائمه معصومین و حمله و ایراد به اعتقادات مسلم مردم و اهانت به مقدسات مذهبی که مقالات مزبور به صراحت حاوی این امور می‌باشند دفاع موجهی ارائه نمود. ضمناً توجیه و کیل مدافع در مورد اینکه نویسنده یا مدیر مسؤول قصد مجرمانه نداشتند در خصوص جرائم مطبوعاتی و جهت قانونی ندارد، زیرا بر طبق قانون مدیر مسؤول در هر حال مسؤولیت مندرجات روزنامه را بر عهده دارد.

اعضای محترم هیأت منصفه نیز آقای عبدالله نوری را در خصوص انتشار مقاله «اخلاق، شادی، سبک زندگی» به اتفاق آرا و در خصوص مقالات «تأملی در پیامدهای حق‌پنداری»، «نگاهی به پروژه‌های رهایی جریان روشنفکری دینی» و «جستاری در بی‌ارزشی برخی ارزشها» با اکثریت آرا مجرم شناخته و او را مستحق مجازات دانسته‌اند.

رأی دادگاه

در خصوص نشر مطالب مخالف احکام و موازین

اسلامی و اهانت به دین اسلام و مقدسات مذهبی

نظر به مندرجات پرونده و مفاد مقالاتی که در بالا به آنها اشاره شد، مشخص می‌گردد که در این مقالات برخی از احکام ضروری اسلام توسط نویسندگان مقالات، زیر سؤال رفته و بلکه انکار شده است و آقای عبدالله نوری مطالب مخالف موازین اسلامی و مطالب اهانت‌آمیز به دین مقدس اسلام را منتشر نموده است که به چند مورد آن اشاره می‌شود:

۱. امر به معروف و نهی از منکر که یکی از فروع دین و از ضروریات اسلام است، در مقاله «سبک زندگی» به طور جدی زیر سؤال رفته و انکار شده است و کسانی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند مورد اهانت واقع شده‌اند.
۲. حجاب که یکی دیگر از ضروریات اسلام است نیز از عداد واجبات

خارج و در حوزه مباحث قرار گرفته است و قوانینی که برای جلوگیری از تظاهر به بی‌حجابی وضع شده به کار رضاشاه در کشف حجاب تشبیه گردیده است.

۳. احکام خمس و شؤن آن نسبت به کلیه اعمال فردی و اجتماعی انکار شده و اباحیگری ترویج گردیده است.

۴. اعتقاد به عزاداری حضرت سیدالشهدا(ع) با این عبارت که عزاداری امام حسین(ع) را در دو ماه بلکه یک سال می‌دانند و به‌طور کلی شادی را در این ایام منع می‌کنند به‌استهزا گرفته شده است.

۵. در مقاله «نگاهی به پروژه‌های جریان روشنفکری» با قرار گرفتن عقل در برابر دین، عبودیت خداوند و تعبد به آورده‌های مذهب نفی شده و عقل، محدودکننده رهنمودهای دین و تقدکننده دین دانسته شده است.

۶. مقاله «تأملی در پیامدهای حق‌پنداری» حقایق دینی و مسلمات مذهبی را امری موهوم وانمود و از این طریق تشکیک در داشتن هر نوع عقیده جزمی نموده و کسانی را که ادعای یقین بکنند با کلمه آدم‌فریبان مورد اهانت قرار داده است.

۷. با انتشار این مطلب که امیرالمؤمنین علی(ع) فرموده: «هر سخن و نظری در این جهان آمیخته‌ای از حق و باطل است» علاوه بر تلاش در جهت سست کردن ریشه‌های اعتقادی مردم، به‌مولی‌الموحدین امیرالمؤمنین جسارت و اهانت شده است.

۸. با دقت در مطالب فرق روشن می‌شود که متهم در مدتی که مدیریت روزنامه خرداد را برعهده داشته با نشر مطالب متعدد از کسانی که درصدد تشکیک در اعتقادات مردم و گسترش تهاجم فرهنگی بوده و با آمیختن حق و باطل و با القای شبهه باورهای مردم را سست می‌کنند، مرتکب اقداماتی شده که مخل مبانی دینی است و عمل او از مصادیق بارز ماده ۲۶ قانون مطبوعات بوده و دادگاه با لحاظ نظر هیأت منصفه به‌استناد بند ۱ و ۷ ماده ۶ قانون

مطبوعات و ماده ۲۶ قانون مزبور و ماده ۵۱۳ قانون مجازات اسلامی که مقرر داشته «هرکس به مقدسات اسلام و یا هریک از انبیای عظام یا ائمه طاهرین (ع) یا حضرت صدیقه طاهره (س) اهانت نماید اگر مشمول حکم ساب‌النبی باشد، اعدام می‌شود و در غیر این صورت به حبس از یک تا پنج سال محکوم خواهد شد». آقای عبدالله نوری مدیر مسؤول روزنامه خرداد را در خصوص این اتهام به سه سال حبس محکوم می‌نماید. البته پرونده در خصوص نویسندگان مقالات فوق‌الذکر مفتوح است و دادسرای ویژه مکلف است آنان را نیز تحت پیگرد قرار داده و پس از تحقیق و تکمیل پرونده در مورد ایشان اظهار نظر نماید.

ضمناً دادستان محترم در بند ۲ بخش «ج» کیفرخواست یکی از اتهامات آقای عبدالله نوری را تشویق به مبارزه علیه برخی احکام مسلم اسلام ذکر کرده است زیرا نامبرده در تاریخ ۱۳۷۸/۱۰/۵ با نقل مصاحبه مسؤول خبرگزاری ایتالیا در ایران درصدد زیر سؤال بردن حکم اسلام در مورد طلاق و شرایط آن برآمده و قوانین و مقررات اسلام را کهنه و غیر قابل استفاده معرفی نموده است و نیز در بند ۴ همین قسمت نامبرده متهم به نفی مجازات اعدام در دین اسلام گردیده زیرا در شماره ۱۳۷۷/۹/۲۳ روزنامه با نقل و تحریف سخنان رئیس قوه قضائیه آورده است «مجازات اعدام ساخته حکومت است و نه شرع و باید اصلاح شود».

نظر به اینکه هیأت محترم منصفه با توجه به دفاعیات متهم و وکیل مدافع او در جلسات دادرسی در مورد اول به اتفاق آرا و در مورد دوم به اکثریت آرا مدیر مسؤول روزنامه خرداد را مجرم ندانسته‌اند، دادگاه با صرف نظر از محتوای مطالب مطروحه به استناد ماده ۳۸ لایحه قانونی مطبوعات مصوب شورای انقلاب در این دو مورد رأی به برائت وی صادر می‌نماید.

بخش دوم: اهانت به بنیانگذار جمهوری اسلامی

حضرت امام خمینی قدس سره

انقلاب اسلامی ایران بحق ثمره تلاش و فعالیت و جانپازی بیش از هزارساله علمای تشیع و پیروان راستین اهل بیت(ع) می باشد که در عصر ما با رهبری احیاگر مجدد اسلام آیت الله العظمی امام خمینی قدس سره به نام جمهوری اسلامی ایران تبلور یافت. انقلاب اسلامی و نام امام خمینی آنچنان غیر قابل تفکیک گردیده اند که در هیچ نقطه ای از جهان، انقلاب اسلامی بدون نام امام خمینی شناخته شده نیست. زیرا که او آغازگر این نهضت بوده و هم او انقلاب را در دورانهای سخت و دشوار رهبری نموده و پایه های آن را استحکام بخشیده و برای استمرار و دوام آن بر رکن رکن جمهوری اسلامی، یعنی ولایت فقیه، تکیه کرد و فریاد زد: «تا من هستم نخواهم گذاشت حکومت به دست لیبرالها بیفتد. تا من هستم نخواهم گذاشت منافقین اسلام این مردم بی پناه را از بین ببرند. تا من هستم از اصول نه شرقی و نه غربی عدول نخواهم کرد. تا من هستم دست ایادی امریکا و شوروی را در تمام زمینه ها کوتاه می کنم و اطمینان دارم مردم در اصول همچون گذشته پشتیبان نظام و انقلاب اسلامی خود هستند».

دشمنان اسلام و انقلاب که خوب دریافته اند عامل پیروزی انقلاب اسلامی ایران، اسلام، رهبری و اتحاد است تلاش کرده و می کنند که بر هر سه عامل مهم خلل وارد آورند و متأسفانه روزنامه خرداد به مدیر مؤولی آقای عبدالله نوری نیز همراه با صدای امریکا و اسرائیل و گروهی از طرفداران آقای منتظری و جمعی از خودباختگان به غرب که کعبه آمال خود را در غرب جست و جو می کنند پس از هدف قرار دادن اعتقادات و باورهای دینی مردم، خط حضرت امام را نشانه گرفته و نمک نشناسانه ولی امر و بنیانگذار جمهوری اسلامی را بدعتگذار معرفی و اقدامات معظم له را متأثر از دیگران دانسته است. مدیر مؤول روزنامه خرداد خوب می داند که سیاست نظام جمهوری

اسلامی عدم شناسایی اسرائیل غاصب بوده و بر این سیاست همیشه افتخار نموده و این سیاست را به پیروی از امام راحل و رهبر کبیر انقلاب اسلامی اتخاذ نموده است و فریادهای امام راحل از سالهای قبل از پیروزی انقلاب تا آخر عمر علیه رژیم نژادپرست غاصب اسرائیل در گوش اکثر مردم شهیدپرور ایران طنین انداخته است. امام قدس سره در مورد این غده سرطانی در منطقه می‌فرمایند: «اسرائیل باید از صفحه روزگار محو بشود» یا می‌فرمایند «از اسرائیل این دشمن اسلام و عرب جانبداری نکنید که این افعی افسرده اگر دستش برسد بر صغیر و کبیر شما رحم نمی‌کند».

متهم آقای عبدالله نوری در قبال سیاست روشن و پرافتخار نظام و امام (ره) در مورخ ۱۳۷۷/۱۰/۲۹ در پاسخ جوابیه وزارت امور خارجه در ارتباط با بیانیه مشترک ایران و ژاپن نسبت به صلح خاورمیانه چنین آورده است: «... تا آنجا که حافظه ما یاری می‌دهد برخی محافل و جناحها در گذشته و اکنون برای کسب وجهه انقلابی مخالفت با روند صلح را با عنوان اساس سیاست خارجی ایران معرفی کرده‌اند و می‌کنند. امری که باعث اعمال فشار بی‌سابقه قدرتهای بزرگ جهانی شد و زیانهای اقتصادی نیز بر کشور ما تحمیل کرد... ظاهراً دستگاه، وزارت خارجه کشور فراموش کرده است که دوم خرداد نقطه پایانی بود بر دیپلماسی زیانباری که داعیه‌داران و مجریانش در داخل کشور برای کسب مشروعیت چنان شعارهای افراطی معایر با روند بین‌المللی می‌دادند که گویی شیر زیان‌اند و یک‌تنه در برابر عالم قد علم کرده‌اند...»

دادستان ویژه روحانیت تهران چاپ و انتشار مطالب فوق را مقابله صریح با اهداف و آرمان امام و سیاست نظام اسلامی و اهانت به رهبر کبیر انقلاب اسلامی دانسته و به‌استناد ماده ۵۱۴ قانون مجازات اسلامی تقاضای کیفر نموده است.

اعضای محترم هیأت متصفه با اکثریت آرا مدیر مسؤول روزنامه خرداد آقای عبدالله نوری را در انتشار مطالب فوق مجرم دانسته‌اند.

همچنین دادستان در کیفرخواست آورده است که روزنامه خرداد در شماره‌های مختلف مطالبی را در مورد نهضت غیر قانونی آزادی درج کرده از جمله در مورخه ۱۰/۱۰/۱۳۷۷ می‌نویسد: «نهضت آزادی ایران با صدور بیانیه‌ای، مردم را به شرکت در انتخابات شوراهای شهر و روستا ترغیب کرد... این بیانیه گفته است: بدیهی است که ثبت نام به‌عنوان نامزد انتخابات شوراهای محلی به مفهوم تأیید سیاستهای انحصارگرایانه یا تشتت‌آمیز حاکم بر انتخابات از سوی جناحهای رقیب درون حاکمیت نبوده بلکه صرفاً به منظور اعلام آمادگی و اقدام عملی برای مطالبه و استفاده از حقوق مدنی شهروندان می‌باشد...»

و در مورخه ۱۸/۱/۱۳۷۸ چنین آورده است: «نهضت آزادی ایران با انتشار بیانیه‌ای به مناسبت گرامیداشت روز دانشجو توصیه‌هایی به دانشجویان ارائه کرد که در بخشی از آن آمده است: درباره طرح مجدد بیج دانشجویی در شرایط کنونی کشور دانشجویان بدرستی این موضوع را درک کرده‌اند که باندهای انحصارطلب به دنبال فرصتی هستند تا با نقض استقلال جنبش دانشجویی دانشگاهها را از مسیر مبارزه برای آزادی و حاکمیت ملت منحرف کنند و با ایجاد نهادهای وابسته به خود اقدام به سرکوب جنبش اصیل دانشجویی نمایند...»

دادستان ویژه روحانیت تهران مطالب فوق در روزنامه خرداد را مغایر با نظر امام راحل در نامه خطاب به وزیر کشور وقت جناب آقای محتشمی دانسته‌اند که می‌فرماید:

«بسم الله الرحمن الرحيم، جناب حجت الاسلام آقای محتشمی وزیر محترم کشور ایده‌الله تعالی. در موضوع نهضت به اصطلاح آزادی مسائل فراوانی است که بررسی آن محتاج به وقت زیاد است. آنچه باید اجمالاً گفت آن است که پرونده این نهضت و همین‌طور عملکرد آن در دولت موقت اول انقلاب شهادت می‌دهد که نهضت به اصطلاح آزادی طرفدار جدی و ابستگی کشور ایران

به امریکا است و در این باره از هیچ کوششی فروگذار نکرده است... در هر صورت به حساب این پرونده‌های قطور و نیز ملاقاتهای مکرر اعضای نهضت چه در منازل خودشان و چه در سفارت امریکا و به حساب آنچه من مشاهده کردم از انحرافات آنها که اگر خدای متعال عنایت نفرموده بود و مدتی در حکومت موقت باقی مانده بودند ملت مظلوم به‌ویژه ملت عزیز اکنون در زیر چنگال امریکا و مستشاران او دست و پا می‌زدند و اسلام عزیز چنان سیلی از این ستمکاران می‌خورد که قرن‌ها سر بلند نمی‌کرد و به حساب امور بسیار دیگر نهضت به اصطلاح آزادی صلاحیت برای هیچ امری از امور دولتی یا قانونگذاری یا قضایی را ندارند و ضرر آنها به اعتبار آنکه متظاهر به اسلام هستند و با این حریم جوانان عزیز را منحرف خواهند کرد و نیز با دخالت بی‌مورد در تفسیر قرآن کریم و احادیث شریفه و تأویلهای جاهلانه موجب فساد عظیم ممکن است بشوند از ضرر گروه‌های دیگر حتی منافقین بیشتر و بالاتر است. امام رضوان‌الله تعالی علیه در پایان مرقوم فرمودند نتیجه آنکه نهضت به اصطلاح آزادی و افراد آن چون موجب گمراهی بسیاری از کسانی که بی‌اطلاع از مقاصد شوم آنان هستند می‌گردند باید با آنها برخورد قاطعانه شود و نباید رسمیت داشته باشند».

در نتیجه مطالب روزنامه خرداد را در جهت مقابله با این حکم و اهانت آشکار به ساحت حضرت امام تلقی کرده و برای وی تقاضای کیفر نموده است. هیأت منصفه با اکثریت آرا آقای عبدالله نوری را در رابطه با انتشار مطالب فوق مجرم دانسته است.

در اواخر سال ۱۳۷۷ یکی از نمایندگان مجلس با اشاره به بیانات حضرت امام خمینی قدس سره در خصوص مصدق انتقاداتی را نسبت به ترویج مصدق و جبهه ملی به عمل می‌آورد. روزنامه خرداد مطالبی را ناظر به سخنان آن نماینده در مورخه ۱۳۷۷/۱۱/۱۲ تحت عنوان «پاسخ به مفتتری، هیچ ایرانی پاک‌نهادی نمی‌تواند دشمن مصدق باشد» منتشر می‌کند. در این نوشته آمده

است: «...دشمنان مصدق تهمت‌های گوناگونی به او وارد آورده‌اند که بطلان همه آنها آشکار شده است اما این یکی از همه بی پایه تر و نامربوط تر است. آری مصدق دشمنان زیادی داشت و دارد که نه دین دارند و نه وجدان و نه به هیچ اصلی جز منافع پلید مادی واقعی می گذارند...»

«...تاریخ و تجربه ملت ایران در این پنجاه ساله گذشته ثابت کرده است که هیچ ایرانی پاک‌نهادی نمی تواند با مصدق مخالف باشد و آنان که با او دشمنی می کنند دانسته یا ندانسته در دام یک تیره از نامردمانی که گفتم افتاده اند...»

دادستان ویژه روحانیت تهران با منعکس نمودن بیانات حضرت امام رضوان الله تعالی علیه در خصوص جبهه ملی که در اوایل انقلاب هنگام اسلامی کردن قوانین جزایی به مخالفت صریح و علنی با لایحه قصاص پرداخته و مردم را به مقابله و راهپیمایی علیه لایحه قصاص دعوت کرد، فرازی از سخنرانی حضرت امام را به شرح زیر آورده و انتشار مطالب فوق توسط روزنامه خرداد را تعرض به بیانات امام راحل و توهین به معظم له دانسته و تقاضای مجازات کرده است.

فرازی از بیانات امام (ره): «قضیه قصاص در جاهایی از قرآن تصریح شده است و لایحه قصاص عین مسائل قرآن است و در این راهپیمایی که مسلمانها را به اصطلاح خودشان دعوت کرده اند، دعوت کرده اند که مردم قیام کنند در مقابل قرآن، مردم قیام کنند در مقابل احکام ضروریه اسلام، آنهایی که از بعضی جبهه ها هستند تکلیفشان معلوم است آنها از اول هم از آن وقتی که تأسیس شده است مسأله اسلام پیش آنها مطرح نبوده است و آنچه مطرح بوده است اگر راست بگویند همان ملی گرای بی بوده است و من در این هم شک دارم... خوب جبهه ملی تکلیفش معلوم است آن صریحاً به ضد اسلام قیام کرده... این در زمان آن بود که اینها فخر می کنند به وجود او، او هم مسلم نبود، جبهه ملی از این رو محکوم به ارتداد است»^۱.

۱. صحیفه نور، ج ۸، ص ۴۸۰.

هیأت منصفه نیز با اکثریت آرا انتشار مطالب فوق توسط مدیر مسؤول روزنامه خرداد را جرم شناخته و مدیر مسؤول روزنامه را مجرم دانسته است. روزنامه خرداد مورخه ۱۳۷۸/۱/۲۱ طی مقاله‌ای آورده است «... در سالی که گذشت این امکان به وجود آمد که نظرات آیت‌الله منتظری در برخی مطبوعات مطرح شود... امکان شرکت اعضای نهضت آزادی در انتخابات شوراها و طرح نظرات آیت‌الله منتظری در مطبوعات مهمترین رویداد سال ۱۳۷۷ بود... بنابراین ورود نیمه رسمی نهضت آزادی و آیت‌الله منتظری به عرصه سیاسی کشور به معنای باز شدن راه برای مشارکت وسیعتر اقشار مختلف جامعه در امر اداره کشور است به ویژه اینکه طبق تحلیل من نیروهای نزدیک به تفکر نهضت آزادی و آیت‌الله منتظری نقش مهمی در صحنه سیاسی ایران (در میان مدت) ایفا خواهند کرد...»

همین روزنامه در مورخه ۱۳۷۷/۱۱/۱۹ آورده است «نظرات آیت‌الله منتظری که در پاسخ به سؤالات کتبی گروهی از مدرسین حوزه و دانشگاه بیان داشت بازتاب گسترده‌ای در رادیوهای خارجی داشت. رادیو بی.بی.سی گفت آیت‌الله حسینعلی منتظری گفته است که آغاز روابط میان ایران و امریکا امکان‌پذیر است.»

دادستان ویژه روحانیت تهران با طرح مطالب فوق و ارائه نامه ۱۳۶۸/۱/۶ حضرت امام خمینی قدس سره به آیت‌الله منتظری که در آن نامه ایشان را از دخالت در امور سیاسی منع و از قائم مقامی رهبری عزل فرمودند اشعار می‌دارد علیرغم اینکه آقای توری که در زمان عزل آیت‌الله منتظری از قائم مقامی، سمت نمایندگی حضرت امام در سپاه را دارا بود و در اجرای فرمان امام (ره) اقدام به برچیدن موانع از اطراف منزل آقای منتظری و جمع‌آوری عکسهای ایشان از دفاتر مختلف سپاه نموده بود و در جریان نامه ۱۳۶۸/۱/۶ امام و نیز در جریان ایجاد محدودیت برای ایشان بدنبال سخنرانی دو سال

۱. متن نامه ذیل درج خواهد شد.

قبل قرار داشت و خود او نیز به عنوان وزیر کشور یکی از افراد تصمیم‌گیرنده در مورد ایجاد محدودیت برای ایشان و منع ترویج سیاسی وی توسط شورای عالی امنیت ملی بوده است، اقدام به شکستن حریم حکم امام در عدم مداخله آیت‌الله منتظری در مسائل سیاسی و نقض مصوبات شورای مزبور در عدم ترویج سیاسی ایشان نموده و در روزنامه خرداد به شدت در جهت ترویج سیاسی و طرح آقای منتظری اقدام به فعالیت کرد که هر انسان منصف و در خط امامی را به تعجب وامی‌دارد و بجاست که از ایشان پرسیده شود: «أَقَائِنَ مَا تَأُؤْتِي قَتْلَ أَتَقَاتِبُكُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً»^۱ منظور اینکه اگر بنیانگذار و رهبر انقلاب اسلامی فوت کند شما عقب‌گرد خواهید کرد؟! و بدانید اگر به گذشته برگشته و ارزشهای انقلاب را نادیده بگیرید فقط به حیثیت خود لطمه می‌زنید و از این کار شما هرگز ضرری به خداوند متعال و نظام مقدس اسلامی وارد نخواهد شد.

نامه حضرت امام قدس سره در تاریخ ۱۳۶۸/۱/۶ خطاب به آقای منتظری که به تأیید مؤسسه تنظیم و نشر آثار معظم له رسیده است به شرح زیر می‌باشد:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، جناب آقای منتظری، با دلی پر خون و قلبی شکسته چند کلمه‌ای برایتان می‌نویسم تا مردم روزی در جریان قرار گیرند. شما در نامه اخیرتان نوشته‌اید که نظر تو را شرعاً بر نظر خود مقدم می‌دانم خدا را در نظر می‌گیرم و مسائلی را گوشزد می‌کنم، از آنجا که روشن شده است شما این کشور و انقلاب اسلامی عزیز مردم مسلمان ایران را پس از من به دست لیبرالها و از کانال آنها به منافقین می‌سپارید صلاحیت و مشروعیت رهبری آینده نظام را از دست داده‌اید شما در اکثر نامه‌ها و صحبتها و موضع‌گیری‌هایتان نشان دادید که معتقدید لیبرالها و منافقین باید بر کشور حکومت کنند به قدری مطالبی که می‌گفتید دیکته شده منافقین بود که من فایده‌ای برای جواب آنها نمی‌دیدم مثلاً در همین دفاعیه شما از منافقین تعداد

۱. آل عمران، ۱۴۴.

بسیار معدودی که در جنگ مسلحانه علیه اسلام و انقلاب محکوم به اعدام شده بودند را منافقین از دهان و قلم شما به آلف و الوف رساندند و می بینید که چه خدمت ارزنده‌ای به استکبار کرده‌اید.

در مسأله مهدی هاشمی قاتل، شما او را از همه متدینین متدین‌تر می دانستید و با اینکه برایتان ثابت شده بود که او قاتل است مرتب پیغام می دادید که او را نکشید. از قضایای مثل قضیه مهدی هاشمی که بسیار است و من حال بازگو کردن تمامی آنها را ندارم شما از این پس وکیل من نمی باشید و به طلبی که پول برای شما می آورند بگویید به قم منزل آقای پسندیده و یا در تهران به جماران مراجعه کنند بحمدالله از این پس شما مسأله مالی هم ندارید اگر شما نظر من را شرعاً مقدم بر نظر خود می دانید (که مسلماً منافقین صلاح نمی دانند و شما مشغول به نوشتن چیزهایی می شوید که آخرتتان را خراب تر می کند) با دلی شکسته و سینه‌ای گداخته از آتش بی مهریها با اتکا به خداوند متعال به شما که حاصل عمر من بودید چند نصیحت می کنم دیگر خود دانید.

۱. سعی کنید افراد بیت خود را عوض کنید تا سهم مبارک امام به حلقوم منافقین و گروه مهدی هاشمی و لیبرالها نریزد.

۲. از آنجا که ساده لوح هستید و سریعاً تحریک می شوید در هیچ کار سیاسی دخالت نکنید شاید خدا از سر تقصیرات شما بگذرد.

۳. دیگر نه برای من نامه بنویسید و نه اجازه دهید منافقین هر چه اسرار مملکت است را به رادیوهای بیگانه دهند.

۴. نامه‌ها و سخنرانیهای منافقین که به وسیله شما از رسانه‌های گروهی به مردم می رسد ضربات سنگینی بر اسلام و انقلاب زد و موجب خیانتی بزرگ به سربازان گمنام امام زمان روحی له الفدا و خونهای پاک شهدا و اسلام و انقلاب گردید. برای اینکه در قعر جهنم نسوزید خود اعتراف به اشتباه و گناه کنید شاید خدا کمکتان کند.

والله قسم من از ابتدا با انتخاب شما مخالف بودم ولی در آن وقت شما را

ساده لوح می دانستم که مدیر و مدبر نبودید و شخصی بودید تحصیل کرده که مفید برای حوزه های علمیه بودید و اگر این گونه کارهاتان را ادامه دهید مسلماً تکلیف دیگری دارم و می دانید که از تکلیف خود سرپیچی نمی کنم. والله قسم من با نخست وزیر و بازرگان مخالف بودم ولی او را هم آدم خوبی می دانستم والله قسم من رأی به ریاست جمهوری بنی صدر ندادم و در تمام موارد نظر دوستان را پذیرفتم.

سخنی از سر درد و رنج و با دلی شکسته و پر از غم و اندوه با مردم عزیزمان دارم من با خدای خود عهد کرده ام که از بدی افرادی که مکلف به اغماض آن نیستم هرگز چشمپوشی نکنم من با خدای خود پیمان بسته ام که رضای او را بر رضای مردم و دوستان مقدم دارم و اگر تمام جهان علیه من قیام کنند دست از حق و حقیقت بر نمی دارم من کار به تاریخ و آنچه اتفاق می افتد ندارم من تنها باید به وظیفه شرعی خود عمل کنم من بعد از خدا با مردم خوب و شریف و نجیب پیمان بسته ام که واقعیات را در موقع مناسبتش با آنها در میان گذارم تاریخ اسلام پر است از خیانت بزرگانش به اسلام. سعی کنند تحت تأثیر دروغهای دیکته شده که این روزها رادیوهای بیگانه آن را با شوق و شور و شعف پخش می کنند واقع نگردند از خدا می خواهم که به پیر مردم عزیز ایران صبر و تحمل عطا فرماید و او را بخشیده و از دنیا ببرد تا طعم تلخ خیانت دوستان را بیش از این نچشد ما همه راضی هستیم بر رضایت او. از خود که چیزی نداریم هر چه هست اوست».

و حتی امام (ره) در نامه ای خطاب به نمایندگان محترم مجلس یادآور شدند که: «...وظیفه شرعی اقتضا می کرد تا تصمیم لازم را برای حفظ نظام و اسلام بگیرم لذا با دلی پر خون حاصل عمرم را برای مصلحت نظام و اسلام کنار گذاشتم انشاء الله خواهران و برادران در آینده تا اندازه ای روشن خواهند شد سفارش این موضوع لازم نیست که دفاع از اسلام و نظام شوخی بردار نیست...» و نظر معظم له بخصوص نسبت به نهی آقای منتظری مبنی بر عدم

دخالت در کارهای سیاسی پابرجا بود و اگر احیاناً ایشان از نهی حضرت امام نیز تخلف می‌کردند رسانه‌های جمعی خود را موظف می‌دیدند که به آن نپردازند.

متهم ضمن دفاع از موارد اتهامی در جلسه دادگاه لوایح کتبی نیز تقدیم نموده است که به برخی از نکات دفاعیات وی ذیلاً اشاره می‌شود:

۱. در خصوص اتهام تبلیغ به نفع نهضت آزادی می‌گوید نهضت آزادی در هیچ دادگاهی محکوم نگردیده و از سوی هیچ نهاد رسمی غیر قانونی اعلام نشده است، در حالی که امام در نامه به جناب آقای محتشمی صریحاً می‌فرمایند نهضت به اصطلاح آزادی و افراد آن چون موجب گمراهی بسیاری می‌شوند باید با آنها برخورد قاطعانه انجام شود و نباید رسمیت داشته باشند. معلوم می‌شود به نظر آقای نوری نهاد رهبری، نهادی رسمی تلقی نمی‌شود و نظرات امام در این زمینه قابل قبول و اعتنای ایشان نمی‌باشد.

۲. متهم در دفاع از انتساب بدعتگذاری به امام از دفاع در مورد اصل اتهام یعنی اهانت به ایشان ظفره رفته و در این خصوص دفاعی ارائه نداده است. البته در توجیه مقاله حاوی اتهام مزبور که دادگاه ویژه روحانیت را خلاف شرع و خلاف قانون اساسی دانسته مطالبی ارائه نموده که اجمال آن محدود کردن اختیار حضرت امام و مقام معظم رهبری است. این مطالب مخالفت آشکار با اصول قانون اساسی بخصوص اصل ۵۷ دارد و زینبده کسی که مدت قابل توجهی از زندگی خود را در تصدی پست نمایندگی حضرت امام قدس سره در جهاد و سپاه به سر برده و از طرف ایشان به عضویت شورای بازنگری منصوب شده نمی‌باشد و اگر ایشان واقعاً به مطالب دفاعیه معتقد بود بایستی از قبول سمتهای فوق اجتناب نموده و در زمان امام یا پس از فوت ایشان نظر خود را مطرح نموده باشد.

۳. متهم در دفاع از اهانت به امام ضمن تأیید و ترویج مصدق و جبهه ملی در مقاله «پاسخی به مفتی» که در آن مقاله آمده است هیچ ایرانی پاک‌نهادی

نمی‌تواند دشمن مصدق باشد. ضمن اعتراف به صدور جمله «رهبر آنها هم مسلم نبود» از حضرت امام، اهانت‌آمیز بودن مقاله را منکر شده است و با نقل فزازه‌های دیگری از سخنان امام درصدد رد جمله مزبور برآمده و تلویحاً نسبت تناقض را به امام داده است. در حالی که جملات نقل شده از امام یا رهبری هیچ‌کدام نافی عدم اسلام شخص مزبور نیست و به‌رحال اختلاف نظر یک شخص با امام در این مآله تاریخی نمی‌تواند مجوز اهانت به‌ساحت مقدس ایشان گردد.

۴. متهم در دفاع از اتهام ترویج سیاسی آقای منتظری برخلاف دستور حضرت امام و مصوبات شورای امنیت ملی، ضمن طرح مطالب غیر مربوط به اتهام، به‌بحث در مورد نامه ۱۳۶۷/۱/۶ امام پرداخته، گاهی در اصل صدور آن از امام القای شبهه می‌کند و گاهی قابل استناد بودن آن را انکار می‌نماید که بطلان هر دو مآله واضح است و اگر چنین نامه‌ای نبود یا قابل استناد نبود پاسخ مورخ ۱۳۶۷/۱/۷ آقای منتظری که مبنای نامه ۱۳۶۷/۱/۸ مورد استناد متهم می‌باشد وجهی نداشت.

۵. متهم در مورد اتهام مخالفت با سیاست کلی نظام در رسمیت بخشیدن به حکومت غاصب صهیونیستی ادعا می‌کند مطالب روزنامه خرداد طرح مآله عدم مخالفت با صلح بین اعراب و اسرائیل است و نه به رسمیت شناختن آن، که روشن است طرح مآله صلح اعراب و اسرائیل و تبلیغ آن لازمه اعتراف به موجودیت این رژیم غاصب است.

وکیل مدافع متهم نیز در ضمن دفاعیه مفصل خود به‌موارد فوق اشاره نموده است که بعضاً تکرار مطالب متهم می‌باشد و بعضاً غیر مرتبط با مآله است و در مورد نسبت بدعت‌گذاری بیان داشته که بدعت هر امر نو و جدید است و لزوماً به‌معنی امر خلاف نیست تا از نسبت دادن آن توهین استفاده شود و به‌رحال در خصوص اتهام اهانت به‌امام از طریق نسبت بدعت‌گذاری به‌ایشان یا غیر پاک‌نهاد دانستن معظم له و تبلیغ روشن و آشکار علیه افکار ایشان در

مورد اسرائیل و نهضت آزادی و جبهه ملی مطالب قابل توجهی ارائه نموده است و توجه ایشان در مورد بدعت نیز با معنی لغوی و متبادر عرفی این کلمه که به معنی ابداع مطالب جدید نادرست و نسبت دادن آن به دین است، سازگار نمی‌باشد.

هیأت متصفه با اکثریت آرا آقای عبدالله نوری را به خاطر ترویج سیاسی آیت‌الله منتظری مجرم دانسته و مستحق مجازات تشخیص داده است.

رأی دادگاه

در خصوص اهانت به بنیانگذار جمهوری

اسلامی ایران حضرت امام خمینی قدس سره

نظر به اینکه ذیل بند ۷ از ماده ۶ قانون مطبوعات، اهانت به مقام معظم رهبری و مراجع مسلم تقلید را ممنوع کرده است و ماده ۲۷ قانون مذکور مقرر داشته است نشریه‌ای که در آن بهره‌بر یا شورای رهبری جمهوری اسلامی ایران یا مراجع مسلم تقلید اهانت شود پروانه آن نشریه لغو، مدیر مسؤول و نویسنده مطلب به محاکم صالحه معرفی و مجازات خواهد شد و آقای عبدالله نوری با انتشار مطالب فوق، نه تنها در راستای مخالفت و مقابله با نظرات حضرت امام راحل قدس سره در مورد رابطه با اسرائیل، نهضت آزادی، جبهه ملی و ترویج سیاسی آقای منتظری تلاش و فعالیت نموده بلکه به دلایلی که در ذیل می‌آید به بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی قدس سره اهانت نموده است:

۱. بدعتگذار معرفی کردن امام(ره).
۲. تهمت زدن به امام دایر بر اینکه تحت تأثیر القاتات افراد مسأله‌دار و مرتبط با مهدی هاشمی دادگاه ویژه روحانیت را تأسیس نموده‌اند.
۳. غیر پاک‌نهاد معرفی کردن امام، ضمن تجلیل و دفاع از مصدق.
۴. استهزای حضرت امام و مؤولین نظام در خصوص سیاست به رسمیت

نشناختن اسرائیل با این تحلیل که دوم خرداد پایان دیپلماسی زیانباری است که مدعیانش شعارهای افراطی مخالف با روند بین‌المللی داده و خود را یک‌تنه به‌مثابه شیر ژیان در برابر تمام جهان دانسته‌اند.

علیهذا با توجه به‌محتویات پرونده و اقرار متهم به‌انتشار مطالب فوق و دفاعیات بلاوجه وی و وکیل مدافع او و احراز سوء نیت وی در انتشار این موارد با توجه به‌نحوه دفاعیات او در جلسه دادرسی و اصرار بر تکرار تخلفات و با عنایت به‌منظر هیأت محترم منصفه که در موارد فوق با اکثریت آرا وی را مجرم و غیر مستحق ارفاق تلقی نموده‌اند به‌استناد بند ۷ ماده ۶ و ماده ۲۷ قانون مطبوعات و ماده ۵۱۴ قانون مجازات اسلامی و رعایت ذیل ماده ۴۷ قانون مجازات اسلامی که مقرر داشته در مورد تعدد جرم هرگاه جرائم ارتكابی مختلف نباشند فقط یک مجازات تعیین می‌گردد و در این قسمت تعدد جرم می‌تواند از علل مشدده کیفر باشد، دادگاه وی را به‌تحمل دو سال حبس و لغو پروانه روزنامه خرداد محکوم می‌نماید و به‌استناد ذیل ماده ۲۶ قانون مطبوعات پرونده در خصوص نویسندگان مقالات مذکور مفتوح است و دادسرای ویژه مکلف به‌پیگیری موضوع می‌باشد.

ضمناً در خصوص مطالب منتشر شده در روزنامه خرداد در مورد برقراری ارتباط با امریکا، نظر به‌اینکه هیأت محترم منصفه با توجه به‌دفاعیات متهم و وکیل مدافع او در این خصوص عمل او را اهانت و افترا به‌حضرت امام ندانستند و نظر به‌برائت او داشتند، دادگاه در مورد فوق به‌استناد ماده ۳۸ قانون مطبوعات حکم به‌برائت آقای عبدالله نوری صادر می‌نماید.

بخش سوم: افترا و نشر اکاذیب به‌قصد

اضرار به‌غیر یا تشویش اذهان عمومی

دادستان محترم ویژه روحانیت تهران مطالب ذیل را که در شماره‌های مختلف روزنامه خرداد منتشر گردیده است نشر اکاذیب به‌قصد اضرار به‌غیر یا تشویش اذهان عمومی دانسته و تقاضای مجازات نموده است.

الف. روزنامه خرداد مورخه ۱۳۷۷/۱۲/۱۹ با چاپ مطلبی تحت عنوان «ضاربان خبرنگار روزنامه جهان اسلام نیروهای حفاظت اطلاعات نیروی انتظامی بودند» مصاحبه خبرنگار روزنامه جهان اسلام را درج و از قول او نقل کرده است که نامبرده در تجمع روزیکشنبه دانشجویان توسط نیروهای مذکور دستگیر و مورد ایراد ضرب واقع شده است.

شاکلی در توضیحات خود اظهار داشته که سازمان حفاظت اطلاعات نیروی انتظامی چنین اقدامی انجام نداده و روزنامه با انتشار مطالب فوق مبادرت به افترا و نشر اکاذیب علیه آن سازمان نموده است.

متهم در دفاع از خود اظهار می‌دارد که این مطلب را از روزنامه جهان اسلام نقل کرده است و خبرنگار مزبور در دادسرای نظامی شکایت نموده، موضوع تحت بررسی می‌باشد.

ب. روزنامه خرداد در تاریخ ۱۳۷۷/۱۲/۴ از ملت شریف ایران و دولت کریمه جمهوری اسلامی تصویر و تعریفی ارائه می‌دهد که هیچ ضد انقلابی بدتر از آن ارائه نکرده است. به قسمتی از مطلب منتشره اشاره می‌شود:

«... ما مردان توهم و توپه هستیم. در جهان سیاسی ما، همه آدمها نشان از رفتاری دارند و در حال نهان کردن رفتار یکدیگرند. ما دیپلماتها را جاسوس می‌دانیم. روشنفکران را مزدور می‌پنداریم، چپها را کودتاچی و آنارشیست می‌شماریم و لاتها و ولگردها را انقلابی قلمداد می‌کنیم... در جهانی که ما توهم می‌کنیم هر جوانی فاسد است، هر زنی بالقوه مظهر شیطان است، هر میانالی که کراوات استفاده می‌کند سلطنت طلب است... آنچه ما توهم می‌کنیم پیش از ما نیز کمونیستها توهم کرده بودند...»

دادستان ویژه تهران از متهم سؤال می‌کند مراد شما از کلمه «ما» چیست؟ چه کسی یا کسانی این چنین فکر می‌کنند؟ و آیا انتشار این گونه مطالب غیر از نشر اکاذیب جهت تشویش اذهان عمومی مفهوم دیگری دارد؟ از انقلابی نامیدن لاتها و ولگردها چه هدفی را دنبال می‌کنید؟

متهم در دفاع از خود با اشاره به برنامه تلویزیونی هویت اظهار می‌دارد این نوشته اشاره به برخی جریانهای سیاسی تهیه‌کننده برنامه هویت یا توجیه‌گران آن می‌باشد، در صورتی که هیچ قرینه‌ای بر اینکه منظور نویسنده شخص یا جریان خاصی باشد وجود ندارد و کلمه «ما» همه مسؤولین و مردم را شامل می‌شود.

ج. در روزنامه خرداد مورخه ۲۳/۱۰/۱۳۷۷ آمده است: «... و به‌زعم آقایان، سازمان مسؤول قتل دگراندیشان دارای سه بخش است کمیته برنامه‌ریزی و انتخاب مقتولان، کمیته حکم شرعی و جوخه‌های مرگ... اینک باید سه بخش سازمان پروژه را به‌طور شفاف به‌شهروندان اعلام کرد:

۱. کمیته برنامه‌ریزی و انتخاب مقتولان آقایان... و...

۲. کمیته حکم شرعی: آیات عظام و حجج اسلام آقایان... و...

۳. جوخه‌های مرگ».

دادستان ویژه روحانیت پس از درج مطلب فوق در کیفرخواست افزوده است آقای نوری پس از قتل‌های اسفبار که به‌همت مسؤولین ذیربط عاملین آن شناسایی و دستگیر شدند به‌جای کمک به‌پیگیری مآله و ایجاد امنیت و آرامش در جامعه از شرایط ملتهب سوء استفاده نموده و در راستای اهداف جناحی خود به‌اختلافات دامن می‌زند. ایشان یا درصدد تخریب همین چهره‌هایی است که اسم برده و یا واقعاً کسانی را می‌شناسند که چنین اقداماتی را انجام داده‌اند و آن‌را کتمان می‌کنند.

متهم در تحقیقات گفته بود این نوشته طنز است اما در مقام دفاع از خود در جلسه دادرسی گفت چون قتلها را به‌بعضی از طرفداران رئیس جمهور نسبت داده بودند او جهت اینکه پاسخی به‌آن افراد بدهند مطلب فوق را چاپ نموده است.

د. روزنامه خرداد مورخه ۱۷/۱۲/۱۳۷۷ اقدام به‌چاپ و انتشار متن یک سخنرانی نموده که ذیلاً اشاره می‌شود:

«... ما امروز به بلیه‌ای دیگر دچار هستیم. افرادی فتوای ارتداد صادر و در جراید منتشر می‌کنند که هیچ صلاحیت فقهی، صلاحیت دینی ندارند. هرگز درس دین، درس شرع نخوانده‌اند... اینکه حکم غیابی صادر شود و فردی مرتد محسوب شود و بعد هم حکم اعدام برایش صادر شود حکمی که نه از طرف تشکیلات قضایی صادر شود نه به شکل علنی باشد این انصافاً بدعتی است که در زمان ما پیدا شده است و هیچ فقیهی حاضر نیست پای آن را امضا کند...»

گوینده در ادامه سخترانی می‌افزاید: «...گاهی استناد می‌شود که پیامبر خدا(ص) دستور قتل برخی را صادر کرده است و لذا این حکم سابقه داشته است... کسانی که سواد ندارند فقه نخوانده‌اند چگونه به این نوع موارد استناد می‌کنند...»

دادستان ویژه روحانیت تهران ضمن کیفرخواست مطرح می‌کند مدیر مسؤول روزنامه خرداد با انتشار این سخترانی و طرح این مطلب کذب موجبات تشویش اذهان عمومی را علیه نظام و روحانیت فراهم نموده است.

متهم در مقام دفاع از خود اظهار می‌دارد: مطالب سخترانی صحیح است زیرا سه روز پس از سخترانی کدیور بعضی آمدند و گفتند که مقتولین ناصبی بوده‌اند. دفاع ایشان مسموع نیست زیرا اولاً مطلب مورد اشاره یعنی نشر ناصبی بودن برخی از مقتولین به نقل از یک سختران با صدور حکم اعدام تفاوت دارد.

ثانیاً نشر این مطلب به اعتراف ایشان چند روز بعد از سخترانی منتشر شده و نمی‌تواند دلیل بر صحت مطالب آن سخترانی و مجوز نشر آن در روزنامه خرداد تلقی شود.

وکیل مدافع متهم نیز در دفاعیات خود کلیاتی را از قبیل آزادی بیان و آزاد بودن نقل مطالب دیگران و قواید انتقاد مطرح کرده است ولی در خصوص رد اتهام نشر اکاذیب به منظور تشویش اذهان عمومی و مصادیق مذکور دفاع

موجهی ارائه نموده بلکه مبادرت به توجیه جرائم ارتكابی موکل خود نموده است.

هیأت منصفه پس از استماع دفاعیات متهم و وکیل او در این زمینه در خصوص شکایت دفتر حقوقی حفاظت اطلاعات نیروی انتظامی و انتشار سخنرانی فوق‌الذکر در تاریخ ۱۳۷۷/۱۲/۱۷ به‌اتفاق آرا و در خصوص مطالب کذب منتشره در مورد قتل‌های زنجیره‌ای^۱ و تحت عنوان «وقتی اسرار افشا می‌شود»^۲ متهم را با اکثریت آرا مجرم شناخت و مستحق مجازات دانست.

رای دادگاه

در خصوص نشر اکاذیب به‌قصد

اضرار به‌غیر یا تشویش اذهان عمومی

۱. نظر به‌اینکه اولاً نقل‌خبر از روزنامه دیگر مجوز نشر خبر دروغ نمی‌شود، ثانیاً چون برای موضوع تیر انتخاب کرده و موضوع نقل از روزنامه دیگر را نیز منعکس نموده، در این زمینه مجرمیت او مسلم است.

۲. همچنین متهم مطالب دروغی را در خصوص قتل‌های زنجیره‌ای به‌جامعه القا کرده که افرادی در این زمینه حکم صادر نموده‌اند. در حالی که متهم بر اثبات این مطلب که کسانی مبادرت به صدور حکم قتل غیابی نموده باشند یا کسانی چنین نسبتی را به‌اشخاص مذکور در مقاله داده باشند و یا اینکه کسانی حکم ارتداد صادر و در روزنامه چاپ کرده باشند دلیلی ارائه نموده است لذا از این حیث نیز متهم، مجرم می‌باشد.

۳. متهم کردن جامعه به‌اینکه روشنفکران را مزدور می‌پندارند و هر جوانی را فاسد و ولگردها و لات‌ها را انقلابی و هر زن را بالقوه مظهر شیطان می‌داند نیز از مصادیق نشر اکاذیب به‌منظور تشویش اذهان عمومی می‌باشد و از این جهت نیز نامبرده مجرم است و عمل او در این موارد منطبق است با ماده ۳۰ قانون

۱. خرداد، ۱۳۷۷/۱۲/۱۴.

۲. خرداد، ۱۳۷۷/۱۰/۲۳.

مطبوعات که انتشار هرگونه مطلب مشتمل بر تهمت، افترا یا فحش و الفاظ رکیک یا نسبتهای توهین آمیز را ممنوع کرده است. علیهذا دادگاه به استناد ماده ۶۹۸ قانون مجازات اسلامی که مقرر می دارد: «هرکس به قصد اضرار به غیر یا تشویش اذهان عمومی یا مقامات رسمی به وسیله نامه یا شکوائیه یا مراسلات یا عرایض یا گزارش یا توزیع هرگونه اوراق چاپی یا خطی یا امضا یا بدون امضا اکاذیبی را اظهار نماید یا با همان مقاصد اعمالی را برخلاف حقیقت رأساً یا به عنوان نقل قول به شخص حقیقی یا حقوقی یا مقامات رسمی تصریحاً یا تلویحاً نسبت دهد، اعم از اینکه از طریق مزبور به نحوی از انحا ضرر مادی یا معنوی به غیر وارد شود یا نه، علاوه بر اعاده حیثیت در صورت امکان باید به حبس از دو ماه تا دو سال و یا شلاق تا ۷۴ ضربه محکوم شود. علیهذا متهم را به یک سال حبس محکوم می نماید و با توجه به اوضاع و احوال خاص متهم و نداشتن پیشینه کیفری با رعایت ماده ۲۲ قانون مجازات اسلامی، مجازات مزبور را به محرومیت از فعالیتهای مطبوعاتی به مدت ۵ سال تبدیل می نماید».

اما در خصوص شکایت خانم رفعت بیات مدیر مسؤول نشریه آزادی از آقای عبدالله نوری مدیر مسؤول روزنامه خرداد مبنی بر اینکه اولاً روزنامه خرداد شماره مورخ ۱۳۷۸/۱/۲۶ شاکي را مجرم معرفی کرده است. ثانیاً نه تنها تکذیبیه ارسالی وی را در شماره بعد چاپ نکرده بلکه در نوشته دیگری افترا و تهمت به وی را مجدداً مطرح کرده است. ثالثاً مبادرت به تحریف مطالب وی نموده و نیز پاسخ شاکیه را پس از چند روز با تأخیر چاپ نموده است. وکیل متهم در مقام دفاع از اتهام وارده اظهار داشته که اولاً موضوع مطرح شده ارتباط به شاکیه نداشته بلکه تعریض به قوه قضائیه داشته که شاکي نمی باشد و ثانیاً جوابی را که شاکیه تنظیم نموده در روزنامه چاپ گردیده است و با آنکه مطالب مندرج در پاسخ شاکیه حاوی مطالب اهانت آمیز نسبت به دیگران بوده چاپ شده است.

نظر به اینکه هیأت منصفه با اکثریت آرا مدیر مسؤول روزنامه خرداد را

نسبت به این شکایت مجرم تشخیص ندادند دادگاه به استناد ماده ۳۸ لایحه قانونی مطبوعات او را در این خصوص تبرئه می‌نماید.

بخش چهارم: فعالیت تبلیغی علیه نظام جمهوری

اسلامی ایران و توهین به مسئولین نظام

در رابطه با اتهام فعالیت تبلیغی علیه نظام جمهوری اسلامی ایران دادستان ویژه روحانیت تهران به‌مواردی از روزنامه خرداد استناد نموده است که ذیلاً ذکر می‌گردد:

الف. روزنامه خرداد مورخه ۱۳۷۸/۲/۱۴ در گفت‌وگو با فردی از زبان وی می‌نویسد: «... همین‌که یک فرد در موقعیت قدرت به‌خاطر آنکه متهم است از قدرت خود به‌نفع خواسته‌های خود یا خواسته‌های ویژه غیر قانونی استفاده کرده است به‌محاکمه کشیده می‌شود برای مردم ما که سالها ستم استبداد را تجربه کرده‌اند یک دستاورد عالی است...»

مدیر مسؤول روزنامه خرداد با اینکه واقف است که از اول انقلاب تاکنون نظام جمهوری اسلامی مماشاتی با متخلفین در هر رده و مقامی نداشته است ولی تعبیری را به‌کار می‌برند که انقلاب بیست‌ساله را با استبداد نظام شاهنشاهی در یک ردیف قلمداد می‌کند.

متهم و وکیل او در مقام دفاع درصدد برآمدند تا اثبات کنند منظور از جمله «مردم که سالها ستم استبداد را تجربه کرده‌اند» دوران قبل از پیروزی انقلاب است و در نتیجه نشر مطلب، تبلیغ علیه نظام محسوب نمی‌شود.

ب. روزنامه خرداد در مورخه ۱۳۷۷/۹/۱۸ می‌نویسد: «... سحابی گفت تکاملهای جهشی یک‌شبه و یک‌نله معمولاً سریع به‌نتیجه می‌رسد و سریع هم از مسیر خود منحرف می‌شود، نمونه آن انقلاب خودمان است. سریع پیروز شد و سریع هم از جاده منحرف شده است...» در جلسه دادرسی، متهم با شمردن برخی مشکلات و کاستیها و نقل اظهار نظر برخی مسئولین بر مطلب

منتشر شده مبنی بر انحراف انقلاب از مسیر خود تأکید و پافشاری نمود. جهت روشن شدن بطلان مطالب عنوان شده و مجرمیت متهم در انتشار این مصاحبه و غیر موجه بودن دفاعیات وی در این زمینه قرازی از بیانات حضرت امام قدس سره نقل می‌گردد که در اسفندماه سال ۱۳۶۷ یعنی اواخر عمر شریف خود در مقام ارزیابی عملکرد ده‌ساله انقلاب مطرح شده است. ایشان می‌فرمایند: «در یک تحلیل منصفانه از حوادث انقلاب خصوصاً از حوادث ده سال پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران در اکثر اهداف و زمینه‌ها موفق بوده است و به‌باری خداوند بزرگ در هیچ زمینه‌ای مغلوب و شکست‌خورده نیستیم».

ادامه فرمایش امام تناسب بسیاری با چاپ مطالب لیبرالها در روزنامه مربوط به متهم که خود را سالیان دراز پیرو خط امام معرفی کرده است دارد و گویا امام خطاب به آقای عبدالله نوری و در رابطه با همین شرایط فرموده‌اند: «نباید برای رضایت چند لیبرال خودفروخته در اظهار نظرها و ابراز عقیده‌ها به‌گونه‌ای غلط عمل کنیم که حزب‌الله عزیز احساس کند جمهوری اسلامی دارد از مواضع اصولی‌اش عدول می‌کند».^۱

ج. روزنامه مذکور در مورخه ۱۳۷۷/۱۱/۲۵ ضمن درج مصاحبه فردی راجع به تحلیل انقلاب اسلامی ایران، در پاسخ به روزنامه خرداد که سؤال می‌کند در حال حاضر انقلاب اسلامی به‌کدام یک از اهدافش رسیده است، کدام اهداف در نیمه راه تحقق یافته است و کدام یک به‌کلی زمین مانده است، مطالبی را به‌صورت غیر واقع بیان کرده و نوشته است:

«... اما حذف صورت نظام شاهنشاهی یک سخن است و حذف بنیادها و مناسبات نظام شاهنشاهی یک سخن دیگر، ما در حذف صورت نظام شاهنشاهی موفق بودیم اما همچنان‌که در انقلابهای دیگر هم شاهد بودیم، مناسبات قدیم در صورتهای جدید خودشان را باز تولید می‌کنند...»

۱. صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۹۵.

و در مورد وضعیت آزادی در کشور می‌نویسد: «... در تحقق هدف آزادی ما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم...»

و سپس با بیان ایجاد فضای خشن توسط نهادهای رسمی اعم از رادیو و تلویزیون رسمی، تریبونهای اصلی و رسمی جامعه مثل نماز جمعه می‌نویسد: «... لذا ما در زمینه‌های آزادی قدمهای زیادی برداشتیم و اگر این دو سال اخیر نبود می‌توانستیم بگوییم که کارنامه آزادی ما در دو دهه اخیر نمره قبولی نگرفته است و این سخن دردناکی است...» و سپس با درج مطلبی پیرامون معنویت دینی و تأثیرات آن در جامعه در روزنامه خرداد مورخه ۱۳۷۷/۱۱/۲۶ با اشاره به نداشتن کارنامه درخشان در زمینه دینداری شدن مردم می‌نویسد: «... اگر ما اینها را در نظر بگیریم آن وقت سخن این می‌شود که در ذهن و عمل بعضی ما یک نظام سلطنتی داشتیم و حالا به اصطلاح یک نظام اسلامی داریم اما همان مناسبات و هنجارها حاکم باشد کانه نظام سلطنتی اسلامی یعنی نظامی که در آن یک حاکم و اختیارات مطلق و نامحدود داشته باشد...» و همچنین اضافه می‌کند:

«ما اگر این موارد را در نظر بگیریم حاصل این می‌شود که آنچه انقلاب بود مآله تغییر نظام بود و اینکه ما صرفاً اسم نظام را عوض کنیم و چند خصوصیت مثل وابستگی به اجنبی و ظلم را برداریم، این تحول بنیادی محسوب نمی‌شود و هیچ تناسبی با جمهوری اسلامی که ذکر کردیم ندارد و بیشتر یک نظام من‌درآوردی است تا جمهوری اسلامی، بنده می‌توانم به این شکل این را مطرح کنم که ما در زمینه از بین بردن بنیادهای نظام شاهنشاهی در همه زمینه‌ها مشکل داریم...»

متهم و وکیل مدافع وی در این زمینه دفاع موجهی ارائه نمودند و بیشتر به بیان کلیات مورد قبول مثل آزادی بیان و آزادی انتقاد پرداختند که این امور مجوز نشر این‌گونه مطالب نمی‌باشد.

در مورد اصل اتهام تبلیغ علیه نظام اظهار نمودند اولاً ماده ۵۰۰ مورد

استناد مربوط به گروههای فعال در امر براندازی نظام می‌باشد و شامل فعالیتهای مطبوعاتی نمی‌شود و ثانیاً به نظر وکیل لازمه جرم فعالیت تبلیغی وجود استمرار در مسأله است که دقت در متن ماده بطلان هردو ایراد را روشن می‌کند، زیرا متن ماده تصریح دارد که «هرکس علیه نظام جمهوری اسلامی یا... به هر نحو فعالیت تبلیغی نماید...» و عبارت «هرکس و هر نحو» شمول ماده را نسبت به همه موارد اثبات می‌کند.

هیأت محترم منصفه در خصوص انتشار نسبت استبداد و انحراف از مسیر، به جمهوری اسلامی (بند «الف» و «ب») با اکثریت آرا و در خصوص زیر سؤال بردن اسلامیت و جمهوریت نظام و نفی آزادی (بند «ج») به اتفاق آرا مدیر مسؤول روزنامه خرداد را مجرم دانستند.

رای دادگاه

در خصوص فعالیت تبلیغی علیه نظام

جمهوری اسلامی ایران و توهین به مسؤولین نظام

نظر به اینکه ماده ۵۰۰ قانون مجازات اسلامی هرگونه فعالیت تبلیغی علیه نظام جمهوری اسلامی توسط هرکس را جرم تلقی کرده است و روزنامه خرداد در شماره‌های اشاره شده با نشر مطالبی از قبیل نسبت دادن نظام استبدادی و انحراف از مسیر به نظام جمهوری اسلامی و بیان اینکه در نظام ما فقط نام عوض شده است و مناسبتها و خصوصیات نظام شاهنشاهی باقی است و اینکه در طول بیست سال در زمینه آزادی کاری انجام نشده است و بالاخره اعلام اینکه در زمینه از بین بردن بنیادهای نظام شاهنشاهی در همه زمینه‌ها مشکل وجود دارد، به نحو آشکار و روشن فعالیت تبلیغی علیه نظام جمهوری اسلامی نموده است. علیهذا با عنایت به نظر هیأت منصفه مجرمیت آقای عبدالله نوری در این خصوص محرز است، مستنداً به ماده مذکور نامبرده را به نه ماه حبس محکوم نموده و با توجه به اوضاع و احوال خاص متهم با عنایت به ماده ۲۲

قانون مجازات اسلامی حبس مزبور را به پرداخت پانزده میلیون ریال جزای نقدی تبدیل می‌نماید. ضمناً در خصوص مطلب منتشرشده در روزنامه مورخه ۱۳۷۷/۱۰/۱۰ مبنی بر «ناجوانمردانه» شمردن رأی صادره علیه آقای کریاسچی یا عنایت به نظر هیأت محترم منصفه که با اکثریت آرا وی را مجرم ندانستند به استناد ماده ۳۸ لایحه قانونی مطبوعات وی را تبرئه می‌نماید.

حاکم شرع دادگاه ویژه روحانیت

محمد سلیمی

نمایه

۱۷۱، ۱۷۴، ۱۸۳، ۱۸۸	آزادی ۱۹، ۵۶، ۲۵۵
ایران ۲۳، ۲۷، ۲۸، ۳۹، ۴۸، ۵۲،	ارمنستان ۱۳۶
۵۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹،	اصول کافی ۲۶۵
۷۸، ۸۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۴،	الطهاره ۲۲۴
۱۰۹، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۱،	المیزان ۲۶۲
۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۸،	امام خمینی(ره) ۲۳، ۱۲۰
۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴،	امامی، سعید ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۸۲
۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۵۴،	۸۴، ۸۷، ۹۷، ۲۰۸
۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۰،	امریکا ۶۷، ۷۰، ۷۱، ۱۲۶، ۱۲۷،
۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۶۹،	۱۲۸، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵،
۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۲،	۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۲،
۱۸۳، ۱۸۹، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۱۲،	۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۸، ۱۵۹،
۲۱۳، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۷، ۲۲۹،	۱۶۳، ۱۷۱، ۱۷۴، ۱۷۹، ۱۸۲،
۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۶، ۲۷۱، ۲۷۴،	۱۸۶، ۱۹۶، ۲۲۲
۲۷۷، ۲۸۱	امین‌زاده، محسن ۷۷
	انگلیس ۶۹، ۱۲۷، ۱۳۲، ۱۴۲،
بحارالانوار ۲۳۳، ۲۶۴، ۲۶۵،	

حسینیان، روح الله ۷۸	برازنده، حسین ۸۲
حسینی، غفار ۸۲	بقای ۱۷۴
حق و باطل ۲۴۴	بهشتی، سید محمد ۶۹، ۹۲، ۱۲۷
	بیات، رفعت ۱۹، ۵۶
خرداد ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۳، ۵۰، ۵۵	بیکر، جیمز ۱۵۱
۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۲، ۶۴، ۷۰	
۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۸، ۷۹، ۸۰	تاج‌زاده، مصطفی ۷۷
۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۸، ۸۹، ۹۱، ۹۳	تفضلی، احمد ۸۲
۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹	تهران ۱۷، ۱۸، ۳۱، ۵۸، ۵۹، ۷۱
۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶	۹۷، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۵۱، ۱۷۶
۱۲۷، ۱۴۷، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷	۱۸۸، ۲۷۶
۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۵	تهرانی، خسرو ۷۷
۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱	
۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۵	جاذبه و دافعه علی (ع) ۲۶۶
۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۶	جبهه ملی ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۲
۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۲، ۲۱۴	۱۷۳
۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷	جمال امامی ۱۷۲، ۱۷۴
۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۶	جواهر لعل نهرو ۵۲
۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۴	جهان اسلام ۵۵، ۵۶
۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵	
۲۵۶، ۲۵۸، ۲۷۷	چراغ (برنامه) ۷۶، ۸۶
خوئینی‌ها، سید محمد ۶۲، ۷۷	
	حائری‌زاده ۱۷۲، ۱۷۴
دادگاه ویژه روحانیت ۱۵، ۲۱، ۲۴	حجاریان، سعید ۷۷
۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۳۶، ۳۷	حجت‌الاسلام محمدی ری‌شهری ۳۷

۱۸۳، ۱۵۹	۴۹، ۴۶، ۴۲، ۴۱، ۴۰، ۳۹، ۳۸
	۱۰۲، ۱۰۱، ۸۴، ۸۳، ۸۱، ۵۱
صانعی، منوچهر ۸۲	۲۷۶، ۱۹۵، ۱۱۳، ۱۰۵، ۱۰۴
صبح امروز ۲۰۸	دوانی، پیروز ۸۲
صحیفه نور ۱۲۱، ۱۳۳، ۱۶۴، ۱۷۲	
۲۷۵، ۱۸۲	رئیس دانا، فریرز ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۳
طاهری اصفهانی، آیت الله ۷۷	رازینی، علی ۳۷
	رهامی ۳۶، ۴۰
عبدی، عباس ۷۷	
علی (ع) ۳۵، ۸۲، ۹۸، ۹۹، ۱۰۳	زال زاده، ابراهیم ۸۲
۲۰۹، ۲۱۰، ۲۴۱، ۲۶۶، ۲۸۰	زرین کوب، عبدالحسین ۶۸
۲۸۱	
عمیدی نوری ۱۷۲، ۱۷۴	سحابی، عزت الله ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۳
	۱۶۲، ۹۸، ۹۵
غردالحکم ۲۰۹	سعیدی سیرجانی، علی اکبر ۸۲
	سلیمی، محمد ۲۲، ۲۳، ۳۵، ۳۷
فلاحیان، علی ۳۶، ۳۷	۴۸، ۴۵
	سید ضیاء قوام ۱۷۱
قانون اساسی ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷	
۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۶، ۳۷، ۴۰	شریعتی، علی ۶۹
۴۲، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹	شریف، مجید ۸۲
۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۹۲، ۹۳، ۹۵	شورای انقلاب ۳۱، ۴۹، ۹۱
۹۶، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵	شورای شهر ۳۱
۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۶۵	شوروی ۷۰، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۶

محمدی، مجید ۲۱۲	۱۶۶، ۱۶۷، ۱۸۳، ۱۹۵، ۲۱۵
مظہری، مرتضیٰ ۶۸، ۱۶۴، ۱۸۹	۲۲۳، ۲۲۵، ۲۳۳، ۲۵۲، ۲۵۳
۲۴۴، ۲۴۷، ۲۶۵	۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۸، ۲۷۴
مکارم‌الاخلاق ۲۱۱	۲۷۶
مک‌کارتی (سناتور) ۷۱	قوام‌السلطنہ ۱۷۴
منتظری، آیت‌الله ۱۸، ۳۳، ۳۶، ۵۰	قوہ قضائیه ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۳۲
۵۲، ۷۷، ۱۰۳، ۱۳۲، ۱۴۶، ۱۴۷	۳۸، ۳۹، ۴۲، ۹۴، ۹۵، ۱۰۶
۱۴۹، ۱۵۴، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۷۲	۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۸۸، ۲۳۶
۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹	۲۳۸
۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵	قوہ مجریہ ۲۴، ۲۷، ۲۷۱
۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰	قوہ مقتنہ ۲۴، ۲۷
۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵	
۱۹۶، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱	کاسیر، ارنست ۲۴۱
۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۲۴، ۲۴۹	کافی ۲۱۰
۲۶۸، ۲۷۵	کدیور، محسن ۸۵، ۸۶، ۸۸، ۱۱۱
من و پدرم دکتر مصدق ۱۷۳	۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷
موسوی اردبیلی ۷۷	کرباسچی، غلامحسین ۶۲، ۱۰۶
مہاتما گاندی ۵۲	۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹
میراشرفی ۱۷۲، ۱۷۴	کلانتری، فیروزہ ۸۲
میرعلایی، احمد ۸۲	کلمات قصار ۱۲۶
	کپان ۱۷۳
نکونام (دادستان) ۱۷، ۳۵، ۴۰، ۴۴	
۴۵، ۴۶، ۴۹، ۵۱، ۵۳، ۵۵، ۶۴	مجمع تشخیص مصلحت ۳۰، ۳۸
۷۳، ۸۹، ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۱۱، ۱۲۰	۴۵، ۴۶، ۲۳۸
۱۲۶، ۱۴۶، ۱۵۸، ۱۶۸، ۱۷۵	محسنی اژہای ۳۷، ۸۳

۱۸۷، ۱۸۶	۲۰۵، ۲۱۲، ۲۲۷، ۲۳۱، ۲۳۶
	۲۴۰، ۲۵۰
ولایت فقیه ۴۸، ۵۳	نوری، عبدالله ۱۶، ۱۷، ۳۶، ۴۴، ۶۶
ولتر ۲۴۱	۷۷، ۷۸، ۷۹، ۱۰۶، ۱۰۷، ۲۱۴
	۲۱۵، ۲۲۳
همشهری ۹۵	نهج البلاغه ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۸۰، ۲۸۲
هویت (برنامه) ۶۶، ۶۸، ۱۲۷، ۲۰۸	نهضت آزادی ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰
	۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۸، ۱۷۹